

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتب آسمانی

شہید حاج قاسم سلیمانی

حسن ملک محمدی

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر: قم، حرم، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری:
شابک:
نوبت چاپ: اول
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا



مکتب آسمانی شهید حاج قاسم سلیمانی

مؤلف حسن ملک‌محمدی
ناشر انتشارات حرم
تاریخ نشر پاییز ۱۳۹۹
نوبت چاپ اول
شمارگان ۳۰۰۰ نسخه
چاپخانه خاتم الانبیاء
صحافی اسماعیلیان

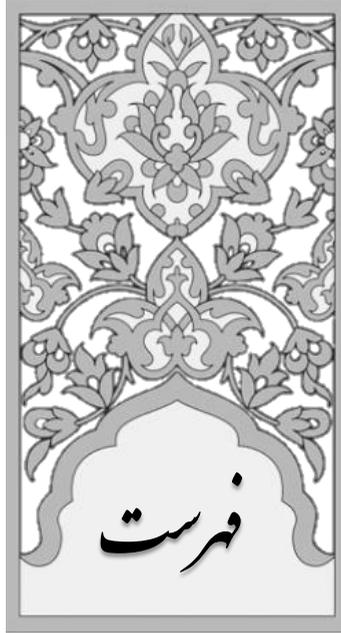
شابک:

قیمت

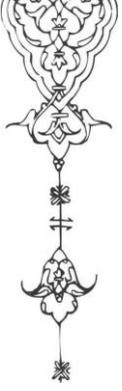
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است
مؤسسه انتشارات حرم

قم، خیابان شهدا (صفاییه)، کوچه ۳۲، فرعی اشراقی، پلاک ۲۰

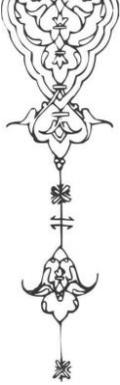
۰۹۱۳۷۴۶۵۰۶۲ - ۰۲۵۳۷۷۴۸۰۱۵



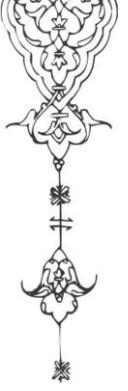
مقدمه.....	۲۳
زندگینامه.....	۲۷
از ملک تا ملکوت.....	۲۹
زندگی شهید حاج قاسم سلیمانی در یک نگاه.....	۲۹
نگاهی کوتاه به زندگی پرافتخار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی.....	۳۰
شخصیتی فراملی.....	۳۱
تقویت و فرماندهی نیروهای مقاومت.....	۳۲
شهادت؛ پاداش سال‌ها مجاهدت.....	۳۳
شهید سلیمانی در بیانات مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای.....	۳۵
خلاصه‌ای از تعبیرات مقام معظم رهبری درباره‌ی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی.....	۳۷
شهید قاسم سلیمانی در کلام رهبری.....	۳۹
۱. تعبیر در زمان حیات.....	۴۰
شهید زنده.....	۴۰
تقوا و روحیه‌ی مجاهدت.....	۴۰
عاقبت به خیری با شهادت.....	۴۰



۲. ویژگی‌های شخصیتی..... ۴۱
- هم شجاع، هم باتدبیر..... ۴۱
- بااخلاص..... ۴۲
- مراقب حدود شرعی در میدان جنگ..... ۴۲
- خط قرمز انقلابیگری..... ۴۳
- خودش را جلوی چشم قرار نمی‌داد..... ۴۳
- بی پروا در راه جهاد فی سبیل الله..... ۴۳
- پیروز در جهاد اکبر..... ۴۴
- شوق شهادت..... ۴۴
- تربیت یافته مکتب امام خمینی..... ۴۴
۳. عملکرد سردار سلیمانی..... ۴۵
- خنثی کردن نقشه‌های آمریکا در منطقه..... ۴۵
- مجاهدت در عراق، سوریه و لبنان..... ۴۵
- این مرد، دست فلسطینی‌ها را پُر کرد..... ۴۶
- ریشه کن کردن داعش..... ۴۶
- قوی‌ترین فرمانده مبارزه با تروریسم..... ۴۷
- تأثیر در تغییر دیدگاه مردم عراق درباره ایران..... ۴۷
۴. اهمیت شهادت سردار سلیمانی و تشییع ایشان..... ۴۷
- از آیات قدرت الهی..... ۴۷
- شهادت توسط خبیث‌ترین انسان‌ها..... ۴۸
- یوم الله بزرگترین بدرقه‌ی جهان..... ۴۹
- تعظیم در برابر شهید..... ۴۹
- دست قدرت الهی..... ۵۰
- شهید سلیمانی به مثابه یک مکتب..... ۵۱
- چهره‌ی بین‌المللی مقاومت..... ۵۱
۵. برکات عظیم شهادت..... ۵۱
- اثبات زنده بودن انقلاب در کشور برای همه دنیا..... ۵۱
- همدردی دو ملت ایران و عراق در تشییع و خنثی سازی نقشه‌های اهریمن..... ۵۲
- حاج قاسم شفاعت می‌کند..... ۵۲



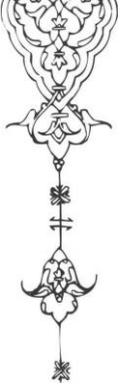
- برگ‌هایی زرین از سیره‌ی عملی سردار دل‌ها ۵۷
- کارگزار خدا ۵۹
- انس با قرآن ۵۹
- قرائت قرآن ۶۰
- سردار و دعا ۶۰
- گریه‌های معصومانه ۶۰
- گردان‌های اشک و نماز ۶۱
- نماز حاج قاسم در کاخ کرم‌لین ۶۲
- سفارش ۶۲
- سحر را دریاب ۶۳
- دل‌کنند از خواب ۶۳
- چهار توصیه ۶۳
- راه معراج ۶۴
- دل‌باخته‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) ۶۴
- در مجلس روضه ۶۴
- عزاداری و گریه ۶۵
- روضه‌ی تلفنی ۶۵
- حکم خادمی امام رضا (علیه‌السلام) ۶۵
- می‌خواهم کاظمی شوم ۶۶
- بازسازی عتبات ۶۸
- توجه دائم به توسل ۶۸
- خادم بیت الزهراء (علیها‌السلام) ۶۸
- ویژگی‌های آرمانی ۶۹
- دو ویژگی ۶۹
- توکل ۷۰
- وفای به عهد ۷۰
- پس‌گردنی ۷۰
- دیده‌نشدن ۷۱



۷۲	عکس دو نفره
۷۲	جنگ و انتقام
۷۳	سرباز صفر
۷۴	می گویم: چشم
۷۴	اگر آقا عزیز نکته‌ای بگوید ما باید تبعیت کنیم
۷۵	تواضع سردار
۷۵	پاداش گمنامی
۷۷	فرار از شهرت
۷۷	شجاعت و بی‌باکی
۷۷	گریهی فرمانده
۷۸	وفاداری به آرمان‌ها
۷۸	سرباز
۷۹	ویژگی‌های برجسته
۷۹	احترام به طلاب جوان
۷۹	تقسیم غذا
۸۰	دفتر سردار
۸۰	نه کولر، نه بخاری
۸۱	ایشان
۸۱	ساده‌ی ساده
۸۱	کمپوت‌ها
۸۲	درس ماندگار
۸۲	حاجی
۸۴	بزرگ مرد
۸۴	توبیخ دوستان
۸۵	احترام و رسیدگی به پدر و مادر
۸۵	خادم پدر
۸۵	فقط برای خدا
۸۶	اول، پدر و مادر
۸۶	بوسه بر پای مادر



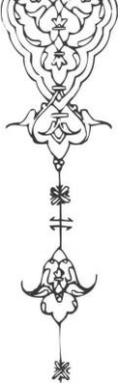
- ۸۶.....لقمه‌های حلال
- ۸۷.....برادری
- ۸۷.....احترام به خانواده
- ۸۷.....قانون شکنی حاج قاسم!
- ۸۸.....توصیه سردار به دخترش
- ۸۹.....از دیدگاه فرزند
- ۸۹.....صبوری و خوشرویی
- ۸۹.....سفر آخر
- ۹۰.....از عشایر هستم
- ۹۰.....بوسیدن دست کارگر
- ۹۰.....نوه‌های دوقلو
- ۹۲.....دعوت از نظافتچی
- ۹۲.....در کنار هم
- ۹۳.....مردم داری، مردم یاری
- ۹۴.....فقط برای خدا
- ۹۴.....در اندیشه جوانان عشایر
- ۹۴.....هدایت اشرار
- ۹۵.....بدون اسکورت
- ۹۵.....مثل همه مردم
- ۹۶.....سمند
- ۹۶.....سرباز ولایت
- ۹۶.....اطاعت
- ۹۷.....اعتقاد عمیق به امام و رهبری
- ۹۸.....بسیج جهانی مستضعفان
- ۹۹.....مگر نمی‌گویی دعوتش کردیم؟
- ۹۹.....خشم سردار
- ۱۰۰.....عشق به ولایت!
- ۱۰۰.....ماجرای عکس معروف سردار
- ۱۰۱.....سلام بی‌نظیر



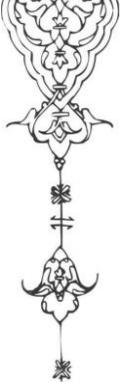
- ۱۰۲..... شجاعت و جسارت.....
- ۱۰۲..... کابوس دشمن.....
- ۱۰۵..... هجرت و جهاد.....
- ۱۰۶..... نیروهای گوش به فرمان.....
- ۱۰۶..... جبهه، تجلیگاه اسلام.....
- ۱۰۷..... تجدید عهد.....
- ۱۰۷..... حاج قاسم را شبانه دزدیدند.....
- ۱۰۸..... مدیریت و توجه به نیروها.....
- ۱۰۹..... درمان.....
- ۱۰۹..... بولدوزر.....
- ۱۱۰..... ترکش‌ها.....
- ۱۱۰..... کمک و احترام به خانواده شهدا.....
- ۱۱۱..... مثل صوت قرآن.....
- ۱۱۱..... مهربان و عاطفی.....
- ۱۱۱..... توجه به مراسم شهدا.....
- ۱۱۲..... پابرهنه.....
- ۱۱۲..... داغ عزیزان.....
- ۱۱۲..... لبخند سردار.....
- ۱۱۳..... زینب.....
- ۱۱۳..... نامه سردار قاسم سلیمانی به دختر یک شهید.....
- ۱۱۴..... مهمان ویژه.....
- ۱۱۵..... دست بوس رزمندگان.....
- ۱۱۶..... حاجی و جانباز قطع نخاع.....
- ۱۱۶..... تشنه‌ی حاج قاسم.....
- ۱۱۷..... جامع اضداد.....
- ۱۲۰..... غیرتمند.....
- ۱۲۰..... استقامت سردار.....
- ۱۲۱..... پیشمرگ.....
- ۱۲۱..... مردی در همه‌ی میدان‌ها.....



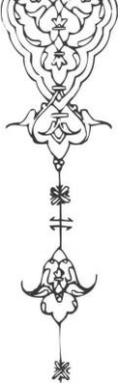
- ۱۲۲..... کار در هتل.....
- ۱۲۲..... ۱۹ ساعت کار و تلاش.....
- ۱۲۳..... حضور با لباس رزم.....
- ۱۲۴..... چهل سال جهاد.....
- ۱۲۵..... حاج قاسم و سیل خوزستان.....
- ۱۲۶..... کرامت انسان.....
- ۱۲۶..... بوسیدن دست پیرمرد.....
- ۱۲۷..... مسئولان، مدیون مردم.....
- ۱۲۸..... سردار و کتابخوانی.....
- ۱۲۸..... کتاب رادیو.....
- ۱۲۹..... علم دوستی.....
- ۱۲۹..... خاطرات درباره‌ی کتاب «وقتی مهتاب گم شد».....
- ۱۲۹..... دغدغه فرهنگی.....
- ۱۳۱..... با دیدن آن صحنه‌ها گریه کردم.....
- حدیث نور (سیری در خاطرات سردار شهید حاج قاسم سلیمانی)..... ۱۳۳.....**
- ۱۳۵..... شیرین و خاطره انگیز.....
- ۱۳۵..... اینجا «وجعلنا» بخوانید.....
- ۱۳۷..... سنگری تاریخی.....
- ۱۳۹..... فرهنگ مقاومت، اکسیر غیرت.....
- ۱۴۰..... شهیدی که سرش را بلند کرد.....
- ۱۴۰..... ای کاش مرا آتش می‌زدند نه پرچم ایران را!.....
- ۱۴۰..... اکسیر شهادت.....
- ۱۴۱..... برادرم! نماز.....
- ۱۴۲..... بهشت رزمندگان.....
- ۱۴۳..... خلقت خدا برای امام علیه السلام.....
- ۱۴۴..... آرزوی شهدا.....
- ۱۴۴..... در یک قدمی شهادت.....
- ۱۴۵..... رزمنده‌ی عارف.....



- ۱۴۶.....روایت حاج قاسم از آرزوهای یک شهید
- ۱۴۷.....حمید چریک
- ۱۴۷.....دیدنی ترین صحنه‌ی عمر حاج قاسم
- ۱۴۹.....تصمیم شهید محلاتی و تصمیم شهید حججی
- ۱۵۰.....تشنه لبی و ایثار آب
- ۱۵۱.....ما به امامزاده شهرمان افتخار می‌کنیم
- ۱۵۳.....پیرمرد ۹۰ ساله
- ۱۵۴.....حسینعلی عالی
- ۱۵۴.....از افتخارات سردار
- ۱۵۵.....قصه‌ی یک مادر
- ۱۵۵.....وقتی یک نفر یک کاسه‌اش به ما می‌دهد
- ۱۵۶.....اگر پدرم بمیرد
- ۱۵۶.....معنای سقوط
- ۱۵۶.....جبهه و حج
- ۱۵۷.....رقابت
- ۱۵۷.....رهنمود امام
- ۱۵۸.....کربلاها را ادامه خواهیم داد
- ۱۶۰.....ما به بی‌بی سکینه افتخار می‌کنیم
- ۱۶۲.....افتخارات سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی
- ۱۶۵.....حس کردم حضرت زهرا را می‌بینم
- ۱۶۷.....غیرتمندان رفتند، عاشقان رفتند
- ۱۷۳.....زندگی جاودانه و عزت ابدی
- ۱۷۴.....امام جماعت نوجوان
- ۱۷۵.....حکمت‌های آفرینش
- ۱۷۵.....سختی عملیات کربلای ۴ به روایت حاج قاسم
- ۱۷۷.....موفقیت در کربلای ۴
- ۱۷۸.....نام گردان ۴۰۸ را بدون وضوی دل نبرید
- ۱۷۹.....عملیات کربلای ۵
- ۱۸۷.....پیمان مقدس



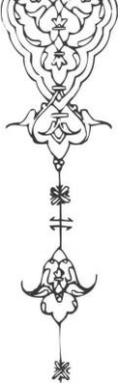
- هر که با امام درافتاد ۱۸۸
- قلّه‌های مطهر ۱۸۸
- دلسوزی برای «یاکریم» ۱۸۹
- قسم بخور ۱۸۹
- خاک بر سرِ یک عده نادان! ۱۹۰
- سؤال از سردار ۱۹۰
- شهید سید مصطفی حیدرزاده ۱۹۱
- انتقام ۱۹۱
- پسرم! این لبنان مالِ تو! ۱۹۱
- داوطلب‌های مشتاق ۱۹۲
- نترس، درد ندارد! ۱۹۳
- خطر داعش با تربیت انحرافی ۱۹۳
- جاذبه‌ی شهدا ۱۹۴
- خوشحالی از ماندن ۱۹۶
- چهره‌ی بین‌المللی مقاومت** ۱۹۷
- سردار از دیدگاه تحلیل‌گران ۱۹۹
- نامه‌ای اسرارآمیز ۲۰۱
- معمار استراتژیک ۲۰۱
- مرموزترین مرد دنیا ۲۰۱
- دشمن محترم ۲۰۳
- شجاعت و الهام بخشی سردار ۲۰۳
- سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی از دیدگاه مؤسسه‌ی «امریکن انترپرایز» - اثنای فکر آمریکا ۲۰۴
- کابوس دشمن ۲۰۸
- پیام به فرمانده آمریکایی ۲۰۹
- مرد کاریزماتیک ۲۱۰
- فرمانده پنهان ۲۱۰
- دیپلمات و سیاستمدار ۲۱۰
- فقط پنج دقیقه ۲۱۱



۲۱۱.....	خستگی ناپذیر و حاضر در صحنه
۲۱۳.....	مدیریت استراتژیک.....
۲۱۳.....	جنگیدن برای انسانیت.....
۲۱۴.....	تصویر سردار
۲۱۴.....	ریشه وحدت
۲۱۵.....	اهمیت بیرون مرزها.....
۲۱۶.....	حضور در اعماق غرب آسیا.....
۲۱۶.....	درّ یتیم.....
۲۱۷.....	کم نظیر
۲۱۷.....	استراتژیست بزرگ قرن.....
۲۱۸.....	فرماندهی پر رمز و راز.....
۲۱۹.....	ژنرال بین المللی.....
۲۲۰.....	حاج قاسم در لبنان.....
۲۲۲.....	همراه با سید لبنان
۲۲۲.....	سیستم انحصاری
۲۲۳.....	قسم می خورم به والله تل آویو را با خاک یکسان می کنیم
۲۲۳.....	جمال عبدالناصر جرأت نکرد تل آویو را بزند.....
۲۲۴.....	شهید قدس.....
۲۲۴.....	نیزه‌ای در دل اسرائیل.....
۲۲۵.....	اعترافی تلخ.....
۲۲۵.....	حماسه سرای خیبر و بدر.....
۲۲۸.....	عملیات تکریت و حمله آمریکایی‌ها به حاج قاسم.....
۲۲۸.....	یاور ملت عراق.....
۲۳۰.....	اعتراف مأمور اف بی آی.....
۲۳۲.....	قتل ۲۲۰۰ دانشجوی عراقی به دست داعش.....
۲۳۳.....	هیبت نام سردار
۲۳۳.....	آمرلی در آستانه‌ی سقوط.....
۲۳۵.....	فرود در محاصره‌ی ۳۶۰ درجه.....
۲۳۶.....	سجده‌ی شکر.....



- ۲۳۶..... وای اگر
- ۲۳۷..... پسر، قاسم.....
- ۲۳۷..... دفاع از مسیحیان مظلوم.....
- ۲۳۸..... فرار از بیمارستان.....
- ۲۳۸..... نجات سامرا.....
- ۲۳۸..... خیمه‌ی محبت.....
- ۲۳۹..... به تنهایی یک لشگر بود.....
- ۲۴۰..... با افتخار.....
- ۲۴۰..... نجات عراق.....
- ۲۴۱..... محبوبیت سردار در عشایر عراق.....
- ۲۴۱..... آخرین سنگر جبهه شرق.....
- ۲۴۲..... پوتین و فرماندهی سردار.....
- ۲۴۲..... توطئه‌ی شوم.....
- ۲۴۴..... پرواز نجات.....
- ۲۴۵..... دیدار سرنوشت ساز.....
- ۲۴۶..... حضور در محاصره‌ی حلب، نماد شجاعت.....
- ۲۴۷..... ارزش دکمه اورکت تو بیش از درجه‌های ماست.....
- ۲۴۸..... انگشتر مخصوص.....
- ۲۴۸..... دردنامه.....
- ۲۴۹..... شهید حججی در زیر تیغ خم به ابرو نیاورد.....
- ۲۵۰..... دیدار ناتمام و حرکت.....
- ۲۵۱..... سردار و نجات سوریه.....
- ۲۵۲..... فرمانده ستادی و عملیاتی.....
- ۲۵۲..... اگر آتش ببارد.....
- ۲۵۲..... لباس رزم.....
- ۲۵۳..... توجه به حق الناس.....
- ۲۵۴..... اعتماد دشمن.....
- ۲۵۴..... نامه‌ای به مولا.....
- ۲۵۶..... پاسخ رهبر انقلاب به نامه سرلشگر قاسم سلیمانی درباره‌ی پایان سیطره داعش.....



۲۵۷..... سردار و کودتای ترکیه.....

۲۵۹..... خدمت به جامعه‌ی جهانی.....

اندیشه‌های درخشان در مکتب شهید سلیمانی.....

۲۶۳..... ارزش حفظ نظام.....

۲۶۴..... خشوع در مقابل حقیقت نظام.....

۲۶۴..... ضرورت حفظ نظام اسلامی.....

۲۶۴..... باید کف پای این ملت را بوسید.....

۲۶۵..... ملت عزیز و شریف.....

۲۶۶..... مسئولیت سنگین مدیران.....

۲۶۷..... راه نجات.....

۲۶۷..... صلح‌جوترین نظام.....

۲۶۸..... نظام اسلامی، ولایت فقیه.....

۲۶۹..... چقدر به انقلاب معرفت داریم؟.....

۲۷۰..... غفلت از سند حکومت داری.....

۲۷۰..... دشمن اصلی.....

۲۷۰..... تقوای امام.....

۲۷۱..... تأثیر تقوا و حکمت.....

۲۷۱..... هنر امام.....

۲۷۲..... نقش امام امت.....

۲۷۲..... تحول معنوی.....

۲۷۳..... آرامش امام.....

۲۷۳..... امام و ایجاد فرصت.....

۲۷۴..... خط شکنی امام.....

۲۷۵..... میثاق نامه حاج قاسم.....

۲۷۵..... ناخدای کشتی.....

۲۷۶..... «آیت الله العظمی خامنه‌ای»، سرآمد همه‌ی روحانیت.....

۲۷۷..... رهبری با این خصوصیات در دنیا یافت نمی‌شود.....

۲۷۷..... رهبر بی‌نظیر.....



- ۲۷۸..... حکیم حقیقی
- ۲۷۸..... هشدار!
- ۲۷۹..... فقط امام خامنه‌ای
- ۲۷۹..... رهبری و چفیه
- ۲۷۹..... دفاع مقدس و شکست دشمنان
- ۲۸۱..... توصیف تخریب و تخریبچی
- ۲۸۲..... پیام حاج قاسم به گردان ۴۰۹
- ۲۸۳..... بهشت زنده
- ۲۸۳..... حفظ حرارت عشق
- ۲۸۴..... نجات مستضعفین
- ۲۸۴..... اولیاءالله
- ۲۸۵..... من را هدف قرار دهید، نه سپاه را
- ۲۸۵..... هدف شهدا
- ۲۸۶..... هجرت شهید
- ۲۸۶..... قداست فرهنگ شهید
- ۲۸۷..... شرط شهید شدن
- ۲۸۸..... مغمومیت از عشق
- ۲۸۹..... تربیت
- ۲۸۹..... نام شهیدان
- ۲۸۹..... ویژگی فرماندهان شهید
- ۲۹۰..... مدیون شهداییم
- ۲۹۰..... شهدا، مرکز توسل
- ۲۹۲..... ضرورت توجه به خانواده شهدا
- ۲۹۲..... سلام بر حججی
- ۲۹۳..... مقاومت لبنان، شریف‌ترین گروه مقاومت
- ۲۹۸..... اهمیت لبنان و غزه
- ۲۹۹..... شجره‌ی طیبه
- ۲۹۹..... خط مقدم مقاومت
- ۳۰۰..... مشکل سوریه



- ۳۰۱.....مدافعان حرم.....
- ۳۰۱.....مسجد و مسئولیت‌ها.....
- ۳۰۵.....توصیه‌های فرمانده.....
- ۳۰۶.....سه توصیه سردار سلیمانی به جوانان.....
- ۳۰۷.....ملی گراها و جنگ تحمیلی.....
- ۳۰۷.....ملی گرایی دروغین.....
- ۳۰۸.....شناسنامه‌ی مقاومت.....
- ۳۰۸.....مروری بر رمز و راز محبوبیت و مقبولیت اندیشه‌ی سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی.....
- گلوژه‌ها (سخنان کوتاه سردار).....**
- ۳۱۵.....

یاران سردار.....

- ۳۳۵.....شهید عارف.....
- ۳۳۷.....حضرت زینب گفت.....
- ۳۳۹.....من مست و تو دیوانه.....
- ۳۴۰.....شرط با خدا.....
- ۳۴۱.....قطعه زمین.....
- ۳۴۲.....اورکت.....
- ۳۴۲.....جواب‌های یک عارف.....
- ۳۴۳.....انسان الگو و نمونه.....
- ۳۴۴.....جوان عارف و الگو.....
- ۳۴۶.....ایستاده.....
- ۳۴۶.....شگفتی‌های حسین.....
- ۳۴۷.....اهمیت اخلاص.....
- ۳۴۸.....دنیا برای اهل دنیا.....
- ۳۴۹.....ظواهرسازی هرگز.....
- ۳۵۰.....شهید احمد کاظمی.....
- ۳۵۰.....یادگار همه‌ی دلبستگی‌ها.....
- ۳۵۲.....خلاصه‌ای از امام.....
- ۳۵۴.....احمد از همه ما برجسته‌تر بود.....



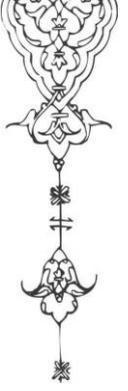
- ۳۵۴..... نوای آسمانی
- ۳۵۵..... همراه با قرآن
- ۳۵۶..... دوست وفادار و مطمئن
- ۳۵۶..... نامه عاشقانه سردار سلیمانی به یار وفادارش شهید پورجعفری
- ۳۵۹..... شهید کاظمی و یاد همزمان
- ۳۵۹..... شهید میرحسینی
- ۳۵۹..... مالک اشتر لشکر ثارالله
- ۳۶۱..... شهید زین الدین
- ۳۶۱..... چهره‌ی دیدنی شهید «مهدی زین الدین»
- ۳۶۲..... وقتی این حرف را زد، تکان خوردم
- ۳۶۳..... شهید عماد مغنیه از دیدگاه شهید سلیمانی
- ۳۶۳..... اسطوره‌ای مثل عماد نمی‌شناسم
- ۳۶۵..... عماد مغنیه، سردار بزرگ حزب الله
- ۳۶۵..... شخصیتی بی‌بدیل در تاریخ جهان
- ۳۶۸..... مجاهد بزرگ ابومهدی المهندس
- ۳۷۰..... حاج قاسم و مهندس ابومهدی
- ۳۷۰..... دو برادر
- ۳۷۱..... سربازی ابومهدی تا پای جان
- ۳۷۲..... شهید بادپا
- ۳۷۵..... شهید شهبازی
- ۳۷۵..... ما افتخار می‌کنیم شهبازی مالِ ما کرمانی‌ها بود
- ۳۷۷..... شهید مهدی زندی
- ۳۷۷..... به من ظلم کردی
- ۳۷۹..... سید حمید میرافضلی
- ۳۷۹..... انگار با خدا دعوا داشت
- ۳۸۰..... شهید شاطری
- ۳۸۰..... تأثیرات شهید شاطری از نگاه حاج قاسم
- ۳۸۱..... شهید زنگی‌آبادی
- ۳۸۱..... سخت‌ترین لحظه‌ها



- ۳۸۳..... پرواز تا ملکوت
- ۳۸۵..... پیام مقام معظم رهبری
- ۳۸۵..... ملت عزیز ایران
- ۳۸۶..... حاج قاسم در جستجوی شهادت
- ۳۸۶..... استمداد
- ۳۸۶..... ذکاوت
- ۳۸۶..... نامزد گلوله‌ها
- ۳۸۷..... هزار و دویست
- ۳۸۷..... پرونده
- ۳۸۷..... ارزش آرمان‌های دینی
- ۳۸۸..... شوق شهادت
- ۳۸۸..... در راه رفتن
- ۳۸۹..... دعا کن
- ۳۹۰..... پیام حاجی
- ۳۹۰..... اخلاص ستودنی
- ۳۹۰..... آخرین دست نوشته
- ۳۹۱..... در دشت‌ها و کوه‌ها
- ۳۹۱..... به دنبال گمشده
- ۳۹۱..... طرح ترور
- ۳۹۲..... روایتی از ترور سردار سلیمانی در بغداد
- ۳۹۴..... آخرین روز زندگی حاج قاسم
- ۳۹۶..... پیام خانواده شهید سلیمانی به رهبر انقلاب حضرت امام خامنه‌ای دامت برکاته
- ۳۹۷..... نامه دختر شهید طهرانی مقدم به دختر سردار سلیمانی
- ۳۹۸..... دلم برای امام رضا علیه السلام تنگ شده
- ۳۹۹..... علمدار خوش آمد
- ۳۹۹..... جوانانی از صد ملیت جهان
- ۴۰۰..... تفکر
- ۴۰۰..... حضور ۲۵ میلیونی
- ۴۰۰..... مراسم تشییع و خاکسپاری



- ۴۰۱..... دخترهای حاجی
- ۴۰۲..... وحشت ترامپ
- ۴۰۲..... تأثر رهبری
- ۴۰۲..... آیا من خوب آدمی بودم
- ۴۰۴..... داغ شهید سلیمانی
- ۴۰۵..... راز مقبره سردار
- ۴۰۶..... از زبان وصیّ حاجی
- ۴۰۶..... نامه دختر شهید
- ۴۰۷..... هدیه‌ی مقدس
- ۴۰۷..... ارباباً ارباباً
- ۴۰۸..... زیارتگاه اهل دل
- ۴۰۸..... یک انقلاب دیگر
- ۴۰۹..... تحقیر
- ۴۰۹..... مهمان کشی
- ۴۱۰..... مسئولیت ما
- ۴۱۰..... جنایت جنگی
- ۴۱۰..... با ترور حاج قاسم دنیا در شوک فرو رفت
- ۴۱۲..... دستاوردهای شهادت سردار
- ۴۱۳..... ویژگی‌های شهادت حاج قاسم
- ۴۱۵..... جوشش خون سردار
- ۴۱۷..... راهبرد دشمن
- ۴۱۷..... بهای خون
- ۴۱۷..... ترس‌های آمریکایی از غرب آسیای نوین
- ۴۲۳..... **وصیت‌نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی**
- ۴۳۳..... **سپهد شهید حاج قاسم سلیمانی در آئینه‌ی شعر و ادب**
- ۴۳۵..... قبله نما
- ۴۳۵..... مالک!
- ۴۳۶..... محشر کبری

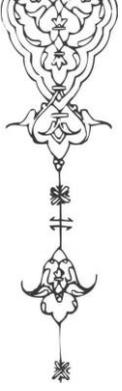


- ۴۳۷..... حبيب
- ۴۳۷..... روح صداقت
- ۴۳۸..... تحقير محال است
- ۴۳۸..... مرز ما
- ۴۳۹..... تاج عزت
- ۴۴۰..... پس از تو
- ۴۴۰..... سپاه رجز خوان
- ۴۴۱..... قدم اول
- ۴۴۱..... ذوالفقار
- ۴۴۲..... سرآغاز قيام
- ۴۴۲..... خنده‌ی بی دوام
- ۴۴۲..... امتياز ما
- ۴۴۳..... نگهبان حرم
- ۴۴۴..... در فراق سردار
- ۴۴۵..... منابع و مآخذ



سخن از یک «جوانمرد» است، یک ابرمرد. سرباز اسلام و ولایت. کسی که دوست داشت از آغاز تا پایان در گمنامی بماند، عارفی که آسمانیان او را بیش از زمینیان می‌شناختند. دشمن بیش از دوست به او توجه داشت. دنیای استکبار از او در هراس بود و با وجود او خواب آرام نداشت. سرداری که به مهر و سجاده و تسبیح و نیایش و اشک و آه، عشق می‌ورزید. خاکی و متواضع و مهربان بود، اما در افلاک سیر می‌کرد، در زمین بود اما با آسمان انس داشت. اگر او را مالک اشتر و سلمان و ابوذر بنامیم، سخنی بجا و شایسته گفته‌ایم. سردار آسمانی، حاج قاسم سلیمانی پاسدار قهرمانی که از دست مبارک حضرت امام خامنه‌ای نشان «ذوالفقار» دریافت کرد، به مدال پرافتخار «شهید زنده» دست یافت و به دلیل ویژگی‌های برجسته‌ی دینی و سیاسی و انقلابی او، به فرموده حضرت آقا نباید به او (و همراهان شهیدش) به چشم یک فرد نگاه کرد، او یک راه و یک مکتب و یک مدرسه‌ی درس‌آموز است.

تبیین ویژگی‌های یک مکتب نجات‌بخش، بحثی پردامنه است که فرصت خاص خود را می‌طلبد، اما به اختصار می‌توان گفت: دنیای امروز در هیاهوی پیشرفت و تکنولوژی و فناوری، با مکاتب گوناگون زمینی و آسمانی روبه‌رو است و کشورها و قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها در تلاش و تکاپو هستند تا مکتب، فرهنگ و عقیده‌ی خود را تبلیغ و ترویج کنند.



ادیان آسمانی اسلام، مسیحیت و یهودیت نیز هر یک پیروانی دارند که درصدد گسترش دین خود هستند و به جهانی سازی عقیده و مکتب خود می‌اندیشند. در این میان، مکاتب دیگری هم چون سوسیالیسم (=جامعه خواهی یا جامعه گرایی)، کمونیسم (=اشتراکی سازی)، صهیونیسم (جنبش ایجاد دولت خودمختار یهودی) و فاشیسم (=حکومت خودکامه و افراطی) به دست افراد بشر ساخته و پرداخته شده است و بنیانگذاران هر یک، در ترویج مکتب خود از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند.

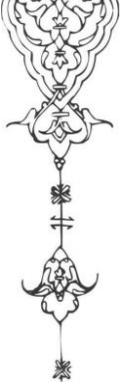
اگر منصفانه و با تحقیق و تأمل در مقایسه‌ی ادیان و مکاتب گوناگون جهان برآییم، به یقین مکتب نجات‌بخش اسلام را برمی‌گزینیم، زیرا بررسی زندگی تربیت یافتگان و چهره‌های درخشان مکتب نبوی و علوی و فاطمی، هم چون سلمان و ابوذر و مقداد و مالک اشتر و... تماشای شکوه جلوه‌های ایمان و عدالت و ایثار و شهادت، ما را جز به اسلام ناب محمدی ﷺ دعوت نمی‌کند.

اسلام، مکتبی است که همگان را به پاکی و پاکدامنی فرا می‌خواند و از هرگونه شرّ و فساد و ستم بر حذر می‌دارد و آدمی را از خاک به افلاک می‌رساند.

در این مجموعه نیز که به نام «مکتب آسمانی شهید حاج قاسم سلیمانی» به محضر شما عزیز فرهیخته تقدیم می‌گردد، سخن از مکتب و مدرسه‌ی درس آموز شهید عظیم القدر، حاج قاسم سلیمانی است، مکتبی که از توحید و نبوت و امامت و معاد سخن می‌گوید و ایمان و تقوا و عدالت و صداقت در آن موج می‌زند و جلوه‌های محبت و عفو و گذشت و ایثار و شهادت و یاری مظلومان نمایان است و مناجات و نماز و نیایش را گوشزد می‌کند. بر اعتقاد راسخ به ولایت فقیه و حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی و پیروی از امام امت و مقام معظم رهبری اصرار می‌ورزد و بر مبارزه و ستیز بی‌امان با استکبار جهانی و دشمنان سوگند خورده‌ی اسلام و انقلاب اسلامی تأکید دارد.

این کتاب، اگر چه به نام و یاد سردار بزرگ اسلام شهید حاج قاسم سلیمانی مزین است اما پیامی جز آن‌چه در سطور گذشته آمده است ندارد.

به دنبال انتشار خبر شهادت سپهبد سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس و همراهان آنان، دنیای اسلام و همه‌ی جهان از این ماجرای غم‌انگیز در حیرت و شگفتی فرو رفت. ایران اسلامی و عراق و شام و لبنان و نیجریه و یمن و هند و پاکستان و... به اقامه‌ی عزا



پرداختند و فریاد انتقام سر دادند. موجی از تنفر در همه‌ی مظلومان و آزادی خواهان جهان ایجاد شد و حرکت بزدلانه‌ی تروریست‌های پنتاگون در دل شب و ارتکاب این جنایت سنگین، از سوی همگان محکوم گردید.

تشییع شکوهمند پیکرهای پاره پاره‌ی سردار آسمانی و دیگر شهیدان این حادثه‌ی عظیم در بغداد و کاظمین و نجف اشرف و کربلای معلی و اهواز و مشهد و تهران و قم و کرمان در ایران اسلامی، بر حیرت جهانیان افزود و بار دیگر زنده بودن انقلاب اسلامی و پویایی و استمرار مکتب، فرهنگ و راه نجاتبخش بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی علیه السلام را به رخ جهانیان کشید و به دنیای پرفتنه و آشوب و به همه‌ی مستکبران دین ستیز ثابت کرد اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله هم چنان به پیش می‌تازد و سنگرهای استراتژیک جهان را یکی پس از دیگری فتح می‌کند و می‌رود تا وعده بنیانگذار انقلاب اسلامی را تحقق بخشد. چنان که فرمود: این راه و این مبارزه ادامه دارد تا آن جا که پرچم پرافتخار لا اله الا الله بر فراز کاخ‌های ستم به اهتزاز در آید.

آن چه پیش رو دارید مطالبی است مفید و متنوع درباره‌ی اخلاق و رفتار، ابعاد شخصیت، خاطرات و دیدگاه‌های سردار قهرمان، شهید حاج قاسم سلیمانی که در فرصتی کوتاه گردآوری شده است. از دوستان عزیز می‌خواهم که در این راه، این‌جانب را همراهی کرده‌اند، به‌ویژه برادر گرامی جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حسین دیلمی سپاسگزارم.

پیش از این، قسمت‌هایی از این مجموعه همزمان با چهلمین روز شهادت حاج قاسم سلیمانی با نام «سردار آسمانی» چاپ و منتشر شده بود و اکنون با تجدید نظر و همراه با مطالبی بیشتر و کامل‌تر به محضر دوستان و رهروان آن شهید بزرگ تقدیم می‌گردد.

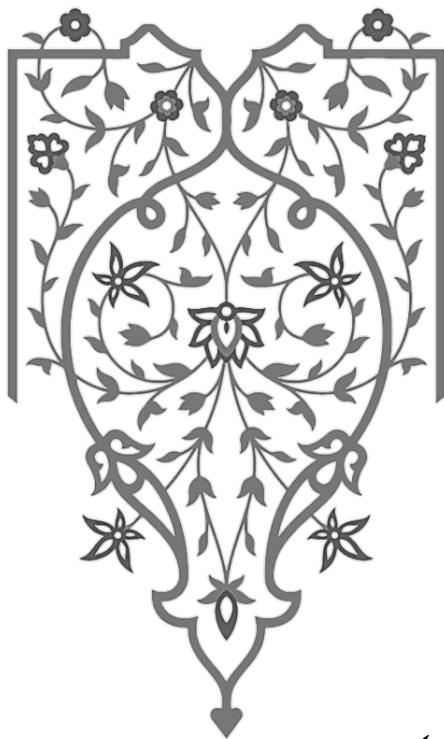
﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾^۱

سلام بر سردار آسمانی، شهید قاسم سلیمانی. سلام بر او روزی که متولد شد، سلام بر او روزی که روح ملکوتی‌اش به عرشیان پیوست (یوم الله ۱۳ دی ۱۳۹۸) و سلام بر روزی که در محضر حق حضور می‌یابد و بشارت بهشت جاودانه را دریافت می‌کند.

در پایان در برابر الطاف بی کران الهی شکر و سپاس داریم، به روح پرفتوح حضرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و همه‌ی شهیدان تاریخ درود می‌فرستیم و سلامتی و طول عمر مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای دامت برکاته را از درگاه خدای مهربان آرزومندیم و از رهنمودها و انتقادهای راهگشای شما خواننده‌ی فهیم و فرزانه استقبال می‌کنیم.

حسن ملک محمدی
شهریور ۱۳۹۹





زندگسزنامہ

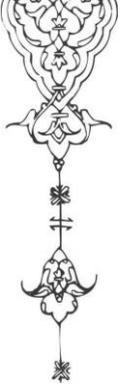
از ملک تا ملکوت

زندگی شهید حاج قاسم سلیمانی در یک نگاه^۱



تولد در قنات ملک از توابع شهرستان رابر کرمان	۱ فروردین ۱۳۳۵
در سن ۱۲ سالگی برای اشتغال به شهر کرمان عزیمت نمود و در یک هتل مشغول شد. در سال‌های ابتدای جوانی، از پیمانکاران سازمان آب کرمان شد.	۱۳۴۷
حضور در تظاهرات برای انقلاب اسلامی و فعالیت‌های انقلابی در کرمان	۱۳۵۶
به عضویت سپاه کرمان درآمد. پس از طی دوره آموزش نظامی در تهران، به عنوان مربی آموزشی در سپاه کرمان مشغول به خدمت شد.	۱۳۵۹
برای اولین بار گردانی متشکل از نیروهای رزمی کرمان را تشکیل داد که سپس به تیپ و بعد به لشکر ۴۱ ثارالله تبدیل شد و تا سال ۱۳۷۶ فرماندهی این لشکر را بر عهده داشت.	۱۳۶۰
با پایان جنگ، لشکر ۴۱ ثارالله به فرماندهی شهید به کرمان بازگشت و درگیر جنگ با اشراک مسلح و قاچاقچیان مواد مخدر شد.	۱۳۶۷
دریافت نشان فتح به خاطر رشادت در سال‌های دفاع مقدس از فرمانده کل قوا	۱۳۶۸
انتصاب به فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران	۱۳۷۶
حضور در قرارگاه فرماندهی جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل در کنار سید حسن نصرالله و شهید حاج عماد مغنیه و شکست اسرائیل	۱۳۸۵
دریافت درجه سرلشکری از فرمانده معظم کل قوا	۱۳۸۹
با شروع جنگ گروه‌های تروریست علیه دولت قانونی سوریه، سردار سلیمانی به همراه نیروهای جبهه مقاومت به دفاع از مردم مظلوم سوریه پرداختند.	۱۳۹۱
پورش داعش به خاک عراق و تصرفات گسترده باعث شد دولت عراق از حاج قاسم درخواست کمک کند که با حضور حاج قاسم بغداد، موصل و اربیل نجات پیدا کردند.	۱۳۹۳
طبق نظرسنجی دانشگاه مرینلد آمریکا محبوب‌ترین شخصیت سیاسی و نظامی در میان مردم ایران معرفی شد که بیش از ۸۰ درصد به وی رویکرد مثبت داشته‌اند.	۱۳۹۴
مجله آمریکایی تایم، سلیمانی را به عنوان یکی از ۱۰۰ شخصیت تأثیرگذار سال معرفی کرد.	۱۳۹۵
سردار سلیمانی وعده داد «کمتر از سه ماه دیگر اعلام پایان حکومت داعش در این کره خاکی خواهد بود.» دو ماه بعد و در پایان آبان ۹۶ سردار شهید در پیامی به رهبری با اشاره به «اتمام عملیات آزادسازی بوکمال» از پایان شجره‌ی ملعونه‌ی داعش خبر داد.	۳۰ شهریور ۱۳۹۶
نشان ذوالفقار، به عنوان عالی‌ترین نشان نظامی ایران، برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی توسط فرمانده معظم کل قوا، به سردار سلیمانی اعطا شد.	۲۰ اسفند ۱۳۹۷
شهادت، نزدیک فرودگاه بغداد در اثر حمله تروریستی دولت آمریکا	۱۳ دی ۱۳۹۸



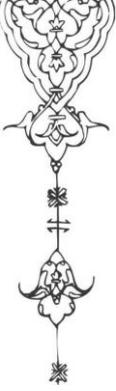


نگاهی کوتاه به زندگی پرافتخار شهید شهید حاج قاسم سلیمانی

«قاسم سلیمانی» از عشایر طایفه «سلیمانی» است. به روایت تاریخ جدّ سلیمانی‌ها، «امیر محبت»، فرزند «امیرکمال»، از عشایر خمسه‌ی فارس و از سرداران سپاه نادرشاه افشار بود. وی متولد سال ۱۳۳۷ روستای کوهستانی «قنات‌ملک» از توابع «بافت» شهر رابره، استان کرمان است. او قبل از انقلاب کارمند سازمان آب بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در اول خرداد سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد. سلیمانی در این باره می‌گوید: «همه جوان بودیم و باید به شکلی برای انقلاب فعالیت می‌کردیم و این‌گونه بود که وارد سپاه شدم». به دلیل آمادگی جسمانی که او بر اثر ورزش پرورش اندام به دست آورده بود، عضو واحد آموزش و مربی پادگان آموزشی قدس کرمان شد.

با شروع جنگ و حمله عراق به فرودگاه‌های کشور، وی مدتی از هواپیماهای مستقر در فرودگاه کرمان حفاظت می‌کرد و دو ماه پس از شروع جنگ، همراه سیصد نفر از اولین نیروهای اعزامی از کرمان، عازم جبهه‌ی سوسنگرد گردید و فرمانده دسته شد. شوق و علاقه زیاد سلیمانی به حضور در جبهه و طرح‌ها و مسائل نظامی باعث شد او که در قالب یک مأموریت پانزده روزه وارد جبهه شده بود، تا آخر جنگ در جبهه بماند و باز نگردد.

سلیمانی در عملیات طریق القدس فرمانده دو گردان از رزمندگان کرمانی بود که شب اول عملیات بر اثر شلیک خمپاره‌ی دشمن به شدت صدمه دید و در حالی که هنوز بهبودی کامل نیافته بود، به جبهه و نزد شهید حسن باقری که در عملیات طریق القدس با وی آشنا شده بود، برگشت. باقری او را به جبهه‌ی شوش فرستاد. او مدتی با عنوان معاون مسئول خط در این جبهه ماند. هم‌زمان با تشکیل تیپ‌های جدید سپاه، باقری وی را به مقر گلف فرا خواند. خطی در ارتفاعات چاه نفت تحویل سلیمانی شد تا به اتفاق دیگر رزمندگان کرمانی، عملیات فتح المبین را در جبهه‌ی دشت عباس انجام دهد. سلیمانی نخست دو گردان از نیروهای کرمانی و بعد دو گردان دیگر را به دو کوهه آورد و «تیپ ثارالله» را تشکیل داد. تیپ ثارالله در عملیات‌های فتح المبین و بیت المقدس و رمضان حضور موفقی داشت. سلیمانی خاطره‌انگیزترین عملیات را عملیات فتح المبین قلمداد می‌کند و در این باره می‌گوید: «بهترین عملیاتی که در آن شرکت کردم، فتح المبین بود که آن زمان برای اولین بار به ما مأموریت داده شد که تیپ



تشکیل بدهیم و من که مجروح هم بودم، معاونت فرماندهی محور در جبهه شوش و دشت عباس را به عهده گرفتم. این عملیات از نظر بازدهی برای من بسیار شیرین و خاطره انگیز است، زیرا با این که از نظر سلاح بسیار در مضیقه بودیم، اما به همت رزمندگان اسلام توانستیم حدود سه هزار عراقی را به اسارت درآوریم.»

بعد از عملیات رمضان، تیپ ثارالله به نفت شهر رفت. در آن جا عملیاتی انجام نشد. مهر سال ۶۱ در گیلان غرب، بنا به تدبیر اداره کنندگان جنگ، تیپ ثارالله به لشکر تبدیل شد. قاسم سلیمانی تا پایان جنگ فرمانده لشکر بود و توانست عملیات‌های موفق و بزرگی همچون والفجر ۸ و کربلای ۵ را به سرانجام برساند.

سلیمانی به شدت تحت تأثیر شهادت هم‌زمانی قرار گرفته و این اتفاق را سخت‌ترین لحظه برای خود می‌داند. وی در توصیف این امر بیان می‌کند: «سخت‌ترین لحظه‌ها برای کسانی که مسئولیتی در جنگ داشتند، لحظه‌ای بود که هم رزمان یا دوستان آنان به شهادت می‌رسیدند و این امر وقتی شدت بیشتری می‌یافت که آن شهید به عنوان پایه و ستونی برای جنگ مطرح بود. بعضی مواقع، شهادت یکی از فرماندهان به اندازه شهادت یک گردان در من اثر می‌گذاشت. شهید حاج یونس زنگی آبادی از این گونه افراد بود که امید لشکر ثارالله محسوب می‌شد. او همیشه مشتاق سخت‌ترین کارها در جبهه بود.»

بعد از جنگ سلیمانی فرمانده سپاه هفتم صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه) و سپس مجدداً فرمانده لشکر مکانیزه ۴۱ ثارالله شد. لشکر ۴۱ ثارالله به فرماندهی سلیمانی درگیر جنگ با اشرازی شد که از مرزهای شرقی کشور هدایت می‌شدند. در سال ۱۳۷۹ حضرت آیت الله خامنه‌ای، سلیمانی را به تهران فرا خواند و مسئولیت نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به او سپرد.^۱

شخصیتی فراملی

حدود سال ۱۳۶۰، وقتی محسن رضایی، فرماندهی کل سپاه، حکم فرماندهی تیپ ثارالله را به قاسم سلیمانی داد و محمود اشجع، فرماندهی وقت سپاه منطقه‌ی ۶ کشوری، با

۱. هجوم به ته‌اجم، ص ۷ و ۸.



این انتصاب مخالفت کرد، شاید هیچ کدام نمی‌دانستند که این جوان ۲۳ ساله با نبوغ نظامی تحسین برانگیزش، سال‌ها بعد شخصیتی فراملی خواهد شد و افسران CIA از وی به عنوان قوی‌ترین مأمور مخفی خاورمیانه یاد خواهند کرد. سلیمانی که مانند سایر رزمنده‌ها برای نبرد با دشمن به جبهه رفته بود، چگونه به فرماندهی لشکر و سپس به شهرت جهانی رسید و از منظر سازمان‌های اطلاعاتی غرب، به مرموزترین چهره‌ی قرن تبدیل شد؟ عملکرد وی در دفاع هشت ساله‌ی ملت ایران و در رهبری لشکر ۴۱ ثارالله چه تأثیری در موقعیت امروزش داشته است.^۱

تقویت و فرماندهی نیروهای مقاومت

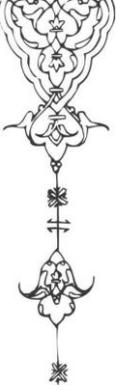
از جمله نقاط درخشان فرماندهی سردار سلیمانی بر نیروی قدس، تقویت حزب الله لبنان و گروه‌های مبارز فلسطینی بود که نمود عینی آن را در نبردهای متعددی از جمله جنگ ۳۳ روزه حزب الله لبنان و رژیم صهیونیستی و پیروزی مبارزان فلسطینی در جنگ ۲۲ روزه غزه علیه ارتش مجهز اسرائیل دیدیم.

در واقع قاسم سلیمانی توانسته بود استراتژی جمهوری اسلامی یعنی کمک به گروه‌های مبارز علیه اسرائیل را به خوبی دنبال کرده و هر روز در این مسیر گام‌های دیگری بردارد.

قاسم سلیمانی در سال ۱۳۸۹ با حکم حضرت آیت الله خامنه‌ای فرمانده معظم کل قوا با یک درجه ارتقا به درجه سرلشکری نائل آمد اما هنوز هم در افکار عمومی همه او را «حاج قاسم» می‌خوانند. اما این پایان ماجرا نبود. با توطئه جدید غرب و پیشستیانی مالی کشورهایمانند عربستان سعودی، که به شکل گیری گروهک‌های تروریستی تکفیری اعم از داعش و جبهه النصره در منطقه انجامید، قاسم سلیمانی مأموریتی تازه یافت و آن هم مقابله با این تهدیدات در دو کشور عراق و سوریه بود.

سلیمانی در عراق «حشد الشعبی» و در سوریه «بسیج مردمی» (قوات دفاع وطنی) را شکل داد و با کمک آن‌ها و هدایت و مشاوره نیروی قدس سپاه، طی ۶ سال، بساط تروریست‌ها در این دو کشور جمع شد.

۱. هجوم به تهاجم، ص ۷ و ۸.



او و نیروهایش که با درخواست رسمی دولت‌های سوریه و عراق، به این دو کشور رفتند، مانع سقوط بغداد شدند و هم او بود که با سفر به مسکو، نقش بسزایی در همراه کردن روسیه و پوتین برای ورود به میدان نبرد سوریه داشت.

شاید یکی از اهداف اصلی دشمنان برای سقوط سوریه، قطع کردن ارتباط ایران و حزب الله لبنان بود ولی با شکست داعش و نقش آفرینی نیروی قدس در سوریه و عراق، یک حلقه مستحکم به نام حلقه مقاومت تشکیل شد و زنجیره ایران، عراق، سوریه و لبنان و فلسطین را به هم متصل کرد.

جای تردید نیست که این موضوع خلاف خواست آمریکا و اسرائیل است ولی با فرماندهی «قاسم سلیمانی» در عمق میدان و تشکیل بسیج مردمی در سوریه و عراق این موضوع به واقعیت بدل گشت و اتحادی از جنس پاسداران، فاطمیون، زینبیون، حیدریون و... ایجاد کرد.

نقش بی‌بدیل سردار سلیمانی در مدیریت منطقه و مقابله با دشمنان، القایی چون «شیخ فرمانده»، «قدرتمندترین فرد خاورمیانه» و «کابوس اسرائیل» را از سوی آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها، برای او به دنبال داشته است.

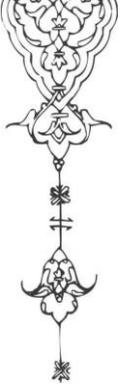
حضور مؤثر حاج قاسم در صحنه مبارزه با داعش و شکست این توطئه صهیونیستی در منطقه باعث شد تا در اسفندماه ۱۳۹۷ نشان ذوالفقار بعنوان عالی‌ترین نشان نظامی ایران از سوی فرمانده معظم کل قوا به سردار سلیمانی اهدا شود.^۱

شهادت؛ پادشاه سال‌ها مجاهدت

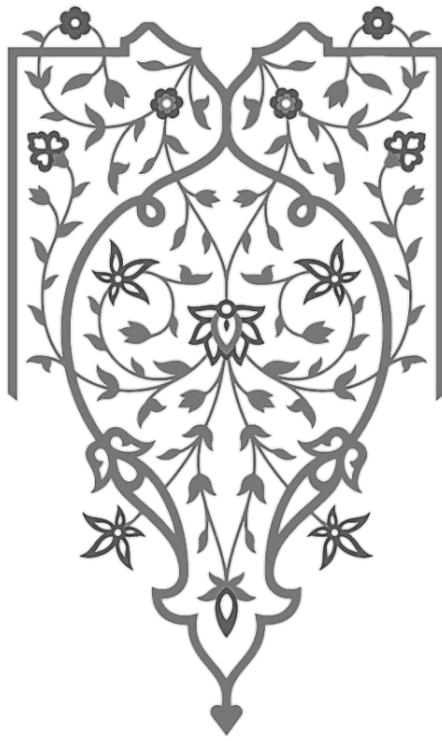
سه روز پیش از شهادت سردار سلیمانی و در پی حمله‌هایی که به سفارت آمریکا در بغداد انجام شد، ترامپ گفته بود که ایران بابت این رویداد، بهایی سنگین خواهد پرداخت و تأکید کرده بود که این موضوع «هشدار نیست، تهدید است».

سرانجام دشمنان که رشادت سردار سلیمانی را تاب نیاوردند در بامداد جمعه ۱۳ دی ۱۳۹۸ با حمله موشکی پهنادهای آمریکایی به دو خودرو حامل سردار قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس - معاون بسیج مردمی عراق (الحشد الشعبی) - و تنی

۱. گویه، ش ۱۴۰۴ - ۱۳۹۸/۱۰/۱۸.



چند از اعضای الحشد الشعبی در اطراف فرودگاه بغداد، آنان را به شهادت رساندند. سردار سلیمانی در پاسخ به تهدید ترور از طرف مقامات آمریکایی همواره می‌گفت: «ترور تهدیدی برای من نیست، کمک به یک شوق قدیمی است. در پاسخ به افرادی که فکر می‌کنند با تهدیدها رعب بر ما حاکم می‌شود، می‌گوییم خداوندا! شهادت در راه خودت را به دست دشمنان دینت، نصیب من بگردان.»^۱



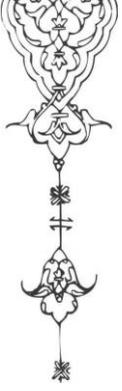
شهید سلیمانزاد در بیان مقام معظم رهبری

حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای

دامت برکاته

خلاصه‌ای از تعییرات مقام معظم رهبری درباره‌ی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

۱. بنده صالح خدا.
۲. با ا خلاص.
۳. مجاهد فی سبیل الله.
۴. ایثارگر.
۵. سردار بزرگ سپاه.
۶. شهید زنده.
۷. فرماندهی جنگاور.
۸. مسلط بر عرصه‌ی نظامی.
۹. از تربیت یافتگان مکتب امام خمینی رحمته‌الله.
۱۰. ذوب در انقلاب.
۱۱. به شدت مراقب حدود شرعی.
۱۲. به حاج قاسم سلیمانی شهید عزیز و به ابو مهدی شهید عزیز به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه‌ی درس آموز نگاه کنید.
۱۳. سردار بزرگ و پر افتخار اسلام.
۱۴. برادر بسیار عزیز.
۱۵. بارها، بارها، بارها جان خودشان را در معرض تهاجم دشمن قرار دادند.
۱۶. سخنش اثرگذار بود و قانع کننده.
۱۷. هم شجاع بود و هم باندبیر، در عرصه‌ی نظامی و در عرصه‌ی سیاست.



۱۸. بزرگوار، رفیق خوب و عزیز و شجاع و خوشبخت ما.
۱۹. به شدت انقلابی.
۲۰. خود را جلوی چشم قرار نمی‌داد و تظاهر نمی‌کرد.
۲۱. به شدت پایبند به انقلاب و پایبند به انقلاب و پای‌بند به خط مبارک و نورانی امام راحل بود.
۲۲. انقلاب و انقلابی‌گری خط قرمز او بود.
۲۳. اهل حزب و جناح نبود.
۲۴. ابزار شجاعت و ابزار تدبیر را برای خدا خرج می‌کرد.
۲۵. همه‌ی عمر خود را به جهاد در راه خدا گذرانید.
۲۶. پیروز در جهاد اکبر.
۲۷. برای شهید شدن گریه می‌کرد.
۲۸. برای خودش کار نمی‌کرد.
۲۹. در راه جهاد فی سبیل الله از هیچ چیز پروا نداشت.
۳۰. شوق شهادت، اشک او را جاری می‌کرد.
۳۱. صد بار در معرض شهادت قرار گرفته بود.
۳۲. خوشا به حالش، خوشا به حالش، خوشا به حالش، او به آرزوی خودش رسید.
۳۳. شهادت، پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود.
۳۴. همه‌ی نقشه‌های نامشروع آمریکا را در منطقه‌ی آسیا خنثی کرد.
۳۵. این مرد، دست فلسطینی‌ها را پر کرد.
۳۶. محاصره‌ی ۳۶۰ درجه‌ی دشمن را از بین برد و دشمن را فراری داد.
۳۷. شهادت سلیمانی از آیات الهی بود که رسوایی دولت بی‌آمریکا را رقم زد.
۳۸. جهادش جهاد بزرگی بود، خدای متعال هم شهادت او را شهادت بزرگی قرار داد.
۳۹. شما به جهان اسلام و به بشریت خدمت بزرگی کرده اید.
۴۰. معنویت او شهادت او را برجسته کرد.
۴۱. شهیدی که به دست خبیث‌ترین انسان‌های عالم یعنی آمریکایی‌ها به شهادت رسید.
۴۲. شهادت حقیقش بود، شایسته‌ی این نعمت بزرگ بود.

۴۳. روزی که (مردم) به پاس خون فرمانده سپاه قدس، بزرگ‌ترین بدرقه جهان را شکل دادند، از ایام الله است.

۴۴. شهید سلیمانی به معنای واقعی کلمه قوی‌ترین فرمانده منطقه‌ی مبارزه با تروریسم است.

۴۵. حاج قاسم به عنوان یک مشاور و فعال و یک پشتیبان بزرگ در عراق و سوریه ظاهر شد.

۴۶. بنده قلباً و زباناً او را تحسین می‌کردم، اما امروز در مقابل او تعظیم می‌کنم.

۴۷. کار بزرگی انجام شد، (او) قیامتی بر پا کرد.

۴۸. از روح مطهر او از اعماق دل تشکر می‌کنم.

۴۹. شهید سلیمانی چهره‌ی بین‌المللی مقاومت است.

۵۰. شهادت او زنده بودن انقلاب را به رخ همه‌ی دنیا کشید.

۵۱. شهید سلیمانی، چهره‌های غبار گرفته را باز کرد.

۵۲. شهادت او نشان داد که انقلاب زنده است.

۵۳. این شهادت بزرگ همه‌ی تلاش‌های شیطنی و وسوسه‌های اهریمنی را باطل کرد.

۵۴. همه‌ی دلبستگان مقاومت، خونخواه اویند.

۵۵. در همه‌ی میدان‌ها نه خستگی می‌فهمید و نه سرما و نه گرما.

۵۶. اگر در جهاد اکبر پیروز نشده بود، این جور نمی‌توانست (جلوی دشمن) برود.

۵۷. یک اخلاص بزرگی در آن مرد وجود داشت، مرد بزرگی بود.

۵۸. به دهان خطر می‌رفت، اما جان دیگران را تا می‌توانست حفظ می‌کرد.

۵۹. نه از دشمن پروا داشت، نه از حرف این و آن.

۶۰. آقای حاج قاسم از این‌هایی است که شفاعت می‌کند، ان شاءالله.

شهید قاسم سلیمانی در کلام رهبری

رهبر معظم انقلاب دربیانات مختلفی از حاج قاسم اسم آورده‌اند؛ گاهی از رشادت‌هایشان گفته‌اند و گاهی از تواضع‌شان؛ گاهی از شجاعتِ همراه با تدبیرشان و گاهی از سیاست‌مداری فراجناحی‌شان؛ آن‌چه در ادامه می‌آید بخش‌هایی از سخنان مقام معظم رهبری در خصوص سردار شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی است.



۱. تعابیر در زمان حیات

شهید زنده

«سردار سلیمانی هم ایثارگر است - او هم یک شهید است - ... این سرداران، شهید زنده‌اند؛ به شرطی که این راه را ادامه دهند. البته این شرط و شروط برای همه است. تا راه خدا را ادامه می‌دهید جزء صالحین هستید.»

(۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۸۴، دیدار با خانواده معظم شهدای کرمان)

تقوا و روحیه‌ی مجاهدت

این هم یک هنری است که ایشان دارند. بعضی‌ها اشتباه می‌کنند، خیال می‌کنند وقتی که اوضاع از حالت جنگ و بحرانی خارج شد و وقت سازندگی شد و وقت نمی‌دانم پیشرفت و توسعه شد، آن وقت دیگر آدم باید خودش را رها کند. در حالی که نه، تقوا را گفته‌اند از اول تا آخر نگه دارید. زاد تقوا برای آخرت است. باید نگهش دارید تا آخرت بماند. بعضی‌ها خیال می‌کنند که در دوره‌ی پیشرفت و سازندگی و توسعه و نمی‌دانم فلان و فلان، دیگر باید آن قید و بندهایی را که از اول داشت رها کنند، نفهمیدند که هر آنی که عوض می‌شود، تکلیف‌ها عوض می‌شود، نوع مجاهدت عوض می‌شود، اما روحیه‌ی مجاهدتی که آن زمان بوده، آن نباید عوض بشود. روحیه‌ی مجاهدت اگر عوض شد، آدم می‌شود مثل آدم‌هایی که وقتی جنگ بود، در خانه‌هایشان پای تلویزیون نشسته بودند، فیلم خارجی تماشا می‌کردند.

(اردیبهشت ۱۳۸۴، منزل شهید محمدرضا عظیم پور
در سفر مقام معظم رهبری به استان کرمان)

عاقبت به خیری با شهادت

آن چه در برابر مجاهدت در راه خدا وجود دارد و خدای متعال در مقابل تقدیم کردن و روی دست گرفتن جان و مال در راه خدا قرار داده، بهشت است، رضای خدا است. آن چیزهایی که در دست و بال ما است - چه تشکر زبانی مان، چه تشکر عملی مان، چه نشانمان، چه درجه‌ای که می‌دهیم - چیزهایی است که بر حسب محاسبات مادی دنیایی قابل ذکر است، اما بر حسب محاسبات معنوی و الهی قابل ذکر نیست. الحمدلله



همه‌ی شماها این مجاهدت‌ها را کردید، تلاش کردید. الحمدلله خدای متعال به این برادر بسیار عزیزمان - آقای سلیمانی - هم توفیق داده. ایشان بارها، بارها، بارها جان خودشان را در معرض تهاجم دشمن قرار داده‌اند. در راه خدا، برای خدا و مخلصاً لله؛ و مجاهدت کرده‌اند. ان شاءالله خدای متعال به ایشان اجر بدهد و تفضل کند و زندگی ایشان را با سعادت و عاقبت ایشان را با شهادت قرار بدهد، البته نه حالا، هنوز سال‌ها جمهوری اسلامی با ایشان کار دارد. اما بالاخره آخرش ان شاءالله شهادت باشد.

(۱۹ اسفند ماه ۱۳۹۷؛ جلسه اعطای نشان ذوالفقار به حاج قاسم سلیمانی)

۲. ویژگی‌های شخصیتی

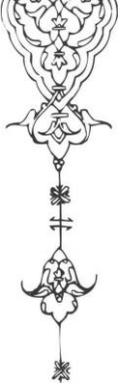
این روزها خیلی درباره‌ی این بزرگوار، این رفیق خوب و عزیز ما و شجاع ما و خوش بخت ما که رفت به ملکوت اعلی پیوست، صحبت شده و حرف‌های درستی هم گفته شده آن‌چه در خصوصیات او گفته‌اند، لکن من چند جمله‌ای می‌خواهم عرض بکنم که به نظر من این‌ها مهم است:

هم شجاع، هم باتدبیر

اولاً شهید سلیمانی، هم شجاع بود، هم باتدبیر بود؛ صرف شجاعت نبود؛ بعضی‌ها شجاعت دارند اما تدبیر و عقل لازم برای به کار بردن این شجاعت را ندارند. بعضی‌ها اهل تدبیرند؛ اما اهل اقدام و عمل نیستند، دل و جگر کار را ندارند. این شهید عزیز ما هم دل و جگر داشت - به دهان خطر می‌رفت و ابا نداشت؛ نه فقط در این حوادث این روزها، [بلکه] در دوران دفاع مقدس هم در فرماندهی لشکر ثارالله همین جوری بود؛ خودش و لشکرش - هم با تدبیر بود؛ فکر می‌کرد، تدبیر می‌کرد، منطقی داشت برای کارهایش. این شجاعت و تدبیر توأمان، فقط در میدان نظامی هم نبود، در میدان سیاست هم همین جور بود؛ بنده بارها به دوستانی که در عرصه‌ی سیاسی فعالیت می‌کنند این را می‌گفتم؛ رفتار او را، کارهای او را [می‌دیدم].

در عرصه‌ی سیاست هم، هم شجاع بود، هم باتدبیر بود؛ سخنش اثرگذار بود، قانع کننده بود، تأثیرگذار بود.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)



با اخلاص

از همه‌ی این‌ها بالاتر، اخلاص او بود؛ با اخلاص بود؛ این ابزار شجاعت و ابزار تدبیر را برای خدا خرج می‌کرد؛ اهل تظاهر و ریا و مانند این‌ها نبود. اخلاص خیلی مهم است. ماها تمرین کنیم در خودمان اخلاص را.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)

عزیزان من، برادران و خواهران نمازگزار! اخلاص برکت دارد. هر جا اخلاص بود، خدای متعال به اخلاص بندگان مخلصش برکت می‌دهد، کار برکت پیدا می‌کند، رشد و نمو پیدا می‌کند، کار به نحوی می‌شود که اثر آن به همه می‌رسد، برکات آن در میان مردم باقی می‌ماند. این ناشی از اخلاص است. نتیجه‌ی آن اخلاص، همین عشق و وفاداری مردم، همین اشک و آه مردم، همین حضور مردم، همین تازه شدن روحیه‌ی انقلابی مردم است.

(۲۷ دی ماه ۱۳۹۸، نماز جمعه تهران)

بدانید که مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از اخلاص است؛ این اخلاص است. اگر اخلاص نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این که دل‌ها این جور همه متوجه می‌شوند، نشان دهنده‌ی این است که یک اخلاص بزرگی در آن مرد وجود داشت، مرد بزرگی بود. خدا ان‌شاءالله در جاتش را عالی کند.

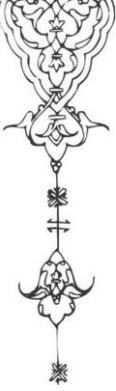
(۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار با خانواده شهید سلیمانی)

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَوَقَّيْتَهُمْ مُتَلَطِّعِينَ بِدِمَائِهِمْ فِي سَبِيلِ رِضَاكَ، مُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، مُخْلِصِينَ فِي ذَلِكَ لِرُؤُوسِهِمُ الْكَرِيمِ» (خداوندا! تو آنان را در حالی قبض روح کردی که در راه خشنودی ات، به خون غلتیده بودند و در برابر یکدیگر به شهادت رسیدند. آنان انسان‌هایی بودند که در مسیر شهادت، خود را برای ذات بزرگوارت خالص گردانیده بودند).

(۱۵ دی ماه ۱۳۹۸: اقامه نماز بر پیکر شهید سلیمانی توسط رهبر معظم انقلاب)

مراقب حدود شرعی در میدان جنگ

یک خصوصیت دیگر این بود که هم یک فرمانده جنگاور مسلط بر عرصه‌ی نظامی بود، هم در عین حال بشدت مراقب حدود شرعی بود. در میدان جنگ، گاهی افراد حدود



الهی را فراموش می‌کنند، می‌گویند وقت این حرف‌ها نیست؛ او نه، او مراقب بود. آن جایی که نباید سلاح به کار برود، سلاح به کار نمی‌برد؛ مراقب بود که به کسی تعدی نشود، ظلم نشود؛ احتیاط‌هایی می‌کرد که معمولاً در عرصه‌ی نظامی، خیلی‌ها این احتیاط‌ها را لازم نمی‌دانند؛ [لکن] او احتیاط می‌کرد. به دهان خطر می‌رفت اما جان دیگران را تا می‌توانست حفظ می‌کرد؛ مراقب جان نزدیکانش، اطرافیانش، سربازانش، همکارانش در ملت‌های دیگر که در کنار او بودند، بود.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)

خط قرمز انقلابیگری

یک نکته‌ی مهم این است که در مسائل داخل کشور - چون این حرف‌ها غالباً ناظر به مبارزات منطقه‌ای و فعالیت‌های منطقه‌ای او بود - اهل حزب و جناح و مانند این‌ها نبود، لکن شدت انقلابی بود. انقلاب و انقلابیگری خط قرمز قطعی او بود؛ این را بعضی‌ها سعی نکنند کم رنگ کنند، این واقعیت است؛ ذوب در انقلاب بود، انقلابیگری خط قرمز او بود. در این عوالم تقسیم به احزاب گوناگون و اسم‌های مختلف و جناح‌های مختلف و مانند این‌ها نبود؛ اما در عالم انقلابیگری چرا، به شدت پایبند به انقلاب، پایبند به خط مبارک و نورانی امام راحل علیه السلام بود.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)

خودش را جلوی چشم قرار نمی‌داد

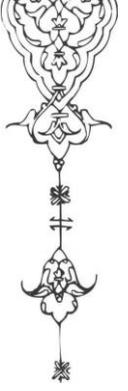
آن وقت در جلسه‌ای که ما غالباً با همین مسئولین مختلف که ارتباط با کار او داشتند، داشتیم - جلسات رسمی معمولی - حاج قاسم یک گوشه‌ای می‌نشست که اصلاً دیده نمی‌شد.

آدم گاهی اوقات می‌خواست بداند یا استشهاد کند، باید می‌گشت تا او را پیدا می‌کرد؛ خودش را جلوی چشم قرار نمی‌داد، تظاهر نمی‌کرد.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)

بی پروا در راه جهاد فی سبیل الله

حاج قاسم صد بار در معرض شهادت قرار گرفته بود؛ این بار اوّل نبود، ولی در راه خدا، در راه انجام وظیفه، در راه جهاد فی سبیل الله پروا نداشت؛ از هیچ چیز پروا نداشت؛ نه



از دشمن پروا داشت، نه از حرف این و آن پروا داشت، نه از تحمّل زحمت پروا داشت. بیست و چهار ساعت فرض کنید در فلان کشور گذرانده، نوزده ساعت کار کرده! با این، با آن، بنشین، مجاب کن، استدلال کن، حرف بزن. چرا؟ برای این که او را به یک نتیجه‌ی مطلوب برساند؛ برای خودش که کار نمی‌کرد، برای [تحقق] آن‌ها کار می‌کرد؛ حاج قاسم این جوری بود.

(۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار با خانواده شهید سلیمانی)

پیروز در جهاد اکبر

شما هم تحمّل کنید؛ تحمّل کنید؛ خود این تحمّل، اجر دارد، ثواب دارد. مجاهدت در راه خدا یعنی یک مبارزه‌ی درونی؛ هر جهاد بیرونی، در واقع تکیه دارد به یک جهاد درونی؛ یعنی آن مردی که می‌رود جلوی دشمن و واهمه نمی‌کند و در همه‌ی میدان‌ها نه خستگی می‌فهمد، نه سرما می‌فهمد، نه گرما می‌فهمد، این اگر چنان چه در درون خودش در آن جهاد اکبر پیروز نشده بود، این جور نمی‌توانست [جلوی دشمن] برود؛ پس مجاهدت‌های بیرونی، متکی به مجاهدت‌های درونی است.

(۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار با خانواده شهید سلیمانی)

شوق شهادت

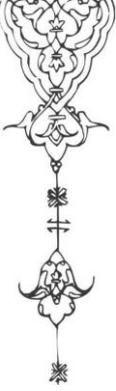
خوشا به حالش، خوشا به حالش، خوشا به حالش! او به آرزوی خودش رسید؛ او آرزو داشت؛ برای شهید شدن گریه می‌کرد؛ خب خیلی از رفقاییش هم رفته بودند و داغدار رفقاییش هم بود، اما در خودش هم شوق به شهادت جوری بود که اشک او را جاری می‌کرد؛ به آرزوی خودش رسید. امیدواریم ان شاء الله شماها هم به آرزوی خودتان برسید، ما هم به آرزوی خودمان برسیم و خدای متعال این فقدان را جبران کند.

(۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار با خانواده شهید سلیمانی)

تربیت یافته مکتب امام خمینی

سردار شهید قاسم سلیمانی نمونه‌ی برجسته‌ای از تربیت شدگان اسلام و مکتب امام خمینی بود. او همه‌ی عمر خود را به جهاد در راه خدا گذرانید. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود.

(۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ پیام تسلیت مقام معظم رهبری در پی شهادت سردار سلیمانی)



۳. عملکرد سردار سلیمانی

خنثی کردن نقشه‌های آمریکا در منطقه

یک نمونه از تدبیر و شجاعت او که این را دشمنان او خوب می‌دانند - شاید بعضی از دوستان ندانند - این بود که او به کمک ملت‌های منطقه یا با کمک‌هایی که به ملت‌های منطقه کرد، توانست همه‌ی نقشه‌های نامشروع آمریکا در منطقه‌ی غرب آسیا را خنثی کند. این آدم توانست در مقابل همه‌ی نقشه‌هایی که با پول، با تشکیلات تبلیغاتی وسیع آمریکایی، با توانایی‌های دیپلماسی آمریکایی، زورگویی‌هایی که آمریکایی‌ها روی سیاستمداران دنیا بخصوص کشورهای ضعیف دارند و تهیّه شده بودند علم کند و این نقشه‌ها را در این منطقه‌ی غرب آسیا خنثی کند.

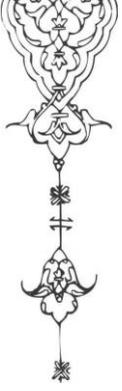
(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)

مجاهدت در عراق، سوریه و لبنان

نقشه‌ی آمریکا در عراق، در سوریه، در لبنان، به کمک و فعالیت این شهید عزیز خنثی شد. آمریکایی‌ها عراق را مثل رژیم طاغوت ایرانی - رژیم پهلوی؛ ایران در زمان طاغوت - یا امروز سعودی می‌پسندند، یک نقطه‌ای باشد پر از نفت، در اختیار آن‌ها که هر کار مایلند بکنند؛ به تعبیر آن شخص «مثل گاو شیرده»؛ این‌ها عراق را این‌جوری می‌خواهند. عناصر مؤمن عراقی و شجاع عراقی و جوانان عراقی و مرجعیت در عراق در مقابل این قضایا ایستادند و حاج قاسم رضوان الله تعالی علیه به همه‌ی این جبهه‌ی بسیج به عنوان یک مشاور فعال مدد رساند، کمک رساند، و به عنوان یک پشتیبان بزرگ در آن جا ظاهر شد.

شبهه همین قضیه در مورد سوریه هست، در مورد لبنان هست. در مورد لبنان، آمریکایی‌ها مایلند لبنان را از مهم‌ترین عامل استقلال لبنان - یعنی نیروی مقاومت و حزب الله - محروم کنند تا لبنان بی‌دفاع، در مقابل اسرائیل قرار بگیرد که بیاید تا خود بیروت را بگیرد؛ کما این که قبل‌ها و سال‌های قبل آمدند. حزب الله بحمدالله روز به روز قوی‌تر شد. امروز، هم دست لبنان و هم چشم لبنان، حزب الله است؛ و نقش شهید عزیز ما در این حالت یک نقش ممتاز و برجسته است؛ تدبیر و شجاعت، مجاهد شجاع، برادر دلسوز.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)



این مرد، دست فلسطینی‌ها را پُر کرد

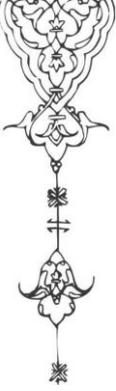
آمریکایی‌ها در مورد فلسطین طرح‌شان و نقشه‌شان این بود که قضیه‌ی فلسطین را به فراموشی بسپزند؛ فلسطینی‌ها را در حالت ضعف نگه دارند که جرئت نکنند دم از مبارزه بزنند. این مرد، دست فلسطینی‌ها را پُر کرد؛ کاری کرد که یک منطقه‌ی کوچکی، یک وجب جا مثل نوار غزه، در مقابل رژیم صهیونیستی با آن همه ادعا می‌ایستد، کاری و بلایی سر آن‌ها می‌آورد که آن‌ها سر ۴۸ ساعت می‌گویند آقا بیایید آتش بس بدهید؛ این‌ها را حاج قاسم سلیمانی کرد. دستشان را پُر کرد. کاری کرد که بتوانند بایستند، بتوانند مقاومت کنند. این چیزی است که برادران فلسطینی ما مکرر در مکرر پیش خود بنده گفته‌اند. البته من می‌دانستم اما آن‌ها هم آمدند پیش ما شهادت دادند. در سفرهای متعددی که این رهبران فلسطینی آمدند، همه‌ی آن‌ها این را [گفتند].

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار مردم قم)

ریشه کن کردن داعش

خدای بزرگ را با همه‌ی وجود سپاسگزارم که به مجاهدات فداکارانه‌ی شما و خیل عظیم همکارانتان در سطوح مختلف، برکت عطا فرمود و شجره‌ی خبیثه‌ای را که به دست طواغیت جهان غرس شده بود، به دست شما بندگان صالح، در کشور سوریه و عراق ریشه کن کرد.

این تنها ضربه به گروه ستمگر و روسیاه داعش نبود؛ ضربه‌ی سخت‌تر به سیاست خبائث آلودی بود که ایجاد جنگ داخلی در منطقه و نابودی مقاومت ضد صهیونیستی و تضعیف دولت‌های مستقل را به وسیله‌ی رؤسای شقیّ این گروه گمراه هدف گرفته بود؛ ضربه بود به دولت‌های قبلی و کنونی آمریکا و رژیم‌های وابسته به آن در این منطقه که این گروه را به وجود آوردند و همه‌گونه پشتیبانی کردند تا سلطه‌ی نحس خود را در منطقه غرب آسیا بگسترانند و رژیم غاصب صهیونیست را بر آن مسلط سازند. شما با متلاشی ساختن این توده‌ی سرطانی و مهلک، نه فقط به کشورهای منطقه و به جهان اسلام بلکه به همه‌ی ملت‌ها و به بشریت خدمتی بزرگ کردید. این نصرتی الهی و



مصدق «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» بود که به خاطر مجاهدت شبانه روزی شما و هم‌زمان‌تان به شما پاداش داده شد.

(۳۰ آبان ماه ۱۳۹۶؛ پاسخ مقام معظم رهبری به نامه سرلشکر قاسم سلیمانی درباره پایان سطره داعش)

قوی‌ترین فرمانده مبارزه با تروریسم

شهید سلیمانی به معنای واقعی کلمه، قوی‌ترین فرمانده مبارزه‌ی با تروریسم در این منطقه است، به همین عنوان هم شناخت شده است ... کدام فرمانده دیگر قدرت داشت، می‌توانست کارهایی را که او انجام داد انجام بدهد؟

به یک منطقه‌ای که در محاصره‌ی ۳۶۰ درجه‌ای دشمن است، شهید سلیمانی با بالگرد وارد این منطقه می‌شود، در محاصره‌ی کامل دشمن جوان‌های خوبی در آن منطقه هستند که دست تنها هستند، فرمانده‌ای ندارند، چشم‌شان که به حاج قاسم سلیمانی می‌افتد، جان پیدا می‌کنند، روحیه پیدا می‌کنند، انگیزه پیدا می‌کنند، محاصره را از بین می‌برند و دشمن را متواری می‌کنند و فراری می‌کنند؛ چه کسی می‌تواند این کارها را انجام بدهد؟

(۲۷ دی ماه ۱۳۹۸، نماز جمعه تهران)

تأثیر در تغییر دیدگاه مردم عراق درباره ایران

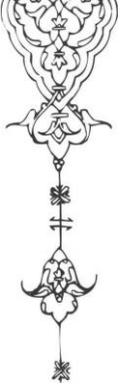
اون خانم دکتر عراقی به این دوست ما گفته بود که من به هر ایرانی که می‌رسیدم، خیال می‌کردم آن دو برادر من که در جنگ کشته شدند را این کشته، تا این که سلیمانی را دیدم. وقتی دیدم سلیمانی آمده و این جور فداکاری دارد می‌کند، قضیه برعکس شد.

(۳۱ خردادماه ۱۳۹۵؛ بیانات در دیدار با شاعران)

۴. اهمیت شهادت سردار سلیمانی و تشییع ایشان

از آیات قدرت الهی

خود این شهادت هم یکی از آیات قدرت الهی است؛ رسوایی دولت آمریکا، دولت بی‌آبروی آمریکا، رسوایی این دولت را رقم زد؛ این‌ها کسی را که سرشناس‌ترین و



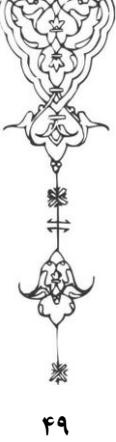
قوی‌ترین فرمانده مبارزه‌ی با تروریسم بود - شهید سلیمانی به معنای واقعی کلمه، قوی‌ترین فرمانده مبارزه‌ی با تروریسم در این منطقه است، به همین عنوان هم شناخته شده است [ترور کردند].

فرمانده ضد تروریسم در کلّ منطقه قوی‌ترین و سرشناس‌ترین فرمانده، را ترور کردند. در میدان روبه‌روی جنگ با او مواجه نشدند، دولت آمریکا دزدانه و بزدلانه او را ترور کرد، خودشان هم اعتراف کردند؛ این [کار] مایه‌ی روسیاهی آمریکاست؛ در این منطقه تا قبل از این حادثه، این جور کار مخصوص رژیم صهیونیستی بود که افراد را ترور کند، رهبر حماس را ترور کردند و گفتند ما ترور کردیم، رهبر جهاد را ترور کردند، گفتند ما ترور کردیم؛ ترور می‌کردند و می‌گفتند ما کردیم؛ آمریکایی‌ها آدم خیلی کشته‌اند؛ در عراق در افغانستان در جاهای دیگر هر چه توانسته‌اند، آدم کشته‌اند، ترور کرده‌اند، منتها اعتراف نمی‌کردند که ترور کردیم؛ این جا اعتراف کردند که ترور کردیم؛ این جا رئیس جمهور آمریکا به زبان خودش [اعتراف می‌کند] خدای متعال می‌زند پشت گردن افراد که خودشان اعتراف کنند؛ اعتراف کردند که ما تروریست هستیم، گفتند ما ترور کردیم. رسوایی از این بالاتر چه می‌شود؟

(۲۷ دی ماه ۱۳۹۸، نماز جمعه تهران)

شهادت توسط خبیث‌ترین انسان‌ها

ما شهید زیاد داریم - در بین سرداران هم شهید داریم، در بین احاد معمولی هم شهید داریم - اما شهیدی که به دست خبیث‌ترین انسان‌های عالم یعنی خود آمریکایی‌ها به شهادت برسد و آن‌ها افتخار کنند که او را توانستند شهید کنند، چنین شهیدی غیر از حاج قاسم من کس دیگری را یادم نمی‌آید؛ جهادش جهاد بزرگی بود، خدای متعال شهادت او را هم شهادت بزرگی قرار داد؛ ان‌شاءالله امیدواریم که خداوند درجاتش را عالی کند و آن نعمت عظیمی که شامل حال او شد، بر او گوارا باشد که حَقّش بود و شایسته‌ی این نعمت بزرگ بود. واقعاً اگر حاج قاسم در رختخواب می‌مرد، یا در تصادف می‌مرد، یا با این ناخوشی‌ها می‌مرد - [چون] اواخر، سینه‌اش ناراحت بود، شیمیایی بود، مشکل بود - آدم غصّه‌اش می‌شد؛ حاج قاسم باید همین جور به شهادت می‌رسید. البته



برای ما خیلی سخت است؛ برای شما سخت است، شاید برای من سخت تر هم باشد؛ ولیکن باید تحمل کرد، باید از این مرحله عبور کنیم.
(۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار با خانواده شهید سلیمانی)

یوم الله بزرگترین بدرقه‌ی جهان

یوم الله یعنی چه؟ یعنی آن روزی که دست قدرت خدا را انسان در حوادث مشاهده می‌کند؛ آن روزی که ده‌ها میلیون در ایران، و صدها هزار در عراق و بعضی کشورهای دیگر به پاس خونِ فرمانده سپاه قدس به خیابان‌ها آمدند و بزرگ‌ترین بدرقه‌ی جهان را شکل دادند، این یکی از ایام الله است. آن چه اتفاق افتاد، کار هیچ عاملی جز دست قدرت خدا نمی‌توانست باشد ... این روزها روزهای نقطه‌ی عطف تاریخند، روزهای تاریخ سازند، روزهای عادی نیستند این‌ها.

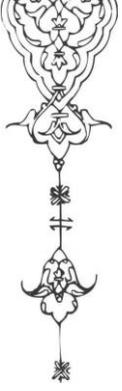
این که یک نیرویی، یک ملت، این قدرت را دارد، این توان روحی را دارد که به یک قدرت متکبر زورگوی عالم این جور سیلی بزند، نشان دهنده‌ی دست قدرت الهی است، پس آن روز جزو ایام الله است؛ روزها تمام می‌شوند، لکن تأثیرات این روزها در زندگی ملت‌ها باقی می‌مانند؛ در روحیه‌ی ملت‌ها، در منش ملت‌ها، در مسیر ملت‌ها، آثاری که این روزها باقی می‌گذارند آثار ماندگار و بعضاً جاودانه است.

(۲۷ دی ماه ۱۳۹۸، نماز جمعه تهران)

تعظیم در برابر شهید

یک فصل دیگر در مورد شهید سلیمانی، برات این شهادت عظیم است. این شهید عزیز هر وقت گزارشی می‌داد به ما - چه گزارش کتبی، چه گزارش شفاهی - از کارهایی که کرده بود، بنده قلباً و زبناً او را تحسین می‌کردم اما امروز در مقابل آن چه او سرمنشأ آن شد و برای کشور بلکه برای منطقه به وجود آورد، در مقابل او من تعظیم می‌کنم. کار بزرگی انجام شد، قیامتی به پا کرد. معنویت او، شهادت او را این جور برجسته کرد؛ این بدرقه‌های ایرانی و آن بدرقه‌های عراقی؛ در کاظمین، در بغداد، در نجف، در کربلا چه کردند با این پیکر ارباباً ارباباً! از روح مطهر او، از اعماق دل تشکر می‌کنیم.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار با مردم قم)



دست قدرت الهی

من عرض می‌کنم پس از ۴۱ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، این جمعیت بی‌نظیر را کدام دست قدرتی به میدان آورد؟ این اشک و عشق و شور را چه کسی پدید آورد؟ کدام عاملی می‌توانست یک چنین معجزه‌ای را نشان بدهد، جز دست قدرت الهی؟ آن کسانی که دست قدرت خدا را نمی‌توانند در این حوادث ببینند و تحلیل‌های مادی در این مسائل می‌کنند، عقب می‌مانند. باید دست قدرت خدا را دید. بُعد معنوی و بسیار مهم این حادثه همین است که خدای متعال این کار را می‌کند. وقتی خدای متعال یک چنین حرکتی را در ملت به وجود می‌آورد، انسان باید احساس کند که اراده‌ی الهی بر پیروزی این ملت است. این نشان دهنده‌ی این است که اراده‌ی الهی بر این است که این ملت در این راه و در این خط حرکت کند و پیروز شود. نشان دهنده‌ی معنویات و باطن این ملت هم هست. این عشق و این وفا و این ایستادگی و در این بیعت بزرگ با خط امام، مردم با این حضورشان در میدان با خط امام بیعت کردند؛ بیعتی با این عظمت، آن هم بعد از گذشت بیش از سی سال از رحلت امام بزرگوار این جور با امام، مردم بیعت می‌کنند، این جور امام زنده است.

چه شد که پس از تلاش امپراتوری خبری صهیونیسم - در چند روز قبل از این حادثه و بعد از این حادثه، امپراتوری خبری صهیونیسم در همه‌ی دنیا سعی کردند سردار بزرگوار عزیز ما را متهم کنند به تروریست؛ خود رئیس جمهور آمریکا گفت، وزیر خارجه‌اش گفت، دستگاه‌های خبری صهیونیستی در همه‌ی دنیا تکرار کردند «تروریست، تروریست» - خدای متعال صفحه را درست بعکس آنچه که آن‌ها می‌خواستند ترتیب داد؟ نه فقط در این جا در ایران، در کشورهای مختلف مردم به روح این شهید بزرگ درود فرستادند و پرچم آمریکا و صهیونیست‌ها را آتش زدند. آیا دست خدا را به وضوح نمی‌شود دید؟ آیا «لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» را که درباره‌ی پیغمبر، در نهایت شدت، در غار ثور زیبا، بی‌کس، به همراهش می‌گوید: «لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» خدا با ما است، این را نشان نمی‌دهد؟

شهید سلیمانی به مثابه یک مکتب

اما این که ما بیاییم این حوادث را تقویم کنیم، قیمت گذاری کنیم، قدر آن‌ها را بدانیم و ببینیم که اندازه و قیمت این حوادث چقدر است؛ در صورتی تحقق پیدا می‌کند که ما به حاج قاسم سلیمانی - شهید عزیز - و به ابومهدی - شهید عزیز - به چشم یک فرد نگاه نکنیم؛ به آن‌ها به چشم یک مکتب نگاه کنیم. سردار شهید عزیز ما را با چشم یک مکتب، یک راه، یک مدرسه‌ی درس‌آموز، با این چشم نگاه کنیم، آن وقت اهمیت این قضیه روشن خواهد شد. قدر و قیمت این قضیه روشن خواهد شد. سپاه قدس را به عنوان یک مجموعه و سازمان اداری صرفاً ببینیم؛ بلکه به عنوان یک مجموعه و سازمان اداری صرفاً ببینیم؛ بلکه به عنوان یک نهاد انسانی و دارای انگیزه‌های بزرگ و روشن انسانی مشاهده کنیم. اگر این جور شد، آن وقت این اجتماع مردم، این تجلیل و تعظیم مردم، تکریم مردم معنای دیگری پیدا می‌کند.

(۲۷ دی ماه ۱۳۹۸، نماز جمعه تهران)

چهره‌ی بین‌المللی مقاومت

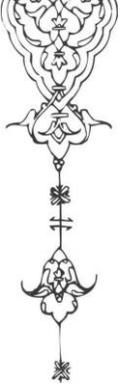
شهید سلیمانی چهره‌ی بین‌المللی مقاومت است و همه‌ی دل‌سبتگان مقاومت خونخواه اویند.
(۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ پیام تسلیت در پی شهادت سردار سلیمانی)

۵. برکات عظیم شهادت

اثبات زنده بودن انقلاب در کشور برای همه دنیا

شهادت او، زنده بودن انقلاب در کشور ما را به رخ همه‌ی دنیا کشید. عده‌ای می‌خواستند وانمود کنند که انقلاب در ایران از بین رفته است، مرده است، تمام شده - البته عده‌ای هم سعی می‌کنند که این اتفاق نیفتد - [اما] شهادت او نشان داد که انقلاب زنده است؛ دیدید چه خبر شد در تهران؟ دیدید چه خبر شد در شهرهای دیگر؟ البته من برای این حادثه‌ی تلخی که در کرمان پیش آمد و تعدادی از هم‌میهنان عزیز کرمانی ما جان باختند، عمیقاً متأسفم و متأثرم و به خانواده‌های آن‌ها تسلیت عرض می‌کنم، امیدوارم ان‌شاءالله ارواح مطهر این جان باختگان هم با شهید سلیمانی محشور بشوند.

شهید سلیمانی چشم‌های غبارگرفته را باز کرد با این شهادت. دشمنان در مقابل



عظمت ملت ایران احساس خضوع کردند؛ ممکن است به رو نیاورند اما چاره‌ای ندارند. آن دشمنی که سعی می‌کند این مجاهد عظیم‌القدر را و این سردار فرمانده مبارزه‌ی با تروریسم را به عنوان یک تروریست معرفی کند، آمریکایی‌های بی‌انصاف، آمریکایی‌های دروغ‌گو، آمریکایی‌های هجوگو که واقعاً ارزشی برای حرف‌هایشان نمی‌شود قائل شد، این‌ها سعی می‌کردند این جوهری عمل‌کننده؛ ملت ایران زد توی دهن این‌ها.

(۱۸ دی ماه ۱۳۹۸ در دیدار با مردم قم)

همدردی دو ملت ایران و عراق در تشییع و خنثی سازی نقشه‌های اهریمن

ملت ایران با اجتماع ده‌ها میلیونی، این دو مجاهد بزرگ را بدرقه‌ای بی‌نظیر کردند. ملت عراق در شهرهای متعدد با تکریم و احترام تمام آن‌ها را تشییع کرد و در چندین کشور دیگر مردم همدردی خود را در اجتماعات پرشور نشان دادند.

تلاش‌های مغرضانه‌ی فراوانی شد تا ملت ایران و عراق را به یکدیگر بدبین کنند، پول‌های فراوانی خرج کردند، انسان‌های بی‌مسئولیتی را به کار گرفتند، در ایران علیه ملت عراق و در عراق علیه ملت ایران تبلیغات شیطنت‌آمیز کردند؛ این شهادت بزرگ همه‌ی این تلاش‌های شیطانی و وسوسه‌های اهریمنی را باطل کرد ... ترور صریح شهید ابومهدی فرمانده شجاع حشد الشعبی و شهید سلیمانی سردار بزرگ سپاه، نمونه‌ی کم‌نظیری از این فتنه‌انگیزی در عراق است. آن‌ها هدف پلید خود در عراق را می‌خواهند از راه ایجاد فتنه و جنگ داخلی و سرانجام تجزیه‌ی عراق و حذف نیروهای مؤمن و مبارز و مجاهد و میهن دوست تأمین کنند.^۱

(۲۷ دی ماه ۱۳۹۸، نماز جمعه تهران)

حاج قاسم شفاعت می‌کند

روایتی از سخنان رهبر انقلاب حضرت امام خامنه‌ای درباره سردار سلیمانی در جریان حضور در منزل خانواده شهید محمدرضا عظیم پور در کرمان - اردیبهشت ۱۳۸۴
داماد بزرگ خانواده، جواد روح‌اللهی، که میاندار این ضیافت باشکوه شده، از طرف

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (وبژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۶ - ۱۰).

خانواده شهید از رهبر انقلاب درخواستی می‌کند: حاج آقا یک خواسته هم از شما داریم. می‌خواستیم یک قولی از شما بگیریم که ان‌شاءالله فردای قیامت همه ما را که اینجا هستیم شفاعت کنید.

آقای خامنه‌ای می‌گویند: «ما چه کاره ایم که شما را شفاعت کنیم؟»

و بعد با اشاره به پدر و مادر شهید می‌گویند: «این خانم باید من و شما را شفاعت کند. این آقا و این خانم...»

داماد خانواده می‌پرد وسط حرف رهبر انقلاب و می‌گوید: نه حاج آقا! قول بدهید! امشب باید به ما قول بدهید!

«قول چه؟ آدم قول چیزی را که ندارد، نمی‌دهد که!»

داماد پافشاری می‌کند: آقا! ما قول می‌خواهیم!

رهبر انقلاب با جدیت و قدری تحکم می‌گویند:

«این را شما گوش کن! این را از من بشنو! اولین کسانی که در این مجموعه ما، به حسب قاعده، حق شفاعت دارند، این شهیدها هستند و امثال این شهیدها. دوم، پدر و مادر شهدا هستند، این آقا و این خانم؛ و شماها هستید. اگر نوبت شفاعت به آدم‌ها برسد - که در ردیف شما نیستند - آن وقت به کسان زیادی ممکن است برسد؛ که ممکن است ما جزو آنها باشیم، ممکن است نباشیم. ما سعادتمان به این است و آرزویمان به این است مشمول شفاعت خوبانی از قبیل این شهدا و امثال اینها باشیم.»

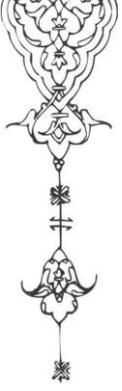
بعد رهبر انقلاب خم می‌شوند و با نگاهی به حاج قاسم سلیمانی می‌گویند: «این آقای حاج قاسم هم از آنهاست که شفاعت می‌کند ان‌شاءالله.»

حاج قاسم سلیمانی سر پایین می‌اندازد و با دو دست صورتش را می‌پوشاند. معلوم است اصلاً انتظار چنین تعریفی را از رهبر انقلاب نداشته!

داماد خانواده، خمیر را سریع به تنور داغ می‌چسباند: پس ما حتماً از حاج قاسم قول شفاعت می‌گیریم!

«بله! از ایشان قول بگیرید، به شرطی که زیر قولشان نزنند!»

همه می‌خندند، همه به جز سردار سلیمانی که خجالت زده سر به زیر انداخته.



«چون امکانات ایشان، امکانات قول دادن و شفاعت کردندشان، الان خیلی خوب است. اگر همین را بتوانند نگه بدارند، مثل همین چهل، پنجاه سالی که نگه داشته‌اند؛ خیلی خوب است.»

داماد خانواده از سردار محبوب القلوب شهرشان می‌گوید: ما سرباز کوچک سردار بوده و هستیم؛ همیشه هم افتخارمان این بوده که در خدمتشان بوده‌ایم.

رهبر انقلاب از هنر حاج قاسم در حفظ تقوا و روحیه مجاهدت می‌گویند: «این هم یک هنری ست که ایشان دارند. بعضی‌ها اشتباه می‌کنند؛ خیال می‌کنند وقتی که اوضاع از حالت جنگ و بحرانی خارج شد و وقت سازندگی شد و وقت نمیدانم پیشرفت و توسعه شد؛ آن وقت دیگر آدم باید خودش را رها کند! در حالی که نه؛ تقوا را گفته‌اند که از اول تا آخر نگه دارید. زادِ تقوا برای آخرت است. باید نگهش دارید تا آخرت بماند. بعضی‌ها خیال می‌کنند که در دوره پیشرفت و سازندگی و توسعه و نمی‌دانم فلان و فلان، دیگر باید آن قید و بندهایی که اول کار داشت را رها کنند. نفهمیدند که هر آنی که عوض می‌شود، تکلیف‌ها عوض می‌شود، نوع مجاهدت عوض می‌شود؛ اما روحیه‌ی مجاهدتی که آن روز بوده، آن نباید عوض بشود. روحیه‌ی مجاهدت اگر عوض شد، آدم می‌شود مثل آدم‌هایی که وقتی جنگ بود، در خانه‌هایشان پای تلویزیون نشسته بودند فیلم خارجی تماشا می‌کردند!»

لحظاتی سکوت می‌شود و جمعیت حاضر به فکر می‌روند.

محدثه روح الهی که اشکِ چشمانش تمامی ندارد، از سکوت بهره می‌گیرد و می‌گوید: آقا ببخشید! میشود چفیه‌تان را به من بدهید؟

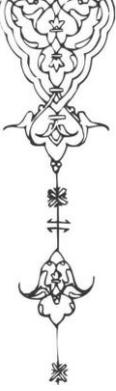
«بله.»

خواهر شهید عظیم پور می‌گوید: حاج آقا یک دعایی هم برای دخترهایمان بکنید. «خدا ان شاء الله هم در امتحانات موفقشان بدارد؛ هم همه‌شان را شوهرهای خوب

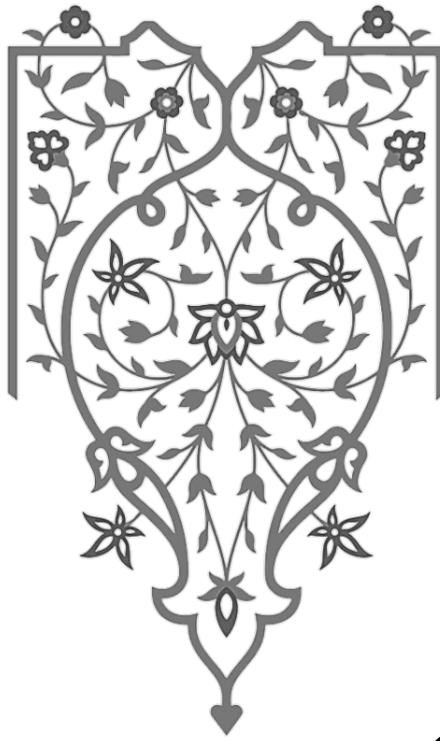
بدهد.»

با این دعا، لبخند به لب همه می‌نشیند.

صحبتمان که به دیدار می‌کشد، هر کس خاطره‌ای تعریف می‌کند. جواد روح الهی می‌گوید: بعد از آن دیدار، حاج قاسم سلیمانی را ندیدم تا چند ماه بعدش که ماه رمضان



شد. حاج قاسم هر سال ماه رمضان، یک روز به بچه‌های جبهه و جنگ، افطاری می‌دهد. آن سال وقتی برای افطاری رفتم خانه‌شان، همان جلوی در، از حاجی قول شفاعت خواستم. حاجی کتمان کرد و می‌خواست دست به سرم کند که گفتم: حاجی! والله اگر قول ندهی، داد می‌زنم و به همه مهمان‌ها می‌گویم آقا درباره تو چه گفتند! حاج قاسم که دید اگر قول ندهد، اوضاع ناجور می‌شود؛ گفت: باشد، قول می‌دهم؛ فقط صدایش را درنیاور!^۱



برک هایم ز زمین

از سیره ی علم سر دار دل ها

کارگزار خدا

آیت الله العظمی جوادی آملی خاطره سفر سال گذشته شهید سردار سلیمانی به قم و دیدار آخر با ایشان را این طور روایت می‌کنند:

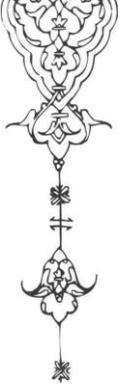
سردار سلیمانی پارسال که آمده بود قم، دیداری با آقایان داشت، وقتی به مؤسسه آمد عده‌ای همراهش بودند، بعد از این که آن آقایان تشریف بردند گفت: «حاج آقا! من کار دارم». گفتم: «بفرمایید!» دیدم پارچه‌ی سفیدی را داد و گفت: «این کفن من است، شهادت بدهید!» ما چه صلاحیت داریم که شهادت بدهیم! کسی که عمری به قرآن خدمت کرده است، آبروی ما را حفظ کرده، امنیت ما را حفظ کرده، ناموس ما را حفظ کرده، دین ما را حفظ کرده، شرف ما را حفظ کرده، نظام ما را حفظ کرده، حرف‌های امام را حفظ کرده، حرف‌های رهبر را حفظ کرده است! گفتیم خیلی خوب امضا کردیم ...

گفتم: «هو الشاهد». خدایا تو شاهی! این عزیز ما کارگزار توست! الان هم با بهترین وجه، خدا او را مهمان خود کرد. حشرش با انبیا، حشرش با اولیای الهی، حشرش با شهدای کربلا و حسین بن علی (علیه السلام)^۱

انس با قرآن

یک روز وقتی در جلسه قرآن مسجد قنات ملک به همراه شماری از دوستان نشسته بودیم، حاج قاسم که به طور اتفاقی به زادگاهش آمده بود، وارد جلسه قرآن شد. من مدیریت آن جلسه را بر عهده داشتم. وقتی نوبت قرائت قرآن به حاج قاسم رسید، از حفظ شروع به تلاوت آیات قرآن کرد.

۱. کیهان فرهنگی، ش ۳۹۶ - ۳۹۷، ص ۵۳.



پس از اتمام قرائت ایشان، از حاجی پرسیدم: با وجود کار زیادتان چگونه قرآن را حفظ کردید؟ سردار پاسخ داد: فاصله میان شهرها را به صندلی عقب خودرو می‌روم و به تلاوت قرآن می‌پردازم و از این وقت برای این کار پسندیده استفاده می‌کنم.^۱

علی جان سلیمانی (دوست سردار و از اقوام ایشان)

قرائت قرآن

حاج قاسم در هواپیما و هلی کوپتر مشغول قرائت قرآن بود و اگر قرآن قرائت نمی‌کرد، مشغول مطالعه کتاب بود؛ لذا از زمان حداکثری استفاده می‌کرد و گاهی هم جلسات موردی را در هواپیما در بین مسیر برگزار می‌کرد.^۲

سرتیپ محمد فلاح زاده

سردار و دعا

حاج قاسم سلیمانی از مال دنیا یک قطعه زمین نداشت و کسی که یک عمر فرمانده سپاه بود، یک ریال و یک دلار حق مأموریت نگرفت.

قاسم سلیمانی اگر عزیز شد و همه ایران و بلکه همه مسلمانان دنیا خونخواه او شده‌اند به خاطر این است که همیشه در حال ذکر خدا بود؛ او در ذکر گفتن به قدری معروف بود که ابراهیم جعفری نخست وزیر اسبق عراق به او کنیه ابا الدعا داده بود.^۳

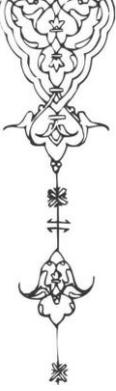
گروه‌های معصومانه

وقتی عملیات «الفجر ۴» شروع شد، کار در تصرف شهر پنجوبین عراق و ارتفاعاتی مانند «لری» یا «دشت شیلر» سخت شد، آن جا فرماندهان فهمیدند که قاسم سلیمانی از جنس دیگری است؛ زیرا غیر از آن صلابت در صحنه‌ی نبرد، حالتی عارفانه در جلسات داشت و این باعث می‌شد که جاذبه‌ی قاسم برای دیگر فرماندهان، حکم مغناطیس را

۱. ویژه نامه روزنامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۴۳.

۲. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۷۷.

۳. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹) ص ۲۹ شهریور.



داشته باشد. یادم می‌آید در سومین روز عملیات که سخت درگیر بودیم و جمع شده بودیم در سنگر تاکتیکی قرارگاه کربلا تا ببینیم چگونه رخنه‌ی لازم را بین خطوط دشمن ایجاد کنیم، به نماز ظهر رسیدیم؛ بعد از نماز، ناگهان علی فدوی که آن زمان مسئول اطلاعات عملیات قرارگاه حمزه‌ی سیدالشهداء بود، خاکی و خونی و خیلی مضطرب و گریان، سراسیمه وارد سنگر شد و خبر داد که همراه علی رضائیان فرماندهی قرارگاه، روی مین رفته‌اند و حاج علی به شهادت رسیده است. شهید علی رضائیان از آن یکی یک دانه‌های دوست داشتنی بود که خبر ناگهانی شهادت او همه را منقلب کرد. احمد کاظمی، حاج همت، حسین خرازی، آقا رحیم و قاسم سلیمانی و دیگرانی که در سنگر بودند، همه شروع به گریه کردند. بعد از نماز عصر بود و در آن گریه‌های معصومانه یاران، ناگهان حاج قاسم با صدایی بسیار دلنشین و حزن انگیز شروع به بخواندن دعای بعد نماز عصر کرد:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةً عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ بَائِسٍ مِسْكِينٍ مُسْتَكِينٍ مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاتًا وَلَا نُشُورًا.

او آن چنان با سوز می‌خواند و گریه می‌کرد که با گریه فرماندهان که منتظر چنین حال و هوایی بودند، سنگر به لرزه افتاده بود. همیشه یاد آن روز که می‌افتم با خود می‌گویم شاید گریه‌های آن روز و میدان داری خالصانه‌ی حاج قاسم و دعای برای پیروزی، ما را از آن عملیات سربلند بیرون آورد.^۱

گردان‌های اشک و نماز

سردار سلیمانی با توجه به ابعاد معنوی نیروها و ارتباطشان با خدا تصمیم گیری می‌کرد. قبل از عملیات کربلای یک در قرارگاه می‌گفتیم که اگر بخواهیم تپه‌های قلاویزان را از دشمن پس بگیریم، با توجه به این که دشمن بر این تپه‌ها تسلط دارد، باید نیرویی داشته باشیم که پاتک‌های دشمن را تحمل کند.

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۶۳ - ۶۴.



وی به فرمانده قرارگاه کربلا گفت: ما دو گردان داریم که خوب اشک می‌ریزند و ارتباطشان با خدا خوب است و اهل نماز شب هستند؛ لذا من با این دو گردان تپه‌ها را می‌گیرم و این کار را هم کرد.^۱

حجت الاسلام والمسلمین علی شیرازی

نماز حاج قاسم در کاخ کرمین

ابراهیم شهریاری از دوستان حاج قاسم، ماجرای نماز شهید سلیمانی را که در کاخ کرمین اقامه کرد، این گونه تعریف می‌کند:

وقت نماز بود، زدیم بغل، گفتیم: «حاجی قبول باشه.»

گفت: «خدا قبول کنه، ان شاءالله.»

نگاهم کرد و گفت: «ابراهیم!»

- نمازی خواندم که در طول عمرم در جبهه نخواندم.

گفتم: حاج آقا شما همه‌ی نمازهایتان قبول است.

قصه نماز خوانده شده‌ی حاج قاسم فرق می‌کرد. به کاخ کرمین رفته بود و با پوتین قرار داشت. تا رئیس جمهور روسیه برسد وقت اذان شد. حاجی هم بلند شد. اذان و اقامه‌اش را گفت. صدایش در سالن پیچید، بعد هم به نماز ایستاد. همه نگاهش می‌کردند. می‌گفت در طول عمرش همچنین لذتی از نماز نبرده بوده.

پایان نماز پیشانی‌اش را روی مهر گذاشت. به خدای خودش گفت: «خدایا این بود کرامت تو، یک روزی در کاخ کرمین برای نابودی اسلام نقشه می‌کشیدند، حالا من قاسم سلیمانی آمدم اینجا نماز خواندم.»^۲

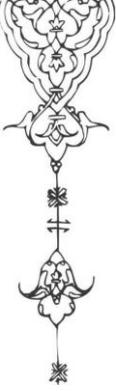
سفارش

من با این انگشتر، خیلی نماز شب خواندم اگر اتفاقی برای من افتاد، این انگشتر را توی دست من داخل قبر بگذارید.^۳

۱. اطلاعات، ش ۴۷۴۹۹، ص ۲۰.

۲. دوفصلنامه فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۹۹).

۳. خاتم سلیمانی، ص ۱۵.



سحر را دریاب

شهید سلیمانی در توصیه‌ای به برادرزاده‌اش می‌نویسد:

مهدی جان! تمام کسانی که به کمالی رسیدند خصوصاً کمالات معنوی که خود منشأ و پایه دنیوی هم می‌تواند باشد، منشأ همه آن‌ها سحر است. سحر را دریاب نماز شب در سن شما تأثیری شگرف دارد اگر چند بار آن را به رغبت تجربه کردی، لذت آن متوجه می‌شود به آن تمسک یابی. زیربنای تمام بدی‌ها و زشتی‌ها دروغ است. احترام و خضوع در مقابل بزرگترها خصوصاً پدر و مادر، به خودت عادت بده بدون شرم دست پدر و مادرت را ببوسی، هم آن‌ها را شاد می‌کنی و هم اثر وضعی بر خودت دارد.^۱

دل کندن از خواب

خیلی هنر کنیم، نصف شب دل از رختخواب می‌کنیم؛ آن هم اگر خسته و کوفته نباشیم؛ اما حاجی مثل ما نبود. روز درگیر مبارزه با اشرار شرق بود، دل شب هم بلند می‌شد. از آخر شب که وقت استراحت بود تا اذان صبح چند بار بیدار می‌شد. دو رکعت نافله شب می‌خواند و می‌خوابید. دوباره بلند می‌شد وضو می‌گرفت، دو رکعت نماز می‌خواند و می‌خوابید. یازده رکعت را یکجا نمی‌خواند، بخش بخش می‌کرد مثل پیامبر ﷺ که نیمه‌های شب چندین بار برای نماز از خواب برمی‌خاست.^۲

چهار توصیه

شهید سلیمانی دیگران را در سلوک الی الله خویش شریک می‌کرد و تجارب معنوی‌اش را با آنان در میان می‌نهاد. هر آن‌چه که چشید و نتیجه‌اش را دید برای دیگران نیز مطرح می‌کرد تا دیگران نیز از سفره مبارک معنوی بهره‌وری کنند. در واقع تجربیات سلوکی و وقایع و رخدادهای سفر سلوکی و گشت و گذار باطنی‌اش را برای کسانی که صلاح می‌دانست بازگو کرده و به صورت نامه‌ای برنامه می‌داد. یکی از موارد صدور توصیه و برنامه نویسی معنوی و بیان عوامل پیش برنده، دست نوشته‌ای برای یکی از دوستانش هست که عبارتند از: «علی عزیز، چهار چیز را فراموش نکن؛ ۱. اخلاص،

۱. سلوک در مکتب سلیمانی، ص ۱۰۷.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۳۱.



اخلاص، اخلاص، یعنی گفتن، انجام دادن یا ندادن برای خدا؛ ۲. قلبت را از هر چیز غیر او خالی کن و پر از محبت او و اهل بیت علیهم السلام کن؛ ۳. نماز شب توشه عجیبی است؛ ۴. یاد دوستان شهید ولو به یک صلوات»^۱.

برادرت، دوستدارت سلیمانی، ۹۱/۷/۲۱

راه معراج

در سخت‌ترین موقعیت هم نماز شب می‌خواند. به اطرافیان توصیه می‌کرد از نماز شب غافل نشوند. می‌گفت: اگر دنیا و آخرت را میخواهید، نماز شب‌تان را ترک نکنید؛ اگر پیامبر به معراج رفت، به خاطر همین نماز شب خواندن بود.^۲

دلباخته‌ی اهل بیت علیهم السلام

آیت الله العظمی صافی گلپایگانی می‌فرمایند: سردار سلیمانی عمر خود را وقف پاسداری اسلام کرد. شهیدی که دوران زندگی خود را وقف اسلام و خدمت به مردم و پاسداری از ارزش‌های اسلامی نمود؛ آن شهید سعید از عاشقان و دلباختگان حضرات معصومین به ویژه سالار شهیدان حضرت سیدالشهداء علیهم السلام بود که با پیروی از مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام در نبرد با دشمنان اسلام و تروریست‌های خائن و کج‌اندیشان مذهبی در صف اول مبارزه بود.^۳

در مجلس روضه

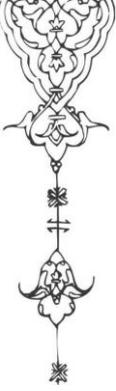
عشق و ارادت ایشان به مکتب امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام بی‌نظیر بود. به طوری که علاوه بر توسلات روزانه هر روز زیارت عاشورا می‌خواند و هفته‌ای یک مرتبه جلسه روضه به وجود مشغله‌های زیاد در منزل ایشان برپا بود. به طوری که حتی در زمان‌های مأموریت نیز تماس می‌گرفت و پیگیر این جلسات هفتگی بود. سردار سلیمانی اهل بکاء و گریه بود، بدون ذره‌ای ریا خاضعانه در برابر خدای خودش مناجات می‌کرد.^۴

۱. سلوک در مکتب سلیمانی، ص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۲. دوفصلنامه فرهنگی و هنری کسرا (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۷۴).

۳. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۷ تیر.

۴. همان، ص ۳۰ اردیبهشت.



عزاداری و گریه

مردان بزرگ دنیا را به هیچ هم حساب نمی‌کنند. ایشان به امام حسین علیه السلام ارادت خاص داشت و اگر جمعیت زیادی در یک مجلس بودند و روضه امام حسین علیه السلام خوانده می‌شد، ایشان از همه سوزناک‌تر و خالصانه‌تر گریه می‌کرد.^۱

روضه‌ی تلفنی

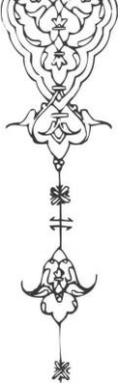
حاج قاسم، یک روز نتوانست به مجلس روضه برود. با مداح تماس گرفت و گفت: اگر وقت داری پشت تلفن یک روضه برایم بخوان. مداح قبول کرد و روضه شروع شد. آن روز شهید سلیمانی مصایب حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را با تلفن گوش کرد و گریست.^۲

حکم خادمی امام رضا علیه السلام

آیت الله رئیسی می‌گوید: یک بار که ایشان به بارگاه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد همزمان با غبارروبی بود. چون همیشه در منطقه بود جوری برنامه را تنظیم کردیم که ایشان بتوانند در غبارروبی شرکت کنند. غبارروبی مراسم بسیار بامعنویتی است. همه دلشان می‌خواهد در آن شرکت کنند. قبل از تولیت بنده و در طول سال‌های بعد از انقلاب اسلامی همیشه این طور بوده که فقط علما می‌توانستند داخل ضریح مطهر حضور پیدا کنند. روزی که حاج قاسم آمده بود بعد از اینکه مراسم غبارروبی تمام شد، حال ارتباط با حضرت رضا علیه السلام پیدا کرد و اشک می‌ریخت. غبارروبی که تمام شد به ذهنم آمد ما و آقایانی که از علما هستند و افراد دیگر همگی خادمان امام رضا علیه السلام هستیم. ما به زائرین حضرت و دستگاه و بارگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام خدمت می‌کنیم، اما آقای که اینجا ایستاده است و برای امام رضا علیه السلام اشک می‌ریزد به حرم اهل بیت علیهم السلام خدمت کرده است، نه فقط در مشهد بلکه در منطقه. ایشان به حرم حضرت زینب علیها السلام و اعتبار مقدسه خدمت کرده است. حاج قاسم سلیمانی خادم واقعی حضرت رضا علیه السلام است. در آن زمان به ذهنم رسید برای اولین بار این رسم را که همیشه علما داخل ضریح می‌آیند با حجت

۱. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۷ اردیبهشت.

۲. سیمای جمهوری اسلامی - شبکه مستند، ۹۹/۶/۱۲.



و فلسفه نقض کنم. به دوستان گفتم به حاج قاسم بگویید داخل ضریح مطهر بیاید، حال معنوی عجیبی داشت. از جاهایی که ایشان از حضرت رضا علیه السلام طلب و آرزوی شهادت کرد همان جا بود، چون خیلی از یاران و نیروهای تحت امرش رفته بودند. ما فضاهایی را که او با آنها مواجه بود ندیده بودیم. شاید بهترین حاجتی که می‌خواست از حضرت رضا علیه السلام بگیرد همین بود. به ما و سایر دوستان هم همین را می‌گفت.

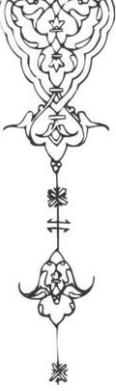
خداوند متعال روح ایشان را شاد کند. آنجا احساس کردم باید به حاج قاسم خادمی رسمی هم بدهم. لذا برای ایشان و آقای قآنی که الان فرمانده سپاه قدس است و چند نفر از فرماندهان سپاه قدس خادمی افتخاری حضرت رضا علیه السلام را نوشتم. حاج قاسم خیلی خوشحال شد و گفت برای من سند افتخار است. در مراسمی رسمی حکم خادمی حاج قاسم را به ایشان دادیم. ایشان هم با خون سرخش نشان داد واقعی حضرت رضا علیه السلام است.^۱

می خواهم کاظمی شوم

ایام فاطمیه‌ای بود. ایشان فرمودند: یک چیزی بخوان! خیلی اهل روضه و اهل گریه بودند. گاهی من را می‌دید می‌گفت: فلانی یک حدیث بخوان، موعظه‌مان کن بلکه فراموش نکنیم. روضه‌ای بخوان سبک شویم. اشک چشمان صورتمان را بشوید، بلکه جانمان شسته شود. گاهی خودش هم روضه می‌خواند. خیلی زمزمه‌های قشنگی داشت. گاهی هم قرآن‌های قشنگی می‌خواند. در مسیر همیشه اگر می‌شد قرآن دستش بود و قرآن را با صوت قشنگی که داشت با آهنگ سوزناک قشنگی می‌خواند. به من گفت هر وقت اسم فاطمه علیها السلام می‌آید آدم یک جوری می‌شود. این شده که شهادتش با فاطمیه قرین شد. او عاشق مادر بود. حتی بعضی مواقع می‌گفت ما چرا در سوریه‌ایم؟ چون مادر، نگران دختر است. بگوییم فاطمه جان خیالت راحت! هنوز علمدارها در اینجا هستند و نخواهند گذاشت که حرم را کسی خراب کند. اگر عباس تو در علقمه بود، ما همه عباس تو در شام بلاییم.

اسم امام حسین علیه السلام که می‌آمد، ناخودآگاه همین دستش که باقی مانده و عکسش را

۱. یادنامه سردار شهید سلیمانی (فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا)، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۵.



دیدید، برای سینه زدن بالا می‌رفت. یکی از عزیزان گفت: می‌دانید چرا این دست ماند؟! می‌خواست برساند که علم، بدون دست نیست، نگران نباشید. علم ماندگار است و افروخته و بالاست.

من دعایی خواندم و حاج قاسم گفت عجب قشنگ است. می‌شود برای من بنویسی؟! من این را محور زندگی‌ام قرار دهم. یک سال باهوش کار کنم؛ بلکه من هم فاطمی شوم. چون مادرمان فقط احساسی نبود، حماسی نبود، او ولایی بود، سیاسی بود، عبادی بود، همه چیز بود. من این دعا را برایش خواندم از دعای روز دوشنبه حضرت زهرا علیها السلام که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ وَتَبَصُّرًا فِي كِتَابِكَ وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَاجِلًا وَالصِّرَاطَ زَائِلًا»، تا من این را خواندم، حاج قاسم چشم در چشم من مثل یک شاگرد کلاس اول، خیلی عجیب گوش می‌کرد. بعد به من گفت با دست خط خودت بنویس می‌خواهم این را داشته باشم. من هم یک سال می‌خواهم فاطمی شوم. هنوز یک سالش تمام نشد.

دومین نکته، عبودیت حاج قاسم سلیمانی بود. مناجات‌های شبانه اش، نماز شبش، گریه‌هایش، زمزمه‌هایش، ویژگی‌های فردی و خلوت حاج قاسم بود. گاهی خدا توفیق می‌داد در بعضی از مجامع عملیاتی که با هم بودیم در آن نقطه‌ها، یک کناری می‌نشست، مثل خاک، خودش را در مقابل خدا خم می‌کرد و پایین می‌آورد. از عبودیتش همین قدر که در دست نوشته آخرش برای همسرش می‌گوید هیچ عنوانی برای من ننویسید حتی حاج قاسم هم نه، قاسم! می‌گفت من بچه یک روستایی بودم، و امروز آمدم از اسلامم دفاع کنم. هر چه هست برای اسلام است و برای من نیست.

همیشه قرآن دستش بود. گاهی می‌دیدیم روی یک صفحه خیلی وقت گذاشته. می‌دیدیم او به قرائت اکتفا نمی‌کرد، به درس گرفتن از قرآن می‌پرداخت، چون قرآن کتاب بندگی و زندگی است. کتاب ولایت و حکومت و سیاستمداری است. همان عنوان «تبصرا فی کتابک» ایشان هم می‌فرمود که باید بصیرت داشت، اگر بصیرت نبود امروز این اتفاق نمی‌افتاد. امروز جبهه مقاومت به اینجا نمی‌رسید. امروز دشمنان به قول مقام معظم رهبری به کرمانشاه و همدان و تهران می‌رسیدند. این بصیرت حاج قاسم است که بلند می‌شود به امر ولایت در سوریه و لبنان و عراق در مقابل آنها دیواری می‌چیند.



این اواخر دیگر خیالش راحت شده بود. جبهه مقاومت پا گرفته و دنیا قبول کردند و حاج قاسم احساس کرد که دیگر خورش باید احیاگر باشد. خیلی از بچه‌های مدافع حرم می‌آمدند می‌گفتند حاجی دعا کن ما شهید شویم! ایشان ناراحت می‌شد می‌گفت: چرا اینطور می‌گویید؟! امام زمان(عج)، نظام و جبهه مقاومت به شما نیاز دارد. می‌گفت: مقام معظم رهبری فرمودند: اللهم ارزقنا الشهادة فی آخر عمرمان. ولی فاطمیه سال قبل تا این طرف نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد!^۱

حجت الاسلام محمد کاظمی کیاسری

بازسازی عتبات

یوسف افضلی یکی از دوستان سردار شهید قاسم سلیمانی و معاون فرهنگی ستاد بازسازی عتبات می‌گوید: زمانی که مسئولیت بازسازی عراق را به حاج قاسم سلیمانی دادند، پس از تشرّف به نجف اشرف تصمیم گرفت که حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را زیارت کند. سردار تعریف می‌کرد که وقتی سمت حرم رفت، در حرم بسته بود و با پیگیری خدام در را باز کردند و وارد حرم شد. وقتی دید روی ضریح گرد و غبار است. دلش شکست و با دیدن این غربت تصمیم گرفت که ستاد بازسازی عتبات را راه اندازی کند.^۲

توجه دائم به توسل

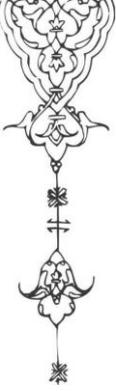
حاج قاسم وقتی به درب حرم حضرت زینب (علیه السلام) می‌رسید، زانو به زمین می‌زد و آستان حرم را می‌بوسید و سپس وارد حرم می‌شد. برای حاج قاسم عقیده‌ی بنی هاشم فرمانده‌ای بود که از او برای انجام امور فرمان می‌گرفت و به خوبی عمق باور و اعتقاد و ارتباطش با اهل بیت (علیهم السلام) نمایان بود.^۳

راوی: حجازی

خادم بیت الزهراء (علیه السلام)

سال‌ها در خانه‌اش روزه خوانی برای اهل بیت (علیهم السلام) برقرار بود و بعدها در بیت الزهرا (علیه السلام) که خودش آن جا را وقف کرده بود برگزار شد. جز عده‌ی معدودی کسی نمی‌دانست که

۱. حلقه‌ی وصل، ش ۷۷، ص ۷-۸.
۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۵ اسفند.
۳. سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۲۴.



حاج قاسم با آن هیبت و عظمت و جایگاه و مقام، خودش سرویس بهداشتی بیت الزهراء^{علیها السلام} را تمیز می‌کند و خودش خادمی آن جا را به عهده دارد.^۱

ویژگی‌های آرمانی

سردار شهید سلیمانی ویژگی‌های آرمانی، اخلاقی و تربیتی بالایی داشت. هرچه موقعیت اجتماعی، نظامی و تأثیرگذاری در فرماندهی‌های مختلف در ایشان بیشتر نمود پیدا می‌کرد، ماهیت معنوی، فروتنی، خود ندیدن و انقلاب و رهبری را دیدن، بروز کرد. به همین دلیل، علی رغم همه موقعیت‌هایی که پیدا می‌کرد، کسانی که شناختی از او نداشتند و یا او را به قیافه و چهره نمی‌شناختند، اگر با ایشان برخورد می‌کردند باور نمی‌کردند که این شخصیت همان کسی است که آن موقعیت‌ها، دستاوردها و شهرت آنچنانی را دارد.

فوق‌العاده فروتن و ساده زیست بود و از تفاخر و نشان دادن یک زندگی متفاوت با دیگران پرهیز داشت. خودش، خانواده و بستگانش به عنوان الگوها و نمونه‌هایی بودند که در مسیر زندگی می‌توانستند برای همه سرمشق باشند. البته فراتر از همه این خصلت‌ها، ماهیت از خود گذشتگی، جان نثاری و آمادگی هر نوع فداکاری در ایشان مثال زدنی بود.^۲

حجت الاسلام سید محمود دعایی

دو ویژگی

سالن پر بود از جمعیت. خیلی‌ها آمده بودند، مقامات لشکری و کشوری. مراسم تودیع و معارفه فرمانده جدید سپاه قدس بود. اول جلسه آقا رحیم فرمانده کل سپاه صحبت کرد و بعد هم حکم انتصاب فرماندهی را که رهبری امضا کرده بودند دادند دست حاج قاسم. آن روز حاجی چند دقیقه‌ای پشت تریبون رفت. بی‌مقدمه، بعد بسم الله گفت: «از ابتدا که وارد جنگ شدم دو ابزار مهم در کوله پشتی‌ام بود: یکی خلوص، یکی هم توکل. همیشه با این دو، خودم را آماده خدمت کرده‌ام.»

چهل سال این دو ابزار در کوله پشتی‌اش بود. هیچ وقت بیرونشان نیاورد، هیچ جا.^۳

۱. مجموعه شناسنامه شهید، دفتر ۲۴، ص ۱۴۴.

۲. ویژه نامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۳۵.

۳. سلیمانی عزیز، ص ۴۳.



توکل

حاج قاسم توکل عجیبی به خداوند و نصرت الهی داشت کسی که عزت و نصرت و پیروزی را از خداوند می‌بیند، دشمن را حقیر می‌شمارد و به همین دلیل انگیزه او برای نبرد با دشمنان در جبهه‌های دفاع مقدس و همچنین سوریه و عراق همیشه مثال زدنی است و خودش منبع و مرکز پمپاژ معنویت، انگیزه و اراده بود و این را از خداوند داشت و همیشه برای اجرای عملیات‌ها به فرماندهان و رزمندگان روحیه می‌داد.^۱

وفای به عهد

سردار حسین کاچی از یاران شهید سلیمانی می‌گوید:

جنگ که تمام شد حاج قاسم پوتین‌ها را درنیاورد و به شرق کشور رفت و این منطقه، امنیت خود را مدیون حاج قاسم است. در آن زمان شرق کشور خیلی ناامن بود و حضور اشرا را در منطقه داشتیم، ما مدیون این مرد در شرق کشور هستیم. وی در ابتدای امر، اعلام کرد هر کس بیاید و اسلحه‌اش را تحویل دهد و تسلیم شود در امان اسلام و انقلاب است، خیلی‌ها آمدند و بدون درگیری اسلحه را آوردند و تحویل حاج قاسم دادند، یکی از سران اشرا چند دست قبضه اسلحه تحویل داد، اطرافیان به حاج قاسم گفتند این فرد را باید اعدام کنند، ولی حاج قاسم به سردسته اشرا گفت: بچه شیعه مرد است و مرد باید پای حرفش بایستد تو در امان اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی هستی.

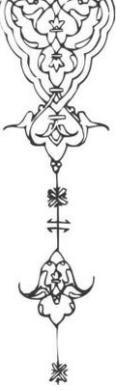
چنین فردی وقتی اسلحه‌ها را تحویل داد و خود را آزاد دید، یکی از محافظین سردار شد و نگذاشت در این منطقه دیگر هیچ کس ناامنی ایجاد کند و خودش مدافع امنیت شد.^۲

پس گردنی

نهر بلامه مشغول تمرین آبی بودیم. حسینیه‌ای بود که بچه‌ها جهت نماز، ادعیه و عبادات آن جا حاضر می‌شدند. سعید (از هم‌زمان شهید حمدالله شمس الدینی)

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۷۷.

۲. سرباز ولایت، ص ۱۰۰.



همیشه، گوشه‌ای معین از نمازخانه مشغول قرائت قرآن و دعا می‌شد. آن روز قبل از این که در حسینیه حاضر شود حاج قاسم جای او نشسته بود و سرش روی کتاب دعا خم بود. حاجی چفیه‌ای به رنگ چفیه سعید روی سرش انداخته بود، شهید حمدالله شمس الدینی که از بچه‌های شوخ طبع تخریب بود وقتی پس گردنی را به فرمانده لشکر زد تازه متوجه شد چکار کرده. حاج قاسم چون فهمید اشتباهی رخ داده حتی سرش را بلند نکرد تا زنده پس گردنی را ببیند. حمدالله تا چند روز از خجالت حاجی، آفتابی نمی‌شد تا چه رسد به معذرت خواهی.^۱

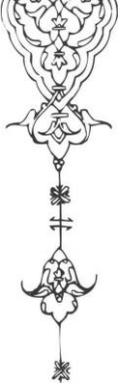
راوی: سیف الله شمس الدینی مقدم

دیده نشدن

سردار شهید همواره تلاش می‌کرد تا نام، تصویر و شخصیت او در جایی مطرح نشود. آقای شهاب الدین واجدی که اجازه تصویربرداری از سردار سلیمانی را داشت می‌گوید: سردار دنبال دیده شدن نبود.

درباره این خصوصیت حاج قاسم که دوست نداشته مقابل دوربین‌ها قرار بگیرد، واجدی توضیح بیشتری می‌دهد و می‌گوید: «به نظرم از خصوصیات بارز ایشان دیده نشدن بود. چیزی که حضرت آقا هم در سخنرانی اخیر خودشان فرمودند که ایشان واقعاً علاقه‌ای به دیده شدن نداشت. این اتفاق هم به لحاظ شخصیتی می‌افتاد که دوست نداشت دیده شود و کلاً علاقه‌ای به دوربین نداشت و هم به لحاظ فرم کاری و امنیتی برایش الزام آور بود که خیلی مقابل دوربین نباشد. هر چند در این سال‌ها کم و بیش عکس‌هایی از ایشان ثبت شد، اما واقعاً خودشان تمایل قلبی نداشتند و همیشه می‌گفتند چرا باید عکسی از من بماند؟ ایشان یک منش خدایی داشتند و در واقع به این دنیا دلبستگی نداشتند. حتی در منزل ایشان هم در و دیوار خانه‌شان پر از عکس شهدا و حرم معصومین علیهم‌السلام بود. ایشان پوستری از خودشان را نگه نمی‌داشتند. من حتی یک بار یکی از عکس‌هایی را که از ایشان گرفته بودم، در قطع بزرگ چاپ و تقدیم‌شان کردم. حاج قاسم خیلی ناراحت شد. گفت: چرا چاپ کردی؟ به چه درد من می‌خورد؟»

۱. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۱۸.



عکس خودم را به کجا باید بزنم؟ نهایتاً با اصرار من و این که گفتم این عکس را خیلی دوست دارم و قلباً دوست داشتم این کار را انجام دهم گفتند آن را به دخترشان می‌دهند. حاج قاسم گفت: بارها دخترش از او خواسته یک عکس خوب برای اتاقش به او بدهد. نهایتاً فکر کنم این پوستر همین اتفاق برایش افتاد.^۱

عکس دو نفره

از نظر خصوصیات رفتاری سید شهاب الدین واجدی (عکاس) سردار شهید را مصداق بارز «اشداء علی الکفاررحماء بینهم» معرفی می‌کند و درباره رفتارهایی که از این فرمانده بزرگ دیده است، می‌گوید: «در مورد خصوصیت فراری بودن از عکس گرفتن، ایشان گاهی تندی‌هایی می‌کرد. مثلاً با این که مرا می‌شناخت می‌گفت برو کنار یا عکس نگیر. من البته تندی ایشان را پیرو همان اقتدار نظامی‌شان می‌دانم. مثلاً یادم می‌آید در مراسمی ایشان خیلی با من تند شد، اما بعد از مراسم آمد، دست انداخت گردنم و مرا بوسید و گفت ببین من واقعا دوست ندارم خیلی دیده شوم و میانه خوبی با عکس گرفتن ندارم. ببخشید که توی حال و کار خودم نمی‌توانم از این ملاحظه دست بردارم و طلب حلالیت کرد. همچنین آخرین بار در دیدار خانواده شهدا، به من گفت شما چند سال است از من عکس گرفته‌ای، بیا خودت کنارم بایست با هم عکس بگیریم. دوربین را دادیم به یکی از همراهان ایشان و او از ما عکس گرفت.»^۲

سید شهاب الدین واجدی - عکاس

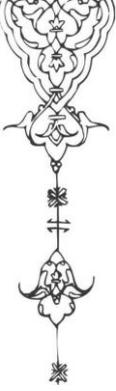
جنگ و انتقام

در عملیات خیبر برادرم شهید شده بود. دلم می‌خواست همه‌ی عراقی‌ها را بکشم. نفرت عجیبی از عراقی‌ها پیدا کرده بودم. اگر فرصتی به دست می‌آمد، تعداد زیادی از آن‌ها را با چنگ و دندان تکه تکه می‌کردم.

یک سال بعد، قبل از آغاز عملیات بدر، فکرم مشغول انتقام شده بود. به یکی از

۱. پایگاه خبری برنا.

۲. پایگاه خبری برنا.



بچه‌ها گفتیم: «در این عملیات هر عراقی‌ای که اسیر کردی، فقط بده به من! باید تقاص خون برادرم را بگیرم.»

این حرف در بین بچه‌ها پیچید. هنوز چند روز به عملیات مانده بود که فرمانده گردان از گروهان خط شکن کنارم گذاشت و به تدارکات معرفی شدم. نزد علی بینا^۱ رفتم تا علت این کار را بپرسم. گفت: «به دستور حاج قاسم، فرمانده لشکر باید تدارکات باشی.» با تعجب گفتیم: «من آرپی جی زن هستم! چطور به تدارکات بروم؟!» آرام گفت: «به دستور فرماندهی نباید در عملیات حضور داشته باشی.»

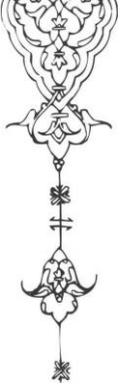
خیلی ناراحت شدم. موقع نماز حاج قاسم را دیدم. جلو رفتم و خودم را معرفی کردم. ابتدا یادش نبود. وقتی یادش آمد، گفت: «ما برای خدا می‌جنگیم. مسایل شخصی را وارد جنگ نکن.» بعد با مهربانی گفت: «اگر با این نیت به عملیات بروی و با گلوله‌ی خمپاره‌ی دشمن کشته شوی، جایی میان شهدا نداری.»^۲

سرباز صفر

سال ۱۳۹۶ جوانی ایرانی نامه‌ای به سردار سلیمانی می‌نویسد و از ایشان می‌خواهد که کاندیدای ریاست جمهوری شود. سردار پاسخ می‌دهد: برادر بزرگوام! از محبت شما عزیز گرانقدر سپاسگزارم. الحمدلله در کشور ما آنقدر شخصیت‌های مهم و ارزشمند گمنام و با نام وجود دارند که نیازی نیست سربازی، پست سربازی خود را رها کند. افتخارم این است که سرباز صفر بر سر پست دفاع از ملت‌ی باشم که امام خمینی علیه السلام فرمود جانم فدای آنان باد. رها کردن این پست را در شرایطی که گرگ‌هایی در کمین هستند، خیانت می‌دانم. این نگاه سردار سلیمانی است به دنیا و پست و قدرت و این برای همه ما درس است؛ سردار سلیمانی یک مکتب برای همه است؛ لذا این مسیر و راهی را که از سال ۵۹ ترسیم کرد و پیمود، الگویی برای نیروهای مسلح، جوانان، ملت و جبهه مقاومت است.

حجت الاسلام والمسلمین علی شیرازی،
نماینده ولی فقیه در سپاه قدس

۱. علی بینا در عملیات بدر فرمانده گردان ۴۱۴ لشکر ۴۱ ثارالله بود. بینا در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.
۲. حاج قاسم، ج ۲، ص ۸۳ - ۸۴.



می گویم: چشم

بسیار زیرک و باهوش بود. فردی به ایشان گفت: شما این همه زحمت می کشید اما قدر شما را نمی دانند حاج قاسم گفت: «شما چرا ناراحتید؟ من یک سربازم، نهایتش می گویند برو جای دیگری نگهبانی بده و من هم می گویم چشم. این که ناراحتی ندارد.»^۱

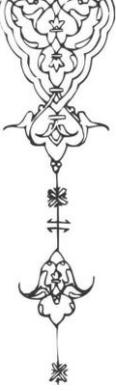
اگر آقا عزیز نکته ای بگوید ما باید تبعیت کنیم

سردار سلیمانی نیروی آقا عزیز جعفری است، آقای عزیز جعفری فرمانده نیروی زمین بوده است و آقای سلیمانی فرمانده لشکر ثارالله یا فرمانده نیروی جنوب. بچه های جنگ یک ارادتی نسبت به همدیگر دارند، این ارادت قلبی است که فکر کنم تا قبر و بعد از قبر هم ادامه دارد. شما الآن نگاه کنید، علاقه ای که سردار سلیمانی به شهید بزرگوار احمد کاظمی دارد، یا علاقه ای که به آقای تهرانی مقدم دارد، علاقه ای که امروز بچه های شهید کاظمی و بچه های شهید تهرانی مقدم به آقای سردار سلیمانی دارند، باید بگوییم خانوادگی است. این ها از یک خانواده اند. آقای سلیمانی را عمو خطاب می کنند. حاج قاسم سلیمانی نیروی آقای عزیز جعفری است. آقای عزیز جعفری فرمانده است گرچه فرمانده دوران جنگ بحث بالا و پایین نیست. یک علاقه ای ایجاد کرده است بین افراد. همین امروز سردار سلیمانی می گوید و هفته گذشته هم ایشان گفت که سردار جعفری اگر نکته ای بگوید ما باید تبعیت کنیم. بله رابطه ایشان با مقام معظم رهبری قوی است ولی دلیل نمی شود فرمانده سپاه اگر چیزی را گفت تبعیت نکند و این تبعیت و علاقه وجود دارد و علاقه طرفینی است؛ هم آقای عزیز جعفری به آقای سلیمانی ارادت دارد و هم آقای سلیمانی به ایشان. به هر حال بعضی ها وجود دارند که می خواهند این افراد را تضعیف کنند تا سپاه و نیروی قدس را تضعیف کنند که البته با این حرف ها اختلافی به وجود نخواهد آمد.^۲

مصاحبه حجت الاسلام والمسلمین علی شیرازی

۱. مجموعه شناسنامه شهید، دفتر ۳۴، ص ۱۴۰.

۲. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۶۲ - ۶۳.



تواضع سردار

سرلشکر شده بود اما خیلی‌ها به همان اسم حاج قاسم می‌شناختندش. با همین نام هم صدایش می‌زدند. حاجی اما متواضع‌تر از این‌ها بود. می‌گفت: «اگر به من قاسم بگویند از حاج قاسم راحت‌ترم. به من سردار نگویند، قاسم صدایم بزیند. من چوپان بودم، بچه‌عشایری بودم، یادم نرود.»

یک بار سخنرانی‌اش گفته بود: «این لباسی که در تن من است همان لباس دیروز است، تنها بدون محاسن سفید که در قامت یک فرد ۲۱ ساله بدون هیچ لقب و پسوندی به جز برادر بود. من باز همان برادر قاسم دیروز هستم.»^۱
سخنرانی حجت الاسلام کاظمی کیاسری

پاداش گمنامی

بنده (حسن ملک محمدی) در سال ۱۳۹۶ که در مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام) به خدمت مشغول بودم یک بار در حرم مطهر امام رضا (علیه‌السلام) جهت ارائه‌ی گزارش، در دیدار صمیمی با سردار شهید سلیمانی به ایشان عرض کردم: هر وقت که به محضر شما شرفیاب می‌شوم و خانواده‌ام از این دیدارها با خبر می‌شوند، می‌گویند چرا با سردار عکسی به یادگار نگرفتید؟ و من پاسخی ندارم.

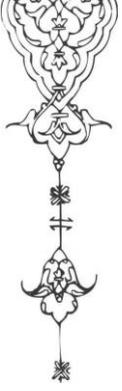
با گفتن این جمله، شهید سلیمانی با کمال لطف به سرتیم محافظت خود دستور داد از ما و آقای ملک محمدی عکس بگیرد.

تواضع و لطف، مهربانی و توجه آن شهید عزیز به آحاد مردم، زبانزد خاص و عام است. او برای رضای این جمله بود که می‌فرمود: «فدای شما بشوم؛ دست شما را می‌بوسم.»

پس از درگذشت مادر گرانقدرشان وقتی به همراه حضرت آیت الله خزعلی (علیه‌السلام) به حضور سردار رسیدیم، ایشان به استقبال آقا آمدند و جمله‌ی مذکور را چند بار تکرار کردند.

سردار هیچ‌گاه خود را نمی‌دید؛ او سالیانی دراز با نام مستعار در گمنامی زندگی کرد

۱. سلیمانی عزیز، ص ۹۸.



و در نیروی قدس سپاه پاسداران، هم چون قلبی تپنده، خون ایشار و مقاومت و عزت و غیرت را در رگ‌های هزاران نفر از نیروهای تحت امر خود جاری ساخت و امروز نیروهای مقاومت جهان اسلام با ادامه‌ی راه هزاران نفر از نیروهای تحت امر خود جاری ساخت و امروز نیروهای مقاومت جهان اسلام با ادامه‌ی راه آن شهید عظیم‌القدر، می‌روند تا بساط استکبار جهانی را از غرب آسیا جمع کنند و مأموریت خود را در دفع فتنه‌ی آمریکای تروریست و انگلیس خبیث و رژیم کودک کش صهیونیست به پایان برسانند و زمینه‌ی ظهور حضرت ولی عصر (علیه السلام) را بیش از پیش فراهم سازند. با ایثارگری‌های بی‌شماری که شهید سلیمانی داشت، خدای مهربان هم به او عزت و محبوبیت عطا فرمود؛ او را از گمنامی به در آورد و به نامدارترین شخصیت‌های جهان معاصر تبدیل کرد.

تو بندگی جو گدایان به شرط مزد مکن حافظ

که خواجه خود روش بنده پروری داند^۱

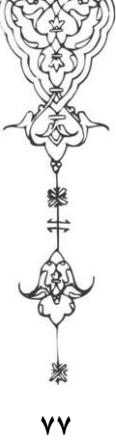
اظهار ارادت و محبت مردم، پس از شهادت سردار در ایران اسلامی و کشورهای مختلف جهان، یکی از الطاف الهی است که مشهود همگان بود، اگرچه قبل از شهادت حاج قاسم نیز کسانی که او را می‌شناختند برای دیدار و دستبوسی او سر از پا نمی‌شناختند.

یکی از همین موارد را در حرم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از نزدیک شاهد بودم که زائران امام هشتم وقتی که از حضور حاج قاسم سلیمانی در حرم مطهر با خبر شدند، برای دیدار سردار و ابراز احساسات، به سوی او پیش می‌رفتند و سر از پا نمی‌شناختند و این صحنه انسان را به یاد آیه‌ی شریفه‌ی قرآن می‌انداخت که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وُدًّا»^۲

به یقین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خدای رحمان محبتی برای آنان (در دل‌ها) قرار می‌دهد.

۱. دیوان حافظ

۲. مریم، آیه ۹۶.



فرار از شهرت

خبرش پخش شده بود. گفته بودند می‌خواهند فیلم حاج قاسم را بسازند. حتی اخبار سراسری شبکه یک هم اعلام کرد. همین که خبر به گوش حاجی رسید برای کارگردان نامه نوشت:

«در جمهوری اسلامی ده‌ها شخصیت اثرگذار شهید وجود دارد که شناساندن شخصیت و عملکرد آن‌ها به عنوان الگوهای حقیقی تجربه شده یک ضرورت است. بزرگواران مجاهد و متفکری همچون شهیدان بهشتی، رجایی، باهنر و مطهری در صحنه جهاد شهیدان همت، باکری، زین الدین، خرازی و... در رأس این‌ها شهید زنده‌ای همچون مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) که بیش از شصت سال در حال مجاهدت می‌باشند. وقتی این خبر را شنیدم حقیقتاً خجالت کشیدم، چه ضرورتی برای پرداختن به فردی که هنوز خوف از عاقبت خود دارد، می‌باشد ... بنده نه تنها راضی به چنین اقدامی نیستم بلکه به شدت اعتراض دارم.»
تا زنده بود نگذاشت حرفی از خودش باشد؛ هیچ وقت.^۱

شجاعت و بی‌باکی

آقای سلیمانی درون کاخ نبود، درون هتل‌های مجلل نبود. این طور نبود که بنشینند و دستور بدهد. حضور ایشان همیشه در میدان بود. همین مجاهدتش را نشان می‌داد. شجاعت و بی‌باکی سردار سلیمانی در برابر قدرتهای عالم و هوس بازان عالم یکی دیگر از علت‌های علاقه مردم به وی است. حاج قاسم وقتی وارد میدان نبرد با استکبار و دشمن می‌شد، ذره‌ای ترس به خود راه نمی‌داد. برای مأموریت‌های کاری‌اش همیشه از همین خصوصیت استفاده می‌کرد. یکی از اسرار پیروزی و شهرت او همین شجاعت بود. ضمن اینکه او اقدامات لازم را در وقت لازم انجام می‌داد.^۲

گریه‌ی فرمانده

یک روز با حاج قاسم به سرکشی مناطق مرزی رفتیم. یک برجکی بود به نام برجک نادرشاه. آن جا که پیاده شد، با تک تک سربازها دست داد. بعد هم گفت: بروید غذایتان

۱. سلیمانی عزیز، ص ۸۱.

۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۳۱ خرداد.



را بیاورید. رفتند غذایشان را آوردند. نشست کنار برجک، کنار این‌ها و از غذایشان خورد. فرمانده آن پاسگاه نیروی انتظامی، یک گوشه‌ای نشست و شروع کرد به گریه کردن. من رفتم پیشش و گفتم کسی چیزی گفته؟ اتفاقی افتاده؟ گفت: نه، گریه‌ام به حال خودم است. فرمانده قرارگاه قدس با درجه سرتیپ تمام می‌آید با این بچه‌ها این‌طور غذا می‌خورد، لباس‌هایشان را نگاه می‌کند، گردن‌شان را نگاه می‌کند، غذایشان را کنترل می‌کند؛ اصلاً انگار نه انگار که فرمانده است.^۱

وفاداری به آرمان‌ها

قاسم سلیمانی سعی نمی‌کرد وفاداری افراد را نسبت به خودش جذب کند، بلکه سعی می‌کرد وفاداری آن‌ها را نسبت به آرمان‌ها و ارزش‌های خودش ایجاد کند، وقتی که به این آرمان‌ها وفاداری به وجود بیاید، مدیریت منابع انسانی ساده می‌شود. این وفاداری وقتی به وجود می‌آید که خود شخص رهبر یا مدیر بیش از هر فرد دیگری به آرمان‌ها و ارزش‌هایش وفادار باشد و عمل کند.^۲

مشاور استراتژی کسب و کار، مدیریت بازرگانی - دانشگاه علامه طباطبایی

سرباز

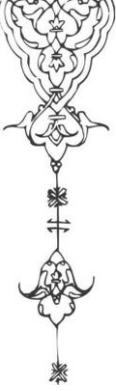
چند دقیقه یک روند گفته بود و حاجی فقط شنیده بود. لبّ کلامش این بوده که: «حاجی! شما این قدر زحمت می‌کشید، اما قدرتون رو نمی‌دونن...» وقتی ساکت شد حاجی در جواب گفت: «شما چرا ناراحتی؟ من یه سربازم، نه‌ایتش می‌گن برو جای دیگه نگهبانی بده، من هم می‌گم چشم. این که ناراحتی نداره.»



یک عمر خودش را سرباز می‌دانست؛ سرباز ولایت، سرباز مردم، سرباز سپاه، سرباز نظام و سرباز این مرز و بوم. دلش می‌خواست با همین نام هم در تاریخ بماند. توی وصیت‌نامه‌اش نوشته بود: «همسرم من جای قبرم را در حرم شهدای کرمان مشخص

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۸۸.

۲. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۴۱.



کرده ام، محمود^۱ می‌داند. قبر من ساده باشد مثل دوستان شهیدم. بر آن کلمه سرباز قاسم سلیمانی بنویسید نه عبارتهای عنوان دار.^۲

ویژگی‌های برجسته

بعضی‌ها می‌گویند او محصول نماز شب بود، بعضی‌ها می‌گویند یک عمر مجاهدت او را به این مقام رسانده بود، بعضی‌ها تقوا و اعتقادش را ملاک می‌گیرند، بعضی‌ها می‌گویند او مرد اشک بود؛ بعضی‌ها هم می‌گویند او یک مخلص به تمام معنا بود. اما در واقع حاج قاسم همه‌ی اینهایی بود که هر کسی از دریچه‌ای به آن می‌نگریست، او مرد با تقوای مخلصی بود که نماز شب‌هایش و اشک‌هایش در مناجات‌ها و روضه خوانی‌ها و لقمه حلال پدر و مادرش و اعتقادش به ولایت، او را به این جایگاه رسانده بود که نه فقط یک مرد جنگی که یک عارف خداشناس شده بود. حاج قاسم را در لا به لای صحبت دوستان و یارانش می‌توان جست و جو کرد اگرچه شاید این دریا را نتوان به این سادگی‌ها شناخت.^۳

احترام به طلاب جوان

سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی حتی به یک طلبه کم سن و سال تازه معمم شده نیز فوق‌العاده احترام می‌گذاشت. وی برای علما ارزش زیادی قائل بود و ادب عجیبی داشت.^۴

تقسیم غذا

در این سال‌ها اینقدر گرفتار بودند که گاهی اوقات می‌شد که سردار از حوزه ماموریت در خارج از کشور می‌آمدند تهران، گزارشی را به شورای عالی امنیت ملی و مقام معظم رهبری می‌دادند و از همان جا برمی‌گشتند فرودگاه و سوار می‌شدند و می‌رفتند. این حجم از مشغله‌ی ایشان با همه توجهی که به خانواده محترم‌شان داشتند، باعث می‌شد

۱. محمود نامجو، برادر همسر شهید حاج قاسم سلیمانی.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۲۳۰.

۳. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۶۳.

۴. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۰ خرداد.



که خانواده از دیدار ایشان محروم باشند. همسر محترمه ایشان گاهی اوقات که مطلع می‌شدند سردار در محل کار هستند، سعی می‌کردند برای ایشان غذا بفرستند، چون معلوم نبود بعد از جلسه، سردار دمشق است یا عراق، لبنان است یا در تهران می‌ماند. یک وقتی ما جلسه داشتیم ۵ - ۶ نفر بودیم. بعد از نماز جلسه‌مان ادامه پیدا کرد. ناهار اداره را برایمان آوردند بعد مسؤول دفترشان آمدند و ظرف غذایی همراهشان بود به سردار گفتند که سردار حاج خانم‌تان این را فرستاده. فوق‌العاده غذای ویژه و خوشمزه‌ای بود. سردار، نصف غذا را برای ما داخل ظرف‌هایمان سرو کردند، نصف دیگر غذا را به مسؤول دفترش داد و گفت که از نگهبان جلوی در تا خود شما چند نفرید سریع رفت شمرد آمد گفت ۱۲ نفریم نگهبان جلوی در ساختمان یک سرباز معمولی بود. رئیس دفترش یک سردار بود گفت چند تا ظرف بیاورید. بعد غذا را بین آن ۱۲ نفر تقسیم کرد. در نهایت لقمه‌ای هم برای خودش مانده بود. با این لطافت ایشان در دفتر کارش برخورد می‌کردند.^۱

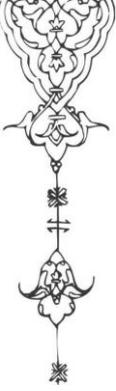
دفتر سردار

شهید سلیمانی بسیار ساده زیست بود. با وجود اینکه فرماندهی محور مقاومت اسلامی را بر عهده داشت، دفترش بسیار ساده بود و در آن یک میز ساده و چند صندلی قدیمی وجود داشت. ایشان همواره در مأموریت بود، اما هیچگاه حق مأموریت نگرفت.^۲

نه کولر، نه بخاری

مواقعی پیش می‌آمد که برای حضور در جلسه‌ای باید به تهران یا کرمانشاه می‌رفتیم. معمولاً حاج قاسم در صندلی عقب می‌نشستند و استراحت می‌کردند. بعضی اوقات در تابستان به علت گرمی هوا کولر را روشن می‌کردم. ایشان متوجه می‌شدند و می‌گفتند: چه طور می‌تونی کولر را روشن کنی، در حالی که بچه‌های ما زیر آفتاب گرم خوزستان در حال جنگیدن هستند؟! اگر در زمستان هم بخاری روشن می‌کردم ایشان اعتراض

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۸۳.
 ۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۹ مهر.



می‌کردند و می‌فرمودند: چه طور می‌توانی بخاری روشن کنی، در حالی که بسیجیان ما در سرما می‌جنگند.^۱

ایثار

حجت الاسلام علی شیرازی (نماینده ولی فقیه در سپاه قدس) با اشاره به ساده زیستی شهید سلیمانی گفت: تاکنون این را نگفته‌ام اما اکنون که ایشان شهید شده‌اند می‌گویم که سردار سلیمانی یک ریال یا یک دلار حق مأموریت نگرفت گاهی به من می‌گفت که من در خرج زندگی زن و بچه خود می‌مانم.^۲

ساده‌ی ساده

چه فکرها که نمی‌کردم. با خودم می‌گفتم مقام کمی ندارد، بالأخره فرمانده است. لابد به این راحتی‌ها با کسی هم کلام نمی‌شود، لابد با ما زمین تا آسمان فرق دارد... دیدمش. آمده بود خط مقدم آمرلی. دوربین به دست داشت منطقه را رصد می‌کرد. جا خوردم. مثل خودمان بود؛ ساده ساده. دمپایی پلاستیکی ساده پا کرده بود؛ مثل ما. چفیه سیاه و سفید دور گردن داشت؛ مثل ما. چه فکرهایی که نمی‌کردم، چه چیزهایی که ندیدم.^۳

راوی: ابو عزرائیل

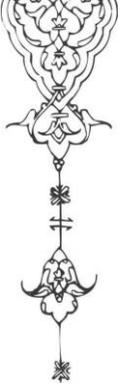
کمپوت‌ها

هوا خیلی گرم بود، حاج قاسم برای رسیدگی به اموری به بیرون از سنگر رفت. من کلمن آب را گذاشتم داخل ماشین ایشان و چند تا کمپوت میوه نیز داخل کلمن گذاشتم تا خنک بمانند. حاج قاسم کلمن را تکان داد و گفت: آقا حسین، این‌ها چی هستند؟ گفتم: ۴ تا کمپوت. گفت: این‌ها را بردار. گفتم: حاج آقا هر روز کلی از این کمپوت‌ها خورده می‌شود. حالا اگر شما در این گرما یکی از آن‌ها را بخورید، چه

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۷۴.

۲. عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۲، ص ۳.

۳. سلیمانی عزیز، ص ۷۱.



می‌شود؟ حاج قاسم گفت: نه، همین کلمن آب کافی است. این‌ها را بگذار وقتی بچه‌ها تشنه از خط برمی‌گردند، به آن‌ها بده.^۱

درس ماندگار

۸۲

سردار علی دانشمند از رزمندگان دوران دفاع مقدس می‌گوید: در حدود سال‌های ۶۲ - ۶۳ حاج قاسم همراه با برخی از فرماندهان و مسئولان لشکر ۴۱ ثارالله به بندر عباس آمده بودند. در یکی از شب‌ها با اصرار بنده، توفیق نصیب خانواده ما شد که میزبان باشیم.

آن شب چون دیروقت بود و حاج قاسم خسته بودند فرصتی برای صحبت با این رزمنده دوران دفاع مقدس نبود و طبق معمول و رسم مهمان نوازی بعد از پذیرایی مختصر وسایل تشک و پتو برای خواب آوردیم حاج قاسم در کمال سادگی گفتند اینها چیه؟ یعنی ما روی پتو و تشک گرم و نرم بخوابیم؟ نه همه این‌ها را جمع کنید، ما فقط روی زمین و تنها با یک بالش می‌خوابیم. همیشه برای من و خانواده‌ام درسی ماندگار شد که رزمندگان ما در جبهه‌ها و میدان‌های مبارزه شب و روز را در جاهای سخت سپری می‌کنند تا مردم ما در جای گرم و نرم بخوابند.^۲

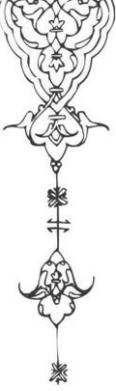
حاجی

آقای حمیدرضا فراهانی، راوی عملیات والفجر ۸ در شرح حال شهید آسمانی، سردار سلیمانی می‌نویسد:

او فرمانده بود، ولی هیچگاه نشنیدم که بچه‌های لشکر او را با این عنوان صدا کنند. بچه‌های لشکر او را «حاجی» صدا می‌زدند. در جنگ لقب «حاجی» تعریف دیگری داشت. بچه‌های جبهه به فرماندهانشان «حاجی» می‌گفتند. اما خیلی از حاجی‌های جنگ، به مکه نرفته بودند.

«حاجی» لقب گرفتن بچه‌های جنگ هم برای خودش حکایتی دارد. سال ۶۱ بود، سنت رفتن به حج در میان مسئولان کشور در حال جا افتادن بود و این سفر حج

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۸۲).
۲. پایگاه خبری ایرنا.



مسئولان کشور در فضای پرشتاب جبهه که هر دقیقه‌اش برای کشور سرنوشت ساز بود، سکون شدیدی ایجاد می‌کرد. امام باخبر شد و خط را عوض کرد. ایشان گفت: «آیا با این وضعی که کشور ما دارد، این طور کوچ کردن به جوار بیت الله با آن همه ثواب‌هایی که دارد بر غیر اشخاصی که واجب عینی است، آیا الآن صلاح می‌دانند آقایان که این مملکت را به حال تعطیل درآورند؟ و خدای نخواستہ یک وقت صدمه‌ای وارد بشود به کشورتان ... در هر صورت توجه به این بکنید که انگیزه‌ای که در قلب شما برای رفتن به حج هست، چه هست؟ این است که به ثواب عالی برسید؟ آن وقت ببینید ثواب اینکه به حج بروید، یا ثواب اینکه برای مسلمین خدمت بکنید، کدام بیشتر است؟»^۱

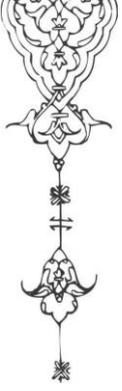
امام رفتن به جبهه را از رفتن به حج بالاتر می‌دانست و این را بچه‌های جبهه خیلی خوب دریافته بودند و از آن به بعد رفتن به جبهه شد حج آدم‌های انقلابی و این شد که از آن به بعد همه بچه‌ها به هم می‌گفتند «حاجی».

اما «حاجی»‌های جنگ چه کسانی بودند؟

حاجی در ذهن ما آدم‌های معمولی، به کسی می‌گویند که لباس زندگی عادی را از تن بیرون کند و به تکه پارچه‌ای پاک، احرام بسته و با تن خود به زیارت خانه خدا برود. اما حاجی‌های جنگ طور دیگری بودند. آن‌ها لباس رنگارنگ دوستی دنیا را از تن کنده و همگی لباسی به رنگ خاک به تن کرده بودند و به جای خانه خدا، با جان خود به زیارت خود خدا شتافته بودند. حالا باید قضاوت کرد که کدام یک حاجی ترند؟ مرد قصه‌ی من هم از جنس همین حاجی‌های مکه ندیده بود.

بعد از جنگ به حاجی درجه سرداری دادند. اما نه سردار، نه سرتیپ و نه هیچ لقب دیگری او را در چشم من - و آن‌هایی که او را چون برادر و رفیق دوست می‌داشتند - ماندنی نکرد؛ بلکه خبرهای سربداری او در کمک به آدم‌های دل شکسته و فشردن گلوی آدم‌های بد بود که من را در تصمیم برای دوست داشتن و ادامه برادری‌ام با او ثابت قدم می‌کرد.

بچه‌های لشکر او را حاجی صدا می‌زدند؛ اما نه حاجی خالی، بلکه آن قدر محبت و صمیمیت در دهان بچه‌های لشکر همراه واژه «حاجی» بود که اگر حجم متراکم این



محبت در فضای جنگ ایران و عراق پراکنده می‌شد، بعید نبود که به عراقی‌ها هم سرایت کند و آن‌ها به خود بیایند و دست از جنگ بردارند.^۱

بزرگ مرد

۸۴

خودش که چیزی نمی‌گفت، اما پلک‌های خسته و چشم‌های سرخش همه چیز را روایت می‌کرد. خواب یکی دو ساعته‌اش یا توی ماشین بود یا توی هواپیما. غیر از این‌ها هم هر وقت که خیلی خوابش می‌گرفت، دراز می‌کشید روی زمین و سرش را می‌گذاشت روی دستش.

فرقی نداشت کجا باشد، حلب، سامرا، بغداد و... محل اسکانش را که می‌دید، با خودت می‌گفتی این طور که نمی‌شود، حتما باید لوازم دیگری هم باشد. موکتی رنگ و رو رفته، یک متکا و یکی دو تا پتو می‌شد تمام امکانات مردی که دشمن را به زانو درآورده بود.^۲

راوی: سردار رضا حافظی

تویخ دوستان

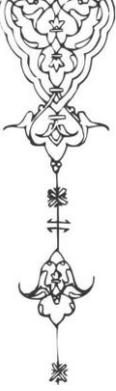
پورجعفری از یک طریقی فهمیده بود حاجی مشکل مالی دارد. بی‌سر و صدا و دور از چشم حاج قاسم موضوع را با سردار قآنی در میان گذاشته بود. سردار هم به معاون اداری مالی دستور داده بود یکی از مأموریت‌های حاجی را حساب کنند و پولش را بریزند به حساب.

تا فهمید ماجرا از چه قرار است، اول پول را برگرداند بعد هر سه را تویخ کرد؛ پورجعفری، سردار قآنی و معاون اداره مالی را. با تشر گفت: «شما اشتباه می‌کنید توی زندگی شخصی من دخالت می‌کنید، به شما مربوط نمی‌شود. من مشکل مالی دارم یا ندارم. از این به بعد هم دیگر از این کارها نکنید.»

حسین پورجعفری سی و چند سال هم سنگر و هم رزم حاج قاسم و از برادر به او نزدیک‌تر بود. از این مدت طولانی، بیست و دو سالش را در سپاه قدس کنار هم بودند؛

۱. حاج قاسم سلام، ص ۱۳ - ۱۵.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۱۳۹.



شب و روز، از این کشور به آن کشور و از این شهر به آن شهر. خودش می‌گفت: «یاد ندارم توی این همه سال، حاجی برای یک روز مأموریت خارج از کشورش ریالی گرفته باشد.»^۱

احترام و رسیدگی به پدر و مادر

حاج قاسم با وجود مشغله زیاد کاری، به صله رحم اهمیت ویژه‌ای می‌داد. ایشان حتی به اقوام دور خود هم مرتب سرکشی می‌کرد. حاجی احترام زیادی برای پدرش قائل بود. وقتی به استان کرمان وارد می‌شدند، اگر وقت محدودی هم داشت، حتماً به پدر بزرگوارش سر می‌زد. حاجی وقتی به دیدار پدرش می‌رفت، ایشان را حمام می‌برد، لباسهایش را با دست خودش می‌شست و جایی برای استراحت پدر پهن می‌کرد و بعد از آن نفس راحتی می‌کشید. تا وقتی مادر ایشان نیز در قید حیات بودند، نسبت به مادر نیز چنین بود.^۲

خادم پدر

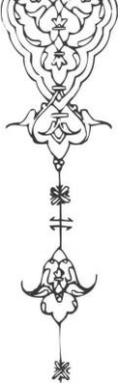
از راه که رسید، بابا را برد حمام. بعد هم خودش لباس‌های حاج حسن را شست. نشست کنار بابا. دست‌های زمخت و چروک خورده‌اش را توی دست گرفت. سرش را پایین آورد و دستش را بوسید. بعد رفت پایین پای حاج حسن. جوراب‌های حاجی را درآورد. سرش را خم کرد و لب‌هایش را گذاشت کف پاهای بابا.^۳

راوی: ابراهیم شهریاری

فقط برای خدا

فرش کوچکی انداخت گوشه‌ی حیاط خانه‌ی پدری اش؛ توی آفتاب. پیرمرد را از حمام آورد، روی فرش نشاند و سرش را خشک کرد. دست و پیشانی‌اش را می‌بوسید و می‌گفت: همه‌ی دل خوشی من توی این دنیا پدرم است.^۴

۱. سلیمانی عزیز، ص ۱۲۵.
۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۳ خرداد.
۳. سلیمانی عزیز، ص ۷۶.
۴. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۳۶.



اول، پدر و مادر

فرودگاه کرمان، حاج قاسم از هواپیما پیاده شد!

مسیر اول: خانه پدری و مادری! دیدار با پدری که نان حلالش داده و مادری که تربیتش کرده و دست‌هایی که قاسم سلیمانی مقابلشان خم می‌شد و می‌بوسید.
سردار هر وقت که وارد کرمان می‌شد، اولین مکانی که می‌رفت خانه پدر و مادرش بود.^۱

بوسه بر پای مادر

(پس از فوت مادر سردار سلیمانی در سال ۹۲) با قرائت فاتحه به منزل پدری ایشان رفتیم. برایمان از جایگاه و حرمت مادر صحبت کرد و گفت: این مطلبی را که می‌گویم الان جایی منتشر نکنید. گفت: همیشه دلم می‌خواست کف پای مادرم را ببوسم ولی نمی‌دانم چرا این توفیق نصیب نمی‌شد. آخرین بار قبل از مرگ مادرم که این جا آمدم، بالأخره سعادت پیدا کردم و کف پای مادرم را بوسیدم. با خودم فکر می‌کردم حتماً رفتنی‌ام که خدا توفیق داد و این حاجتم برآورده شد.

سردار در حالی که اشک جاری شده بر گونه‌هایش را پاک می‌کرد، گفت: نمی‌دانستم دیگر این پاهای خسته را نخواهم دید تا فرصت بوسیدن داشته باشم.^۲

یکی از دوستان سردار شهید

لقمه‌های حلال

آقای حسن سلیمانی، پدر حاج قاسم می‌گوید: من در زندگی‌ام یکی از نقطه‌هایی که همیشه مراقب بودم و رعایت می‌کردم لقمه‌ای بود که به بچه‌هایم می‌دادم. من با کسی که پولش شبهه ناک بود معامله نمی‌کردم که مبادا آن پول شبهه ناک قاطی زندگی‌ام شود و بچه‌هایم از آن لقمه بخورند.^۳

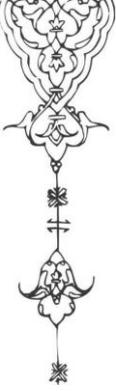
گوهر پاک نباید که شود قابل فیض و نه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

حافظ

۱. حاج قاسم، ص ۱۴.

۲. عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۲، ص ۳.

۳. دو فصلنامه فرهنگی و هنری اسراء، بهار ۱۳۹۹، ص ۲۳.



برادری

آقای سهراب سلیمانی برادر سردار شهید، در خصوص روحیات سردار سلیمانی می‌گوید: حاج قاسم خیلی وقت نمی‌کند به خانواده برسد اما بسیار عاطفی است و حتی تا زمانی که نسبت به مسائل زندگی من اطمینان پیدا نکرد مرا رها نکرد، مدام من را کنترل می‌کرد چون من در سازمان زندان‌ها کار می‌کردم و با زندانیان در ارتباط بودم حتی اگر یک موتور می‌خریدم تا اطمینان پیدا نمی‌کرد که چگونه آن را تهیه کرده‌ام راحت نمی‌شد، شاید به نوعی تمام زندگی اطرافیان ما را زیر نظر داشت تا خدای ناکرده به راه کج و آلوده کشیده نشویم. حاج قاسم مسئولیت‌های زیادی داشت و حتی بعد از جنگ به منطقه شرق کشور آمد و ناامنی‌هایی را که در آن منطقه بود رفع کرد، الان هم علی‌رغم اینکه در نیروی قدس است و به سختی به زندگی خود می‌رسد اما توجه‌اش به اطرافیان کم نشده و به همین جهت هم به لطف خدا خانواده ما حاشیه‌ای ندارد.^۱

احترام به خانواده

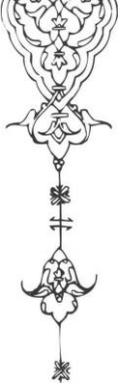
سردار سلیمانی به خانواده‌اش خیلی احترام می‌گذاشت و همیشه می‌گفت، علت اینکه من شهید نمی‌شوم این است که همسرم به هر ماموریتی که می‌روم یک ختم قرآن برمی‌دارد. بچه‌های محافظش تعریف کردند، یک روز می‌خواستیم به جایی برویم، قرار بود خانواده ایشان هم همراهش باشند اما با تأخیر آماده شدند. ما فکر می‌کردیم ایشان گلایه کنند، اما آنقدر با احترام با خانواده‌اش برخورد کرد که تعجب کردیم.^۲

قانون شکنی حاج قاسم!

سال هفتاد و هفت به عنوان رایزن فرهنگی در کشور بوسنی و هرزگوین مشغول خدمت بودیم. آن جا عملیات بازسازی به عهده برادران سپاه بود و بعد از جنگ در حال بازسازی بودند.

یک بار حاج قاسم تشریف آوردند آن جا و شب مهمان ما شدند. از تعداد فرزندانشان سؤال کردم. دهه‌ی هفتاد بود. حاج قاسم گفت:

۱. همشهری آنلاین - سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۱ بهمن.
 ۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۶ خرداد.



- ما رعایت قانون جمهوری اسلامی را نکردیم. (یعنی کنترل جمعیت که دو تا بیشتر نشود) بعد خاطره‌ای نقل کرد که: من خدمت مقام معظم رهبری رسیدم. بحث فرزند شد من گفتم که ما رعایت قانون جمهوری اسلامی را نکردیم. آقا فرمودند: «این قانون را ما خودمان هم قبول نداریم.»

یعنی در همان دهه هفتاد آقا گفتند ما قانون کنترل جمعیت را قبول نداریم.

یک قانون‌هایی هست که قانون خدا نیست.

استکبار سر ضعیف‌ها و ترسوها را شیره می‌مالد و به زور برای آن‌ها می‌گذارد.

قانون من درآوردی بشریت است و به نفع همان بشری که وضع کرده.

مثل قانون دو بچه، هسته ای، برجام، گازهای گلخانه ای، بیست سی، افای تی اف،

فمنیست، بی‌حجابی ...

خدا که قانون می‌گذارد به نفع مخلوقش می‌گذارد،

مخلوق مخصوصاً اگر مستکبر باشد به ضرر ضعفا و به لذت خودش قانون می‌کند.

مثل حاج قاسم که باشی سرت کلاه نمی‌رود؛ به جای آن که نگاهت به قوانین بین

المللی کشور خراب کن باشد، به خداست و یاری او!

توصیه سردار به دخترش

محمد مهدی طهرانچی رییس دانشگاه آزاد گفت: آن زمان که در دانشگاه شهید بهشتی

بودم، طی جریانی به طور اتفاقی متوجه شدم که دختر شهید سردار سلیمانی دانشجوی

همان دانشگاه است. آن طور که متوجه شده بودم، یکی از اساتید در خصوص یک واحد

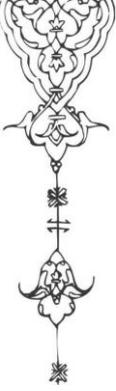
درسی، برای دختر سردار مشکلی ایجاد کرده بود. این موضوع را وقتی به دیدار خانواده

این شهید رفته بودم با دخترش مطرح کردم.

دختر سردار ضمن تأیید آن اتفاق گفت: وقتی این موضوع را با پدرم مطرح کردم، با

مخالفت شدید او برای معرفی خودم به عنوان دختر سردار سلیمانی مواجه شدم. پدرم تأکید

کرد «مبادا خودت را در دانشگاه معرفی کنی که من دختر سردار سلیمانی هستم.»



رئیس دانشگاه آزاد، اشاره‌ای هم به دغدغه شهید سردار حاج قاسم سلیمانی درباره شهدای مدافع حرم کرد و گفت: سردار خود شخصاً به طور مرتب پیگیر امورات فرزندان شهدای مدافع حرم بود و مرتب نامه می‌نوشت و جوایز احوال آن‌ها بود.^۱

از دیدگاه فرزند

پدرم خواب راحت را از چشم مستکبران و مستبدان و تکفیری‌ها ربوده بود. اسم حاج قاسم سلیمانی آشیانه صهیونیسم و تکفیر و نظام سلطه را هم اینک نیز می‌لرزاند. اندیشه و جهاد پدرم جبهه مقاومت را به یک مکتب نهادینه تبدیل کرد. آمریکا باید بداند عاشورا منشأ قدرت مجاهدین و آزادیخواهان و وحشت دشمنان اسلام و انسانیت است. شاگردان مکتب خمینی و خامنه‌ای در کلاس درس اخلاص سلیمانی تربیت شده‌اند و تا زنده‌اند شاگردان بیشتری تربیت خواهند کرد و موجب رعب و وحشت مضاعف تکفیری‌ها خواهند بود.^۲

زینب سلیمانی (دختر سردار)

صبوری و خوشرویی

حاج قاسم در خانه هم با صبر و حوصله و خوش اخلاق است. مثلاً اگر ما بخواهیم با خانواده جایی برویم و آنها کمی دیر آماده شوند، ناراحت می‌شویم و بداخلاقی می‌کنیم. اما حاجی وقتی می‌خواهند با خانواده جایی تشریف ببرند، با توجه به شرایطی که ایشان دارند و باید مواظب بود اتفاقی نیافتد و زود حرکت کنند، اما حاجی با راحتی در ماشین می‌نشینند و وقتی خانواده‌اش تشریف می‌آوردند، با خوشرویی می‌گویند بفرمایید.^۳

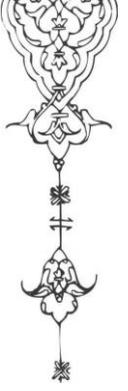
سفر آخر

یکی از اتفاقات جالب قبل از سفر به سوریه این بود که برای اولین بار قبل از اینکه به سفر برود، سه روز خانواده را جمع کرد و هیچ جایی نرفت. نه محل کار و نه دفتر

۱. پایگاه خبری تابناک جوان.

۲. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۶۳.

۳. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۲۱.



رهبری. برای اولین بار بوده که چنین اقدامی می‌کرد. برای خانواده هم تعجب آور بود. انگار خودش می‌دانست که سفر آخرش است.^۱

از عشایر هستم

۹۰

تواضع حاج قاسم از جمله امور مثال زدنی بود که شاید در خیلی از مسئولان چنین رویه‌ای را شاهد نیستیم، همانند اینکه وقتی در یک دانشگاه او را برای سخنرانی دعوت می‌کنند، با انتقاد از اینکه عکس او را برای سخنرانی در معابر شهر نصب کرده‌اند، می‌گوید: شما دانشگاهی هستید، این رسم که هر که می‌آید یک جا سخنرانی می‌کند، تصاویرش را با عکس و با کلی تبلیغات پخش می‌کنید، یک اسراف است. کار خوبی نیست. من بچه دهاتی و بچه عشایری هستم که در ظرفیتم این کارها نیست.^۲

بوسیدن دست کارگر

حاج قاسم سلیمانی را می‌شناسم. من مدتی در خانه ایشان نیز کار کرده‌ام. یک بنایی بود به نام آقای محمد شیخ شعاعی که ایشان از کرمان پلاستیک می‌برد به ستاد معراج شهدا در اهواز. ایشان با حاج قاسم سلیمانی دوست بود. حاج قاسم خانه‌ای داشت در نزدیکی مصلی. ایشان گفت که می‌خواهند یک زیرزمین خیلی بزرگ بسازند برای برپایی جلسات مذهبی مثل جلسات قرآن خوانی و روضه خوانی. من و آقای محمد شیخ شعاعی افتخار کار کردن در آن جا را داشتیم. ایشان همیشه در تمامی عملیات‌هایی که در سیستان و بلوچستان انجام می‌شد، حضور داشت و زمانی که برمی‌گشت و به منزل می‌آمد، دستان پر از خاک و گچ من و آقای شیخ شعاعی را می‌بوسید و از ما تشکر می‌کرد.^۳

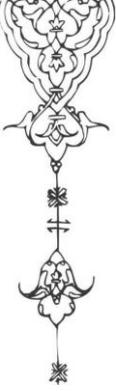
نوه‌های دوقلو

خاطرات دکتر «محمد ترکمن»، پزشک اطفال از همنشینان با سردار سلیمانی شنیدنی است.

۱. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۵۵.

۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۵ بهمن.

۳. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا (ویژه نامه مکتب حاج قاسم)، بهار ۱۳۹۹، ص ۲۲۴.



«سالی که سردار سلیمانی صاحب نوه‌های دوقلو شدند، نوزادان در بیمارستانی که من یکی از پزشکان اطفالش بودم، زودتر از موعد به دنیا آمدند. نارس بودند و وزن بسیار کمی داشتند. باید مدتی بستری می‌شدند. این افتخار نصیب من شد که پزشک نوزادان شوم. این چند روز کافی بود برای گذراندن یک ترم فشرده اخلاق در کلاس درس سردار حاج قاسم سلیمانی. راستش تا آن زمان فقط از رشادت سردار و دل‌آوری‌های او در جنگ با داعش شنیده بودم، نامش برایم تداعی کننده حس خوب امنیت بود اما دومین چهره نظامی ایران با انسان دوستی و معرفت و تواضعش چهره‌ای ماندگار را در ذهن من و پرستاران بیمارستان تصویر کرد؛ نمادی از یک انسان واقعی.»

انتظار چند ساعته برای بستری

دکتر ترکمن با این جملات برگ‌هایی از فصل تواضع زندگی سردار را مرور می‌کند: «نوه‌های حاج قاسم سلیمانی به دلیل شرایط خاص باید مدت کوتاهی در بخش ایزوله بیمارستان بستری می‌شدند اما اتاق ایزوله خالی نداشتیم. با مادر یکی از نوزادانی که شرایط فرزندش بحرانی نبود، صحبت کردم و گفتم تا سه ساعت دیگری از اتاق‌ها خالی می‌شود. با صدای آرام گفتم نوه‌های سردار سلیمانی در بیمارستان ما هستند و اتاق ایزوله خالی برای بستری کردنشان نداریم، وضعیت فرزند شما هم که رو به بهبود است. اگر موافق باشید بچه‌ها را در این اتاق ایزوله بستری کنیم. مادر کودک تا اسم سردار سلیمانی را شنید از جا پرید و گفت چرا که نه! سراسیمه خودش را به راهروی اصلی بیمارستان رساند که سردار را ببیند و در حال حرکت گفت: عمری که حاج قاسم سلیمانی وقف آرامش و امنیت ما کرده با چی جبران می‌شود. این کمترین و بی‌مقدارترین کار است.»

اتاق را خالی کردیم و به سردار گفتیم همین حالا نوزادان را بستری می‌کنیم. ایشان تا ماجرا را شنید گفت: دست نگه دارید. چرا این کار را کردید. یک نوزاد بیمار را از اتاق ایزوله بیرون آوردید تا نوه‌های من را بستری کنید؟ هیچ تفاوتی بین بچه‌های من و دیگران نیست. لطفاً آن نوزاد را به اتاق ایزوله برگردانید. ما هم صبر می‌کنیم تا اتاق خالی شود، مثل بقیه بیماران.

گفتم: سردار! مادر آن بچه تا شنید می‌خواهیم نوه‌های شما را بستری کنیم خودش



اصرار به خالی کردن اتاق ایزوله داشت؛ اما ایشان گفتند نه آقای دکتر! کاری که گفتیم را انجام بدهید. بچه را به اتاق برگردانید.

کاری که سردار گفت را انجام دادم. خانواده دومین فرد نظامی کشور سه ساعت در بیمارستان مثل بقیه مردم منتظر ماندند تا اتاق ایزوله خالی شود و این درس بزرگی بود برای من.^۱

دعوت از نذافتچی

دکتر ترکمن تعریف می‌کند سردار برای ملاقات نوه‌های دوقلوشان به بیمارستان آمدند، پرستارها خوشحال بودند از دیدن سردار، ولی روی اینکه جلو بروند را نداشتند. اما سلام و احوالپرسی ساده و صمیمی حاج قاسم یخ پرستاران را آب کرد و در چشم بر هم زدنی همه پرستاران بخش دور ایشان حلقه زدند. قرار شد عکس یادگاری بگیریم. دقت نظر سردار برای من خیلی جالب بود، همه پرستاران بخش اطراف ایشان جمع شدند و آماده برای گرفتن عکس، هنوز عکس یادگاری ثبت نشده بود که سردار به انتهای سالن اشاره کردند. یکی از نیروهای خدماتی در حال تی کشیدن سالن بود، سردار ایشان را صدا کردند و گفتند شما هم در عکس یادگاری ما باشید.^۲

در کنار هم

سفره‌ی بزرگی پهن می‌کنند، از این سر حسینیه تا آن سر. نیروهای افغانستانی، ایرانی، پاکستانی نشسته‌اند کنار هم. جمعشان وقتی جمع می‌شود که فرمانده هم می‌آید و با آنها هم غذا می‌شود. دست همه توی یک سفره می‌رود، از فرمانده گرفته تا نیروهای بسیجی. فرمانده سلیمانی ترجیح می‌دهد غذایش را کنار نیروهایش نوش جان کند تا اینکه سر سفره‌ی رنگین و خلوتی بنشیند.

یک سینی گذاشته بودیم وسط، حلقه زده بودیم دورش. داشتیم جمعیتی غذا می‌خوردیم که حاجی سلیمانی هم آمد. جا باز کردیم نشست. لقمه به لقمه با ما از

۱. سرباز ولایت، ص ۳۸ - ۴۰.

۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۹.



همان سینی غذا برداشت و خورد. کنار سینی یک بطری کوچک آب معدنی بود. تا نیمه آب داشت. بطری را برداشت. درش را باز کرد و راحت خورد. انگار نه انگار که یکی قبلاً از آن خورده.

ما رزمنده عراقی بودیم و حاجی هم فرمانده ایرانی مان، همه کنار هم یک نوع غذا خوردیم؛ عرب و عجم، رزمنده و فرمانده.^۱

سردار جعفر جهروتی‌زاده

مردم داری، مردم یاری

یکی از ویژگی‌های حاج قاسم مردم داری و مردم یاری او بود، آنقدر دلش از عشق مردم مسلمان و با ایمان پُر بود که با تواضع و فروتنی تمام با مردم برخورد می‌کرد.

در حلب شخصاً برای تخلیه مردم از شهر کمک می‌کرد. یعنی خودش با ماشین مردم را جابجا می‌کرد مدام سفارش می‌کرد مردم در فصل زمستان دارای پوشاک زمستانی و پتو و لوازم خواب راحت باشند، توصیه و سفارش و پیگیری جدی در خصوص تأمین آب، غذا، بهداشت و درمان آنها داشت.

در حلب، ابوکمال و کلاً سوریه، بخشی از توان خود را برای حفاظت و اسکان و تغذیه و بهداشت و درمان مردم اختصاص می‌داد و به گونه‌ای برخورد می‌کرد که انگار این مردم پدر، مادر، برادران، خواهران و فرزندان او هستند.

داعش حلب را محاصره کرده بود و مردم را سیر خود کرده بود. هنگام آزادسازی موقعی که مردم داشتند از حلب خارج می‌شدند، حاجی خودش وایستاده بود مردم را هدایت می‌کرد، یک وانت دستش بود، پیرمرد و پیرزن‌ها را سوار می‌کرد و می‌رساند به اردوگاه مردمی حلب! و می‌گفت که این بندگان خدا، مظلومند.

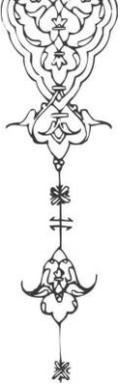
هیچ موقع دلسوزی برای کودکان خردسال و پیرمردان و زنان سالخورده را فراموش نمی‌کرد.^۲

سرتیپ محمدرضا فلاح زاده (ابوباقر)

معاون هماهنگ کننده نیروی قدس

۱. سلیمانی عزیز، ص ۷۰.

۲. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۷۷.



فقط برای خدا

در فرودگاه دمشق نماز جماعت خواندیم. نماز که تمام شد، یک نفر از پشت سر گفت نماز دوم را با تأخیر بخوانیم؛ حاج قاسم بود. یک گروه از اهل سنت می‌خواستند نماز جماعت بخوانند. جماعت ما مانع‌شان بود. می‌خواست اول اهل سنت بخوانند که روی وقت حساسیت بیشتری داشتند.^۱

در اندیشه جوانان عشایر

دست تنگ بودند و درآمد درست و حسابی نداشتند. در آن زمان خرما مشتری زیادی نداشت که بتوان با فروش آن زندگی کرد. وسوسه‌های اشرار خامشان می‌کرد و در قبال پول می‌شدند کارچاق کن آن‌ها.

حاجی بیکار نماند. نشست و فکر کرد چطور می‌شود جلوی در دام افتادن جوان‌های عشایر را بگیرد. خیلی از این جوان‌ها سرباز فراری بودند. چون کارت پایان خدمت نداشتند و دستشان جایی بند نمی‌شد. از بیکاری می‌رفتند سمت اشرار. قرار شد فراری‌ها بیایند و لباس سربازی بپوشند اما توی منطقه خودشان خدمت کنند. تازه، حقوق هم بگیرند. عده زیادی از این‌ها زن و بچه داشتند. این شرایط به نفعشان بود. کنار زن و زندگی‌شان خدمت می‌کردند، درآمد داشتند و بعد هم که کارت می‌گرفتند می‌توانستند گواهینامه رانندگی بگیرند، بروند جایی استخدام شوند و یا پروانه کسب بگیرند و یک کار حلال آبرودار دست و پا کنند. خیلی از همین سربازهای عشایر که سواد بیشتری داشتند با پیگیری‌های حاجی جذب نیروی انتظامی هم شدند.^۲

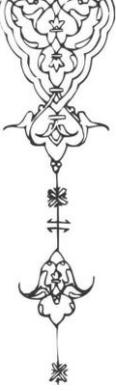
سرهنگ خلیلی، فرمانده اسبق ناحیه سپاه بم

هدایت اشرار

از اشرار بودند. سیستان و کرمان را ناامن کرده بودند. اسلحه به دست و باج‌گیر از اهالی همان روستاهای اطراف، بیکار و سر به هوا.

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۳۶.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۲۷.



حاج قاسم فرمانده سپاه ثارالله بود و موظف به برقراری امنیت. چندوجهی کار کرد. جنگید، کنارشان قرار گرفت، تأمینشان کرد. اسلحه‌ها را گرفت و به جایش موتور آب برایشان تهیه کرد تا روی زمین‌هایشان کشاورزی کنند. ارباب خودشان باشند نه زورگیر! حالا همین‌ها کشاورزان معروفی هستند که هوای بقیه را دارند.^۱

بدون اسکورت

من ایشان را چند بار در سوریه از نزدیک دیده بودم، به عنوان یک فرمانده بزرگ، ایشان همیشه خودش برای سرکشی به رزمنده‌ها حاضر می‌شد. مثلاً ساعت ۳ یا ۴ صبح، یکدفعه می‌دیدیم یک ماشین بدون اسکورت از راه رسید و سردار سلیمانی از آن پیاده می‌شد و با همه سلام و احوالپرسی می‌کرد. خسته نباشید می‌گفت و این واقعا نشان از مردمی بودن ایشان داشت. این‌که الان هم می‌بینید همه مردم ناراحت هستند به خاطر همین است که از جنس مردم بود و از فرمانده‌هانی بود که خودش پا به پای نیروهایش در میدان برای جنگیدن ایستاد و هیچ وقت پشت جبهه نبود.^۲

حمید شیر محمدی، جانباز مدافع حرم

مثل همه مردم

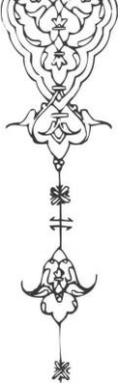
داشتیم می‌رفتیم مأموریت. در فرودگاه شلوعی جمعیت را که دیدم دویدم جلوی حاجی. گفتم: «صبر کنید کمی خلوت بشود بعد بروید.» راهش را گرفت و رفت میان مردم. انگار نه انگار که ممکن است خطری تهدیدش کند. کار یک بار و دو بارش نبود. یادم هست وقتی خواهش کردم از در دیگر گیت فرودگاه برود گفت: «نه. من هم مثل همه مردم.»

مثل همه مردم توی صف می‌ایستاد. مثل همه مردم با صف جلو می‌رفت. مثل همه مردم از گیت رد می‌شد...

مثلاً فرمانده نیروی قدس سپاه بود.^۳

راوی: احمد حمزه‌ای

۱. حاج قاسم (شکورپان فرد)، ص ۲۰.
۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲ اسفند.
۳. سلیمانی عزیز، ص ۷۳.



سمند

یکی از هم‌زمان شهید قاسم سلیمانی می‌گوید: با آن اقتداری که داشتند و همه دنیا به دنبال وی بودند، وقتی به کرمان می‌آمد با یک خودروی سمند جا به جا می‌شد و حاضر نمی‌شد کسی به دنبالش برود و از وی محافظت کند. می‌گفت: می‌خواهید مرا از مردم جدا کنید. من می‌خواهم با مردم باشم.^۱

سرباز ولایت

سهراب سلیمانی، برادر سردار سلیمانی می‌گوید: (ایشان) تنها متعلق به خانواده ما نیست، حاج قاسم در خانواده ما متولد شده اما متعلق به خانه ما نیست بلکه متعلق به کشور و مردم شیعه است.

اتفاقاً چندی پیش استاندار سابق کرمان ملاقاتی با پدر بنده داشته و به ایشان گفته بود می‌دانید پسران چقدر مشهور است و استکبار چقدر از او می‌ترسد؟ پدرم گفته بود من از شما متعجبم که چنین حرفی می‌زنید، استاندار پرسیده بود چرا؟ پدرم گفته بود پسر من یک سرباز ولایت است آن‌ها از اسلام می‌ترسند نه از پسر من، حاج قاسم تنها یک نشانه از کشور اسلامی و شیعه است.^۲

اطاعت

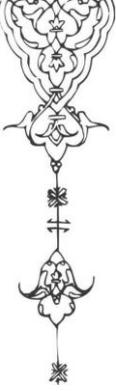
حاج قاسم نسبت به ولایت فقیه، حساسیت و اعتقاد قلبی خاصی دارد و می‌گوید: اگر تمام علمای جهان یک طرف باشند و مقام معظم رهبری یک طرف، مطمئناً من طرف آیت الله خامنه‌ای می‌روم. حاج قاسم گفته بود اگر امام خمینی و اکنون رهبر معظم انقلاب اسلامی یک انار را نصف کنند و بگویند نصف این انار حرام است، من دلش را سوال نمی‌کنم.

ولایت فهمی، ولایت باوری، ولایت یآوری و دفاع از ولایت در صحنه‌های سخت از جمله مشخصات بارز حاج قاسم سلیمانی بود.^۳

۱. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۵ شهریور.

۲. همشهری آنلاین به نشانی www.hamshahrionline.ir.

۳. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۱ اردیبهشت.



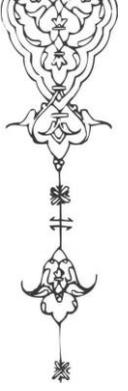
اعتقاد عمیق به امام و رهبری

ولایت و رهبری یکی از سرفصل‌های مهم زندگی و عمل سردار سلیمانی است. او امام خمینی را «احیاگر اسلام» می‌دانست و معتقد بود پس از ائمه معصومین علیهم‌السلام هیچ شخصیتی همسنگ او نیامده است. او در جلسات می‌گفت در طول دوران غیبت، شخصیت‌های مهمی در جهان اسلام، به خصوص در بین شیعیان ظهور و بروز پیدا کرده‌اند و اثرات مهمی هم بر جای گذاشته‌اند، ولی هیچ کدام در مرتبه و جایگاه امام خمینی نبوده و کاری را که ایشان کردند، نکرد. او از این منظر اطاعت محض از حضرت امام و خط و راه ایشان را نه یکی از راه‌های سعادت، بلکه تنها راه سعادت بشر می‌دانست. این درک او از موقعیت امام خمینی در اسلام ناشی از «احساس» نبود، بلکه با مطالعه عمیق روی آثار علمای سلف و مراجع بزرگ و با ذکر موارد زیاد همراه بود.

ولایت و رهبری از منظر سردار شهید سلیمانی فقط جنبه استدلال‌های کلامی نداشت و فقط به تأثیر اخروی آن محدود نمی‌شد، بلکه معتقد بود بدون ولایت هیچ خیری در جامعه محقق نمی‌شود و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد. او می‌گفت با عقل و مشاوره و تأمل نمی‌توان به آن چه رهبری به آن می‌رسد، رسید؛ بلکه این امر متوقف به غرق شدن در محبت خدا و هضم شدن در تدابیر اوست. او در پاسخ به نخست وزیر وقت ترکیه که به طعنه گفته بود، «تو استاد تاکتیکی، ولی استراتژیست خوبی نیستی»، گفته بود، «لازم نیست استراتژیست باشم چون در بالای سرم بزرگ‌ترین استراتژیست را دارم. این چیزی است که شما ندارید. لذا تاکتیک‌های شما هم به جایی نمی‌رسند.»

سردار سلیمانی به امام خامنه‌ای اعتقاد بسیار عمیقی داشت و تمام وجودش از محبت ایشان لبریز بود. هیچ ذکری از رهبری نمی‌کرد، مگر این‌که از ایشان با واژه «حکیم» یاد کند. او بارها می‌گفت من نه فقط از روی اعتقاد دینی و مسایل حکومتی و این‌که ایشان فرمانده و من سرباز هستم، بلکه از روی تجربه می‌گویم که رهبر ما «حکیم» است و هیچ فعل و قول او خارج از حکمت نیست.

او ارتباط بسیار نزدیک و مستمری با رهبر انقلاب داشت و می‌توان گفت این ارتباط در طول دو دهه اخیر، روزانه بود. او یا هر روز رهبر معظم انقلاب اسلامی را می‌دید، یا با تلفن با ایشان صحبت و یا مکاتبه می‌کرد و طبعاً هر روز تدابیر ایشان را دریافت



می‌کرد. می‌توان گفت در طول این سال‌ها او چند هزار تدبیر رهبری را مستقیماً دریافت کرد و این اتفاقی است که برای هیچ فرد دیگری در کشور نیفتاده است. سردار سلیمانی با اشاره به این ارتباط و این تدابیر گسترده می‌گفت، «من هیچ تدبیری از رهبری را به کار نیسته‌ام مگر آنکه پس از به کار بستن به درستی و دقیق بودن آن رسیده‌ام. من حتی یک مورد از تدابیر ایشان را خطا نیافته‌ام؛ لذا معتقدم تدابیر رهبری همه جنبه «الهام الهی» دارند، چون بدون الهام الهی، ممکن نیست همه حرف‌ها و تدابیر یک نفر درست و دقیق از کار درآیند.»^۱

بسیج جهانی مستضعفان

حضرت امام علیه السلام در اواخر عمر مبارک خویش، یک آرمان داشتند و آن تأسیس بسیج جهانی مستضعفان بود. به هر دلیل این آرزو برآورده نشد تا اینکه حاج قاسم توانست آن آرمان فراموش شده را احیا کند. در سوریه، عراق و کشورهای دیگر بسیج را راه اندازی و سازماندهی نمود و بسیج لبنان را - به عنوان قدرتی که توانست بر هم زننده توازن قدرت در منطقه باشد - تقویت کرد و امروز، به لطف الهی و به برکت خون این شهید، نیروهای بسیج جهان اسلام به هم خواهند پیوست و شر مزدوران و اسرائیل و آمریکا را از بن خواهند کند. البته من معتقدم به زودی بسیج جهانی در بین ملت‌های آزادیخواه غیر مسلمان هم تشکیل و جهان برای ظهور حضرت مهدی (عج) و نابودی استکبار جهانی آماده می‌شود.

شهید در طول تاریخ همیشه الهام بخش توده‌های عظیم ملت بوده است. حاج قاسم شخصیت جهانی بود؛ وجودش مرزها را درنوردیده بود و الگویی برای مردم آزادی خواه و نماد مقاومت در مقابل خون خواران جهان خوار شده بود.

شهادت وی همچون حیاتش محور وحدت همه مقاومان خواهد شد و یک وحدت جهانی برای به خاک مالیدن بینی مستکبران جهانی ایجاد خواهد کرد. شما در آینده شاهد خواهید بود که عملیات‌های نظامی فراوانی به نام این شهید عزیز در جهان صورت خواهد گرفت.^۲

روح الله حسینیان - رییس مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۱. پاسبان اسلام، ش ۴۵۵ - ۴۵۶، ص ۱۸ (مقاله مکتب جهانی سلیمانی، دکتر سعدالله زارعی).
 ۲. پایگاه خبری خبر آنلاین.



مگر نمی‌گویی دعوتش کردیم؟

سال‌ها به دنبال یکی از اشرار بزرگ سیستان و بلوچستان بودیم. این شرور هم در مسأله قاچاق مواد مخدر فعالیت زیادی داشت و هم تعداد زیادی از پاسداران را به شهادت رسانده بود. بالأخره توانستیم با روش‌های پیچیده اطلاعاتی او را به منطقه خاصی برای مذاکره دعوت کنیم. پس از ورود او و همراهانش به آنجا دستگیرشان کردیم و به زندان انداختیم. خیلی خوشحال بودیم. او کسی بود که می‌توانست حکم قضایی‌اش مثلاً پنجاه بار اعدام باشد.

در جلسه‌ای که خدمت مقام معظم رهبری رسیده بودیم، این مسأله را مطرح کردم و خبر دستگیری و شرح ماوقع را به ایشان گفتم و منتظر عکس‌العمل مثبت و خوشحالی ایشان بودم. رهبر معظم انقلاب بلافاصله فرمودند: «همین الان بگویند آزادش کنند»!!!

من بدون چون و چرا زنگ زدم و بلافاصله با تعجب بسیار زیاد پرسیدم: آقا! چرا؟ من اصلاً متوجه نمی‌شوم که چرا باید این کار را می‌کردم؟ چرا دستور دادید آزادش کنیم؟

رهبری گفتند: «مگر نمی‌گویی دعوتش کردیم؟» دستور اسلام است که اگر از کسی دعوت می‌کنی و مهمان توست، حتی اگر قاتل پدرت هم باشد حق نداری او را آزار دهی. من بعد از این جمله خشکم زد و البته ایشان فرمودند: «حتماً دستگیرش کنید» چندی بعد ما هم در یک عملیات سخت دیگر دستگیرش کردیم.^۱

خشم سردار

سردار سلیمانی در مراودات خود، یک خط قرمز قوی داشت و آن «رهبری» بود. ایشان با افراد و گروه‌های گوناگون با اندازه‌های اعتقادی مختلف نسبت به انقلاب اسلامی تماس داشت؛ به آنان محبت می‌کرد و از آنان کمک می‌گرفت؛ اما در این میان یک چیز او را از دیگران جدا می‌کرد و آن «رهبری» بود. او به هیچ وجه کمترین جسارت به

۱. برادر قاسم، ص ۲۳ - ۲۴.



رهبری را بر نمی تافت و با قاطعیت تمام برخورد می کرد. یک بار نگارنده^۱ گزارش جلسه ای را به ایشان داد که فردی در آن، تهمتی را متوجه رهبر معظم انقلاب کرده و البته با پاسخ مبسوط هم مواجه شده بود. شهید سلیمانی با شنیدن این گزارش به شدت برآشفته و گفت، «باید لیوان روی میز را محکم به صورتش می زدی تا دیگر در چنین جلسه ای کسی به خود اجازه جسارت به رهبری را ندهد.»^۲

عشق به ولایت!

ما نمی توانیم حاج قاسم را یک انسان دست نیافتنی قلمداد کنیم. نه! حاج قاسم هم یک آدم معمولی بود، منتهی ما ندیدیم که گناه بکند. تمام زندگی اش برنامه ریزی داشت. همه را دور خودش جمع می کرد. ژنرال های ارتش سوریه عین پروانه دورش می چرخیدند؛ همین طور بچه های حزب الله لبنان و بسیجی های سوریه یا در عراق وقتی می رفت حشدالشعبی. او یک انسان کامل در خدمت دین بود. ایشان می گفت که وقتی من خسته می شدم، افسرده می شدم، ناراحت می شدم، می رفتم پیش حضرت آقا، روحیه می گرفتم و واقعاً هم این گونه بود. هیچ کاری را بدون اجازه حضرت آقا انجام نمی داد.^۳

سردار محمود چهارباغی از مسئولان توپخانه سپاه

ماجرای عکس معروف سردار

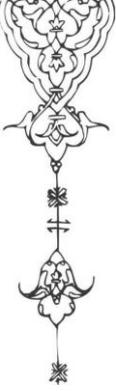
شاید عکس های خیلی زیادی از سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی ثبت نشده باشد چراکه او منش و رفتاری داشت که کمتر در معرض دیده شدن قرار می گرفت، اما عکاسانی بوده اند که فرصت ثبت عکس های ماندگاری از این شهید بزرگوار را داشته اند.

یکی از این افراد، سید شهاب الدین واجدی، عکاس مطبوعاتی است که خودش می گوید اولین بار ۱۵ سال پیش، از حاج قاسم سلیمانی عکسی ثبت کرده و در تمام

۱. نگارنده ای این خاطره، دکتر سعدالله زارعی.

۲. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵ و ۴۵۶، ص ۱۹.

۳. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (وبژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۸۶).



این سال‌ها فرصت‌هایی برایش پیش آمده که توانسته از نزدیک از حاج قاسم عکس بگیرد. در این ۱۵ سال، واجدی عکس‌های ماندگاری از سردار شهید ثبت کرده است. او با عشق درباره عکس‌های معروفی که از سپهبد شهید ثبت کرده صحبت می‌کند. شاید یکی از ماندگارترین‌شان همان عکس معروفی باشد که از احترام حاج قاسم در مقابل مقام معظم رهبری ثبت شده است.

او درباره این عکس این گونه توضیح می‌دهد:

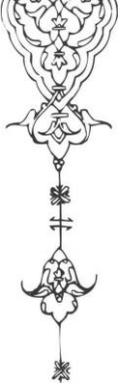
«من در این سال‌ها همکاری‌هایی هم با دفتر نشر آثار رهبری داشته‌ام. یکی از مراسمی که برای عکس گرفتن دعوت شدم، مراسم دانش آموختگی دانشگاه امام حسین (علیه السلام) در سال ۹۵ بود که در آن مراسم در محضر رهبری، تعدادی از فرماندهان سپاه از جمله حاج قاسم هم حضور داشتند.

حضرت آقا پس از این که از نظامیان حاضر، سان دیدند، از پله‌ها به سمت جایگاه آمدند و فرماندهان در مقابل فرمانده کل قوا احترام نظامی کردند. من همان لحظه از چشمی دوربین متوجه احترام جالب شهید سلیمانی شدم. ایشان یک دست را به احترام معمول نظامی کنار سر گرفته بود و دست دیگر را به نشانه ارادت قلبی بر سینه گذاشته بود. این نوع احترام در مقابل یک فرمانده نظامی، خارج از عرف است، اما نشان از ارادت خالصانه ایشان داشت. آن عکس خوشبختانه عکس ماندگار و محبوبی شد.»^۱

سلام بی نظیر

حاج قاسم اگر حاج قاسم شد به خاطر ولایت‌پذیری محضش بود. البته منظور از ولایت‌پذیری محض این نبود که منتظر باشد ولی‌اش و علی‌اش چه می‌گوید بعد برود حرکت کند. آنقدر به آقا نزدیک شده بود و با مبانی و اعتقادات ولی نزدیک بود و بصیرتش به حدی بالا رفته بود که قبل از این که آقا چیزی بخواهد او انجام می‌داد. یک کار خلاف عرف نظامی که ایشان انجام می‌داد این بود که نظامی‌ها وقتی می‌خواهند سلام بدهند

۱. خبرگزاری برنا.



دستشان را بالا می‌برند ولی ایشان علاوه بر یک دست بالا بردن، دست دیگر را روی قلبش می‌گذاشت، یعنی علی من! نگران نباش. جان قاسم فدای اعتقادات تو و باور تو و در خدمت توست.^۱

حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظمی کیاسری

شجاعت و جسارت

یکی از ویژگی‌های حاج قاسم شجاعت و جسارت میدانی او بود. حاج قاسم در نیروهای دوران دفاع مقدس در طریق القدس تا قلب منطقه ویل ساپلر هجوم کرد و خودش به شدت مجروح گردید. در عملیات فتح المبین تا ابوقریب پیشروی کرد و مجروح گردید در بیت المقدس به قلب دشمن یورش برد و تا پادگان حمیمه و سپس مرز کوشک در والفجر ۸ پهنه ارونند را درنوردید و شاهد حضور دلاورانه او در شدیدترین آتش‌های دریاچه نمک بودیم.

در کربلای ۵ قرارگاه تاکتیکی او در غرب کانال پرورش ماهی زیر آتشفشان خمپاره‌ها، توپخانه، و آتش‌های مستقیم دشمن در ۱۰۰ متری خط مقدم بودیم، همچنین تا آخر جنگ این جسارت و شجاعت را ادامه داد.^۲

سرتیپ محمدرضا فلاح زاده

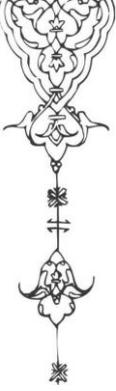
کابوس دشمن

حاج قاسم کابوس دشمن بود و در شجاعت و درایت و فرماندهی ایشان نکات بسیاری وجود دارد که می‌توانیم مثال بیاوریم. یکی از خصوصیات وی این بود که شخصاً در میدان نبرد حضور پیدا می‌کرد. من خودم این افتخار را داشتم که در میدان جنگ سوریه خدمتشان باشم. یک بار در معرکه نبرد به حاجی گفتم که حالا که ما هستیم، بهتر نیست شما میدان جنگ را ترک کنید و در سطح کلان به فرماندهان بپردازید؟ خب، او یک فرمانده عالی قدر و شناخته شده بود.

می‌ترسیدیم اگر در میدان جنگ اتفاقی برایش بیفتد، باعث سوءاستفاده دشمن شود،

۱. حلقه‌ی وصل، ش ۷۷، ص ۸.

۲. دوفصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۷۹.



اما سردار در پاسخ به من آیه شریفه قرآن را قرائت کردند به این مضمون که اگر قرار باشد مرگ من برسد چه در این جا باشم یا در شهر، نمی‌توانم از مرگ رهایی پیدا کنم. اتفاقاً یکی از دلایل کینه ورزی دشمن به ایشان، همین حضورش در بطن میدان نبرد بود. کاری که هیچ یک از ژنرال‌های آمریکایی جرئت انجامش را نداشته‌اند و ندارند. حاجی شخصاً در معرکه نبرد حضور می‌یافت و دشمن را به مبارزه می‌طلبید. جرئت و جسارت و شجاعتش مثل خاری در چشم دشمن بود.

یادم است در زمان جنگ نقل می‌شد وقتی از حضرت امام می‌خواهند به پناهگاه بروند، ایشان می‌پرسند مگر همه مردم پناهگاه دارند که من بروم؟ این استدلال رهبر همان انقلابی بود که حاج قاسم‌ها برای پیروزی و اعتلایش سال‌ها مجاهدت‌ها کردند. در طول دفاع مقدس هم بارها و بارها شاهد بودیم که فرماندهان لشکر و حتی بالاتر، شخصاً در خط اول نبرد حضور پیدا می‌کردند. دقیقاً حاجی برای حضور در میدان جنگ چنین استدلالی داشت. از طرف دیگر حضور ایشان در میدان‌ها باعث بالا رفتن روحیه نیروهای خودی و در مقابل، ضعف روحیه دشمن می‌شد. یادتان هست! در نبرد آزادسازی حلب یک خبر دهان به دهان میان اردوی دشمن می‌پیچید و حتی در فضای مجازی هم مطرح شد؛ «حاج قاسم در حلب است». این جمله و بازتاب آن نشان می‌داد که دشمن چقدر از نفس وجود ایشان در هراس بود. تنها سایه حضور حاجی بود که باعث می‌شد گشایش‌ها در نبردهای حساس رخ بدهد. این‌ها از خصوصیات فرماندهی ایشان بود که باعث می‌شد دوست و دشمن معترف به شجاعت و شیوه فرماندهی او باشند. خود آمریکایی‌ها گفته بودند اگر ما یک نفر مثل حاج قاسم داشتیم، این همه متحمل شکست نمی‌شدیم.

نیوغ نظامی حاج قاسم مورد اعتراف دوست و دشمن است. من مصداقی عرض می‌کنم. در آزادسازی مرحله به مرحله سوریه قرار شد برویم و به مرز عراق بچسبیم. باید از جاده به سمت «تنف» می‌رفتیم و گمرک این منطقه را در دست می‌گرفتیم. در این جا آمریکایی‌ها راه ما را سد کردند و اولین درگیری با آن‌ها شکل گرفت، اما ما عقب نشینی نکردیم. همان جا (۳۰ کیلومتری تنف) اردو زدیم و بعد با ابتکار شهید سلیمانی قرار شد از راه بیابان خودمان را به مرز برسانیم.

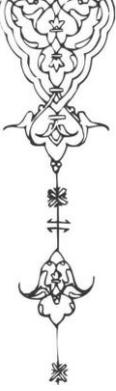


این کار، سختی‌های خودش را داشت و اصلاً آمریکایی‌ها فکرش را نمی‌کردند ما در بیابانی که شناخت خوبی روی آن نداریم پخش شویم و به سمت مرز برویم. خب آن‌ها که نمی‌توانستند کل آن بیابان را بمباران کنند، گیج شدند و توانستیم به هدف مورد نظر برسیم. از این موارد در زندگی جهادی و شیوه فرماندهی حاج قاسم بسیار وجود دارد.

در یک نگاه کلی، مجموعه سپاه به کادرسازی توجه دارد. چه در دفاع مقدس یا موارد دیگر، ما شاهد بروز و ظهور کادرها و نیروهای نخبه بسیاری از دل سپاه و بسیج بودیم. حاج قاسم هم به نحو احسن این موضوع را دنبال کرد و گسترش داد. از میان رزمندگان ایرانی یا مجاهدان جبهه مقاومت اسلامی، سردار سلیمانی فرماندهی بود که نیروهای کادرو نخبه بسیاری را کشف و تربیت کرد. یادم است فرماندهان به اسارت درآمده تروریست‌ها خودشان اعتراف می‌کردند که فرق بین ما و شما در همین کادرپروری است. می‌گفتند ما نمی‌توانیم از دل مردم بومی نیروی مستعد برای خودمان تربیت کنیم، اما دقیقاً همین موضوع نقطه قوت شماست. خوشبختانه حاج قاسم آن قدر نیرو و کادر ساخته که تا قیامت در ثواب جهاد جبهه مقاومت اسلامی سهیم و شریک باشد. دوستان باید خیالشان راحت باشد که الان صدها و بلکه هزاران نفر مثل حاج قاسم در ایران و در همه کشورهای منطقه داریم.

کسی که نظر به بالا دارد و خدا را می‌بیند، پایین را نگاه نمی‌کند که سرش گیج برود! یک کوهنورد همیشه به بالا نگاه می‌کند. کسی خودش را گم می‌کند که از بالا به پایین نگاه کند. این حرف‌ها و هیاهوها که بخشی از آن جنگ روانی دشمن بود، اصلاً در زندگی حاج قاسم نقشی نداشت. ایشان اصلاً متوجه این حرف‌ها نبود و دنبال این چیزها نمی‌گشت. همان طور که خودش می‌گفت، سرباز جان بر کف ولایت بود و تا آخرین لحظه عمرش هم این خط مبارزه را ترک نکرد. او کسی بود که چند دهه لباس رزم را از تن خارج نکرد و عاقبت به همان چیزی که لیاقتش را داشت رسید وبا شهادتش پرواز کرد.^۱

خاطرات رحمان رضایی، هم‌رزم شهید سپهبد قاسم سلیمانی



هجرت و جهاد

او مصداق آیه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بود.

۱۰۵

قاسم در مقابل دشمن‌ها مانند کوه استوار بود، از امیرمؤمنان آموخته بود که اگر کوه‌ها بجنبند، او نباید بجنبد و در مقابل دشمن گام‌هایش استوار بود و زره‌اش پشت نداشت و به دشمن پشت نمی‌کرد، اما برای مؤمنان، در مقابل پدر و مادر و مردم جای جای دنیا، رئوف، خاکی، خاضع و بال محبتش برای آن‌ها باز بود.

او خدا را دوست می‌داشت و خداوند او را دوست می‌داشت و در راه خدا جهاد می‌کرد، ۴۱ سال لباس جهاد را از تن به در نکرد. همیشه در هجرت بود و می‌دانست هجرت روح جهاد است؛ او احیاگر مکتب شهادت و جهاد بود.

در زمانی که دشمنان می‌گفتند «از وین تا برلین از شرق تا غرب کاری می‌کنیم که همه جوانان شلوار جین و کفش‌های نایک بپوشند»، بر پیشانی جوانان پیشانی‌بند جهاد و شهادت بست.

حاج قاسم نه پشت میز نشین و نه خانه‌نشین بود، بیابان‌ها او را بیش‌تر از خیابان‌ها می‌شناختند. هندوکش و دره پنجشیر و بامیان در افغانستان او را بهتر از افغانستانی‌ها می‌شناختند.

هر جا مظلومی بود، قاسم و سپاهش آن جا بودند و می‌جنگیدند و سپر بلای امت بودند و مانند مالک اشتر همواره به خیمه دشمن نزدیک بود.

فرمانده کل سپاه گفت: تکه کلام قاسم این بود که «فدای شما بشوم»، این صرفاً یک کلمه نبود، بلکه حرف دل او بود تا برای مردم فدا شود.

او تکیه گاه و دل‌نشین بود؛ او رخساره میدانی ولی فقیه بود و جز به اوامر رهبر عظیم الشان‌مان به چیز دیگری نمی‌اندیشید. هر آن چه اجرا می‌کرد دقیقاً همانی بود که رهبرمان فرموده بود، او دل‌داده حضرت فاطمه بود و برای خود عالمی داشت که ما را یارای شناخت دنیای روحانی او نیست.^۱

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۵۴ - ۶۵



نیروهای گوش به فرمان

آقای مصطفی مؤذن زاده معاون سردار سلیمانی در عملیات والفجر ۸ می‌گوید: در منطقه فاو که بسیار حساس بود و باید کنترل می‌شد، ایشان به یک بسیجی که وظیفه دژبانی از مقری را داشت گفته بود: هیچ کس را به داخل راه نمی‌دهی. شب بعد من و حاج قاسم با خودرویی رفتیم منطقه را ببینیم. رسیدیم به این دژبانی و کلاه‌هایمان را پایین کشیدیم تا ما را نشناسد. گفتیم می‌خواهیم برویم داخل. قبول نکرد. نیم ساعت اصرار کردیم، نشد. حتی گفتیم ما از طرف حاج قاسم سلیمانی نامه داریم، اجازه بده وارد شویم؛ اجازه نداد که نداد.

سر انجام کلاه را کنار زدیم و مأمور بسیجی تا ما را دید، اجازه داد عبور کنیم. این نشانه حرف شنوی نیروها از سردار از یک طرف و دقت سردار در مسائل حفاظتی از طرف دیگر بود. آن شب سردار از ماشین پیاده شد، مأمور دژبان را بوسید و از او تشکر کرد. این مدل رفتاری ویژه، مختص سردار بود.^۱

جبهه، تجلیگاه اسلام

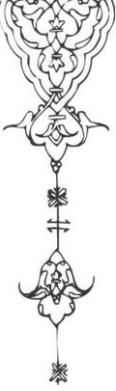
او از دوران جنگ با تعابیر بسیار جالبی یاد می‌کرد. از نظر حاج قاسم دوران ۸ ساله دفاع مقدس به دلیل وسعت مجاهدت و خلوص رزمندگان، بی‌نظیرترین دوران تاریخ اسلام بود؛ از این رو او عملی‌ترین درس‌های مکتب اسلام را باورها، گفتارها و رفتارهای رزمندگان در دوران دفاع مقدس می‌دانست. او معتقد بود آنچه در این دوران بر زبان فرماندهان و رزمندگان جاری می‌شد، ناب‌ترین معارف اسلام ناب محمدی بود.

این بیان دیگری از اعتقاد امام خمینی است که خطاب به علمای اسلام و عرفای شیعه فرمودند: «پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند. یک روز هم یکی از این وصیت نامه‌های شهدا را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید ... از اینها قدری تعلم پیدا کنید.»^۲

و نیز ایشان با اشاره به رزمندگان اسلام و اخلاص ملت ایران فرمودند، «ملت ایران و

۱. ویژه نامه روزنامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۱۱.

۲. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۴۹۱.



توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله ﷺ هستند.^۱ از نظر سردار سلیمانی، جبهه، «حکمت و عرفان عملی» بود و رزمندگان جبهه پیشروان عرفان و حکمت عملی بودند که به اشراق و مقامات بسیار بالای معنوی رسیدند. از نظر او، جبهه یک مکتب بود و رزمندگان در آن پیام‌گیران و پیام‌دهندگان بودند که سخن و عملشان از اوج معارف دینی و انسانی آنان حکایت داشت. او معتقد بود جبهه تجلیگاه اسلام ناب در همه ابعاد آن و به خصوص دو بعد اعتقادی و عرفانی بود و خداوند متعال با عنایت خاص خود، رزمندگان اسلام را چنان از سرچشمه سیراب کرد که به اوج نورانیت رسیدند و حجاب‌ها را کنار زدند.

از نظر سردار سلیمانی، جبهه بصیرت دینی‌ای را پدید آورد که سبب کم شدن خطاهای رزمندگان شد. شهید سلیمانی در این باره خاطرات زیادی از شهیدان داشت و با ذکر این خاطرات معتقد بود آنچه از «عنایات خاصه» الهی در جبهه‌ها یافت می‌شد، نوعاً در جاهای دیگر قابل دسترسی نبود و یا به موارد بسیار خاصی محدود شده بود و جنبه فراگیر پیدا نمی‌کرد.^۲

تجدید عهد

جنوب ایران. دهه‌ی شصت. جبهه‌های نبرد. عملیات رمضان. کار سخت شده بود و به دلیل نرسیدن رزمندگان به بعضی از اهداف وضعیت مساعد نبود! صدام با کمک آمریکا و... تجهیزات زیادی ریخته بود و... فرمانده کل سپاه در جمع فرماندهان قرارگاه کربلا وضعیت جبهه‌ها را بررسی می‌کرد، اما ... آخر کار گفت: چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم، هر کدام از شما نمی‌تواند بماند، برود. اولین فرماندهی که برای لبیک به امام و تجدید عهدش با خدا شروع به صحبت کرد؛ قاسم سلیمانی بود. جوان بیست و چند ساله‌ی میدان.^۳

حاج قاسم را شبانه دزدیدند ...

حاج قاسم مجروح شده بود، برای درمان او را به مشهد فرستاده بودند، چون شکمش

۱. وصیت نامه امام.

۲. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵ و ۴۵۶، ص ۱۶ (مقاله مکتب جهانی سلیمانی، دکتر سعدالله زارعی).

۳. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۱۶.



ترکش خورده بود از زیر قفسه سینه‌اش تا روی مئانه‌اش را باز کرده بودند و وضع بدی داشت، حدود ۴۵ روز کسی نمی‌دانست قاسم سلیمانی زنده است یا شهید شده. در آن زمان هم فرمانده گردان بود که مجروح شد. بالأخره شهید موحدی کرمانی پسر همین آقای موحدی کرمانی قاسم را در مشهد پیدا کرد و گفت طبقه سوم یک بیمارستان در مشهد است.

پزشک حاج قاسم از منافقین بود و می‌خواست حاج قاسم را بکشد، به همین دلیل شکم قاسم را باز گذاشته بود که منجر به عفونت شده بود. یک پرستار باشرف کرمانی به خاطر حس کرمانی و ناسیونالیستی‌اش قاسم را شب دزدیده بود، جایش را با دو مریض دیگر در یک طبقه دیگر عوض کرد و به دکتر گفته بود قاسم را از این جا بردند. قاسم باز یک دوره دیگر از ناحیه دست مجروح شد تا می‌گفتند برو دکتر می‌ترسید، تا می‌گفتند برو بیمارستان در می‌رفت.^۱

راوی: سید صادق خرازی

مدیریت و توجه به نیروها

اگر مطمئن نمی‌شد همه بچه‌های گردان‌ها غذا خوردند، خودش لب به غذا نمی‌زد. این کار سردار برای ما وحشت بود. اگر می‌دیدیم غذای سردار دست نخورده است، معلوم می‌شد غذا رساندن به یک گروهان خیلی مشکل بوده و بچه‌ها رفتند به سمتش، ولی هنوز به آن نرسیده بودند.

آن گروهان به مسئول گردان می‌گفت، مسئول گردانش هم به بالاتر اطلاع می‌داد که به گروهان فلان غذا نرسیده. در این صورت حاج قاسم غذا نمی‌خورد. خصوصیات اخلاقی سردار طوری بود که شاید تا ۴۸ ساعت هم چیزی نمی‌خوردند. حاج قاسم تدارکات بود، فرمانده عملیات بود، فرمانده گردان بود، فرمانده گروهان بود، اطلاعاتی بود. غذای آشپز را تست می‌کرد، حتی لباس و یخ و آب و ... را هم خودش چک می‌کرد که مشکلی نداشته باشد.^۲

۱. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۲۲.

۲. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۶۸).



درمان

نگاه به سیمای حاج قاسم، محبت را در دل‌ها می‌نشانَد. حاج قاسم اهل محبت بود. پیام حاج قاسم، پیام محبت است. در حادثه تاسوکی^۱ وقتی که گلوله باران شدیم، نعش ما را تهران بردند.

در بیمارستان ساسان، نه روز در کُما بودم. وقتی که به هوش آمدم حالت اورژانسی تمام شد و ما را توی بخش بردند. دردها تازه شروع شد. مورفین می‌زدند. من و آقای نشاطی در یک اتاق بستری بودیم. یک شب درِ اتاق باز شد و هر دو تای ما متعجب شدیم. حاج قاسم آمد تو! همان جور بی‌ریا، متواضع و با محبت. وقتی که لب‌هایش را گذاشت و پیشانی من را بوسید از ده تا مورفین بیشتر اثر کرد. تسکینی بر دردها شد، مرهمی بر همه زخم‌ها شد.

بعد گفتم: من دوایی از احمد شاه مسعود گرفتم فردا برایتان می‌آورم، بخورید شاید دردتان را کم کند و آورد. نگفتم می‌دهم بیاورند، خودش آورد.^۲

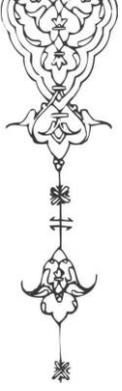
حسن نوری (معروف به حاج حسن)
از نیروهای حاج قاسم سلیمانی در زمان جنگ

بولدوز

در دوره جنگ تا جایی جلو رفت که دشمن یک بار او را اسیر کرد و اگر دشمن مطلع می‌شد که او کیست با شدت برخورد می‌کرد؛ اما او در اسارت فکرش را به کار انداخت و ضبط صوت پیدا کرد و صدای بولدوزر در حال انجام کار را روی نوار ضبط کرد. سپس صدای ضبط را پخش کرد تا صدا در منطقه بپیچد و دشمن فکر کند بولدوزر دارد کار می‌کند بعد از آن خودش سوار بر بولدوزر شد و به سمت نیروهای خودی بازگشت.^۳

حجت الاسلام والمسلمین علی شیرازی

۱. در این حادثه که در ۲۵ اسفند ۱۳۸۴ اتفاق افتاد گروهک تروریستی جندالله از وابستگان وهابیت جمعی از نیروهای انقلابی و مردمی را به شهادت رساندند.
۲. حلقه وصل، ش ۷۷، ص ۱۳.
۳. اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۲۱.



ترکش‌ها

هر ملاقاتی که مقامات سیاسی یک کشور با آقا داشتند و به حوزه مأموریتی حاج قاسم مربوط می‌شد خودش هم می‌آمد؛ فرقی نمی‌کرد رئیس جمهور فلان کشور باشد یا یکی از مقامات کشور فلان. وقتی از گیت‌های بازرسی X-RAY رد می‌شد دستگاه حسابی قاطی می‌کرد؛ صدا پشت صدا، بوق پشت بوق. از بس که ترکش توی بدن حاجی بود. خودش می‌گفت: «لحظه‌ای نیست جایی از بدنم به خاطر این ترکش‌ها درد نداشته باشه.» از شدت درد گاهی مسکن می‌خورد، بلکه از درد زیادش، قدری کم کند.^۱

راوی: حسین امیرعبدالللهیان

کمک و احترام به خانواده شهدا

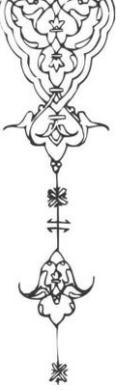
سردار در سال‌های پس از جنگ هم لباس نبرد از تن بیرون نبرد. به گفته همسر گرامی‌اش از ۳۶۵ روز سال، ۶۰ روز در کنار خانواده دیده می‌شد؛ اگرچه عشق ایشان به خانواده و برادران و خواهران به ویژه مادر و پدر زبازند خاص و عام است و در این باره روایت‌های شنیدنی بسیار از بزرگترین ویژگی سردار مردمی بودن وی بود. او در طول این سال‌ها بزرگترین سعادت زندگی‌اش را خدمت به خانواده‌های محروم، جانباز و شهید می‌دانست.

چه کسی باور دارد که مردی با این مرتبه نظامی و با این مقام و موقعیت سیاسی و اجتماعی نذر کند هر سال به منزل جانبازی برود و خود، او را حمام ببرد و بشوید و برایش غذا بپزد؟

یا در هر سفر به کرمان بی‌تکلیف و بی‌مراقبت معمول نزد خانواده‌های شهدا برود و کارهای ساده منزل مادر و پدر شهیدان را انجام دهد؛ به پای مادر شهیدی بیفتد و کفش او را ببوسد. چه کسی مانند اوست که وقتی برای عامل ترورش حکم محارب زدند دخالت کند و خواستار عفو شود؟^۲

۱. سلیمانی عزیز، ص ۷۴.

۲. اطلاعات (ویژه نامه)، ش ۲۷۴۹۹، ص ۱.



مثل صوت قرآن

در این عالم، صوتی که روزانه من می‌شنیدم و مأنوس با آن بودم و همچون صوت قرآن به من آرامش می‌داد و بزرگترین پشتوانه معنوی خود می‌دانستم، صدای فرزندان شهدا بود که بعضاً روزانه با آن مأنوس بودم؛ صدای پدر و مادر شهدا بود که وجود مادر و پدرم را در وجودشان احساس می‌کردم.^۱

مهربان و عاطفی

آقای سهراب سلیمانی برادر سردار شهید سلیمانی می‌گوید: آن قدر حاج قاسم به بچه‌های شهدا عشق می‌ورزد که گاهی بچه‌های خودش حسودی‌شان می‌شود، میزان رابطه ایشان با بچه‌های شهدا خیلی نزدیک است و برای حاج قاسم فرقی ندارد که فرزند شهید مربوط به کدام جناح است.

وی معتقد است که روابط خانوادگی و عاطفی در خانواده سلیمانی شدید است، تا کسی از نزدیک ایشان را نبیند باورش نمی‌شود چگونه شخصیتی دارد، ایشان فردی جدی اما بسیار مهربان و عاطفی است.^۲

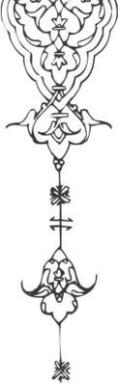
توجه به مراسم شهدا

در میان اقشار مردم، رابطه با خانواده شهدا و موضوعات مرتبط با شهیدان نزد او جایگاه ویژه‌ای داشت. او اگرچه سخنران بسیار ماهر و اثرگذاری بود، اما به دلیل حساسیت جایگاهی که در آن قرار داشت، دعوت‌های فراوان سخنرانی را رد می‌کرد و به جز موارد بسیار استثنایی - مثل سخنرانی در جمع نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و سخنرانی در همایش سالانه فرماندهان سپاه - زیر بار نمی‌رفت. البته مراسم شهدا مستثنی بودند. او تا آنجا که می‌توانست به دعوت‌های مربوط به مراسم شهدا یا دیدار با خانواده‌های شهیدان پاسخ مثبت می‌داد و در واقع به این مراسم می‌شتافت. سخنرانی‌های او در این محافل هم بسیار تأثیرگذار بود.^۳

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۶۹.

۲. پایگاه اطلاع رسانی همشهری آنلاین.

۳. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵ - ۴۵۶، ص ۱۷ (مقاله مکتب جهانی سلیمانی، دکتر سعیدالله زارعی).



پابره‌نه

در ایام فاطمیه سال ۹۷، چند دقیقه مانده به اذان مغرب، به حاج قاسم گفتم پشت منزل شما، در کوچه‌ی پشتی، فرزند شهید حاج احمد شجاعی و خانمش دختر شهید حاج مجید زینلی زندگی می‌کنند. می‌آیید برویم سری بزنیم؟ گفتند: نزدیک اذان است. گفتم: اشکال ندارد می‌رویم ایستاده احوالی می‌گیریم و برای اذان برمی‌گردیم. ایشان قبول کردند. وقتی آمدیم کفش‌هایمان را بپوشیم، کفش‌های حاجی نبود. ایشان با پای برهنه به طرف منزل فرزند شهید حرکت کردند. هر چه اصرار کردم کفش‌های مرا بپوشند، قبول نکردند. اواسط کوچه بچه‌ها برایشان کفش آوردند. ایستاده از فرزندان شهید احوالپرسی کردند و برای نماز به بیت الزهراء برگشتند.^۱

داغ عزیزان

(شهید حاج قاسم سلیمانی، در دوران دفاع مقدس) بعد از هر عملیات برای فرماندهانی که شهید شده بودند متنی می‌نوشت و می‌آمد پشت تریبون می‌خواند و مثل ابر بهار چنان گریه می‌کرد که انگار برادرش را، پدرش را، یا عشق اول و آخرش را از دست داده است.

وقتی از رفقای شهیدش می‌گفت و از مهربانی‌ها و اخلاق خوبشان حرف می‌زد، همه لشکر پا به پای او هق هق می‌کردند. انگار همه به اندازه حاج قاسم داغ عزیز دیده بودند.^۲

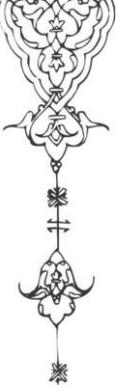
حمیدرضا فراهانی

لبخند سردار

سید شهاب الدین واحدی از جمله هنرمندان فعال و عکاسان ایرانی است که تاکنون تصاویر بسیاری را از شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی ثبت کرده است. او می‌گوید: در

۱. یادنامه سردار شهید سلیمانی (دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا)، ص ۲۴۰.

۲. حاج قاسم سلام، ص ۱۲۹.



مجالس یادواره شهدا، وقتی خانواده شهدا در کنار ایشان قرار می‌گرفتند، روحیه سردار به کلی عوض می‌شد؛ لبخند روی لبشان می‌آمد و دست مهربانی بر سر فرزندان شهدا می‌کشیدند.

با وجود این‌که علاقه چندانی به حضور در عکس‌ها نداشتند، اما هنگامی که در کنار خانواده شهدا قرار می‌گرفتند، می‌گفتند از من عکس بگیرید.^۱

زینب

اسمش آرشیدا بود. دختردایی زینب بود. زینب دختر شهید محرابی بود که در دیدار خانواده شهدای مدافع حرم از حاج قاسم دعوت کرده تا یک وقتی بیاید خانه‌شان! حاج قاسم قول داد و در برنامه زیارت مشهد، به خانه شهید محرابی سری زد. دل دو دختر یتیم را پدرانۀ شاد کرد و کنارشان حرف‌ها را شنید و با جملاتی لبخند بر لبانشان نشانده.

حالا حاج قاسم، عمو قاسم آن‌ها بود و برایشان یادگاری می‌نوشت و می‌خواست برای شهادتش دعا کنند!

قبل از آن که از خانه بیرون بیاید، والدین آرشیدا هم خواسته‌ای داشتند؛ اسمی پرمعنا و دلنشین...

حاج قاسم نگاهی کرد و گفت: زینب!^۲

نامه سردار قاسم سلیمانی به دختر یک شهید

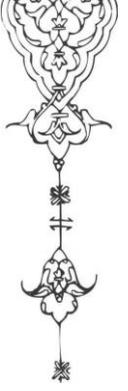
سردار سرلشکر «حاج قاسم سلیمانی» در نامه‌ای خطاب به دختر سردار شهید «حاج یونس زنگی آبادی» نوشته است:

بسمه تعالی

دختر عزیزم فاطمه خانم بزرگوار و برادر بسیار عزیز آقا روح الله عزیز دیدنتان به قدر یک زیارت معصوم بر من اثر معنوی دارد و این را دلیل حضور

۱. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۶ اسفند.

۲. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۴۹.



شهید حاج یونس بزرگ در این بیت نورانی می‌دانم و اطمینان دارم روح مطهر شهید عزیز من و شما، پیوسته در این بیت شریف آمد و شد دارد. دخترم همیشه احساس کن او در کنار شماست و شما در محضر فقط پدرت نیستی بلکه در محضر مقام عظمای شهادت هستی.

از خداوند می‌خواهم تو و همسرت را و فرزندان گلت محمد یونس و صالحه عزیز را در پناه قرآن حفظ بفرماید و از معرفت و نورانیت و حکمت قرآن بهره‌مند نماید.^۱ همیشه دوستدار شما سلیمانی

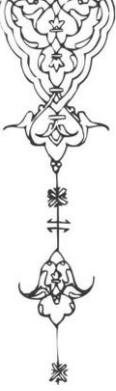
مهمان ویژه

نگاهم را دوختم به قاب عکس روی دیوار. «مرد حسابی! تو یک پسر داشتی، برایش زن می‌گرفتی بعد شهید می‌شدی. رفتیم خواستگاری، پدر دختر خانم سراغ پدرم را گرفت. من یک دانشجو هستم، اصلاً آداب خواستگاری و مهریه برون را نمی‌دانم. بابا! دوستانت می‌گویند شهدا حاضر و ناظرند. شهدا دستگیری می‌کنند، نمی‌خواهی از تک پسرت دستگیری کنی؟ نمی‌خواهی فردا شب جلوی طایفه عروس سربلند باشم؟» به شدت گریه می‌کردم. نفهمیدم کی خوابم برد.

دست انداختم دور گردن بابا. گفتم: «بابا فردا شب مراسم خواستگاری‌ام است.» گفت: «همه را می‌دانم. اصلاً نگران نباش. دوستانم درست گفتند که شهدا حاضر و ناظرند. نگران نباش دستت را می‌گیرم. به جان بابا فردا شب کاری می‌کنم که مراسم خواستگاریت تا آخر عمر زبازد طایفه عروس باشد. کاری می‌کنم مراسمت خیلی با آبرو برگزار شود. فردا شب یکی از دوستانم می‌آید و در مراسم درباره مهریه و چیزهای دیگر حرف می‌زند. خودش خواستگاری را مدیریت می‌کند.»

ساعت سه نیمه شب بود که از خواب پریدم. کاغذ و خودکار آوردم و تمام آنچه را بابا در خواب گفته بود، یادداشت کردم و زیرش امضا زدم. نوشته را گذاشتم توی پاکت و دادم به مادرم.

۱. سرباز ولایت، ص ۲۸.



در را که باز کردم، طایفه عروس شانه به شانه نشسته بودند. دوباره حس بی‌کسی آمد سراغم. به حرف‌های دیشب بابا فکر می‌کردم که ناگهان گوشی مادرم زنگ خورد. نمی‌دانستم پشت خط چه کسی بود؛ مادر بلند شد ایستاد: «شما الان در این خیابان هستید؟ جلوی این آپارتمانید؟ پس بفرمایید داخل.»

مادر با دلی قرص گفت: «مهمان ویژه‌ای داریم.»

زنگ خانه را زدند. در سالن که باز شد، حاج قاسم سلیمانی آمد داخل. مادر عروس با اسپند به استقبال آمد، عروس گریه کرد، یکی عکس سلفی انداخت، یکی زنگ زد خبر داد که فلانی! تو که دوست داشتی با حاج قاسم عکس یادگاری بگیری، بیا اینجا.

شور و شوق فامیل که خوابید، حاجی به عروس گفت: «دخترم! مهریه چقدر؟» خودش همه مراسم را مدیریت کرد. همان طور که بابا گفته بود. به مادرم گفتم: «پاکت نامه را به حاجی بدهید.»

حاج قاسم می‌خواست نامه را بگذارد توی جیبش که گفتم: «بخوانید حاجی.» نامه را خواند: «الان ساعت سه نصف شب است، پدرم را خواب دیدم. گفت شهدا حاضر و ناظرند، ما هوای شما را داریم. بابا یکی از دوستانم را می‌فرستم به مراسم، مراسم باشکوه می‌شود. اصلاً نگران نباش. رفیقم جلسه خواستگاری را مدیریت می‌کند.» حاجی با دست قطره‌های اشکش را پاک می‌کرد تا روی کاغذ ردی به جا نگذارد.

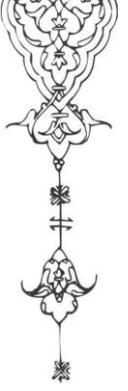
دم بابا گرم! یکی از رفیق‌هایش را فرستاده بود، آن هم گل سرسیدشان را.^۱

راوی: حاج حسین کاجی به نقل از فرزند شهید اکبری

دست بوس رزمندگان

یکی از ویژگی‌های ایشان تواضع بود، در محضر خدا، ولی خدا و مردم مومن و مجاهدان راه خدا؛ بارها مشاهده شد که رزمندگان را نوازش می‌کرد، دست رزمندگان رضویون، حیدریون، فاطمیون و زینبیون را می‌بوسید. دیدم که خم شد پای رزمنده‌ای را ببوسد که نگذاشت.

۱. سلیمانی عزیز، ص ۱۵۰ - ۱۵۱.



در آخرین جلسه ابوکمال که می‌خواست از فرماندهان و مسئولین تشکر و قدردانی کند، به بچه‌ها گفت من دست شما را می‌بوسم، پای شما را می‌بوسم که دارید برای خدا جهاد می‌کنید. بعد همه زدند زیر گریه، ظاهری نبود، قلبی و دلی می‌گفت و اشک بچه‌ها جاری می‌شد.^۱

سر تیب محمد رضا فلاح زاده (ابوباقر)

حاجی و جانباز قطع نخاع

۲۱ ساله شده بود فرمانده گردان. اسمش ناصر بود و حاج قاسم فرمانده لشکرش بود. جانباز شد. جانباز قطع نخاع. مهمان دائمی بستر و خانه. شاید خیلی‌ها سراغش نرفتند چون خودشان را گرفتار زندگی کردند. اما؛ حاج قاسم دم دم‌های عید که می‌شد، وقتی می‌خواست سری به کرمان و اقوام بزند، حتما یک زنگ به خانه ناصر می‌زد و می‌گفت: من دو روزی می‌آیم خانه‌ی شما!

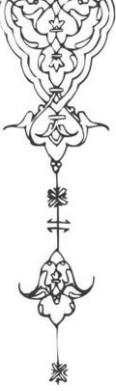
خرید هم می‌کرد. لباس نو و وسایل تهیه می‌کرد و می‌رفت خانه‌ی ناصر. همسر ناصر را هم به قول خودشان، می‌فرستاد مرخصی. می‌شدند دو رفیق شفیق!
کار آشپزخانه می‌کرد و غذا آماده می‌کرد. با ناصر بگو، بخند و یاد ایام و ...
حمام را گرم می‌کرد و ناصر را نونوار تحویل تخت همیشه ساکتش می‌داد و...
می‌رفت سراغ ماموریت بعدیش.
ناصر دی ماه ۱۳۹۲ شهید شد.^۲

تشنه‌ی حاج قاسم

ابراهیم حاتمی کیا یکی از سرشناس‌ترین سینماگران ایرانی بود که پس از شهادت حاج قاسم سلیمانی با انتشار یادداشتی درباره این شهید نوشت:
«بارها با عطش او را در آغوش کشیدم و وقت جدایی خودم را تشنه‌تر دیدم. راستی چه خلعتی جز شهادت برای او زبنده بود، ولی از محضر شهدا اجازه می‌خواهم بگویم،

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۷۷.

۲. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۴۱.



حاج قاسم سلیمانی نامی است که هر پیشوند و پسوندی در کنار نامش اضافه جلوه می‌کند. حاج قاسم سلیمانی یعنی همه این القاب. یادش جاودانه باد.^۱
سرباز کوچکش: ابراهیم حاتمی کیا

جامع اضداد

جمع صورت با چنین معنای ژرف نیست ممکن جز ز سلطان شگرف شهید وارسته و عارف به حق پیوسته، سردار قاسم سلیمانی، انسانی یک بعدی و تک ساحتی نبود، او همزمان سرمایه‌ای جامع در عرصه ملی، انسانی، مردمی، عرفانی، قرآنی، انقلابی، اخلاقی و خردمندی را در خود جمع کرده بود. رازهای مکتوم که پیش از شهادتش یا اصلاً کسی نمی‌دانست یا اندک بودند کسانی که درک آن را داشتند و از این جهت او را ولیّ ناشناخته خدا می‌توان خواند. هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا قاسم سلیمانی در عین داشتن درک شهودی، اهل عمل و با مردم یگانه بود، در عمل ضربان قلب مردم عادی و ساده و بی‌ریای بدون سمت‌های مجازی ایرانی بود، سلیم، فطری، مؤمن، عارف، بی‌ریا و مخلص بود. تظاهر به مردم دوستی نمی‌کرد و فاصله با آنان نداشت، دوستی‌اش با مردم و مهر و محبت، شفقت و مودت او با آنان، بخشنامه‌ای و تکمیل کارنامه، ساختن پشتوانه نبود. اصلاً او چیزی جز مردم نبود. ارتعاش حیات روح عادی‌ترین و عامی‌ترین مردم ایران بود، این نیز یکی از رازهای قیامتی بود که مردم در حرکت تاریخی بی‌نظیر جهانی خود آفریدند و به احترام او به خیابان‌ها آمدند و حتی جان خویش را فدا کردند. به قول شاعر مرحوم، نصر الله مردانی که درباره امام خمینی سروده بود: «بوی گندم، بوی باران می‌دهی».

قاسم، عمق رایحه‌ی خوش طراوتِ مردم زحمت کش این سرزمین بود. گویی که گندم زارهای کرمان هم عزادار اویند. آری او از جنس کیهان بود و کیهانیان هم او را می‌شناسند.

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۲۳۹).



اگرچه تا پیش از شهادت، تا حدودی عمدتاً به عنوان یک فرمانده موفق باهوش، استراتژیست نظامی و فداکار شناخته شده بود؛ اما تعالی معنوی و والایی روحی وی را کمتر کسی می‌دانست و حقیقت آن است که هنوز هم جامعیت وجودی وی کاویده نشده است. شاید اکنون مشخص شده باشد که ابعاد وجودی سردار قاسم سلیمانی یکی از ناشناخته‌ترین پدیده‌ها در روزگار ما باشد. شخصیتی که تماماً وجود بود «اصالت» داشت، جمله «روح» بود و ندای فطرت را فرا یاد می‌آورد. انگار هیچ گرد و غباری از این دنیای تعلقات بر آئینه صافی وجودش ننشسته بود و عظمت ابعاد روحی و لایه‌های وجودی او پیش از شهادت شناخته نشده بود. گویی آن عظمت روحی در آن تن خاکی نمی‌گنجید اما همچنان در گمنامی مانده بود.

در برخی متون این حدیث قدسی فراوان استناد شده است که «آن اولیایی تحت قبایی لا یرفهم غیری» در روزگار ما، گویی یکی از بازرترین مصداق‌های این سخن، شهید قاسم سلیمانی باشد در این روزها، راز ابعاد گسترده وجودی و عمق و ارزش خدمات، توان و بینش راهبردی و قدرت ایجاد توازن میان نظر و عمل و... اندکی شناخته شده است. این راز ناشناختگی پیش از شهادت چه بود؟ شهادت آن بزرگ تا حدودی این رازهای شگفت را برملا کرد و بسیاری دریافتند که القابی مثل سردار و سپهبد و... چیزی به آن روح بزرگ نمی‌افزاید. تقریباً همگان مبهوت، شوک و شرم‌منده اخلاص و ارزش معنوی او شدند. شاید یکی از بهترین تعبیرها در این خصوص از استاد دکتر شفیعی کدکنی باشد که به زیبایی سروده است:

«مرگ او،

زندگی دوم او بود که گردید آغاز

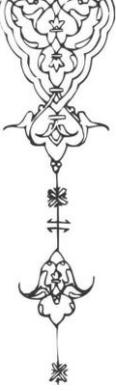
شیشه‌ی عطری سر بسته

افتاد و شکست

همگان بو بردند

که چه چیزی را دادند از دست»

آری! رساترین تعبیر و تشبیه، یعنی «عطر» بودن سردار قاسم سلیمانی را این



عالم‌ترین شاعر زمانه ما به کار برده است - البته همین تصویر زیبا را وی، مدیون وسعت مطالعه و عمق حافظه‌اش است که از ابن ابی الحدید وام گرفته است. ابن ابی الحدید آن دانشمند منصف بزرگ اهل سنت و مفسر کم بدیل نهج البلاغه است قبلاً درباره‌ی امام علی علیه السلام گفته بود: شخصیت علی علیه السلام مانند شیشه عطر بود «دشمن‌ها می‌خواستند شیشه عطر را بشکنند، نتوانستند، اما با ضربت ابن ملجم بر فرق علی علیه السلام شیشه عطر شکست و بوی عطر همه جا را فرا گرفت.»

و این چنین است مردان خاص خدا در پوشش خود خدا مخفی‌اند و با مرگ آنان، معنویت و رایحه الهی و هنرشان آشکار می‌شود.

ژرفای این سخن است که مردان خدا، پیش همه کس شناخته شده نیستند، آری با شهادت سردار سلیمانی بود که فضائل پنهان وی از گمنامی به در آمد و آدمیان یگانه خوردند که کسی را از دست دادند که تا کنون گوهر وجودش را نمی‌شناختند و همین امر، یعنی «ناگهان شناخته شدن» پس از شهادت، از دلایل استقبال مردم از جنازه او و فداکاری در احترام گذاری به وی به شمار می‌آید.

اکنون مفهوم کامل‌تر این سخن امام خمینی روشن‌تر می‌شود: «شهادت، هنر مردان خداست.»

آری گویی، شهید سلیمانی بر بام آسمان رسیده بود که بر پایه درک دینی و شهودی همه القاب و عنوان دنیایی برایش به قول مولوی سرد و بی‌ارزش بود:

چون رسی بر بام‌های آسمان سرد باشد جستجوی نردبان

* او همزمان صفات زیر را نیز در خود جمع کرده بود:

- توجه به منابع و مصالح ملی فراتر از جناح‌ها و گروه‌ها

- حضور مؤثر در مسائل فراملی و منطقه‌ای و جهانی

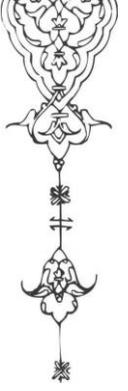
- داشتن درک قوی از ضرورت‌های زمانی و مکانی جهان امروز

* به حدی از وارستگی دست یافت که برای شهادت و لقاء حق کاملاً آماده بود که

پایان عمر او حاصل جمع زندگی‌اش بود، آری

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

که عموماً در انسان‌های معمولی صفات متضادی مانند جنگندگی دائمی؛ با عرفان و



زهد و بی‌تعلقی و تواضع و فروتنی و خاکساری با هم جمع نمی‌شدند. در حالی که او زندگی کاملاً مردمی، بی‌تکبر و بدون نازیدن به مقام و درجه و... را سپری کرد. آن همه درجات و القاب و صفات در کنار وصیت نامه دستخطی او همه دستخطها را معنایی جدید بخشید.

از همه مهم تر، جمع اضداد بودن او و شگرفی سلطنت بر نفس بوده است.
ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی^۱

غیرتمند

یک روز از پنجره محل کار در چهارراه ارگ کرمان خیابان را نگاه می‌کرد، ناگهان متوجه شد پاسبان سر چهارراه به دختری هتک حرمت کرد. خود را به سرعت به او رساند و در دفاع از دختر جوان با او درگیر شد و با توجه به آمادگی بدنی که داشت او را ادب کرده و دختر را از دست او نجات داد و بعد از آن به رابر فرار کرد.^۲

استقامت سردار

حدود ۴۰ سال مبارزه بی‌امان و جهاد و فرماندهی مؤثر در عرصه‌های مختلف، آن هم به صورت پیوسته، بدون توقف. یک چیزی می‌گوییم یک چیزی می‌شنویم. خیلی از فرماندهان ما و یا رزمندگان ما در طول ۸ سال جنگ همین فشارهایی که به‌شان آمده، فشارهای روانی و جسمی، این فشار روی همه بوده و خیلی‌ها بعد از جنگ این توانمندی را دیگر برای این که در عرصه‌های جهادی نقش‌های فعالی را ایفا کنند نداشتند. درست است تعداد دیگری هم این کارها را انجام می‌دادند و انجام دادند، اما یا با فاصله بوده یا چند سالی استراحت کردند و بعد دوباره مسئولیت گرفتند. اما حاج قاسم ما به صورت پیوسته این مسئولیت را در طول ۴۰ سال از مسئولیت فرماندهی محور و بعد فرماندهی تیپ از سال ۶۰ و بعد فرماندهی لشکر و قرارگاه و نیروی قدس

۱. سردار دل‌ها، ویژه نامه اطلاعات (اربعین شهادت سردار سلیمانی)، ش ۲۷۴۹۹، ص ۵۵، ۵۷.

۲. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۲۴.



در سطوح بالای فرماندهی جهاد کرد. این از روح بلند و ایمان بالایش بود که می‌توانست ظرف ۴۰ سال به صورت پیوسته، آن هم در نقش فرماندهی و مدیریت زیر بار فشارهای سنگین باشد و تحمل کند.^۱

سردار عزیز جعفری - فرمانده سابق سپاه پاسداران

پیشمرگ

نشسته بودم کنار سید مقاومت. به خودم اجازه دادم و پرسیدم: «سیدنا، آقای ما! بعد از امام زمان(عج) و حضرت آیت الله خامنه‌ای، چه کسی در دل شماست؟ چه کسی را خیلی دوست دارید؟»

لبخندی زیبا روی لب‌های سید نقش بست و گفت: «تا حالا کسی چنین سؤالی از من نپرسیده بود، حاج قاسم سلیمانی.» و بعد ادامه داد: «اتفاقا دو سه روز پیش بعد از نماز صبح به فکر فرو رفتم. به ذهنم آمد اگر ملک الموت، حضرت عزرائیل از من سؤال کند که باید یا روح تو را بگیرم یا روح حاج قاسم را، کدام را بگیرم؟ بدون درنگ می‌گویم روح من را بگیرد. چون می‌دانم حاج قاسم برای حضرت آقا وزنه‌ی سنگینی است. حاج قاسم برای ما و جبهه مقاومت خیلی زحمت کشیده است.»

با این‌که خودش نصرالله بود، اما حاضر بود پیشمرگ حاج قاسم شود.^۲

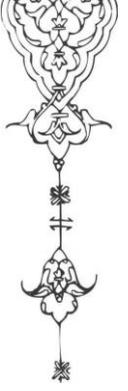
راوی: حجت الاسلام هاشم الحیدری، معاون حشدالشعبی عراق

مردی در همه‌ی میدان‌ها

حاج قاسم، طی بیست سال گذشته، آن‌چه را از جهانِ فردایش، برای تدارکِ ظهورِ مولایش در مخیله داشت، با تمام توان روحی و جسمی‌اش پی گرفت و محقق کرد. آرایش کنونی «آسیای غربی» مرهون دوندگی‌های هفده، هجده ساعته‌ی حاج قاسم در شبانه روز و خواب‌های ناآرامش در هواپیما و ماشین و قرارگاه‌های موقت در چند کشور است. چیزی شبیه این: نماز صبح را در «دمشق» می‌خواند، نماز ظهر را در «حلب»،

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۳۴.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۸۲.



نماز مغرب را در «بغداد» و چند ساعت خواب و «نماز شب» در تهران روزی اش می‌شد و احتمالاً ساعت هشت صبح، در ستاد نیروی قدس، جلسه‌ای با معاونانش برقرار بود و ساعتی بعد، شاید جلسه‌ای چند ساعته در بیت رهبری و نمازی به امامت مرادش و بعد پروازی به بیروت و مذاکره با «سید حسن نصرالله» که شاید تا بامداد ادامه می‌یافت و نماز شب و صبحی دیگر. مقصد بعدی کجا بود؟ شاید منطقه‌ای عملیاتی در جنوب «سوریه» و یا مذاکراتی در ترکیه یا روسیه یا افغانستان یا ... سال‌ها بود که برنامه‌ی یومیه‌ی فرمانده سپاه قدس، چنین تلاطم فرساینده‌ای داشت؛ و در کنار همه‌ی این‌ها، دیدار با خانواده شهدا، زیارت بقاع متبرکه عراق و ایران، مسجد جمکران، مناطق سیل زده خوزستان و... را هم اضافه کنید. نتایج همین خروشِ خستگی ناپذیر، دشمنانش را در گرداب اعجاب و تحسین گرفتار و دوستانش را در اقیانوس محبت و ارادت غرق ساخت.^۱

کار در هتل

رفته بود کرمان درسش را ادامه بدهد، جوانی نبود که وقت تلف کند. کنار درس و مشق، گشت دنبال کاری تا لقمه حلال دربیآورد. هتل کسری نیرو می‌خواست. هنوز یکی دو هفته نگذشته، به چشم همه آمد. رئیس هتل نه به اندازه یک گارسون که بیشتر از چشم‌هایش به او اعتماد داشت. خیلی‌ها بعد انقلاب اهل احتیاط شدند، اما حاج قاسم از قبلیش هم رعایت می‌کرد. از همکاریانش در هتل کسی یاد ندارد که حتی یک بار غذایی را مزه کرده باشد.^۲

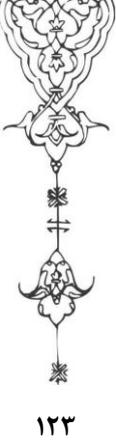
حجت الاسلام عارفی

۱۹ ساعت کار و تلاش

آیت الله سید حمید حسینی از فرماندهان حشد الشعبی (بسیج) عراق می‌گوید: ما به شما و رهبر ایران مدیونیم و ناراحت هستیم که فرمانده خود را از دست دادیم چراکه این تشکیلات را به خاطر حاج قاسم داریم.

۱. حاج قاسم، ج ۲، ص ۷-۸.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۱۲.



من فرمانده‌ای جز حاج قاسم نداشتم و زیر نظر هیچ دولتی نبودم. اگر حاج قاسم نبود، عراق هم نبود. حاج قاسم در عراق همه را جذب و جذب حداکثری را محقق کرد و به همه آموخت که ابتدا با آمریکا باید جنگید و این مسئله را به طور عملی به ما آموخت.

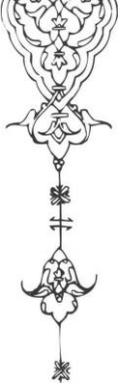
حاج قاسم فقط تشکیلات نظامی ایجاد نکرد بلکه تشکیلات فرهنگی و رسانه‌ای ایجاد کرد به طوری که ما امروز هیچ کمبودی در این عرصه نداریم چرا که حاج قاسم حتی برای خود نیز جانشینی را مشخص کرده بود. در یکی از جلسات حاج قاسم به ما گفت که «چند ساعت کار می‌کنید؟»، یکی از افراد گفت که «۱۶ ساعت کار می‌کنم»، حاج قاسم گفت: «من ۱۹ ساعت کار می‌کنم و می‌خواهم شما هم ۱۹ ساعت کار کنید». آمریکا و دست‌نشانده‌های او در منطقه بدانند که در مقابل مکتب حاج قاسم که همانا مکتب (امام) خامنه‌ای است، نمی‌توانند بایستند.^۱

حضور با لباس رزم

در اواخر جنگ سوریه و مبارزه با داعش در این کشور، سردار با غم از دست دادن پدرش مواجه شد و دوست داشت در مراسم درگذشت پدر در روستای «قنات ملک» شرکت کند. حاج قاسم که در آن زمان در سوریه بود، شبانه با هواپیما از سوریه به فرودگاه کرمان آمد و ساعت ۴ بامداد در حالی که لباس رزم به تن داشت و گرد و خاک و آثار جنگ روی لباسش مشهود بود، از هواپیما پیاده شد.

همانجا نماز صبح را اقامه کردیم. سپس حاجی قبل از این که فرودگاه را به مقصد زادگاه و خانه پدری‌اش در قنات ملک ترک کند، تأکید کرد ابتدا باید خدمه پرواز را اسکان دهیم و قبل از انجام این کار حاضر نشد فرودگاه را به مقصد قنات ملک ترک کند.

ویژگی دیگر شهید سردار سلیمانی، اخلاص و تقوای او بود و مجموع ویژگی‌های اخلاقی و معنوی او سبب شد مکتبی با عنوان این رزمنده شکل بگیرد که در این مکتب،



صداقت حرف نخست را می‌زند و جایی برای ریا وجود ندارد. همانگونه که رهبر معظم انقلاب هم اشاره فرمودند، قاسم سلیمانی یک مکتب بود، مکتبی از اخلاص، تقوا و صداقت که می‌تواند ما را به سعادت دنیوی و اخروی برساند.^۱

محمدصادق امیرزاده، هم‌رزم و دوست قدیمی سردار سلیمانی

چهل سال جهاد

آقای حاج محمود خالقی از دوستان سردار شهید سلیمانی می‌گوید:

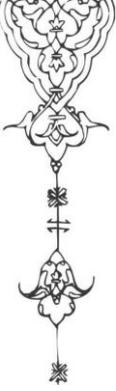
* نخستین بار با سردار سلیمانی در عملیات والفجر ۸ ملاقات کردم و در ادامه در کربلای ۴ با ایشان بیشتر آشنا شدم. در سال ۷۱ در معیت حاج قاسم به حج مشرف شدیم و در مناسک حج با هم بودیم و در مسجدالحرام عقد اخوت با یکدیگر بستیم.

* حاج قاسم یک بار خودشان پیشنهاد دادند که صحبتی خصوصی با هم داشته باشیم. ایشان سپس پارچه‌ای را آورد و گفت: «این پارچه را که ادعیه استجابی بر آن نوشته شده است امضا کن». این کار برایم خیلی سخت بود، اگرچه قبلاً هم درباره شهادت صحبت‌هایی با هم داشتیم، اما این بار سخت‌تر بود. خطاب به سردار گفتم: «مادرم به من برای اظهار علاقه می‌گفت الهی بلاگردونت شوم، حالا من این را به شما می‌گویم. لطفاً من را از امضا کردن معاف کنید.»

* شهید سلیمانی کسی است که جهاد را در زمان غیبت امام زمان (عج) انجام داد. او ۴۰ سال تقریباً هر شب با پوتین می‌خوابید. ۲۲ سال نیروی قدس و ۸ سال جنگ تحمیلی بخشی از جهاد او بود؛ او فرمانده‌ای نیست که بخوابد و به نیرویش بگوید برو؛ می‌گوید: «تعالوا»، یعنی خودش به میدان می‌رفت و به بقیه می‌گفت: «بیایید».

* این شهید صدها دفتر نوشتاری و دست‌نوشته از مسائل روزمره، خاطرات، توصیه‌ها و مباحث محرمانه داشت. شخصیت ایشان را باید به گونه‌ای ترویج و تبیین کنیم تا آیندگان بدانند شهید حاج قاسم سلیمانی زمینی آمد و آسمانی شد. ایشان به رغم این که به روستایی بودن خود افتخار می‌کرد، اما یک شخصیت جهانی بود و به همین دلیل شخص اول دنیای استکبار دستور ترورش را صادر کرد.

۱. ویژه نامه اطلاعات (اربعین شهادت سردار سلیمانی)، ش ۲۷۴۹۹، ص ۴۰.



در مسائل سیاسی اصولگرایی و اصلاح طلبی برای سردار فرقی نداشت و مهم انقلابیگری و ولایت‌مداری افراد بود.^۱

حاج قاسم و سیل خوزستان

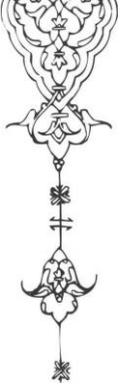
حاج قاسم سلیمانی در زمان وقوع سیل با اینکه یک فرمانده ارشد جنگی و چهره نظامی بود، سلاح خود را بر زمین گذاشت و برای کمک و یاری رساندن مردم سیل زده بین آنها حضور یافت. حضور ساده و بدون تکلف وی در میان مردم و حرف زدن با آنها به زبان عربی، سختی‌های دوران سیل را برای آنها به حلاوت تبدیل کرد. به خصوص آنجا که حاج قاسم سلیمانی با لباس‌های بسیار ساده و در حالی که روی یکی از سیل بندها در میان مردم محلی نشست به مرد عرب دشداشه پوش که از مسئولان گلایه می‌کرد به زبان عربی و با زبانی شیرین و توأم با طنز می‌گوید: «باران نبارد ناراحت می‌شوی، باران ببارد هم ناراحت می‌شوی»، صحنه‌ای ماندگار از فداکاری‌ها و مردمی بودن سردار حاج قاسم سلیمانی را در ذهن مردم خوزستان حک کرده است.

حاج قاسم در دوران سیل با رفتار و منش خود، کاری کرد که بعد از شهادتش، از کودک تا پیرمرد عشایری در تشییع جنازه او در اهواز شرکت کردند. حتی یک پیرمرد با تن رنجور و نابلد راه، با پای پیاده از شادگان به اهواز آمد تا در تشییع او حاضر باشد.

در همان روزها در مصاحبه‌ای تاریخی فرمودند: «در حال حاضر گروهی اصرار می‌کنند که برای دفاع از حریم اهل بیت (علیه السلام) به سوریه اعزام شوند اما خوزستان در این حادثه نوعی دفاع از حرم است؛ زیرا دفاع از حرم چه چیزی بالاتر از این است که کرامت یک انسان را حفظ کنید تا از خانه‌اش آواره نشود یا اینکه در اردوگاه‌ها کرامتش حفظ شود.

آن روزها گروهی از نیروهای حشد الشعبی و «جنبش النجبا» که یکی از چهل و چند تشکّل تحت هدایت بسیج مردمی عراق است، با یکصد خودرو سبک و سنگین و تجهیزاتی‌شان از مرز مهران وارد ایران و روانه نواحی سیل زده شده‌اند.

۱. ویژه نامه روزنامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۱۱.



ابومهدی المهندس فرمانده نیروهای حشد الشعبی عراق درباره حضور نیروهای خود در مناطق سیل زده ایران گفته بود: از تمام امکانات خود برای کمک رسانی به مردم آسیب دیده از سیل، از موصل عراق تا اهواز استفاده می‌کنیم.

مدافعان حرم خوزستان در جنگ با داعش و دفاع از حرم اهل بیت (علیهم‌السلام) همراه ما بودند و امروز وظیفه ماست که در سختی‌ها به آنها کمک کنیم. برای کمک رسانی به مردم موصل و بصره نیز از امکانات حشد الشعبی در حال استفاده هستیم تا به مردم خدمت رسانی کنیم. از تمام امکانات خود برای کمک رسانی به مردم آسیب دیده از سیلاب در مناطق مختلف از موصل عراق تا اهواز استفاده می‌کنیم.^۱

کرامت انسان

سردار سلیمانی جزء اولین نفراتی بود که در پیامی همه مدافعان حرم را برای کمک به مردم مظلوم سیل زده کشورمان دعوت کرد و نوشت: «مشتاقان دفاع از حرم به کمک سیل زدگان خوزستان بیایند. جوانانی که سنشان اقتضا نمی‌کرد جهاد زمان دفاع مقدس را درک کنند و امروز نیز خیلی اصرار دارند به عنوان مدافع حرم در جبهه حضور پیدا کنند، به نظر من باید بیایند خوزستان؛ چراکه حادثه اخیر یک دفاع از حرم است هیچ چیزی بالاتر از کرامت انسان نیست.»

پیامی که با استقبال بسیاری از مدافعان حرم روبه‌رو شد و سیل عظیمی از سپاهیان برای کمک به مردم شتافتند.^۲

بوسیدن دست پیرمرد

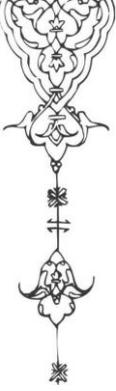
یک پیرمرد که همه زندگی‌اش را آب برده و خودش هم تا کمر در آب بود؛ فقط یک قاب عکس از تصویر امام خمینی (علیه‌السلام) دستش گرفته بود و می‌گفت هیچ چیزی نمی‌خواهم، اما عکس امام نباید خیس شود. این بود که حاج قاسم هم بر دستش بوسه زد.^۳

سردار عارف هاشمی

۱. سردار دل‌ها، ص ۹۱ - ۹۳.

۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۷ بهمن.

۳. ویژه نامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۶۳.



مسئولان، مدیون مردم

شب و روز دنبالش گشته بودیم تا مصاحبه بگیریم. کلی تلفن زده بودم و پیگیری کرده بودم. همه به در بسته خورد. هر جا می‌رفتیم می‌گفتند: «الآن اینجا بود، رفت.» ناامید با گروه آمدیم سمت شادگان. مهمانِ خانه حاج عوفی شدیم. موکب زده بود و به سیل زده‌ها خدمت‌رسانی می‌کرد.

خادمان موکب گفتند: «سردار را دعوت کردیم به اینجا. حتما می‌آید. هیچ وقت به نوکرهای امام حسین نه نمی‌گوید.» آمد. وقتی درخواست مصاحبه کردم، عذرخواهی کرد و گفت: «دلخور نشو دخترم و رفت.»

با ابومهدی المهندس گفتگو کردم، اما باز هم دست خالی بودم. زدم زیر گریه و از موکب دور شدم. یکی از خادما صدایم زد: «گریه نکن! سردار انگشترش را به شما هدیه داده.» ذوق کردم، ولی طمع مصاحبه دست از سرم برنمی‌داشت. هدیه را نگرفتم و گفتم: «من به شبکه قول دادم مصاحبه بگیرم.»

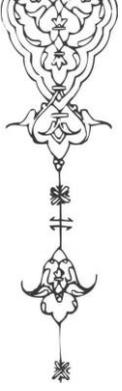
گریه‌کنان به سمت ماشین گروه می‌رفتم که خودروی سردار کنارم توقف کرد. لحنش پدرا نه بود: «دخترم گریه نکن. بگو چه باید بگویم.» اشک‌هایم را با خوشحالی پاک کردم و گفتم: «هر چه در حق این مردم باید گفته شود.»

فیلمبردار کادر را بست. میکروفون را گرفتم جلوی سردار

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان خجالت می‌کشد وقتی این مردم را می‌بیند، دست و پای این مردم را باید ببوسیم، حتی اگر ببوسیم هم کار مهمی نکردیم. مشکل الان سیل نیست، سیل تمام می‌شود، ولی باید توجه کنیم که خوزستان و این مناطق و خصوصاً مناطق عربی، جزو بهترین مناطق ما و دژ مستحکم ما هستند. همیشه باوفاترین مردم ما بودند. ما چطور می‌توانیم دین خودمان را به این مردم ادا بکنیم؟

الحمد لله مردم ایران با یک حماسه‌ای آمدند توی این میدان برای اینکه حداقل محبت خودشان را به این مردم نشان بدهند. اگر کاری نمی‌توانند بکنند یا کار بزرگی نمی‌توانند بکنند در مقابل این سیل، اما می‌شود ابراز محبت کنند.



آخرش هم نگاه محبت آمیزی انداخت و گفت: «خداوند انشاءالله شما را حفظ کند. موفق باشی دخترم.»^۱

فاطمه بویرده، خبرنگار شبکه العالم

سردار و کتابخوانی

باورش سخت است اما حاجی با این همه کار که دورش ریخته بود، برای مطالعه هم وقت می گذاشت. کتاب مذهبی می خواند، کتاب رمان، کتاب های دفاع مقدس. کتاب الغارات را خوانده بود و توصیه کرده بود که:

«این کتاب الغارات را که قدیمی ترین کتاب شیعه است، حتماً بخوانید. مقتل کاملی است، اگر آن را بخوانیم، امروز برای حکومتی که در استمرار حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام است، آگاهانه تر و بدون تعصبات فردی و حزبی نگاه می کنیم، نظر می دهیم و دفاع می کنیم.»

عکسش پخش شده بود، حاج قاسم کتاب به دست کنار پنجره هواپیما. دقیق دقیق که می شدی می دیدی کتاب گزارش یک آدم ربایی نوشته گابریل گارسیا مارکز است؛ ماجرای مستندی از عملیات های ربایش و رهاسازی تعدادی از چهره های سرشناس کلمبیا در دهه ۹۰ میلادی.

روزهای آخر کتاب «انسان کامل» شهید مطهری را می خواند؛ می خواند و یادداشت برمی داشت.^۲

قسمتی از سخنرانی سردار محمدرضا فلاح زاده

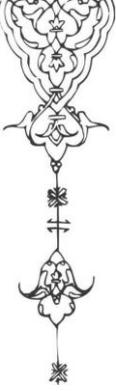
در مسجد روضه محمدیه یزد

کتاب رادیو

شهید سلیمانی بسیار اهل مطالعه بود و در مسیر مأموریت ها و با وجود خستگی، بخش زیادی از مطالعه خود را انجام می داد. سردار با وجود مشغله و کار زیاد همواره مطالعه می کرد، تاریخ را می خواند و مسائل سیاسی را رصد می کرد. نویسنده کتاب رادیو

۱. سلیمانی عزیز، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

۲. همان، ص ۷۹.



می‌گفت: یک روز کتابم را به ایشان دادم فکر نمی‌کردم با وجود مشغله کتاب را مدت کوتاهی بخواند، اما این کتاب را خوانده بود و مطلبی را نیز بر آن نگاشته بود.^۱

علم دوستی

نهج البلاغه و صحیفه را خوانده بود و به آن عشق می‌ورزید. در فرصت‌های مناسب جبهه، با دوستان مباحثه داشت. فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله، برای حفظ میراث فرهنگی دفاع مقدس، منزل پدری‌اش در کرمان را به مؤسسه حمایت ثارالله تبدیل کرده بود و میراث فکر و اندیشه را با پژوهش در زندگی شهدا و حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی به جا گذاشت.^۲

خاطرات درباره‌ی کتاب «وقتی مهتاب گم شد»

حاج قاسم به کتاب تقریظ زده بود، کتاب «وقتی مهتاب گم شد»، خاطرات جانباز علی خوش لفظ.

«عزیز برادرم علی عزیز! همه شهدا و حقایق آن دوران را در چهره تو دیدم. یک بار همه خاطراتم را به رخم کشیدی. چه زیبا از کسانی حرف زده‌ای که صدها نفر از آن‌ها را همین گونه از دست دادم و هنوز هر ماه یکی از آن‌ها را تشییع می‌کنم و رویم نمی‌شود در تشییع آن‌ها شرکت کنم...»



نوزده روز بعد تقریظ حضرت آقا را که دید نوشت: «این نوشته در مقابل آن دستخط مخلص عارف حکیم، ولی و رهبرم و عشقم ارزشی ندارد.»^۳

دغدغه فرهنگی

جلسه مهمی بود، ابراهیم حاتمی‌کیا درخواست برگزاری جلسه را داده بود و حاج قاسم شرایط برگزاری آن را فراهم کرده بود. حاج قاسم چند وقتی بود که در ایران حضور

۱. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۳ خرداد.
۲. سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۲۴.
۳. سلیمانی عزیز، ص ۸۰.



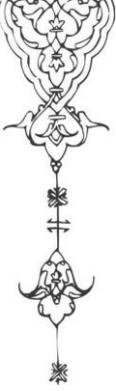
نداشت، به محض برگشت قرار گذاشته بود تا در مورد دغدغه‌های هنری و سینمایی‌اش با آن‌ها صحبت کند. کارگردانان شاخص سینمای ایران هم سوالاتی را در مورد منطقه و تحولات آن داشتند. «ابراهیم حاتمی کیا»، «مجید مجیدی»، «احمدرضا درویش»، «کمال تبریزی»، «رضا میرکریمی»، «عبدالحسین برزیده»، «منوچهر محمدی» و «محمد حیدریان» در جلسه حضور داشتند؛ اول خوش و بش کردند و بعد از آن، هر کدام دغدغه‌هایشان را مطرح کردند.

پس از صحبت جمع، حاج قاسم شروع می‌کند به صحبت کردن و بیان دغدغه‌هایش؛ او دغدغه فیلم‌های دفاع مقدس و انقلاب را دارد و همچنین به آن‌ها می‌گوید که «دوست دارد در مورد سوریه و حوادث چند سال اخیر فیلم ساخته شود» اما شاید مهمترین دغدغه حاج قاسم برای شکل دادن این جلسه تشویق کارگردانان شاخص سینمای ایران برای شکل دهی مجمع بین‌المللی سینماگران جهان اسلام بود. «محمد مهدی حیدریان» رییس سابق سازمان سینمایی داستان آن جلسه را روایت می‌کند:

او از دغدغه حاج قاسم در خصوص شکل دهی یک مجمع بین‌المللی برای کارگردانان سینمایی جهان اسلام سخن گفت و افزود: مسئله اتحاد کارگردانان سینمای جهان اسلام برای حاج قاسم خیلی مهم بود و از مهمترین دلایل شکل دهی آن جلسه طرح این پیشنهاد حاج قاسم بود که مجمع بین‌المللی کارگردانان جهان اسلام را شکل بدهیم. او از کارگردانان شاخص سینمای ایران دعوت کرده بود که آن‌ها شروع کننده این حرکت بشوند.

حیدریان در مورد روحیات فرهنگی حاج قاسم می‌گوید:

من در بین اهل فرهنگ ندیده‌ام که یک شخصیت نظامی تا این حد مورد رجوع باشد و دیدگاه‌های فرهنگی‌شان مقبول و مورد توجه باشد. توقعی که از نظامی‌ها می‌رود، خاصه کسی مثل حاج قاسم که همیشه در میدان جنگ و عملیات بوده این است که شخصیتی سفت و منظم به معنای نظام نظامی‌اش داشته باشد اما آنقدر روحیه فرهنگی و لطیفی داشتند که اگر در لباس نظامی نمی‌بود و اشتغالات نظامی ایشان را نمی‌دانستید، نمی‌توانستید حدس بزنید که ایشان یک نظامی است. اما ایشان واقعا با



طیف گسترده‌ای از اهل فرهنگ و هنر در حوزه‌های مختلف فرهنگی و هنری مرتبط بود و آن‌ها را تشویق می‌کرد برای این‌که کار بکنند.^۱

با دیدن آن صحنه‌ها گریه کردم

سردار قاسم سلیمانی، پس از تماشای فیلم سینمایی «چ» متنی را خطاب به آقای حاتمی کیا ارسال کرد. متن این نامه که همزمان با شب تولد ابراهیم حاتمی کیا در سایت فیلم سینمایی «چ» قرار گرفته به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به: سردار هنر برادر عزیز جناب آقای حاتمی کیا

از: سرباز اسلام و ایران

با سلام؛

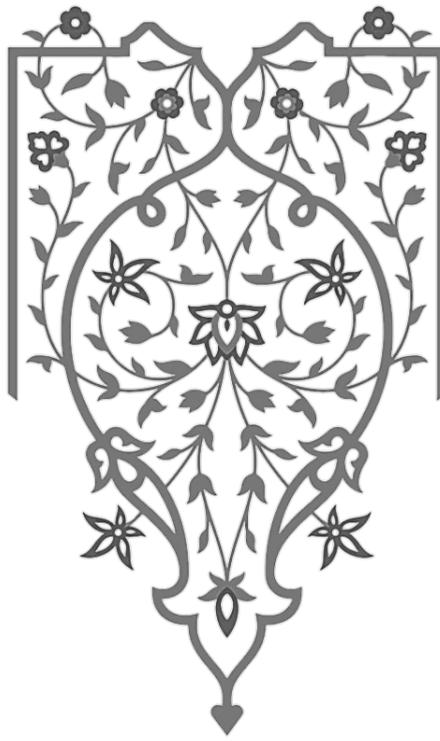
فرصتی شد پس از مدت‌ها فیلم «چ» را ببینم. با دیدن آن صحنه‌ها به یاد غریب دیروز ایرانی‌ترین ایرانی‌ها و اسلامی‌ترین اسلامی‌ها، ایثارگران و فداکاری که فرصت یافتید با هنر قابل تقدیر خود، یک نمونه از هزاران نمونه اعجاب آور آنان را به تصویر بکشید و بر مظلومیت امروز همان چهره‌های فراموش شده، گریه کردم.

برادرم از طعنه‌ها و سرزنش‌ها نهراسید و به سیمرغ‌های دنیوی هم فکر نکنید و این راه را ادامه دهید. سیمرغ شما وجدان‌های بیدار شده بر اثر این حقیقت ارزشمند ارائه شده و اشک‌های غلتانی است که بر گونه‌ها جاری ساختید.

جنت الهی برخاسته از دعای مادران شهیدان و مجروحان سال‌های بر بستر افتاده، مبارکتان باد.^۲

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۲۳۶ - ۲۳۷).

۲. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۲۸ - ۲۹.



حدیث نور

سیری در خاطرات سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

شیرین و خاطره انگیز

بهترین عملیاتی که در آن شرکت کردم، فتح المبین بود که آن زمان برای اولین بار به ما مأموریت داده شد که تیپ تشکیل بدهیم و من که مجروح هم بودم، معاونت فرماندهی محور در جبهه شوش و دشت عباس را به عهده گرفتم. این عملیات از نظر بازدهی برای من بسیار شیرین و خاطره انگیز است، زیرا با این که از نظر سلاح بسیار در مضیقه بودیم، اما به همت رزمندگان اسلام توانستیم حدود سه هزار عراقی را به اسارت درآوریم.^۱

اینجا «وجعلنا» بخوانید^۲

در عملیات «ثامن الائمه»^۳ [شهید مهدی کازرونی] اسیر شد و در حالی که اسیر شده بود، دشمن را اسیر کرده بر پشت یکی از اسرای دشمن سوار شده و اسرا را به پشت جبهه آورده بود. در ارتفاعات «کله قندی» در مهران مشرف به جاده آسفالت، هر که رد می شد، او را می زدند. کازرونی خیلی جسارت داشت، می ایستاد روی جاده و ماشین را سر و ته می کرد، مقابل عراقی ها چراغ را خاموش و روشن می کرد، یک بوق می زد و روی همین آسفالت که هیچ کس عبور نمی کرد، می رفت. در اراده شکنی دشمن، هنرمند بود. خاطره ای نقل کنم پیرامون یکی از شهدا که خیلی هم در جنگ تأثیر گذاشت. شهید «حاج احمد امینی»^۴، در سرگذشت او می خوانیم دوران دبیرستان او با دوران

۱. سردار آسمانی، ص ۱۶.

۲. سخنان در بازدید از مرکز اسناد دفاع مقدس کرمان، ۱۳۸۹.

۳. عملیات «ثامن الائمه» به تاریخ ۵ مهر ۱۳۶۰ در محور آبادان - شرق کارون انجام شد و منجر به شکسته شدن حصر آبادان و بازپس گیری بیش از ۱۵۰ کیلومتر مربع از خاک ایران گردید.

۴. فرمانده گردان ۴۱۰ غواص لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات والفجر ۸ (۱۳۶۴) به فیض شهادت نائل آمد.



جنگ، خیلی متفاوت بوده است. خداوند در وجود او شجاعت را قرار داده بود. شهدا هر یک ویژگی خاصی داشتند. بعضی‌ها در شجاعت فوق‌العاده بودند. حضورشان به اندازه‌ی یک لشکر مؤثر بود.

ویژگی شهید امینی این بود که معنویتش به اندازه‌ی شجاعتش رشد کرده بود. دو نکته بارز داشت. قبل از عملیات، یک شب همه‌ی بچه‌ها بودند، بهرام سعیدی، حسین فتاحی، امینی، تاجیک، بینا، زنگی آبادی، نصراللهی، یوسف الهی، راجی، مشایخی و همه‌ی فرمانده گردان‌ها و ارکان لشکر بودند. فرماندهان از بچه‌ها سؤال می‌پرسیدند. بعضی سؤالات دل‌بچه‌ها را خالی می‌کرد ولی آنها با قوت جواب سؤالات را می‌دادند. برای یک سؤال جواب نبود. که اگر اینجا گیر کردیم، چه کنیم؟ شهید امینی گفت: «اینجا "وجعلنا" بخوانید.» خداوند این شهید را بر پشت امواج سوار و پیاده کرد و عملیات انجام شد. والفجر ۸ را مدیون این جوان بودیم. بعضی از عملیات‌ها شاه کلیدهایی دارند که اینها کلیده‌های پیروزی‌اند. هر دری کلید خاص خود را دارد. به نظر من هر کدام از عملیات‌ها به نام یک نفر ثبت است که او در را باز کرده. در والفجر ۸ کسی که در را باز کرد، شهید امینی بود که همان جا به شهادت رسید. خدا ان‌شاءالله همه ما را توفیق بدهد که از معنویت شهدا بهره‌مند شویم. رنگ و بوی شهدا به ما بدهد. توصیه‌ام به شما این است هر کدام، یک شهید را برای خودتان انتخاب کنید. حتماً هم نباید معروف باشد. در گمنام‌ها، انسان‌های فوق‌العاده‌ای وجود داشت، آنها را هم در نظر بگیرید. دعا کنید خدا به حق زهرا علیها السلام ما را به شهادت برساند و این شهادت را منشأ رحمت و آمرزش ما قرار دهد و ان‌شاءالله شرمنده دوستان شهیدمان نشویم. هیچ چیز بالاتر از شهادت نیست. شما خواهران هم که جهاد از شما گرفته شده، می‌توانید شهید شوید. شما جهاد مهم‌تری دارید که الان به آن مشغول هستید. «آقا» را دعا کنید برای مسئولیت سنگینی که به عهده‌اش است. در این دنیای پرتلاطم و سختی که امروز ایشان با آن مواجه هستند، در داخل و خارج؛ دوستان نادان و دشمنان قسم خورده‌ی مجهز و مسلح و نفاق، ان‌شاءالله خدا ایشان را کمک کند. عمر طولانی و نفوذ کلام بیشتری به ایشان بدهد و قلب‌ها را در تسخیرش قرار دهد.^۱

۱. حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)، ص ۴۵ - ۴۷.



سنگری تاریخی

در عملیات خیبر^۱ روی شهید زین الدین و بچه‌های لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (صلوات الله علیه) خیلی فشار بود. چون توی ضلع مرکزی جزیره جنوبی مجنون بودند. آن موقع خاکریزی هم نبود، پناهگاهی هم نبود، سیل بندی هم نبود، سنگری هم نبود، بمباران‌های دشمن، آتش‌های شدید دشمن، مجال سنگر درست کردن نمی‌داد. بچه‌ها توی گل و آب غوطه ور بودند و دفاع می‌کردند. خون و گل با هم توی این کانال‌ها قاطی بود و جاری می‌شد. پشت سر، نه پلی بود، نه جاده‌ای بود، نه ماشینی می‌توانست بیاید، همه با بلم، با قایق، آن هم با آن امکانات ابتدایی که وجود داشت، خودشان را رسانده بودند به این هدف.

آتش به قدری شدید بود که آن جا هر کس بیرون بود، شهید می‌شد، زخمی می‌شد. سنگرها هم همین طور یکی یکی فرو می‌ریختند روی بچه‌ها و شهیدشان می‌کردند. واقعاً هم در طول جنگ که ما جنگیدیم و عملیات کردیم، جزیره جنوبی و مقاومتی که در آن انجام گرفت، جزء برجسته‌های مقاومت در جنگ ما محسوب می‌شد.

من در جزیره مجنون جنوبی رفتم توی یک سنگر کوچکی که شاید در طول تاریخ هم نمونه نداشته باشد. سنگر کوچکی بود شاید به اندازه‌ی کمتر از یک و نیم در دو متر. داخل این سنگر چهار پنج تا فرمانده وجود داشت. شهید «همت»^۲ آن جا بود، شهید زین الدین بود، شهید «باکری»^۳ بود، شهید کاظمی بود.

من آن جا چهره زین الدین را دیدم. چهره‌ای که تمام گردن و صورت سیاه شده بود، اما از دود باروت. یعنی اگر ناخن می‌کشیدی روی صورت شهید زین الدین، یا روی پیشانی شهید زین الدین، یا توی گردن شهید زین الدین، دستت از دود باروت سیاه می‌شد در اثر آن آتش‌ها و وضعیتی که وجود داشت؛ اما توی همین وضعیت، آن چیزی که مایه تعجب خود من بود، روحیه ایشان بود، با همه این مشکلاتی که وجود داشت.

۱. عملیات خیبر در سوم اسفند ۱۳۶۲ در منطقه هورالهبوزه و جزایر مجنون آغاز گردید و بعد از نوزده روز نبرد، با آزادسازی جزیره جنوبی مجنون به پایان رسید.
 ۲. «محمدابراهیم همت» متولد ۱۳۳۴ شهرضا اصفهان، دومین فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ بود که در بیست و دوم اسفند ۱۳۶۲ در جریان عملیات خیبر به فیض شهادت نائل آمد.
 ۳. «مهدی باکری» متولد ۱۳۳۳ ارومیه، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا بود که در بیست و پنجم اسفند ۱۳۶۳ طی عملیات بدر به شهادت رسید.



آن روز «حمید»^۱ برادر مهدی آن طرف پل شیتات شهید شده بود و جا مانده بود ما نمی‌دانستیم. کنار همدیگر نشسته بودیم، با هم صحبت می‌کردیم. آن جا فهمیدیم حمید باکری شهید شده و مهدی که برادرش بود، فرمانده لشکر بود، خم به ابرو نمی‌آورد. تا انسان دچار چنین صحنه‌ها و حادثه‌هایی نشود، نمی‌تواند آن موضوع را به خوبی بیان بکند که کسی که برادرش، آن هم برادری باوفای حمید نسبت به مهدی که هیچ وقت در لشکرش، حمید باکری به مهدی نگفت برادر، همیشه می‌گفت آقا مهدی. من هیچ آثاری از غم در چهره‌ی مهدی ندیدم. وقتی می‌خواستند جنازه‌ی برادر او را بیاورند، نگذاشت. گفت: «اگر دیگران را توانستید بیاورید، جنازه‌ی برادر من را هم بیاورید.»

آن روز که توی سنگر نشسته بودیم، حاج همت و شهید «عباس کریمی»^۲ فرماندهی قریب سی و پنج تا چهل نفر آدم بودند. در این پد شرقی جزیره‌ی جنوبی که آن طرفش آب بود و این طرفش را هم عراقی‌ها شکسته بودند، آب گرفته بود. روزی پد بود. بعد از حادثه‌ی طلائی، همت آمده بود توی این نقطه. شهید کریمی توی خط بود، شهید همت توی جمع ما در سنگر نشسته بود. به خطش حمله کردند. خب یک خطی بود با عرض خیلی کم، به طول مثلاً هفت هشت کیلومتر. اگر دو تا سنگر از این خط را می‌گرفتند، دو کیلومتر از این خط سقوط می‌کرد. عراقی‌ها چند تا سنگر را از اول خط گرفتند. شهید کریمی تماس گرفت با شهید همت گفت: «عراقی‌ها خط را گرفتند، دارند پیش روی می‌کنند.» و گفت که این طوری شد و حادثه را تعریف کرد. اصلاً کجا سراغ دارید که یک فرمانده لشکری از اول حادثه از لشکر ده هزار نفری تا چهل و پنج نفری بایستد؟ واقعاً هر وقت این در ذهنم می‌آید، دلم مملو از غصه می‌شود. همت، فرمانده لشکر بود، لشکر پایتخت. ده‌ها هزار نفر زیر نظر او بودند. در عملیات خیبر لشکرش آن قدر شهید شد، مجروح شد، شهید شد تا به گردان رسید. گردان را از طلائی منتقل کرد به جزیره‌ی مجنون جنوبی، تبدیل به دسته شد. والله تبدیل به دسته‌ی بعلاوه شد؛ یعنی قریب به چهل نفر. همت با دسته ماند.

۱. «حمید باکری» متولد ۱۳۳۴ ارومیه، جانشین لشکر ۳۱ عاشورا بود که طی عملیات خیبر در ششم اسفند ۱۳۶۲ به شهادت رسید.

۲. «عباس کریمی» متولد ۱۳۳۶ سومین فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ بود که در جریان عملیات بدر در بیست و چهارم اسفند ۱۳۶۳ به فیض شهادت نائل آمد.

برای حاج همت که در طلائیه آن همه مصیبت‌ها را کشیده بود، این جا واقعاً یک مصیبت اندر مصیبت بود. یعنی قرار نداشت. واقعاً قرار نداشت. مظلومیت افرادی مثل حاج همت این جا بود. یک نگاهی کرد به جمع ما، خب من تازه به جزیره آمده بودم برای کمک به بچه‌ها، به من گفت: «فلانی، می‌توانی یک دسته نیرو به من قرض بدهی؟» وقتی حاج همت این را گفت، من اصلاً یک حالی پیدا کردم. اصلاً مظلومیت و غربت و همه چیز را من در حاج همت دیدم. گفتیم: «بله.»

به شهید «میرافضلی»^۱ فرمانده گردانی که جزء بهترین فرمانده گردان‌های ما بود و آن جا ایستاده بود، بچه رفسنجان هم بود، به او گفتیم: «میرافضلی، برو از گردان خودت، یک گروهان نیرو به حاج همت بده.» از گردانی که ما در چاه نفت در انتهای جزیره‌ی جنوبی داشتیم.

تنها وسیله هم آن جا همین موتور فرمانده گردان ما بود که آمده بود پیش من. حاج همت نشست ترک موتور میرافضلی، نه در یک بنز ضد گلوله و در یک فضای ویژه، ولی انگار دیگر نه به سمت خط، به سمت خدا می‌رفت و ناشناس در ضلع وسطی جزیره‌ی جنوبی شهید شد و بیش از دو ساعت کسی نمی‌دانست این که این جا بر زمین افتاده، همت است. این طور می‌شود که او امروز بر جان‌ها حکومت می‌کند.^۲

فرهنگ مقاومت، اکسیر غیرت

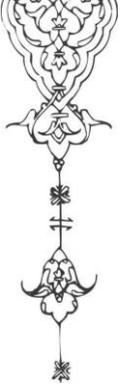
در زمان جنگ سی و سه روزه، یک خانم مسیحی که خواننده بود، اما زن منصفی بود، از آن چه در لبنان اتفاق افتاد، خیلی متأثر شد و جمله‌ای گفت که خیلی تکان دهنده بود. وی گفت: «باید عبای سید حسن نصرالله را بگیریم و پاره‌های آن را به بدن فرزندانمان بزنیم تا آن‌ها غیرت دفاع از مملکتشان را پیدا کنند.»

به نظرم اگر بتوانیم تکه‌های پیراهن آن ۲۳ نفر را پیدا کنیم و گردپای آن‌ها یا همین تکه‌های پیراهن آن‌ها را بر بدن فرزندانمان بزنیم و آن غیرت، نشاط و معنویتی که آن‌ها وقت اعزام به جبهه داشتند؛ بسیار خوب است.^۳

۱. «سید حمید میرافضلی» فرمانده گردان لشکر ۴۱ ثارالله که به همراه شهید «محمدابراهیم همت» در بیست و دوم اسفند ۱۳۶۲ به شهادت رسید.

۲. ذوالفقار، ص ۶۶ - ۶۹.

۳. این مرد پایان ندارد، ص ۱۵۹ - ۱۶۰ (مصاحبه در شروع فیلم برداری فیلم آن ۲۳ نفر).



شهیدی که سرش را بلند کرد

در اولین شیمیایی‌ای که قبل از عملیات والفجر ۸ زده شد، محمدرضا مرادی به شهادت رسید. او را تشییع کردند. دوستش رفت داخل قبر، تلقین را انجام داد. آمد جبهه پیش من. نمی‌دانم آیا همه‌ی قلب‌ها این را باور می‌کنند یا نه؟ گفت: «من وقتی رفتم داخل قبر، خواستم سر محمدرضا را بالا بگیرم، این سنگ لحد را بگذارم زیر سر او، دستم را که دراز کردم، دیدم او بلند شد. سرش را بلند کرد.» او گفت: «من از خدا خواستم مثل او تا سال او به شهادت برسم.»

همان طور شیمیایی شد و بعد هم به شهادت رسید.^۱

ای کاش مرا آتش می‌زدند نه پرچم ایران را!

من وقتی صحنه نابخردانه آن نادان در آتش زدن پرچم ایران را دیدم، خیلی دلم سوخت؛ گفتم‌ای کاش به جای پرچم، خود من را (نه تصویر من را)، ده بار آتش می‌زدند؛ چراکه ما برای سرافرازی این پرچم در هر قله‌ای ده شهید داده ایم. در جریان عملیات کربلای ۵ من با لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ در غرب کانال ماهیگیری صحنه‌های عجیبی را شاهد بودم؛ در این عملیات در هر متری برای دفاع از کشور شهید دادیم.^۲

اکسیر شهادت

یک وقتی من تصمیم گرفتم که هر کس زیر پانزده سال هست، از جبهه برش گردانم. من یک روز در چادرم در سد دز نشسته بودم. اردوگاهمان در سد دز بود. اردوگاه آموزشی بود. دیدم یک نوجوانی دارد از این تل بالا می‌آید؛ تپه‌ای که بالای چادر من بود. او اهل زهک زابل بود. زهک زابل با نقطه‌ای صفر مرزی ما قریب هزار و پانصد کیلومتر فاصله دارد. یک تیربار روی شانته‌هایش گذاشته بود. این خشاب نوار تیربار را دور کمر و این گردنش پیچیده بود. طوری که غرق فشنگ شده بود. کلاه خودی که

۱. ذوالفقار، ص ۸۹.

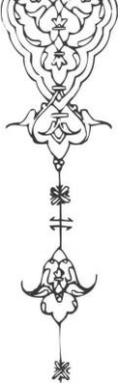
۲. سخنان حاج قاسم در هجدهمین نشست عمومی بصیرت - برادر قاسم، ص ۲۱۱.

گذاشته بود روی سرش، این کلاه آهنی، خیلی بزرگتر از سرش بود، می افتاد روی چشم هایش، هی عقب می دادش. پوتینی که بزرگتر از پاهایش بود را با بند به مچ پایش بسته بود. از پایش در می آمد. با این وضع، آمد پیش من و شروع کرد به گریه کردن. من خیلی متعجب شدم. گفتم: «چرا گریه می کنی؟» گفت: «من آمدم شما با هر کس که گفتم، من با او مسابقه بدهم. به هر تپه ای که شما گفتم، من بروم و تیراندازی کنم.» گفتم: «خب، که چی بشود؟» گفت: «دستور دادی من را برگردانند. من را برنگردان.» و مثل ابر بهار اشک می ریخت.

من اعتقاد دارم که اگر ما بتوانیم این گرد را تبدیل به یک اکسیری کنیم و بپاشانیم به همه این ملت، به کشور، به نوجوانان و جوانان خودمان، این اکسیری که در وجود آن ها به وجود آمد و در زندان های بعضی این گونه خودنمایی کرد و منشأ افتخار ابدی ایران شد، بپاشانیم به همه ی جوانانمان. نوجوانانمان آن ها می توانند یک چنین اکسیری را در وجودشان داشته باشند؛ اکسیر غیرت و معنویت و شهامت و شجاعت و دین داری. این علاج اساسی همه خانواده های ما است، هم ملت ما است، هم کشور ما است، هم جوان ما است. یک وقتی در آخر جنگ من دیدم خیلی از این رزمنده ها می رفتند که حس می کردند پایان جنگ است، از این جای کفش بچه هایی که بالای خط می رفتند در خاکریز یا در سنگرهای کمین می رفتند، خاک جمع می کردند و برای خودشان توشه می کردند و خیلی ها هم این خاک را با خودشان آوردند. به این دلیل هم مقام معظم رهبری، به رغم این که ایشان ولی فقیه است و عمامه ی پیغمبر ﷺ را بر سر دارد، چفیه جبهه را بر گردنش دارد و پیوسته مهم ترین کتاب هایی را که مورد تأکید قرار می دهد، کتاب های جبهه است. بر آن ها تقریظ می نویسد. دلیلش این است که می خواهد ماها را توجه بدهد به این تجربه ی موفق واقعی و راستینی که در تاریخ ملت ما اتفاق افتاد.^۱

برادرم! نماز

خدا رحمت کند شهید «پایدار» را. در جزیره ی مجنون در عملیات خیبر به شهادت رسید. جنازه ی مطهرش باقی ماند. تا حالا هم جنازه اش مفقود است. او یک جوان فداکار



عجیبی بود. در عملیات «والفجر ۴»^۱ بالای ارتفاعات مشرف به پنجوین، در آن بحبوحه‌ی جنگ، دم‌دم‌های صبح بلندگو را به دستش گرفته بود، با یک لطافتی، با یک محبتی به بچه‌ها می‌گفت که نمازت را خواندی برادرم؟

ما در تاریخ‌مان می‌گوییم ظهر عاشورا در بحبوحه‌ی جنگ، یکی به آقا امام حسین (صلوات الله علیه) یادآوری کرد، گفت وقت نماز است. امام حسین (صلوات الله علیه) دعایش کرد و فرمود خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد که نماز را یادآوری کردی. این خصلت حسین گونه شهید پایدار بود که در اوج پاتک دشمن، آن نقطه‌ی اساسی در ذهن او این بود که در هر شرایطی نماز بچه‌ها قضا نشود.^۲

بهشت رزمندگان

شاید این حرف را از من بی‌سواد کم‌تر قبول کنند، اما من معتقد هستم، با توجه به آن چیزی که دیدم و صحنه‌هایی که دیدم، معتقدم امام زمان (عج) که ظهور بکنند، حکومتی که ایجاد می‌کنند، قلعه‌ی آن حکومت آن دوره‌ای بود که در دفاع مقدس ما، در بخش‌ها و حالاتش اتفاق افتاد.

یک وقت در زمان جنگ در هور می‌رفتم، به این توجه می‌کردم. همه‌ی عبارت‌ها، عبارت‌های الهی بود، دینی بود، برای خدا بود، همه‌اش روی این آب‌ها این یونولیت‌ها را پهن کرده بودند، روی این‌ها چادر می‌زدند، توی این‌ها زندگی می‌کردند. همه پوست انداخته بودند. در سرزمین سوزانی که پشه‌های آن، مگس‌های آن، همه چیز آن آزاردهنده بود، یک بهشت درست کرده بودند. آدم بوی بهشت را حس می‌کرد.

در هورالعظیم نه‌ری بود به نام نه‌ر «الکسور» که با قایق می‌رفتم. وقتی داخل این آبراه می‌رفتم فکر می‌کردم این هوری که من می‌بینم و این هوریانی که در درون هورالعظیم هستند، اینان نمادی از اوج حکومت هستند. این انسان‌هایی که روی یک تکه یونولیت در فاصله دو متری دشمن نشسته‌اند و فاصله بین آن‌ها و دشمن یک تکه

۱. عملیات والفجر ۴ در بیست و هفتم مهر ۱۳۶۲ در منطقه دره شیلر در شمال مریوان و پنجوین آغاز و پس از بیست روز نبرد با رسیدن به بخشی از اهداف عملیات به اتمام رسید.
۲. ذوالفقار، ص ۷۴.

به هم چسبیده از نی بود. قاشقش که به ظرف غذا می خورد، یک تیر به سمتش شلیک می شد، اما او ایستاده بود. این، انسان را متحیر می کند.

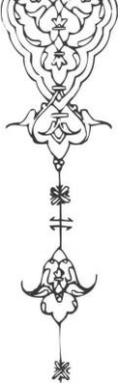
من واقعاً با تمام وجودم اعتقادم این است که جنگ ما مملو بود از بهشتیانی که بهشت مشتاق دیدارشان بود. مملو بود از کسانی که بهشت افتخار می کرد به حضورشان، به وجودشان و مشتاق دیدار و زیارتشان بود.^۱

خلقت خدا برای امام علیه السلام

اواخر جنگ مقام معظم رهبری که آن زمان رئیس جمهور بودند، تشریف آوردند توی جبهه ها و در لشکرها می نشستند و یک شبانه روز در این لشکرها می ماندند، گفتگو می کردند و ابهاماتی که در ذهن فرماندهان در سطوح مختلف بود، مطرح می شد. بعضاً هم خیلی جلسات باجسارتی بود. ایشان باز می کرد، همه حرف می زدند.

یک شب آمدند داخل لشکر ما، لشکر ثارالله. آن جا یک بحثی پیش آمد بین موضوع ارتش و موضوع سپاه. ایشان خاطره ای تعریف کردند در جهت تأیید این فکر سپاهی. فرمودند: من نماینده امام در شورای عالی دفاع بودم. بنی صدر فرمانده کل قوا بود. بنا بود یک طرحی برای شکست محاصره ی سوسنگرد انجام بشود. ارتشی ها و سپاهی ها آن جا جمع بودند که پیرامون این طرح صحبت بشود. من بودم، بنی صدر بود، شهید چمران بود، بقیه هم بودند. مدیر جلسه بنی صدر بود. برادران ارتشی بلند شدند. یک سرهنگی از ارتش بلند شد، طرح خودش را توضیح داد. نوبت به سپاهی ها رسید. من نگاه کردم بینم این سپاهی کیست. دیدم یک جوان لاغر اندام ژنده پوشی که یک اورکت گشادی تنش بود، این بلند شد. همین که بلند شد، من قلبم هری ریخت پایین. گفتم الان است که این خراب کند و بنی صدر با خبائتی که ضد این سپاهی ها دارد، این ها را سرزنش کند. او رفت پای نقشه و شروع کرد حرف زدن. همین طور که او حرف می زد، من قدم می گذاشتم و بنی صدر با همه ی خبائتش گفت احسنت! و او حسن باقری بود.

این جوان اعجوبه ای بود. من چند صحنه در بیت المقدس و رمضان از ایشان دیدم که بعد هم فرصت نشد و شهید شد و تا آخر هم صدمه ی شهادت او در کل جنگ وجود



داشت و خیلی‌ها هم که رفتند و شهید شدند، جایگزین نشدند؛ نه همت، نه حسین خرازی و بعضی‌های دیگر و نه در دوران امروز خودمان، احمد کاظمی. این‌ها بی‌نظیر بودند. در آن دوره، خدا این‌ها را برای امام خلق کرده بود.^۱

آرزوی شهدا

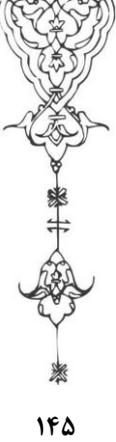
به همه‌ی مردم بگویید، به مادران شهدا، به پدران شهدا، به اسیران و مفقودین و به حزب الله بگویید که خدمتکاران، فرزندان، حسین وار جنگیدند که پیشکسوت نبرد بودند. به آن‌ها بگویید نگران نباشید که جمعی در خدمت‌شان بودند، مسافر بودند و به قافله پیوستند. به آن‌ها بگویید و پیام ببرید از جبهه که آن‌ها در دعاهایشان شاید یک یا دو خواسته دنیایی داشتند. به خدا قسم! همه‌ی آن‌ها با گریه این را می‌خواستند که خدایا! ما بهشت را بر این دنیا ترجیح می‌دهیم که ما خون بهای این باشیم که برویم و این ملت از پیروزی و فتحی که به دست می‌آید، خندان باشند. می‌گفتند ما برویم و ما نباشیم که امام، خدای ناکرده نگران و ناراحت باشد. آرزوی دنیوی‌شان این بود که ملت ایران شاد و خندان باشد. امام شاد باشد و شاید آرزوی دنیوی دیگری هم داشتند و آن، بوسیدن قبر مظلوم، غبار گرفته و محاصره شده‌ی ابا عبدالله الحسین بود. حتماً این هم آرزوی‌شان بود و قطعاً به آرزوی‌شان رسیده‌اند.^۲

در یک قدمی شهادت

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در یکی از خاطرات دوران دفاع مقدس می‌گوید: «چهار نفری داخل ماشین نشستیم و جلوتر از نیروها حرکت کردیم برای این‌که خودمان را به دشمن برسانیم، رسیدیم به چاه‌های نفت، چهار تا پنج نفر عراقی جا مانده بودند که آن‌ها را اسیر کردیم و یک نفر را کنار آن‌ها گذاشتیم و خودمان ادامه دادیم که برویم به طرف تنگه ابوغریب، وقتی مقابل تنگه رسیدیم، به محض این‌که حسن خواست بگوید تنگه ابوغریب، انتهای ستون عراقی‌ها مشغول عبور کردن بود و ما هم آن موقع جوان بودیم و زیاد اعتنایی نمی‌کردیم و به سرعت پشت سر ستون تانک می‌رفتیم که

۱. ذوالفقار، ص ۵۹ - ۶۰.

۲. همان، ص ۱۱۰.



خودمان را برسانیم به ستون تانک، یک ماشین تنها بودیم، همین که گفتیم تانک، یک انفجار عظیمی رخ داد، ماشین رفته بود روی مین ضد خودرو، مین منفجر شد. تمام ماشین تکه تکه شد. عکس ماشین هست، توی تکه‌های ماشین ما چهار نفر در هوا معلق زنان افتادیم روی زمین.»^۱

رزمنده‌ی عارف

آقای علی جان سلیمانی (دوست صمیمی سردار شهید سلیمانی) می‌گوید: حاج قاسم، پرورش یافته مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و نهضت امام خمینی رحمه‌الله و یکی از هزاران نفری بود که برای آسایش ایرانیان جان خود را فدا کرد.

ما عشایر فرهنگ خاص خود را داریم، به این صورت که سالانه یک گوسفند را پروار و آن را برای امام حسین علیه‌السلام قربانی می‌کنیم و به این ترتیب بچه‌های ایل از دوران کودکی با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آشنا می‌شوند. حاج قاسم هم در همین مکتب پرورش یافت.

حاج قاسم یک بار خاطره‌ای را از عرفان بالای یک شهید برایم تعریف کرد و من هم آن را به رشته تحریر درآوردم.

حاجی هنگام بازگو کردن این خاطره چندین بار گریه کرد تا جایی که حتی برای دقایقی توانایی صحبت کردن هم نداشت. در خاطره او چنین آمده است: شب قبل از عملیات یکی از نیروها که از عرفان بالایی برخوردار بود، تک تک هم‌زمانش را خطاب قرار داد و به برخی گفت: شما در این عملیات شهید می‌شوید و به برخی دیگر گفت: شما مجروح خواهید شد. در همین هنگام یکی از بچه‌ها خطاب به این رزمنده گفت: خود شما چه وضعی پیدا خواهید کرد؟ پاسخ داد: همه شما از روی جنازه من عبور می‌کنید. پس از اتمام عملیات وقتی بچه‌های لشکر از رودخانه عبور می‌کردند با پیکر آن رزمنده در حالی که روی سیم‌های خاردار در گذرگاه عبور از رودخانه افتاده بود، مواجه شدند.^۲

۱. نقل از کتاب هجوم به نه‌جام.
۲. اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۴۳.



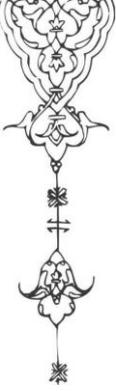
روایت حاج قاسم از آرزوهای یک شهید

«محمد افضلی نیز» دوران ابتدایی تحصیلی را در روستای نیز (از توابع رابر - استان کرمان) سپری کرد و به دلیل نبود دبیرستان در روستا، دوران دبیرستان را در شهر رابر و کرمان تحصیل کرد. بعد از گرفتن دیپلم به نیروی هوایی پیوست و دو سال در «پادگان قلعه مرغی» تهران آموزش دید و سپس بورسیه گرفت و به آمریکا اعزام شد. وقتی از آمریکا به دلیل رعایت مسائل دینی و اخلاقی و توصیه به دیگر دانشجویان به رعایت امور دینی اخراج شد و به ایران بازگشت، پدرش از او پرسید می‌گویند در آمریکا مردم مشروب می‌خورند و به مسائل دینی پایبند نیستند؟ محمد گفت: «بابا خیالت راحت باشد محمد پاک رفت و پاک برگشت. آن جا گاهی برخی از دوستان مرا به گناه ترغیب و تشویق می‌کردند اما من می‌گفتم پوست و گوشت و استخوانم با طعام نوکری در محضر امام حسین (علیه السلام) و روضه خوانی پدرم رشد کرده و حاضر به انجام گناه نیستم.» بعد از اخراج، محمد علناً به مبارزاتش علیه رژیم شاه ادامه داد.

محمد می‌گفت دو آرزو دارم یکی این که موقع شهادت روزه باشم و دیگری بدنم سه روز توی بیابان بماند مثل مولای غریبم امام حسین (علیه السلام) باشم، سال هابعد به دشت عباس که رفتیم، حاج قاسم سلیمانی برایمان روایتگری کرد و گفت خدا خواهش سه نفر از شهدای ما را همان طور که خواسته بودند، برآورده کرد یکی از آنها محمد افضلی بود که در حالت روزه شهید شد و پیکر مطهرش پس از سه روز در دشت عباس پیدا شد. دختر شهید محمد افضلی می‌گوید:

بچه که بودم هر وقت دلم تنگ می‌شد و بهانه پدر را می‌گرفتم، سری به صندوقچه‌ای می‌زدم که وصیتنامه سفارشی پدرم برای من و برادرم در آن نگهداری می‌شد و طبق وصیت پدر، کسی قبل از سن ۱۰ سالگی من و برادرم حق نداشت وصیتنامه را باز کند، مادرم آن را درون چفیه پدرم پیچیده و در صندوقچه‌ای نگهداری می‌کرد. وقتی ۱۰ ساله شدیم، وصیتنامه را بردیم نزد سردار حاج قاسم سلیمانی و ایشان آن را باز و برایمان قرائت کردند.^۱

۱. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۶۴ - ۶۵.



حمید چریک

حمید (شهید حمید ایرانمنش، معروف به حمید چریک) در عملیات فتح المبین اواخر عملیات مدتی مفقود شد. بعدها از خودش شنیدیم که اسیر شده. به قول خودش به خاطر قراردادی که با امام زمان (علیه السلام) داشته، او هم نجاتش داده است.

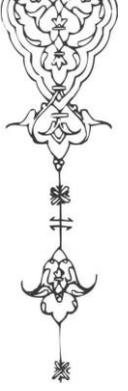
می گفت: «در اثر برخورد ترکش خمپاره یا آر پی جی مجروح شدم و از هوش رفتم. فردا ظهر ساعت ۱۱ به هوش آمدم و خود را در محاصره‌ی ۱۰، ۲۰ عراقی دیدم. خود را به مُردن زدم و دعا کردم که‌ای امام زمان! من هر کار کردم، برای رضای خدا بود و برای اعتلای دین اسلام. خودت مرا نجات بده. عراقی‌ها به سوی من آمدند و حتی لگدی هم به من زدند، اما چون فکر کردند مُرده‌ام، رفتند. ۱۰ دقیقه بعد، دو سرباز عراقی نزدیک شدند. باز هم احتیاط کردم و خود را به مُردن زدم. اما این دو برادر عراقی با بغض مرا سرباز امام خمینی خطاب کردند و وقتی جیب‌هایم را گشتند، مهر، قرآن و عکس امام را درآوردند. به صدام فحش دادند و گفتند این سرباز علی و محمد است. به دلم افتاده این لطف امام زمان است و حرکتی کردم که آنها متوجه شدند زنده هستم. مرا به سنگرشان بردند و غذا دادند. بعضی از عراقی‌ها که فارسی بلد بودند، گفتند که به زور آنها را به جبهه آورده‌اند. دکترشان مرا معاینه و پانسمان کرد. تمام تنم پر از ترکش بود و دردناک. مرا سوار تانکی کردند تا به عقب منتقل کنند، اما من از خدا خواسته بودم شهید بشوم، اما اسیر نشوم. برای همین در یک لحظه وقتی خدمه‌ی تانک پیاده شدند و دیدم کسی دور و بر تانک نیست، از فرصت استفاده کردم و کمی سینه خیز و کمی به حالت دو به سمت سنگرهای خودی آمدم. وقتی بچه‌ها را دیدم، سر به سجده گذاشتم و خدا را شکر کردم. مرا با هلی کوپتر به بیمارستان اهواز منتقل کردند.»^{۲۱}

دیدنی‌ترین صحنه‌ی عمر حاج قاسم

دست تقدیر این بود که من که از دوران کودکی با احمد بودم، در زمان شهادتش هم

۱. «حمید ایرانمنش» مشهور به «حمید چریک» در مرحله‌ی اول عملیات «بیت المقدس» و در حالی که ۲۰ گلوله بر تنش نشست، به جایگاه رفیع شهادت دست پیدا کرد. جنازه‌ی مطهر او بعد از ۹ روز که روی شن‌های داغ خوزستان خفته بود، در مرحله‌ی دوم عملیات به عقب منتقل شد.

۲. حاج قاسم، ص ۴۱.



بالای سرش حاضر شوم و اگر بخواهم کلمه‌ای را به عنوان مشخصه این شهید ذکر کنم، باید بگویم «انسان پاک» لایق این شهید بزرگوار است. در واقع کسانی می‌توانند این مفهوم را داشته باشند که بعد از معصوم به درجه‌ای از صالح بودن برسند.

شهید احمد سلیمانی علاقه ویژه‌ای به جلسات مرحوم آیت الله حقیقی داشت و در همان جلساتی که در مسجد کرمان برگزار می‌شد، به انقلاب اتصال پیدا کرد و از همان دوران روح حاکم بر احمد روح شهادت بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این حس شدیدتر شد و او را یک انقلابی درجه یک کرد.

شهید سلیمانی از مؤثرترین فرماندهان لشکر ثارالله بود. در عملیات طریق القدس در کانالی که کنده بودیم، شهید سلیمانی هم حضور داشت؛ وقتی من در نیمه شب به آن کانال رفتم او را دیدم و وقتی او مرا دید، بلافاصله پشت بوته‌ها پنهان شد و بعداً من متوجه شدم که او به خاطر اینکه مبادا من او را از آنجا برگردانم، پشت بوته رفته بود.

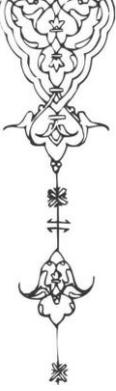
او در طول جانشینی فرماندهی لشکر ثارالله هیچ گاه خود را در جایگاه فرمانده نشان نداد و هیچ کس احساس نکرد که او مسئولیتی در جبهه دارد. با همه فرمانده‌ها ارتباط داشت و حتی برای اینکه بتواند در عملیات‌ها به جبهه و صحنه جنگ نزدیک باشد، یک موتور سیکلت داشت که پیوسته خود را به آتش‌ها می‌رساند.

وقتی که در شب شهادتش مشغول خواندن دعای کمیل بود، حال عجیبی داشت از اول تا آخر دعا سر به سجده بود و انگار الهام شده بود که قرار است فردا صبح به شهادت برسد.

چهره‌ی او را که پس از شهادت دیدم؛ نصف صورتش را خون پوشانده بود و نصف صورتش مثل مهتاب می‌درخشید و حقیقتاً آرامش خاصی در چهره او پیدا بود که باعث شد دیدن این صحنه جزو دیدنی‌ترین صحنه‌های عمرم در دوران دفاع مقدس باشد.^۱

خاطره حاج قاسم از شهید احمد سلیمانی جانشین ستاد لشکر ۴۱ ثارالله

۱. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۹۱ - ۹۲.



تصمیم شهید محلاتی و تصمیم شهید حججی

استان اصفهان حقیقتاً ستون فقرات دفاع مقدس محسوب می‌شود. دلیل اول، حجم حضور، فداکاری، ایثار و حمایت این استان شهیدپرور از جنگ است. این استان بیشترین سهم و حجم شهید را در بین همه استان‌های کشور دارد.

نقش اصفهان در جنگ نقش کلیدی، محوری، اساسی و بی‌بدیلی بود. نمی‌توان جنگ و همه دستاوردهای جنگ را بدون این استان فرض کرد. اگر کسی بخواهد نقش اصفهان را در جنگ منها کند، بخش بزرگی از انتصارات و دستاوردهای دوران دفاع مقدس را باید نادیده بگیرد.

در کنار حمایت و این حجم از ایثارگری و فداکاری عموم مردم در جنگ، نقش اصفهان در مدیریت جنگ نقش محوری است. شاید بتوان نیروی انسانی را بسیج کرد اما هرگز نمی‌شود نقش شهید والامقام و بزرگی مثل حسین خرازی را در جنگ نادیده گرفت؛ نمی‌توان صحنه جنگ را بدون شهید کاظمی، بدون همت - که متعلق به این استان هستند - تصور کرد؛ نمی‌توان جنگ را دید و شهید ردانی و تأثیر او در صحنه جنگ را ندید؛ نمی‌توان جنگ را دید ولی آن روحانی انقلابی که تاکنون نظیرش کم دیده شده است را ندید.

نمی‌شود اصفهان را دید ولی شهید محلاتی^۱ را و آن تصمیم انقلابی در هواپیما و انتخاب مرگ با عزت یا اسارت با ذلت را نادیده گرفت. تصمیمی که شهید محلاتی در آسمان گرفت با تصمیمی که شهید حججی زیر تیغ داعش گرفت، هیچ تفاوتی نداشت و این‌ها هر دو از اصفهان هستند. خلبان و همه کسانی که در درون آن هواپیما بودند یک عمل انقلابی کردند.^۲ انسان انقلابی کسی است که با مرگ و شهادت خودش یک ملت را

۱. «شهید شیخ فضل الله محلاتی» در سال ۱۳۰۹ در شهرستان محلات در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد و به دلیل علاقه‌اش به علوم دینی، پس از تحصیلات مقدماتی به شهر قم رفت و وارد حوزه علمیه شد. شهید محلاتی به خاطر اعتقادات عمیق اسلامی و روحیه ظلم ستیزی‌اش از همان ابتدا به گروه فداییان اسلام پیوست و به رهبری شهید نواب صفوی مبارزات خود را شروع کرد.

شهید محلاتی در رمضان سال ۱۳۳۲ به واسطه اینکه در بجنورد علیه کنسرسیوم نفت و کودتای ۲۸ مرداد سخنرانی آتشی‌ن کرده بود، دستگیر و به مشهد تبعید شد. شهید محلاتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در آستانه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به عنوان نخستین سخنگوی انقلاب، پیروزی نهضت و استقرار نظام الهی را در کشور از راه رادیو به ملت مسلمان نوید داد. همزمان با تشکیل سپاه پاسداران، از سوی رهبر کبیر انقلاب، مسئولیت نظارت، کنترل و هدایت این نهاد انقلابی و نوحاسته را پذیرفت. ۲. هواپیمای حامل آیت الله شهید محلاتی و هیأت همراه که همگی از نمایندگان مجلس و قضات عالی رتبه دادرسی نظامی



سربلند کند. شهید محلاتی در معنویت یک اسطوره‌ای بود. یک شخصیت ممتازی بود که شهادت او، امام راحل را عزادار کرد. امام راحل شهید محلاتی را مانند شهید مطهری متعلق به خودش و بیت خودش می‌دانست. اصفهان صاحب چنین شخصیت‌های ممتازی است. وقتی جلسه‌ای برای جنگ تشکیل می‌شد، اگر شهید خرازی، شهید کاظمی، شهید ردانی و... در جلسه نبودند، آن تصمیم، تصمیم ناقصی بود. با حضور و بیان آن نسبت به هر تصمیمی احساس آرامش و اطمینان می‌شد.^۱

تشنه لبی و ایثار آب

ابوذر در جنگ تبوک از قافله عقب افتاد، چون خیلی‌ها پیاده می‌آمدند. او جزء پیاده‌ها بود. در بین راه آب داشت که بخورد، اما تردید داشت که پیغمبر ﷺ تشنه است یا تشنه نیست؟ آب دارد یا آب ندارد؟ آب نخورد به این دلیل. تا رسید به منزلی که پیغمبر در آن جا منزل کرده بودند. خب این ابوذر است؛ ابوذر غفاری با همه‌ی عظمتش که در چشم ما از این اصحاب برجسته چهار تا پنج تا جا مانده، باقی مانده، این‌ها تا آخر ماندند. یکی‌شان ابوذر است؛ اما یک انسان عادی، نه یک انسانی که در محضر پیغمبر دارد تربیت می‌شود. یک انسانی که قریب هزار و چهارصد سال بعد از آن حادثه می‌آید و شنیده، خوانده، گفته‌اند آن روایات را؛ نه این‌که این محضر را، جبرئیل را، بوی وحی را استشمام کند. برادری داشتیم به نام «علی ماهانی». خیلی آدم مقدسی بود. خیلی مقدس بود. او

بودند، بعد از پشت سر گذاشتن شهرستان ایذه، در نزدیکی اهواز در حال پرواز بودند که دو فروند میگ عراقی، مجهز به موشک‌های مدرن هوا به هوا، بر روی فرکانس هواپیما می‌روند و با لهجه انگلیسی - عربی خود، به خلبان هواپیما اخطار می‌دهند که بی‌دردسر به همراه آنان به سوی عراق بروند. (این اطلاعات گویا از طریق خلبان به برج مراقبت منتقل شده است). عراقی‌ها خطاب به او می‌گویند: شما و سایر خدمه پرواز در امان هستید. ما پناهندگی شما به هر کشور آزادی در دنیا را تضمین می‌کنیم، تکرار می‌کنیم: ما با شما هیچ کاری نداریم، هدف ما مسافران شماسست. خلبان هواپیما متوجه می‌شود که عوامل خودفروخته داخلی یا همان ستون پنجم، دقیقاً آمارو اسامی سرنشینان را به دشمن اطلاع داده‌اند. خلبان بعد از آگاهی از نیت دشمن، مراتب را با آیت الله محلاتی در میان می‌گذارد و تصمیم نهایی را به ایشان واگذار می‌کند. شهید محلاتی در پاسخ می‌گوید: ما شهادت را به تسلیم شدن در مقابل دشمن بعثی ترجیح می‌دهیم و خلبان شجاع، همان کاری را می‌کند که باید می‌کرده است.

خلبان هواپیما، بدون توجه به اخطارهای مکرر دشمن به راه خود ادامه می‌دهد. صدای تلاوت قرآن مجید، یک صدا از داخل هواپیما به گوش می‌رسد. در این هنگام، دشمن اولین موشک را شلیک می‌کند. به گفته شاهدان عینی که از پایین شاهد ماجرا بوده‌اند، با اولین شلیک، بال چپ هواپیما کنده می‌شود. خلبان، با مهارت تلاش می‌کند هواپیما را در جایی مسطح فرود آورد. جنگنده عراقی، با مشاهده شجاعت و مهارت خلبان ایرانی، مجبور می‌شود دومین موشک خود را هم به سوی هواپیمای آسیب دیده، شلیک کند. با برخورد موشک، هواپیما چند تکه شده و مسافران هواپیما به شهادت می‌رسند. (سخنان حاج قاسم در کنگره شهدای استان اصفهان)

۱. برادر قاسم، ص ۱۶۳ - ۱۶۵.

زخم بدنش را که دستش مجروح بود و پایش هم شبیه دستش بود، همیشه به نوعی مخفی می‌کرد که تظاهر به این زخم نکرده باشد. این زخم را طوری نمایان نکند که نمایش داده بشود. این خیلی حرف است. خیلی خودسازی بزرگی می‌خواهد. این‌ها حرف‌های عادی نیست. آن وقت این علی ماهانی در عملیات «الفجر ۳»^۱ در میدان مین ماند. میدان مین و الفجر ۳ خیلی میدان مین بزرگی بود. شاید جزء پرتراکم‌ترین میدان‌ها و موانع جنگ، همین منطقه‌ی والفجر ۳ و «کربلای ۱»^۲ بود. حتی در بعضی از ابعاد از شلمچه هم بیشتر بود؛ منهای کانال‌ها، بیشتر بود.

خب علی ماهانی را می‌شناختند. شناخته شده بود. آمدند به مجروحین توی معبر آب بدهند. با آن ظرف آبی که همراهشان بود، اول به سمت علی ماهانی رفتند که به او آب بدهند. نخورد. گفت به فلانی بدهید. دادند. باز آمدند، گفت به فلانی بدهید. به مجروحین همه دادند. آب بود، ولی وقتی برگشتند، او تشنه به شهادت رسیده بود.^۳

ما به امامزاده شهرمان افتخار می‌کنیم

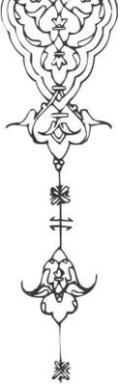
ما افتخار می‌کنیم (که شهید) «عبدالمهدی مغفوری»^۴ که امروز مزارش امامزاده شهرمان است، مال ماست. کسی که در هیچ شبی نافله شب او قطع نمی‌شد. اگر در اتوبوس بود در وسط راه پیاده می‌شد، نافله شبش را به جا می‌آورد و با اتوبوس و یا خودروی بعدی خودش را می‌رساند.

ما افتخار می‌کنیم به مغفوری که در حفظ بیت المال وقتی همسرش می‌خواست وضع حمل بکند، برای رساندن خود به بیمارستان از موتور سیکلت سپاه استفاده نکرد.

حاج قاسم حضور مغفوری را در جبهه منع کرده بود

در موقعیت‌های گوناگون و در پست‌های مدیریتی به خوبی درخشید و سرانجام معاونت ستاد لشکر ۴۱ ثارالله را بر عهده داشت که در نهایت در عملیات کربلای چهار به لقاء معبود شتافت.

۱. عملیات والفجر ۳ در هفتم مرداد ۱۳۶۲ در منطقه عملیاتی مهران آغاز و پس از سیزده روز به پایان رسید.
 ۲. عملیات کربلای ۱ در دهم تیر ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی مهران آغاز و بعد از هشت روز نبرد، با آزادسازی شهر مهران پایان یافت.
 ۳. ذوالفقار، ص ۷۴ و ۷۵.
 ۴. عارف شهید عبدالمهدی مغفوری در سال ۱۳۳۵ در روستای سرآسیاب فرسنگی از توابع شهرستان کرمان دیده به جهان گشود. خانواده تنگدست او از راه قالی بافی امرار معاش می‌کردند.



در جبهه، در سخت‌ترین عملیات‌ها، حاج قاسم سلیمانی که اعتقاد و علاقه عجیبی به شهید مغفوری داشت، از او خواهش می‌کرد که بیاید و برای جمع سخنرانی کند. عبدالمهدی حتماً پنجشنبه‌ها به گلزار شهدا می‌آمد. می‌گفت گلزار شهدا نباید خلوت باشد. هر وقت هم می‌خواست از گلزار خارج شود، بدون آنکه به مزار شهدا پشت کند، عقب عقبی از گلزار خارج می‌شد.

حاج قاسم حضور مغفوری را در جبهه منع کرده بود، ولی مغفوری به لطائف الحیل برای عملیات کربلای ۴ خود را به جبهه رساند. هر چند پیش از آن دو بار هم مجروح و شیمیایی شده بود.

اگر ما ولایت نداشته باشیم، هیچ چیز نداریم. هر کس حضرت امام خمینی را بشناسد، نام او را بی‌وضو بر زبان جاری نمی‌کند. در کشور تحت ولایت امام، رعایت قانون واجب شرعی است، اگر خطا کنیم، در آن دنیا با شرمندگی باید جواب ولایت را بدهیم. جان من به فدای امام که آمد و اسلام را زنده کرد. به احترام نام امام، از جا برمی‌خیزم چرا که او نائب بر حق امام زمان (عج) است و نمی‌توانم در هنگام شنیدن نامش بی‌تفاوت باشم. هنگام خرید، از مغازه‌ای خرید کنید که فروشنده‌اش ولایتمدار باشد.

به جدم قسم این عبدالمهدی حسابش با همه فرق می‌کند

عارف وارسته مرحوم آقا سید کمال موسوی در بیان ویژگی‌های شهید مغفوری می‌گوید: «من بین علمای زیادی در کربلا، قم و مشهد زندگی کردم و عمرم را با مراجع و علما سپری کردم، اما مثل آقا زاده ندیدم، حقا که یکی از بزرگ‌ترین و مقبول‌ترین بندهای خداست، به جدم قسم این عبدالمهدی حسابش با همه فرق می‌کند».

شهید مغفوری معتقد بود باید همه کارها هدف دار باشد، میز کارش را رو به قبله می‌گذاشت و هنگامی که خدا به او فرزندی عطا کرد، او را از بیمارستان به گلزار شهدا برد و با تلاوت قرآن، اجازه نداد نخستین کلامی که نوزاد می‌شنود، حرف‌های دنیایی باشد.

این شهید هر زمانی که به منزل پدرش می‌رفت، دست پدر و مادر را می‌بوسید و هیچگاه به خود اجازه نمی‌داد در حضور آنها پایش را دراز کند و یا جلوتر از آنها حرکت و یا زودتر دستش را به سوی سفره دراز کند.



چه سوره خوبی، ان شاءالله با نور برمی‌گردم

عبدالمهدی به تجملات دنیا چشم نداشت، اتاق نشیمن را دو قسمت کرده بود، روی یک قسمت فرش و مابقی حصیر انداخته بود و خودش روی حصیر می‌نشست و می‌خوابید و می‌گفت: می‌ترسم، نشستن و خوابیدن روی این فرش گرم و نرم، مرا از یاد محرومان غافل کند و نزد خدا شرمنده شوم.

هنگام گوش دادن به روضه و یا قرائت قرآن، انگار در این عالم نبود، هیچ صدایی را نمی‌شنید و اصلاً متوجه اتفاقات اطراف خود نمی‌شد.

آخرین بار که به جبهه رفت از زیر قرآن رد شد، قرآن را بوسید و گشود، سوره نور آمد، حالش دگرگون شد و گفت: چه سوره خوبی، ان شاءالله با نور برمی‌گردم و وقتی پیکر مطهرش را آوردند، صورتش در هاله‌ای از نور بود.

شهید مغفوری هر وقت صحبت از مال دنیا می‌شد، فوراً به گلزار شهدا می‌رفت و با ادب کنار قبور شهدا می‌ایستاد، انگار که به نماز ایستاده باشد.

با همه علاقه‌ای که به جبهه داشت، وقتی بزرگان و فرمانده‌هان اجازه رفتن نداده بودند، گردن می‌نهاد و فقط به انجام تکلیف فکر می‌کرد و خدا را مد نظر می‌گرفت.

شهید مغفوری قبل از شهادت، فرماندهی در سطوح مختلف لشکر تارالله را بر عهده گرفته بود و کربلای ۴ و در جزیره‌ام الرصاص آخرین حضور دنیایی وی بود.^۱

پیرمرد ۹۰ ساله

یک پیرمردی نود ساله عصا به دست را در والفجر یک دیدم، نه این‌که اهل خوزستان یا بستان باشد و برای دفاع از ناموسش آمده باشد، اهل زهک زابل بود. دستانش می‌لرزید و یک عینک ته استکانی بر روی چشمانش بود، سلاح دستش نبود. به شهید میرحسینی اعتراض کردم چرا این پیرمرد را آوردید. گفت من نتوانستم او را برگردانم، شما اگر می‌توانید او را برگردانید. رفتم سمت این پیرمرد، دیدم این مرد کنار این گردان راه می‌رفت و با خود چاوشی می‌خواند: هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله.^۲

۱. برادر قاسم، ص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۲. برادر قاسم، ص ۱۰۶ - ۱۰۷ (سخنان حاج قاسم در یادواره شهدای لری).



حسینعلی عالی

آن جوان زابلی، حسینعلی عالی،^۱ شخصیتی بود؛ روح بلندی داشت. او چه تعبیری از جنگ داشت که در همه‌ی شب‌های عملیات وقتی خط را، سیم خاردار آخری را باز می‌کرد، روی سیم خاردار می‌خوابید و با گریه، التماس بچه‌ها می‌کرد که از رویش رد بشوند.^۲

شهید حاج قاسم سلیمانی

از افتخارات سردار

شهید حاج قاسم سلیمانی می‌گوید: ما افتخار می‌کنیم حسین عالی مال ماست. (افتخار می‌کنیم) به شهید علی حاجبی که حرارت حقیقی (و) معنوی لشکر ثارالله از هرمزگان بود. ما افتخار می‌کنیم که علی حاجبی مال ماست. جلوه زیبای ارزشمندی که در خلوص بی‌همتا بود.

* هم‌زمان (شهید) حاج علی (حاجبی) - معاونت ستاد لشکر ۴۱ ثارالله - می‌گویند که او همیشه با لباس خاکی در مأموریت‌ها حاضر می‌شد. اما همه دو بار حاج علی را با لباس سبز سپاه دیدند. یک شبی که در مراسم ازدواج خود بر سر سفره عقد حاضر شد و دیگر در عملیات کربلای یک در منطقه مهران که منجر به شهادت ایشان گردید.^۳

۱. از این شهید که وجهه عرفانی اش آن قدر بر روحيات او غلبه یافته بود که گاه از حسینعلی عالی به عنوان «شهید عارف» یاد می‌شود، سخنان، خاطرات و یادکردهای ویژه‌ای نقل می‌شود که هر کدام می‌توانند برای شهرت یک رزمنده کافی باشند. اما حسینعلی مثل خیلی از رزمنده‌های مناطق محرومی چون سیستان و بلوچستان، در گمنامی به سر می‌برد. شهید مرتضی بشارتی، یکی از هم‌زمان شهید عالی، خاطره‌ای عجیب از شهید عالی نقل می‌کند که نشان از قرابت عالی با خدای خود دارد. شهید بشارتی می‌گوید: «با حسین برای شناسایی رفتیم. وقت نماز شد. اول برادر عالی نماز را با صوتی حزین و دلی شکسته خواند. بعد ایشان به نگاهی ایستاد و من به نماز. من در قنوت از خدا خواستم یقینم را زیاد کند و نمازم را تا به آخر خواندم.

پس از نماز دیدم حسین می‌خندد. به من گفت: «می‌خواهی یقینت زیاد شود؟»

با تعجب گفتم: «بله، اما تو از کجا فهمیدی؟»

خندید و گفت: «چقدر؟»

گفتم: «زیاد.»

گفت: «گوشیت را بگذار روی زمین و گوش کن.»

من همان کار را کردم. شنیدم که زمین با من حرف می‌زد و من را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: «مرتضی! نترس. عالم عبث نیست و کار شما بهبوده نیست. من و تو هر دو عبد خداییم، اما در دو لباس و دو شکل. سعی کن با رفتار ناپسندت خدا را ناراضی نکنی و...» زمین مدام برآیم حرف می‌زد!

سپس حسین گفت: «مرتضی! یقینت زیاد شد؟!»

با خودم گفتم: «من فکر می‌کردم انسان می‌تواند به خدا خیلی نزدیک شود، اما نه تا این حد!» (برادر قاسم، ص ۱۳۷).

۲. برادر قاسم، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.

۳. همان، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

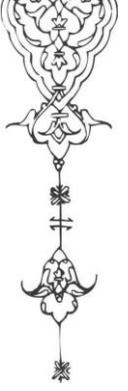
قصه‌ی یک مادر

یادم هست مادری بود در یکی از این روستاهای کرمان به نام «خانوک». این مادر، شوهرش و سه پسرش در جنگ بودند به نام «زادخوش». پسرش که شهید شد، اجازه نداد کسی قبر را حفر بکند. خودش آمد قبر را کند؛ یک زن. بعد که خسته شد، دخترهایش را صدا زد به او کمک بکنند. قبر پسرش را که هفده سالش بود، کند. بعد آمد این پسر را توی قبر گذاشت، دفن کرد و شوهرش و دو پسر دیگرش را روانه جبهه کرد. عجیب بود این صحنه.^۱

وقتی یک نفر یک کاسه‌اش به ما می‌دهد ...

اینکه یک مادر شهید در شهر ما و در خیابان و کوچه ماست، سبب دفع بلا و مایه رحمت و برکت است و این امر کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و کار شایسته‌ای که امروز به لطف خدا در سراسر روستاها، شهرها و استان‌های کشور صورت می‌گیرد تجلیل از مقام والای شهدا است. چه طور وقتی یک نفر یک کاسه‌اش به ما می‌دهد، ده مرتبه تشکر می‌کنیم اما والدین شهدا فرزندان‌شان را در راه ما و برای راحتی ما بدهند و ما قدر آنان را ندانیم و چگونه باید این پدر و مادر شهید را سپاس کنیم. زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خواست فرزندش را قربانی کند، امتحان الهی برای حضرت ابراهیم علیه السلام ایجاد شد و چه مادرانی که ۴ فرزند و همسر خود را راهی جبهه‌ها کرده و فرهنگ بسیج را احیا کردند. این امتحان برای امام خمینی هم بود که بهترین‌های این عالم را فدای اسلام کرد. ما مدیون پدران و مادران شهدا هستیم و خوشحالی قلب آنان خوشحالی قلب امام زمان علیه السلام است و دعای این بزرگان اجابت خواهد شد زیرا اینان مانند خود شهیدان هستند.

مادر شهیدان ایرلو مانند یک مربی اخلاق عمل می‌کرد و معمولاً مرسوم بود که به دیدار کسی می‌روی، هدیه‌ای با خود ببری اما این جا هر کس به دیدار ایشان می‌رفت، هدیه هم دریافت می‌کرد. ایشان گاهی پول می‌دادند و سفارش می‌کردند که قرآن و نهج البلاغه و یا ادعیه خریداری شود، بعد جوانان که به دیدارش می‌آمدند این هدایا را به



آنها اهدا می کردند و می گفت: یک جوان که قرآن خوان بشود راه صدها گناه و خلاف بسته می شود.^۱

سردار قاسم سلیمانی در سوگواره سنگ صبور در مسجد جامع قرچک

اگر پدرم بمیرد

افرادی داشتیم که با سر و جان کار کردند. خوب بعضی‌ها با سر و جان کار کردند، ولی واقعاً خسته شدند. یکی از برادران خیلی کار کرد. خیلی زحمت کشید. ایشان گفت: آقا خسته شدم. برادر! من خسته شدم. احتیاج به استراحت دارم. ما قبول می کنیم. همه‌ی شما خسته شدید. واقعاً این را قبول دارم. به حدی رسیده که خودم هم بریدم. ولی الآن در حالتی هستیم که پدرم هم بمیرد نمی‌روم. اگر مادرم هم بمیرد نمی‌روم.^۲

از سخنان سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی

معنای سقوط

من یک زمانی در سپاه پرسیدم که فلان سردار کجاست. گفتند که رفته است، فلانی که می‌گویم منظورم فرمانده جنگ و فرمانده لشکر است، من به آن فرمانده گفتم که خط شما سقوط کرده است. کسی که نتواند نیروهایش را حفظ کند، خطش سقوط کرده است. سقوط خط من این نیست که دشمن وارد بشود، بلکه این است که نیروهایم متفرق بشوند.^۳

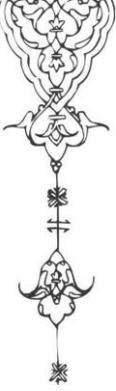
جبهه و حج

در موسم حج، وقتی که حج گزاران مُحرم می‌شوند و به عرفات و منا و مشعر و رمی و مطاف می‌روند، همه‌ی اعمال معنوی است و همواره مشغول ذکر خدا هستند. جبهه‌های ما نیز چنین فضایی داشت. یک حج حقیقی بود، مثل حج ابراهیم و اسماعیل هیچ گونه خودستایی، غرور و تکبر در آن نبود. کسی به چیزی تظاهر نمی‌کرد. در عملیات والفجر ۸ که امید برای پیروزی خیلی کم بود، صحنه‌ی سختی بود. آقای «علایی» هنگام شروع

۱. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۷۶-۷۷.

۲. به نقل از کتاب نبرد سید جابر.

۳. سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۳۰.



عملیات از شهید حاج «احمد امینی» سؤال کرد: «اگر دشمن شما را دید، چه می‌کنید؟» او توضیح داد، ولی ظاهراً آقای علایی قانع نشد. شهید امینی گفت: «وجعلنا می‌خوانیم» و همین طور هم شد. شهید «صدوقی» در چولان‌های ساحل دشمن، وقتی دشمن پا گذاشت روی دستش، در حالی که ستون غواص پشت سرش خوابیده بود، این فشار پای دشمن، دستش را به درد آورده بود و او دم نمی‌زد. زیر همین فشار پای دشمن، آیه‌ی وجعلنا را می‌خواند و این آیه معجزه می‌کرد. از معنویت جنگ بسیار گفته شد و باز هم باید گفت.^۱

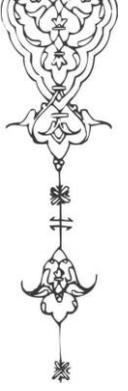
رقابت

قبل از عملیات بدر در سنگر تاکتیکی لشکر نشسته بودم که «احمد» و «محمد قنبر» وارد شدند. این دو برادر عضو گردان ۴۱۰ غواص بودند. هر دو گریه می‌کردند. پرسیدم: «چی شده، چه خبر است؟» محمد گفت: «من باید امشب در عملیات شرکت کنم.» از احمد پرسیدم: «تو چه می‌گویی؟» گفت: «من باید در عملیات شرکت کنم.» تصمیم گرفتم به استدلال این دو برادر گوش کنم. محمد گفت: «من برادر بزرگ هستم و مادرم احمد را به دست من سپرده است. بنابراین، او باید بماند تا من در عملیات شرکت کنم.» استدلال احمد این بود: «او برادر بزرگ است. اگر در عملیات شرکت کند، شهید می‌شود و مادرم به دلیل علاقه‌ای که به من دارد، دیگر اجازه‌ی حضور در جنگ را به من نخواهد داد.» نهایتاً هر دو در عملیات شرکت کردند و احمد شهید شد.^۲

رهنمود امام

در عملیات طریق القدس تازه تیپ کربلای گیلانی‌ها و مازندرانی‌ها شکل گرفته بود آن موقع سه تا تیپ بیش‌تر نبود سردار مرتضی قربانی فرماندهش بود. گردان از گیلان، کرمان و نجف آباد داشت. عملیات سوسنگرد من آن جا بودم. اولین بار بود که شهید زیاد می‌دادیم. خیلی‌ها از جمله همین سردار جعفری (فرمانده سپاه) می‌گفتند ما نمی‌توانیم این حجم شهادت عزیزانمان را تحمل کنیم. آقای (محسن) رضایی خدا

۱. حاج قسم، ص ۱۴۵.
 ۲. ذوالفقار، ص ۷۳.



حفظشان کند همه را خدمت امام علیه السلام رفتند، امام یک جمله خیلی لطیفی گفتند این جمله امروز حال مدافعان حرم است، فرمودند: که بروید خدا را شکر کنید که خداوند سرنوشت این کار را به دست شما سپرده است و نام شما را در لوح محفوظ نوشته است. این حادثه تصادفی نیست. این حادثه اگر بنا باشد در عالم آخرت خداوند سبحان بخواهد نشان دهد هیچ صحنه‌ای زیباتر از صحنه عمر شما نیست. این جزء زیبایی‌های عمر شماست.^۱

کربلاها را ادامه خواهیم داد^۲

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ / وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا / فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا.

درود بر انبیاء و اولیاء و صدیقین و شهدا. درود بر پیرو یاور مستضعفان، امام خمینی و درود بر تمام چهره‌های نورانی شما که خداوند عاشقان را از بین شما انتخاب کرده و به زودی عاشق و معشوق به وصال یکدیگر خواهند رسید. خداوند می‌فرماید: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی قتلتی و من قتلتی فانادیته.»

هر که مرا بجوید، می‌شناسد و هر کس من را شناخت، خواهد یافت و هر کس مرا بیابد، عاشقم خواهد شد و هر کس عاشقم شود، عاشقش خواهم شد و مرا بیابد و هر که را من عاشقش شوم، او را خواهم کشت و دیه‌اش خودم هستم.

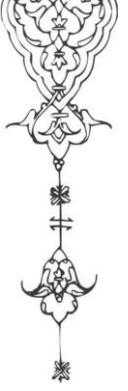
این خیلی سعادت بزرگی است. «شهادت» آرزویی که همه دل‌ها برایش پر می‌زند. همه عاشقان برای رسیدن به معشوقشان، برای رسیدن به هدفشان، آخرین وسیله‌ای که می‌دانند آن‌ها را به معشوق می‌رساند، شهادت است و آن را انتخاب می‌کنند و این افتخار نصیب هر کس نخواهد شد، مگر افرادی که خود را ساخته باشند و افتخار این را داشته باشند که به لقاءالله بپیوندند و در بین شماها زیاد است. در بیش‌تر چهره‌های

۱. روایتی متفاوت از منطبق حضور ایران در سوریه، ص ۳۹ و ۴۰.
۲. سخنرانی در روز جمعه ششم آذر ۱۳۶۰ در جمع دو گردان از رزمندگان تیپ ۴۱ ثارالله کرمان، قبل از عملیات «طریق القدس».

شما رخسار شهادت، رنگ شهادت، توأم با معنویت از دور نمایان است، مشخص است. محرم، ماه به حرکت درآورنده‌ی تمام مستضعفان است. چشم‌ها، چشم امام، چشم ملت، چشم شهیدان که ناظرند، به بازوان خشمگین و پرتوان شما دوخته شده است. ولی شما صابران با وجود این که شعله‌های عشق شهادت در بدنتان طنین افکن است، صبر کردید تا یک مرتبه به دشمن مکار طوری بتازید که خیالش را هم نکرده باشد. الحمدلله که در این چند روزی که آن جا بودید، غیر از یکی دو نفر که خداوند این جور خواست که زودتر بروند و آن جا هم بتوانند شفیع ما باشند، بقیه الحمدلله سالم ماندند که برای حمله نهایی آماده شوند. برادران! عزیزان! شهیدانی که الآن نشسته اید و صدای مرا می‌شنوید! فرمانده هم آمده است، امام زمان علیه السلام هم آمده است. فرمانده تیپ عاشورا چند شب پیش خواب دیده - این را در جلسه‌ای به ما گفت که به همه برادران بگویم - خواب دیده که در محضر امام است. می‌گفت آیت الله بهشتی، آیت الله مشکینی و شهدای دیگر هم بودند. می‌گفت یک وقت دیدم نوری از در وارد شد (گریه‌ی حضار) امام بلند شدند و رو کردند به حاضرین گفتند: «من برای این حمله آماده ام.» یک مژده‌ای دادند که در این حمله ما کم‌ترین شهید و بیش‌ترین بازدهی را داریم.

برادران! دعای خیر رهبر بدرقه راه شماست. یکی از برادران می‌گفت شب در بیت امام نگهبان بودم، نیمه‌های شب دیدم پیر جماران آمد بالای پشت بام، رو کرد به من و گفت اسلحه‌تان را به من بدهید، حالا دیگر نوبت من است. اسلحه را از من گرفت. می‌گفت نشستم یک گوشه‌ای ببینیم این پیر خدا چه می‌کند، دیدم اسلحه را به دوش انداخت از این طرف پشت بام می‌رود به آن طرف پشت بام گریه می‌کند، با خدا راز و نیاز می‌کند. خوب که دقت کردم، دیدم برای رزمندگان دعا می‌کند. عزیزان! دعای رهبر بدرقه‌ی راه شماست.

قوی باشید و بدانید با دعای امام زمان علیه السلام با رهبری فرماندهی چون امام زمان علیه السلام چنان بر دشمن مکار بکوبیم که مجال تکان خوردن نداشته باشد. و ان شاءالله با خونمان، پیام کربلا را به همه‌ی چشم انتظاران و عزیزانمان در پشت جبهه، از آن پیرزنی که تمام دارایی‌اش را در کیسه‌ی پلاستیکی می‌کند و برای ما می‌فرستد، با خونمان هدیه‌ای چون دشت باز سوسنگرد را برایشان خواهیم فرستاد.



این قدر عملیات‌های کربلا را ادامه می‌دهیم تا به کربلای حسینی برسیم. ان‌شاءالله قلب امام زمان(عج) را با این قطره‌های خونمان روشن خواهیم کرد و به امامان خواهیم گفت: اماما! رهبر! زعیما! ای کسی که حاضریم اگر خدا هزاران جان به ما بدهد، در راهت فدا کنیم! امام! هرگز چون کوفیان که علی را تنها گذاشتند، تنهایت نخواهیم گذاشت و شما به نیروی ایمانتان، نه با کلاشینکف، توپ، تانک و خمپاره، با نعره‌ی الله اکبرتان خواهید دید در آن شب چگونه دشمن از این نعره‌های الله اکبر فرار می‌کند یا تسلیم می‌شود. ان‌شاءالله این پیروزی بزرگ را به دست خواهیم آورد و این طرح را که طرح کربلای یک نام دارد، این قدر کربلاها را ادامه خواهیم داد که به کربلای امام حسین (علیه السلام) برسیم.

یا حسین! این گردان به نام گردان ابوالفضل (علیه السلام) نام گذاری شده. یا حسین! می‌خواهیم چون ابوالفضل (علیه السلام) دست‌هایمان در راه امامان خمینی، قطعه قطعه شود. حسین جان! تا دشمن را در این خاک به خاک نسپاریم، نمی‌خواهیم از این مرز، از این خاک برگردیم، حتی اگر دست‌هایمان قطعه قطعه و پاهایمان تکه تکه شوند. ان‌شاءالله این طرح را که تمام کنیم، به یاری الله، این یاری دهنده‌ی مستضعفان، در کربلاهای دیگر دشمن را سختِ سختِ سخت در خاک فرو خواهیم برد.

پروردگارا! خدایا! خدایا! تو را به جان شهیدان! تو را به بدن قطعه قطعه‌ی حسین! تو را به سرور شهیدان حسین و به خون مظلومان کربلای حسین و کربلای حزب جمهوری اسلامی در تهران قسم می‌دهم از عمر ما بردار و به عمر رهبرمان بیفزای. پروردگارا! ما را روسفید و با اجر شهادت به جبهه‌های دیگر انتقال بفرما. خدایا! تمام این ملت چشم انتظارند که هدیه عاشورای حسین را به آن‌ها عرضه کنیم. پروردگارا! ما را در این راه ثابت قدم کن.

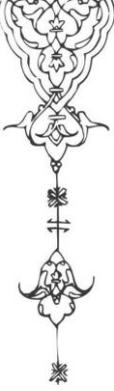
رینا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین.^۱

ما به بی بی سکینه افتخار می‌کنیم

ما افتخار می‌کنیم به «بی بی سکینه»^۲ که جز یک فرزند، هیچ قومی نداشت و ندارد از

۱. حاج قاسم، ص ۱۵ - ۱۹.

۲. سکینه پاکزاد عباسی معروف به بی بی سکینه؛ مادر سردار شهید علی شفیعی از فرماندهان دوران دفاع مقدس است که به



همراه فرزندش هشت سال در جبهه‌های جنگ علیه باطل، دوشادوش رزمندگان حضور داشت و در نهایت تنها ثمره زندگی خود را تقدیم این نظام و انقلاب کرد.

در راه از شدت خستگی، مرگم را از خدا می‌خواستم

مادر شهید علی شفیع‌ی که خود نیز مدت مدیدی از دوران ۸ ساله دفاع مقدس را در جنگ به سر برده است؛ از خاطرات آن روزها چیز زیادی نمی‌گوید؛ فقط می‌دانیم که وی در آغاز در ستاد پشتیبانی سپاه در کرمان مشغول فعالیت بوده و در مسجد جامع و سایر پایگاه‌هایی که عهده دار ارسال کمک‌های مردمی به رزمندگان بودند فعالیت می‌کرد تا این که پسرش علی به او پیشنهاد می‌دهد که با هم به منطقه بروند.

زندگی پرفراز و نشیب و محرومیت‌های شدیدی که مادر و تنها فرزندش؛ علی کشیدند خود یک کتاب جداگانه می‌طلبد. بی‌بی‌سکینه خود از آن دوران چنین روایت می‌کند: من سختی‌های زیادی کشیدم تا تنها فرزند پسرم را بزرگ کردم، سه سال همسرم و دخترم در بستر بیماری بودند و من هم مرد خانه بودم و هم مادر خانواده و در این مدت سختی‌های زیادی را متحمل شدم.

علی به مدرسه می‌رفت و من هر صبح برای کار کردن بر سر کوره‌های آجرپزی می‌رفتم و غروب‌ها در حالی که توان راه رفتن نداشتم به خانه باز می‌گشتم و گاهی در راه از شدت خستگی، مرگم را از خدا می‌خواستم، ولی نمی‌گذاشتم بچه‌ام بداند که من کجا می‌روم و چه کار می‌کنم چون می‌گفتم غصه می‌خورد!

پسرم علی، آن روزها از من می‌پرسید مادر چرا پاهایت تاول زده؟ می‌گفتم مادر! چیزی نیست بر اثر سرما این جور شده است. او گفت: آن روزها به خاطر شرایط سخت زندگی، ما یک نان را که می‌گرفتیم تا سه روز از آن می‌خوریم.

هنوز انقلاب نشده بود که پدر و خواهر علی فوت کردند، پس از آن هیچ پولی نداشتم با یک قرص نان روزها را سپری می‌کردیم و پسرم می‌گفت مادر خدا دارد ما را امتحان می‌کند.

ما در یک خرابه زندگی می‌کردیم و پسرم تنها یک دست لباس داشت، وقتی من آن لباس‌ها را می‌شستم او لباس دیگری برای پوشیدن نداشت و در سرما با بدنی برهنه طاقت می‌آورد تا دوباره لباس‌هایش خشک شود و وقتی می‌پرسیدم مادر سردت هست؟ می‌گفت نه مادر کدام سرما!

شرایط زندگی دشوار بود چراکه برق نداشتم و علی با فانوس درس می‌خواند و شب‌های زمستان کاغذ و پارچه کهنه فرو می‌کردیم میان شکاف‌های در ولی همچنان به باد داخل منزل می‌آمد. من رو به باد می‌خوابیدم و پسرم را بغل می‌کردم. بچه‌ام از گرمای تن من زنده می‌ماند.

وقتی برای کار به بیرون می‌رفتم پسرم برای این که همسایه‌ها ندانند که ما چیزی برای خوردن نداریم، آب درون قابلمه می‌ریخت و می‌گذاشت روی اجاق تا آب بجوشد و اگر همسایه چیزی می‌آورد می‌گفت مادرم برایم غذا بار گذاشته، نمی‌خواهیم! اما کدام غذا، تنها آب بود که بخار می‌کرد، بله فرزند من با این شرایط بزرگ شد. یک روز که به خانه آمدم پسرم گفت، مادر بروم نان بگیرم، گفتم نه مادر امروز پول ندارم، صاحبکارم به من پول نداده، گفتم، مادر مشکلی ندارد، دیشب با یک دانه خرما خوابیدم، امشب هم گرسنه می‌خواهم.

پسرم یک روز که از بیرون به خانه آمده بود، گفتم، مادر داخل کوچه که می‌آمدم، گفتم خدایا امروز یک لقمه نان گیر من می‌آید، آمدم جلو دیدم یک کیسه نان در کناری گذاشته شده آن را برداشتم آوردم خانه، آن‌ها را شستم و خوردم و حالا مادر شما هم بپایید بخورید، گفتم پسرم نگاه کردی داخل کیسه چه هست، گفتم، بله، گفتم گرسنه‌ام خدا هم اینها را برایم فرستاد! وقتی داخل کیسه را نگاه کردم دیدم مثل سبزه نان‌هایی که داخل کیسه بودند کپک زده‌اند و آن‌ها را شسته بود و از آن‌ها می‌خورد.

سردار قاسم از من خواست با آن‌ها به جبهه بروم

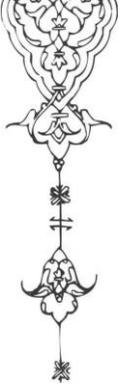
بله، پدر و مادری که فرزندان آن‌ها به جبهه رفتند با رختشویی، بچه‌هایشان را بزرگ کردند و کسی که بخواهد بچه خود را تربیت کند و به مقام خودش برساند، نیاز نیست که حتماً بچه‌اش در رفاه زندگی کند.

در ابتدای جنگ من و چند نفر از خانم‌ها در ستاد پشتیبانی جنگ در کرمان بودیم و بعد به پشت جبهه رفتیم و تا زمانی که علی به شهادت رسید، من هم بودم.

من از اول جنگ تا زمانی که امام علیه السلام آتش بس اعلام کرد در جبهه و در کنار فرزندان دلاور ایران اسلامی در لشکر ثارالله کرمان بودم و بعد به کرمان بازگشتم.

در همان اوایل جنگ بود که در کنار رزمندگان و در پشت جبهه خدمت می‌کردم که سردار قاسم سلیمانی از من خواست با آن‌ها به جبهه بروم و در آن جا کمک کنم.

همه کار در جبهه می‌کردیم، تا ساعت یک شب در خط بودیم، در بیمارستان‌ها و جاهای دیگر هم کار می‌کردیم و همه جا بودم هم در غرب و هم در جنوب. در مناطق مختلف پشت جبهه از جمله اهواز، ایلام، قصر شیرین، شوش دانیال، آبادان، خرمشهر در واحد پشتیبانی حضور داشتم.



ما کرمانی‌هاست. زن زحمت کش سیه چرده پر از معنویت که امروز افتخار شهر ماست؛ او مادر شهید ماست که با کار در کوره‌های آجرپزی فرزندش علی را بزرگ کرد. کتاب «مثل علی، مثل فاطمه» را بخوانید تا ببینید این مادر چگونه او (علی شفیعی) را بزرگ کرد.^{۲۱}

افتخارات شهید شهید حاج قاسم سلیمانی

در زمان جنگ، جمعیت کرمان در سال ۶۷ تقریباً یک میلیون و ششصد هزار نفر بوده است. اگر چهل و پنج درصد جامعه را قشر محترم بانوان و پانزده درصد هم نوجوانان زیر

زمانی که پشت جبهه در واحد پشتیبانی مشغول بودم به همراه چند خانم برای شستن لباس‌ها رفتیم لشکر پودر رختشویی بگیریم و علی را آن جا دیدم. سرگرم صحبت با من بود که یکی از سربازها به علی گفت: «فرمانده». علی به او خطاب کرد: «من بسیجی ساده هستم. من را این طور صدا نکنید». پسرم به دلیل اخلاص و مسئولیتی که بر عهده داشت به هیچ کس نمی‌گفت چه کاره است. در آخرین حضورش هم گفت که ممکن است این بار دیگر باز نگرده. پس از شهادت علی به همراه حاج قاسم سلیمانی به دیدار همسر امام علیه السلام رفتیم.

حاج قاسم این علی، شهید زنده است

یک روز حاج قاسم سلیمانی آمد و گفت: می‌خواهم علی را داماد کنم!

گفتم: علی داماد نمی‌شود.

حاج قاسم گفت: می‌شود.

گفتم: قصد دارد بعد از جنگ عروسی بگیرد.

گفت: من راضی می‌کنم.

گفتم: اگر این کار را بکنی، خیلی ثواب کرده ای.

علی آمد و پرسیدم: صحت دارد، تو راضی شده ای؟

حاج قاسم گفت: تا خدا چه بخواهد.

پرسیدم: کسی را در نظر گرفتی؟

گفت: به وقتش متوجه می‌شوی.

چند روز بعد فهمیدم دختر آقای کیانی را در نظر گرفته. من آن‌ها را نمی‌شناختم. ولی علی با رضا و کاظم رفاقت داشت. یعنی برادرهای عروسم. آن‌ها هم رزمنده بودند.

قول و قرار گذاشتند و شب رفتیم برای خواستگاری. سردار سلیمانی گفت: این علی، شهید زنده است. مال و منالی در بساط ندارد. اگر راضی هستید با او وصلت کنید، همین جا بگویید، نیستید هم بگویید. علی بی‌چیز هست؛ اما آدم باغیرتی است. صاف و صادق است.

وقتی جواب گرفتم، دیدم پاهایم در زمین بند نیست. گفتم: خوابم یا بیدار؟ مردم و علی را در رخت دامادی دیدم، خدایا صد هزار بار شکر.

گفتمی است سردار شهید علی شفیعی در ۱۸ آبان سال ۴۵ در شهر کرمان به دنیا آمد و بعد از گذراندن فراز و نشیب‌های بسیار زندگی، با شروع جنگ تحمیلی به عنوان مسئول، همراه با هدایای مردمی که به جبهه‌ها فرستاده می‌شد، پا به جهاد گذاشت. در سال ۶۲ وارد سپاه شد.

علی با آن سن کم و بروز خصلت‌های بارزی چون مدیریت، تدبیر، اخلاص و نفوذ کلام توانست بسیار زود جزو فرماندهان فعال جبهه و جنگ شود و در عملیات بدر، والفجر هشت و کربلای چهار شرکتی فعال و نقش آفرین داشت. وی سرانجام در عملیات کربلای ۴ در دی ماه سال ۶۵ در حالی که ۲۱ سال بیش‌تر نداشت و چهار ماه از ازدواجش می‌گذشت، در محور عملیاتی «ام الرصاص» بر اثر برخورد ترکش خمپاره، به شهادت رسید.

۱. شهید حاج قاسم سلیمانی در جشنواره فرهنگی اقتصادی کرمان در برج میلاد تهران.

۲. برادر قاسم، ص ۱۲۲-۱۲۴.



چهارده سال و پیران بالای هفتاد سال تلقی کنید، ششصد هزار نفر قابلیت حضور در جبهه را داشتند. از این جمع ششصد هزار نفری، صد و بیست هزار نفر فقط از استان کرمان روانه جنگ شدند. از این جمعیت، قریب به بیست و شش هزار نفر ایثارگرند. یک جامعه‌ای که از ششصد هزار نفر که قابلیت حضور در جنگ داشته، صد و بیست هزار نفر ایثارگر داشته باشد و بعد خودش اداره جنگ را بر عهده بگیرد، استثنایی است. همه جای کشور ما این گونه بود. من نمی‌توانم از کرمان نام ببرم بدون توجه به سیستان و بلوچستان و هرمزگان. چون لشکر ثارالله که به نوعی نماد سلحشوری خطه شرق کشور است، اجتماعی است از مردان دلاور این سه استان.

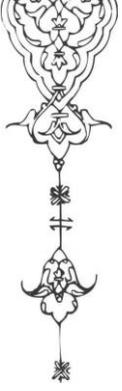
من یادم هست در گیلان غرب بودیم که کاروان‌هایی از جیرفت آمده بودند و آن قدر مرکبات آوردند که خرمن‌های بزرگی از میوه ایجاد شده بود. از مناطق محروم به جبهه کمک ارسال می‌شد. از منطقه محروم زابل که واقعاً خودش مرکز محرومیت است، کاروان‌هایی به سمت جبهه می‌آمد که آدم متحیر می‌شد.

در خانه‌ی یکی از علمای کرمان، نوجوانی کم سن و سال بود. فرمانده گردان به امام جمعه گفت: «فرزند شما به درد جبهه می‌خورد.» و آن امام جمعه گفت: «سنش پایین است، ولی چون تو گفتی، اجازه می‌دهم.»

از دوازده عملیات تا سیزده عملیات مهم که ما داشتیم که از یک ویژگی خاص برخوردار بودند، پنج تا از این عملیات‌ها پایان بخش تهاجم و اشغال کشور ما بودند. این‌ها تقریباً بر همه اراضی اشغالی ما پایان دادند. در همه این پنج عملیات بزرگ، استان کرمان در قالب لشکر ثارالله پیشتاز بود. در عملیات‌هایی که تعقیب دشمن بود، کرمان پیشتاز بود. در جلوه‌های برجسته‌ای که افتخار ملی شد، این جلوه‌ها در جمع رزمندگان کرمانی بالا بود.

ما افتخار می‌کنیم شهسواری مال ما بود. شهسواری که با دست‌های بسته در محاصره دشمن فریاد زد: «مرگ بر صدام، ضدّ اسلام». این خیلی ارزش دارد و قابل قیمت گذاری نیست.

کرمانی‌ها افتخار می‌کنند به شخصیتی مثل شهید میرحسینی قائم مقام لشکرشان که فرمانده واقعی لشکرشان بود. ما افتخار می‌کنیم میرحسینی مال ما بود، انسانی که به



تنهایی یک لشکر بود. وقتی در تنگنای جنگ در طول این خط، جنگی که بعضی وقت‌ها جنازه‌ها و مجروحین و زنده‌ها، آن قدر در هم تنیده بود که قابل تفکیک نبود، وقتی صدای میرحسینی شنیده می‌شد، مثل این بود که یک لشکر وارد می‌شد.

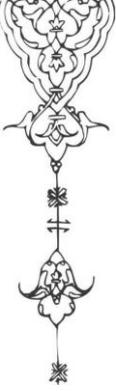
ما افتخار می‌کنیم که مغفوری که امروز قبرش امام زاده شهر ما است و در هیچ شبی نافله شب او قطع نمی‌شد، مال ما است. کرمانی‌ها افتخار می‌کنند به شهید حاجبی که حرارت حقیقی معنوی لشکر ثارالله بوده از هرمزگان. کرمانی‌ها افتخار می‌کنند به شهید فرخی که وقتی خون از بدنش جاری شد، روی قایق ایستاد و به من گفت حقم را ادا کردم و او از بندرعباس بود.

ما افتخار می‌کنیم به مغفوری که در حفظ بیت المال، موقع وضع حمل همسرش برای انتقال او از موتور سیکلت سپاه استفاده نکرد. افتخار می‌کنیم که حسین یوسف الهی مال ما است. او که عارف بود و مدعی شد حضرت فاطمه (علیها السلام) پیروزی والفجر ۸ را به او بشارت داده بود. ما افتخار می‌کنیم که مشایخی مال ما است و در شب خوف کربلای ۵ گفت چراغ‌ها را روشن کنید تا در روشنایی حرف بزنم. گفت برادران اگر من خواستم عقب نشینی کنم، من را با تیر بزنید.

ما افتخار می‌کنیم حاج علی محمدی مال ما است، ما افتخار می‌کنیم جمع عظیمی از آن بیست و سه نفری که دشمن را به سخره گرفتند، مال ما بودند. ما افتخار می‌کنیم به عظیمی. آن عارفی که دعای او دل‌ها را می‌سوزاند. ما افتخار می‌کنیم به شیخ عباس شیرازی که شهید ما است.

ما افتخارات بزرگی داریم و افتخار می‌کنیم داشتیم جوانانی را که عمر خودشان را در انتظار و در کمین رسیدن به محبوب گذر کردند. مثل بادپا، الله دادی و جمالی که پس از بیست و پنج سال خود را به قافله شهدا رساندند. ما افتخار می‌کنیم به بی‌بی سکینه که جز یک فرزند هیچ قومی نداشت و ندارد. او مادر شهید ما است. ما افتخار می‌کنیم عباس ماریچی مال ما است که پدر او از فقر فرار کرد. ما افتخار می‌کنیم پیرمرد هفتاد ساله شمس الدین غواص لشکر ما است. ما افتخار می‌کنیم به مادران شهید.

ما افتخار می‌کنیم به تاجیک که او از روی پل کانال ماهی‌گیری در حال عبور بود و



از یک فاصله هزار متری از گردان سیصد نفری، صد نفر شهید شدند و او کمر خم نکرد و ایستاده می‌دوید و خود را به طرف دیگر کانال رساند.
 این‌ها افتخارات شهر ما است. افتخارات ابدی کرمان ما است.^۱
 سخنان سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی

حس کردم حضرت زهرا را می‌بینم^۲

قبل از عملیات «الفجر ۸»^۳ یک سری اقدامات قبل از شروع تک انجام دادیم که اینها جزو اقدامات بسیار مهمی بود و تأثیر داشت در طرح ریزی‌های ما. یکی از این اقدامات، کنترل آب بود. ما به طور مشخص در همهی نهرهای منشعب از اروند، جذر و مد آب را کنترل می‌کردیم.

حیف است اینجا این نکته را نگویم. در کنار آموزش‌هایی که من به بخشی از آن اشاره کردم، واقعاً به دلیل این‌که بچه‌ها با جزر و مد سر و کار داشتند، یا با آب شور دریا، جاهای حساس بدن بچه‌ها تاول زده بود.

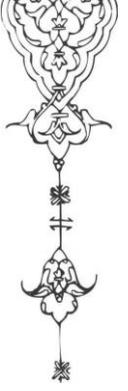
توی فصل زمستان بود. در دل زمستان، توی آب سرد و سخت، توی این باتلاق‌ها، شب تا صبح تمرین می‌کردند. من فکر نکنم غواص‌هایی که از الفجر ۸، در کربلای ۵ و کربلای ۴ باقی مانده باشند، ولو این‌که هیچ مجروحیتی نداشته باشند، کمتر از ۵۰ درصد جانبازی داشته باشند. تمام سیستم بدن اینها مختل می‌شد. جنگی با مد، با آب، توی این وادی حمل مهمات و تیراندازی و... آن چیزی که هر کسی را تحت تأثیر قرار می‌داد و خود من بیشتر تحت تأثیر این بودم، بیش از آمادگی بچه‌ها، که واقعاً به اوج آمادگی خودشان از نظر نظامی رسیده بودند، معنویت بچه‌ها بود.

تک تک این نیروهای غواص، که عموماً هم جوان و نوجوان بودند، مثل یک عارف واقعی و عامل ۷۰ ساله بودند. در بحث اعتقادات و توجه به نافله‌ها، عمق ناله‌هایی که در دل شب بلند بود، واقعاً هر آدمی را که آن جا پا می‌گذاشت، دگرگون می‌کرد. حالت

۱. ذوالفقار، ص ۱۲۰ - ۱۲۲.

۲. تشریح روند شناسایی آب رودخانه‌ی «اروند رود» قبل از عملیات والفجر ۸ و جانفشانی‌های غواصان خط شکن لشکر ۴۱ ثارالله، در ویژه برنامه‌ی عملیات والفجر ۸، ساخت «گروه تلویزیونی شاهد».

۳. عملیات «الفجر ۸» به تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ با رمز «یا فاطمة الزهراء» آغاز شد و پس از ۷۵ روز، با تثبیت موقعیت نیروهای ایرانی و تصرف شبه جزیره‌ی «فاو» عراق به پایان رسید.



روحي بچه‌ها، ناله‌های بچه‌ها، دعای بچه‌ها را که می‌دیدي یک گوشه‌ی نخلستان، بچه‌هایی که توی لباس غواصی‌شان پر از آب بود. مثل یک مشک آب، انگار در درون مشک آب زندگی می‌کردند. مشکی که پر از آب بود، لباس غواصی‌شان بود. این غواص را دیدند در یک نخلستان، کنار یک نخلی افتاده روی زمین و دارد طوری ناله می‌کند که اصلاً هیچ آدم مضطری را این گونه ندیده بودند.

شب عملیات والفجر ۸ شد. طبق محاسباتمان بهترین شب و زمان را برای اجرای این عملیات در نظر گرفته بودیم.^۱

بچه‌ها را من بردم به سمت لب آب. خب، لباس‌های غواصی‌شان را کنار نیزارها پوشیدند. هوا که تاریک شد، رفتند به سمت لب رودخانه. سنگر من همین لب رودخانه بود. آخرین نقطه‌ای که دیگر باتلاق شروع می‌شد. بچه‌های اطلاعات همراه گردان‌های غواص بودند که آن‌ها را وارد آب می‌کردند. کنار بچه‌ها سیم کشیده بودیم. آن شب، شب عجیبی شد. از عصر، هوا کاملاً دگرگون شد. هوا طوفانی شد. تا آن روز که ۳ ماه در آن کار می‌کردیم، آشنا بودیم و همه جای ارونند را شناخته بودیم، امواج ارونند را این طور ندیده بودیم. یک امواج وحشتناکی که این امواج، آب را کنار ساحل می‌کوباندند، یک صدای مهیبی از خودش بلند می‌کرد. اصلاً بین امواج، کشتی گم می‌شد، قایق‌های بزرگ گم می‌شدند. طبیعتاً نیروی غواص بین این امواج اصلاً دیده نمی‌شد، تلاطمات امواج. من وقتی این وضع را دیدم، به کلی ناامید شدم. از تمام تدابیری که انجام داده بودیم، واقعاً احساس کردم که هیچ تدبیر نظامی دیگری کارآیی ندارد.

با بچه‌های اطلاعات که صحبت کردم، با بچه‌های غواصی که از ارونند عبور کرده بودند، به من صراحتاً گفتند، امکان ندارد از ارونند بتوانیم عبور کنیم. این امواج آب اصلاً اجازه نمی‌دهد ما جلو برویم، همه را برمی‌گرداند.

خب، طبیعتاً یک کار هماهنگ شده‌ای بود، باید انجام می‌گرفت. من آنجا به برادرهای عزیزی که خودشان هم اعتقاد داشتند، (تنها نقطه‌ی امید ما فقط همین بود. یعنی تنها چیزی که به من قوت قلب می‌داد، به آن امید داشتم همین حرف بود. هیچ چیز دیگری نمی‌توانست تسکینم بدهد، اضطرابم را برطرف کند) به بچه‌ها گفتم که متوسل به حضرت



زهر را شوید. اینجا جایی است که دیگر ما باید او را صدا بزنیم و همین طور هم شد. واقعاً اصلاً عجیب بود. همه‌ی بچه‌ها سرشان را گذاشتند کناره‌ی باتلاق ارونند و شروع کردند این دعای توسل حضرت زهرا را خواندن. فریاد «یا وجیهةً عندالله اشفعی لنا عندالله» با امواج ارونند اصلاً یکی شده بود. من با تمام وجود حس کردم که حضرت زهرا را دارم می‌بینم و اصلاً این حرکت، این چیزی که خدا به ذهنم داد، آنجا به بچه‌ها گفتم یک ایمان عجیبی، یک قدرت عجیبی، یک اطمینان عجیبی از پیروزی به من داد. خب، بچه‌ها وارد آب شدند.^۱

غیرتمندان رفتند، عاشقان رفتند ...^۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

با درود بر امام، فرماندهی شجاع مان

همه رفتند سراسیمه جا مانده منم

حسرتا این گل خارا همه رانده منم

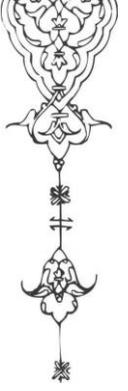
پیر راه آمد طریق رفتن آموخت

آن که نیاموخته و نرفته منم

گوارا باد بر شما امت عزیز، غیرتمند، ایثارگر، شهادت طلب و شهادت پرور، این فتح الفتوحی که خداوند متآن هدیه کرد به شما، گوارای تان باد شهدا، این پیروزی که هدیه‌ای الهی بود. گوارای تان باد شهدا، این پیروزی که با خون‌های پاکی چون این گل‌های پرپری که امروز تشییع می‌کنید، به شما هدیه شد. آنچه که شادی را بر دل مان می‌نشانند، لشکری که تمام گردان‌هایش شامل لطف خداوند شدند و فاتح هدف‌هایشان شدند، ولی خنده بر دل‌های رزمندگان و سربازان و فرمانده‌هان لشکر ثارالله نماند و غمی بر جا ماند. غم از دست دادن و جدایی بین ما و این عزیزان.

۱. حاج قاسم، ص ۵۳ - ۶۱.

۲. سخنرانی پرشور و حزن انگیز حاج قاسم سلیمانی طی مراسم تشییع شهدای عملیات «والفجر ۸» در «مسجد امام خمینی» کرمان. در طول این سخنران، بغض و گریه‌ی پرسوز حاج قاسم، باعث گریه‌ی جمعیت حاضر شده و این سخنرانی راه به یکی از ماندنی‌ترین یادگارهای حاج قاسم از سال‌های دفاع مقدس تبدیل کرده است.



چگونه لبی بخندد که در آن جمع ابراهیم [هندوزاده]^۱ نباشد؟!
 چگونه لبی بخندد که در آن جمع محمد [نصراللهی]^۲ نباشد؟!
 چگونه لبی بخندد که در آن جمع علمدار لشکر ثارالله، احمد امینی نباشد؟!
 چگونه لبی بخندد که طلبه شجاع و ایثارگر حسن یزدانی نباشد؟!
 چگونه لبی بخندد که عارف ما، عاشق ما، مخلص ما، [محمد] حسین [یوسف الهی] آقای ما نباشد!؟

مادران شهدا! امروز در جمع این پنج تن، ما حمزه‌ای داریم که به منزله‌ی حمزه سیدالشهدا، که در جنگ احد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «حمزه گریه کننده‌ای ندارد.» او هم گریه کننده ندارد.

مادر هندوزاده! مادر ذوالفقاری! مادر یزدانی! مادر شهدا! محمد نصراللهی مادر ندارد. مردم کرمان! مردم شهیدپرور کرمان! غیرتمندان کرمان! جوانان کرمان مخلصین رفتند، غیرتمندان رفتند، عاشقان رفتند، عرفا رفتند، علمداران لشکر ثارالله رفتند و آنها با خونشان، با گذشتشان، با ایثارشان، این گونه فداکاری کردند و این پیروزی را به شما هدیه کردند. مردم! خدا می‌داند که آخرین گفتارهای همه‌ی بسیجی‌های مظلوم و همه‌ی پابرنه‌ها و همه‌ی مستضعفین جبهه‌ها و همه‌ی گردن کج‌ها در پیشگاه خدا این بود: «خدایا! نیاید آن روزی که ما ببینیم ملت ما سرافکنده است. خدایا! در این ۲۲ بهمن ملت ما را سربلند کن.» آنها شادی لب‌های شما را می‌خواستند. این دعایشان بود و این خواسته‌شان از خداوند بود.

من چه بگویم از شهدا، از این عزیزان، از این مخلصین، از این عرفایی که رفتند! این حسن یزدانی که امروز در پیش شما یک طلبه‌ی ۱۸ ساله‌ای است، چه کسی می‌داند حسن که بود؟ حسن قهرمان و فاتح عملیات والفجر ۸ بود. حسن آن طلبه‌ی ضعیف الجسم و قوی الروح. حسن اولین فردی بود که پشتتاز و پیشگام و داوطلب، از اروند عبور کرد.

۱. «ابراهیم هندوزاده کرمانی» فرمانده واحد اطلاعات - عملیات لشکر ۴۱ ثارالله که به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۶۴ طی عملیات والفجر ۸ دچار مجروحیت شیمیایی شد و در ۳ اسفند همان سال به شهادت رسید.
 ۲. جانشین ستاد لشکر ۴۱ ثارالله کرمان که در جریان عملیات «الفجر ۸» در منطقه‌ی «کارخانه نمک» به شهادت رسید.



حسن، آن طلبه‌ی شجاع و قهرمان، کسی بود که ۳۰ بار برای شناسایی از ارون‌دروید عبور کرده است. حسن یک نیروی ورزیده، شجاع، شهادت طلب، مخلص؛ حسن، پیش نماز لشکر ما بود. حسن، امام جماعت لشکر ما بود.

از حسین [یوسف الهی] که تشییع کردید، حسینی که بدنش پاره پاره بود. حسین آقای ما، حسین مخلصی که هیچ گوشه‌ای از بدنش را پیدا نمی‌کردی که جای زخم بر آن نباشد. حسینی که با زخم تازه به جبهه برگشت. حسین باوفا، حسین ایثارگر، حسین مخلص، حسین عارف.

کاظمی ما، کاظمی مخلصی که هنوز جنازه‌اش به دست شما نرسیده است. ابراهیم مخلص ما، این ذوالفقاری، این عزیز، اینها که در پیشگاه شما هستند، هر کدام داستان‌هایی بسیار جالب و شنیدنی و کتاب‌های بسیار عارفانه دارند. محمد ما، نصراللهی پابره‌نهی ما، سینه چاک، مخلص ما، عاشقی که هیچ وقت خستگی نداشت، عاشق بی‌مادری که امیدی جز خدا نداشت. نصراللهی که هیچ وقت به شهرها رو نمی‌آورد و تمام تلاشش در جبهه‌ها بود.

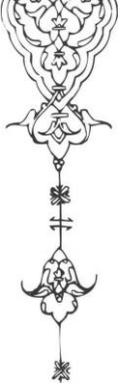
محمدی که در آخرین لحظات، همان طور که در جنازه‌اش مشهود است، بر مرگ لبخند زد.

خدایا! تو می‌دانی و تو شاهد هستی، این شهدای ما چقدر گرانقدر بودند و چقدر عزیز بودند و چقدر مخلص بودند.

خدایا! همان طوری که اینان، این شهدا، تقاضاهایشان این بود که این ملت را شاد کنند، خدایا! تقاضای این ملت این است، که‌ای خدا! ای منان! ای کریم! ای رحیم! ای بزرگ! ای قادر! ای خدای گرانقدر و عظیم الشأن! ای خدا! این شهدای ما را الستاعه با امام حسین (علیه السلام) محشور بفرما.

و اما خطی که این عزیزان آفریدند، در رابطه با عملیات والفجر ۸ بسیار گفته شده، من امدادهای خداوند را و الطاف خداوند را و عنایات خداوند را، در پیشگاه این شهدا به شما عرض می‌کنم.

مردم! ای خانواده‌های گرانقدر شهدا! دو عامل باعث موفقیت و پیروزی عملیات والفجر ۸ شد؛ یکی شفاعت و توسل به بی‌بی زهرا (علیه السلام) بی‌بی عنایت کرد و دستِ مادری بر سر ما



کشید. فرزندش مهدی را در آن شب طوفانی عملیات، در آن شب تاریکِ ظلمانی عملیات، در بین امواج خروشان ارونردود به فریادمان رساند. مردم! بچه‌های شما در آخرین لحظانشان یک ساعت قبل از حمله، دعای توسل خواندند، توسل پیدا کردند به بی‌بی زهرا علیها السلام، یکسره فریاد می‌زدند «یا زهرا» و در آن وسط آب، در آن طوفان آب، در آن امواج آب، یکسره «یا زهرا» می‌گفتند. مردم! زهرا مادری است مهربان که دست پر لطفش را در جبهه بر سر فرزندان‌تان کشید.

دومین عاملی که باعث موفقیت ما در این عملیات شد، اشک‌های مظلوم بسیجی‌ها بود. خدایا! تو شاهد هستی پنج روز به عملیات مانده، هرگز اشک از صورت بسیجی‌های ما خشک نشد. یکسره گریه می‌کردند. گردن‌هایشان کج بود. فریاد می‌زدند: خدایا! روسیاهمان نکن. خدایا! شرمنده‌مان نکن.

خدایا! این اشک‌ها عصای موسی شد و نیل را شکافت. ارونرد را شکافت و بسیجی‌های مظلوم ما را عبور داد و ما این را دیدیم. ما در آن شبِ طوفانی و ظلمات و تاریک عملیات، که امیدی به موفقیت نداشتیم، دیدیم این را. ما قبل از عملیات نگاه می‌کردیم به صحنه‌ی نبرد و گریه‌مان می‌گرفت.

می‌گفتیم: خدایا! تو باید همان طور که موسی را از نیل عبور دادی، ما را از اینجا عبور دهی. می‌گفتیم: خدایا! خودت فرمودی: «والذین جاهدوا فینا لنه‌دینهم سب‌لنا». خدایا! خودت گفتی حرکت کنید، من هدایت می‌کنم. خدایا! کمک‌مان کن. و خدا در آن شب عملیات کمک‌مان کرد و به خدا مردم! ما در این عملیات همه چیز را آماده شده می‌دیدیم. ما نداشتیم عملیاتی در طول جنگ که همه‌ی امکانات و همه‌ی طرح‌مان آن طوری که دلخواه جنگ بود، آماده بشود. ما نداشتیم طرحی در طول جنگ که نقصی در آن نباشد، به جز عملیات والفجر ۸.

شبِ عملیات، نیروها به آب زدند. ما در شناسایی‌هایی که کرده بودیم، که این حسن یزدانی ۳۰ بار از ارونردود عبور کرد، هرگز نتوانسته بودیم در یک نقطه‌ی مشخصه‌ای که می‌خواستیم آنجا عملیات بکنیم، نیروهایمان را آنجا بفرستیم. جریان شدید جزر و مد و وضعیتی که آب داشت، اجازه نمی‌داد، ما از نظر نظامی در آن نقطه فرود بیاییم. ولی در شب عملیات، وضعیت تغییر کرد.



خدایا! امواج آب طوفانی شد. آب خروشان شد، آن حالت ساکنی که ما از آب می‌خواستیم، به هم خورد. وحشت همه‌ی وجود ما را فرا گرفته بود. می‌ترسیدیم. خدا می‌داند در کنار اروند که نشسته بودم، بدنم می‌لرزید. می‌گفتم: خدایا! با این طوفان محال است بچه‌ها به آن طرف رودخانه برسند. داخل آب ستون‌هایی که مشخص شده بود، همه‌ی این‌ها را آب به زیر آب می‌برد و بالا می‌آورد.

فریاد «یا زهرای» بچه‌ها از وسط آب در کنار ساحل شنیده می‌شد. ما درک نمی‌کردیم که این طوفان برای چیست؟ این موج برای چیست؟ ما پیش بینی کرده بودیم که ظرف یک ساعت از اروند عبور کنیم. یک ساعت برنامه ریزی کرده بودیم که با غواصی، با شنا از اروندرود با عرض یک کیلومتر عبور کنیم. ولی این امواج خروشان آب، بچه‌های ما را ظرف نیم ساعت به آن طرف ساحل برد. بچه‌ها رسیدند به ساحل.

اولین تماس که گرفته شد، حاج احمد [امینی]، علمدار لشکر ما بود. خط شکن لشکر ما، حاج احمدی که مخلص بود، حاج احمدی که یک ذره ترس از دشمن هرگز به دلش راه نداده بود. اولین تماس‌اش این بود: «هاشم - احمد، من به خط دشمن رسیدم، من به موانع دشمن رسیدم.»

اولین نیرویی که به موانع دشمن رسید، خدا را شکر کردیم. سجده‌ی شکر به جا آوردیم. نیروهای دیگر به مانع رسیدند. دشمن در آن شب، داخل موانع کار می‌کرد. همه‌ی نیروهای عراقی داخل مانع بودند. بچه‌های ما داخل سیم‌های خاردار خوابیده بودند. عراقی‌ها آمدند از مانع بیرون. یکی از عراقی‌ها خم شد و بچه‌های ما را دید، شروع کرد به شمردن ۱، ۲، ۳، ۴ تا ۲۰ ردیفی که بچه‌های ما خوابیده بودند، همه را شمرد. خط از نظر نظامی لو رفته بود ولی یک مرتبه وضعیت تغییر کرد. این عراقی که ما را دیده بود، سه تا از دوستانش را از داخل مانع صدا زد، آنها را برداشت، بدون این‌که به کسی خبر بدهد، سوار ماشین‌شان شدند و فرار کردند.

از جناح دیگر، یک عراقی بچه‌ها را دید. تا آمد صدا بزند که ایرانی، یکی از خوک‌هایی که در موانع رفت و آمد می‌کرد، از جلوی فرار کرد و عراقی یک مرتبه به عربی گفت: «نه، خوک بود، کسی نبود.»

الطاف خداوند بر سر بچه‌ها سایه افکنده بود. از موانع عبور کردند و بر پشت دشمن



استقرار یافتند. شکستن خط ارون درود یکی از سخت‌ترین عملیات‌های نظامی بود. تا حالا هیچ فرد نظامی از ارون درود عبور نکرده بود. تا حالا هیچ حرکت نظامی و جرأت نظامی نبوده که از ارون درود عبور بکند. در کمترین ساعت و کمترین لحظه از نظر زمانی، خط شکسته شد. بچه‌ها عبور کردند و دشمن را دور زدند. دشمن غافلگیر شده بود.

بیعت نامه‌هایی که بچه‌های شما، گردان به گردان نوشتند و برای ما فرستادند و بیعت کردند با فرمانده هانشان، برای تاریخ اسلام یک افتخار بسیار بزرگ است که در دنیا وجود ندارد.

ببالید، قدر این شهدای تان، قدر این شهدا را بدانید. این عزیزانی را که امروز تشییع می‌کنید، اینها حماسه آفریدند. اینها مخلصینی بودند که شب و روز تلاش کردند برای این که لب‌های شما را خندان ببینند. خدا می‌داند دعاهایشان و گریه هاشان این بود که: خدایا! ما از تو دو تقاضا داریم و گریه‌ی بسیجی‌ها این بود. خدایا! ما دو آرزو داریم، یکی این که ببوسیم قبر غریب شش گوشه‌ی بی‌زوار امام حسین علیه السلام را. و خدایا! آرزوی دیگرمان این است که می‌گفتند: خدایا! ما از [عملیات] بیت المقدس^۱ به این طرف، لب‌های امامان را خندان ندیدیم. خدایا! می‌خواهیم توی این عملیات لب‌های امام را خندان ببینیم. خدایا! می‌خواهیم ملت‌مان را سربلند و خندان ببینیم. این آرزوی آن‌ها بود و خداوند حتماً آرزوی آن‌ها را برآورده کرد و برآورده خواهد کرد.

درود بر شمای شهیدان گرانقدر، ای عزیزانی که این گونه فداکاری کردید و این گونه حماسه آفریدید. درود بر توای حسین یوسف الهی، ای عزیز عارف، ای عزیز عاشق، ای حسینی که همه‌ی بچه‌های اطلاعات عملیات زمانی که به تو می‌رسیدند، خستگی‌های خود را فراموش می‌کردند. درود بر توای ابراهیم سوخته بدن و دل زنده که شادی دادی به جمیع رزمندگان. درود بر توای کاظمی عارف. حسین آقای ما در دفترچه خاطراتش خطاب به شهادت این گونه نوشته بود:

همه رفتند سراسیمه و جا مانده منم
حسرتا این گل خارا رانده شده منم
پیر راه آمد و طریق رفتن آموخت
آن که نیم‌موخته و نرفته منم^۲

۱. اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۱.

۲. حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)، ص ۷۹.

زندگی جاودانه و عزت ابدی

من صبح روز عملیات والفجر ۸ رفتم پیش بچه هایمان. در والفجر ۸ ما در این آخر آروند عمل می کردیم. در واقع در مقابل دریاچه نمک اولیه، دریاچه نمک کوچکی بود، بعد بالاتر یکی بود که دریاچه نمک اصلی بود. ما توی این جا عمل می کردیم. هنوز بین ما و دشمن معلوم نبود. این برادرهای لشکر ۳۳ المهدی سمت چپ ما عمل می کردند؛ به سمت دریا، به سمت آن رأس رأس البیشه.

من رفتم توی خط سؤال کردم: «حاج یونس زندگی آبادی^۱ کجاست؟» گفتند: «با بچه ها رفتند به سمت رأس البیشه.» من همین کنار دریا، همین منطقه‌ی خور عبدالله، در واقع تورفتگی دریا به سمت خور عبدالله، همین را گرفتم رفتم سمت بچه ها. خیلی فاصله گرفتم؛ دیدم بالای تپه‌ای این‌ها ده پانزده نفری نشستند. حاج یونس و همه‌ی فرمانده گردان‌هایمان که عملیات کرده بودند، بالای این تپه نشستند. تپه‌ای که رویش یک توپ ۳۷ میلی متری بود. همه آن جا نشسته بودند. خیلی هم فضا آرام بود. هیچ گلوله و تیری هم شلیک نمی شد؛ چون این جا پشت خط بود. یعنی در واقع می افتاد جناح سمت چپ خط که خط از آن عبور کرده بود.

به آن‌ها گفتم: «چه خبر؟» گفتند که: «یک تعدادی آدم این جا هستند، جمعیتی، نمی دانیم این‌ها کی هستند.» من دوربین را گرفتم و نگاه کردم، دیدم این‌ها لباس خاکی دارند، شبیه لباس بسیجی‌های ما. عراقی‌ها لباس‌هایشان زیتونی بود. گفتم: «این‌ها بچه‌های المهدی هستند.» شروع کردیم صدا زدن: «المهدی - ثارالله، المهدی - ثارالله.» این‌ها آمدند به سمت ما و به این تپه نزدیک شدند. در حد تقریباً صدوپنجاه شصت نفر بودند. وقتی که نزدیک شدند به تپه، یک مرتبه روی این تپه آتش باز کردند. این تپه هم یک تپه‌ی توپ ۳۷ میلی متری بود. توی آن بیابان تک بود. البته با فاصله‌ی صدوپنجاه متر، دویست متر یک خاکریز بود. از این خاکریزهایی که برای مانورها می زدند؛ مقطعی در آن جا وجود داشت. فهمیدیم که این‌ها عراقی هستند و ما اشتباه کردیم. یک ترتیبی چیدیم و دو تا برادرها رفتند و هر دوشان شهید شدند. نتوانستند دفاع کنند، تا رسیدند آن جا زدندشان و شهید شدند. ما همه‌مان فرمانده بالای این تپه گیر کردیم.

۱. فرمانده تیپ امام حسین (علیه السلام) لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.



آن برادرهای فرماندهی ما که بعدها همه‌شان شهید شدند، نگران من بودند. یک بسیجی بود شاید کمتر از نوزده سال سنش بود. این بسیجی بلند شد. پیک گردان بود. گفت: «من ایستاده جلوی این‌ها راه می‌روم، شما خمیده جلوی من بدوید به سمت خاکریز. این‌ها من را می‌زنند. تا من را می‌زنند، شما می‌رسید.» این اتفاق نیفتاد. کاری دیگر شد؛ اما می‌خواهم بگویم جنگ مملو بود از چنین صحنه‌های فداکاری.

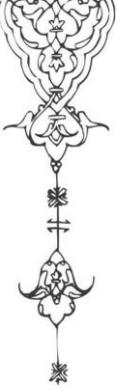
شما خیلی داستان‌های حقیقی می‌شنوید. نه از فرزندان شهدا، از کسانی که فاصله‌های دور با شهید دارند و اصلاً شهید را نمی‌شناسند و از شهر دیگری بودند، می‌روند سر قبر یک شهید که از نظر ما یک شهید عادی است، اما مراد می‌گیرند. این یک حقیقت است. آن وقت خدا فقط یک زندگی جاوید ابدی به آن‌ها عطا کرده است، بلکه یک عزت ابدی هم به آن‌ها عطا کرده، یک قدرت تسخیر ابدی به آن‌ها عطا کرده است. عزت حقیقی همه‌اش مال خداست؛ «من کان یرید العزه فله عزة جمیعا». همه عزت برای خداست همان عزت حقیقی، «تعز من تشاء و تذل من تشاء». این‌ها چند صفت مهم داشتند، خصوصاً صفت اطاعت از خدا و تقوای الهی را داشتند، خداوند به آن‌ها عزت داد، عزت ابدی داد.^۱

امام جماعت نوجوان

شما چهره‌ها را نگاه کنید، فیلم‌های عملیات والفجر ۸ را نگاه کنید. آن‌هایی که خالق آن عملیات سنگین و پیچیده نظامی بودند، بخش عظیمی از آن‌ها هنوز مو در صورتشان فرو نرفته بود. نوجوان بودند. شهید حسن یزدانی که امام جماعت ما بود، یک وقت شک می‌کردیم که آیا این دو سه سالی که او بعضاً امام جماعت ما بوده، به سن تکلیف رسیده بود یا نه؟ وقتی که این بسیجی به غواصی تبدیل شد که رفت و آن عملیات والفجر ۸ را انجام داد و آن حادثه‌ی عظیم را خلق کرد، این بسیار مهم است. اصل این جسارت و این شجاعت و عمل جهادی مهم بود و این روح جهادی بود که بن بست‌ها را می‌شکست. در صحنه‌ی جهاد تا آخرین نفس مقاومت می‌کرد.^۲

۱. ذوالفقار، ص ۸۷ - ۸۹.

۲. حاج قاسم، ص ۱۴۲.



حکمت‌های آفرینش

در یک منطقه از عملیات والفجر ۱۰ یک شکاف و دره بزرگی بود که مثلاً آن جا می‌شد چهار پنج گردان نیرو را پنهان کرد. ما مهمات، سلاح و نیروها را به آن جا می‌بردیم و مخفی می‌کردیم. من با خودم فکر کردم این دره ممکن است هزاران کارکرد برای طبیعت داشته باشد اما انگار خدای متعال این دره را علاوه بر کارکردهای دیگر برای یک کار ویژه خلق کرده است. یک بهانه مهم‌تری هم برای ایجاد این دره بوده است. مثلاً کوه طور را در نظر بگیرید. در طبیعت کوه‌های زیادی وجود دارد. حتی بلندتر از کوه طور. اما از بین این همه کوه، چرا کوه طور معروف شد؟ چون حضرت موسی (علیه السلام) به آن کوه رفته است. یا مثلاً چه قدر غار در دنیا وجود دارد، چرا فقط غار حرا معروف شده است؟ چون پیغمبر اسلام در آن جا عبادت می‌کرده‌اند. من گفتم این دره را خداوند ایجاد کرده برای این که روزی بچه‌ها در این دره پناه بگیرند. یعنی بهانه خلقت این دره شاید همین حفظ جان رزمندگان بوده است.^{۲،۱}

سختی عملیات کربلای ۴ به روایت حاج قاسم^۳

از همان ابتدا که غواص‌ها فین‌ها را به پا کردند، آتش خمپاره ۶۰ و کالیبر، ستون غواص را بهم زد. [غواص‌ها] در آب که شنا می‌کردند، زخمی می‌شدند، ولی می‌رفتند. همه‌ی مسئولین محورها (مسئول اطلاعات محور) غیر از یکی - دو نفر زخمی شدند و نیرو بدون راهنما می‌رفت. [بچه‌های] تخریب بود[ند]. مسئول محور هم بعضی جاها در خود میدان شهید شد. این حماسه بی‌نظیر بود؛ اما این اتفاقی که افتاد و حالتی که ایجاد کرد، شاید پریشان‌ترین فرد خودم بودم. گریه هم کردم. در لشکر نیامدم؛ ولی پیش خودم حس کردم که این واقعیتی است که اتفاق افتاده و من دو راه دارم: یا مسلمان مطمئن یا شکاک.

نباید انگیزه‌ها از بین برود. روحیه‌ها باید تقویت شود که در غیر این صورت، شش

۱. سخنان شهید قاسم در دیدار با خانواده شهید مدافع حرم لنگری زاده.

۲. برادر قاسم، ص ۱۰۴.

۳. این سخنان توسط قاسم سلیمانی بعد از عملیات کربلای ۴، در ساعت یازده شنبه ۶ دی ۱۳۶۵ با حضور فرمانده گردان‌ها و معاونین آن‌ها در سنگر مخابرات قرارگاه شهید کازرونی در اهواز بیان شده است.

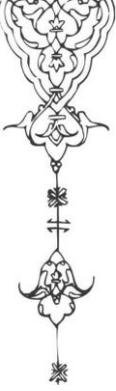


سال خون شهدا هدر رفته است. شیطان دارد داد می‌زند که فرار کنیم. [حواس‌مان باشد] ما هم یکی از شیطان‌ها نشویم. لشکری که در کل عملیات خدشه‌ای ندیده، مال ما بوده؛ ولی آن‌چه که باید می‌شد، نشده. والله حرام است کسی در جبهه‌ی ما کوچک‌ترین کلامی بگوید که تضعیف روحیه شود؛ حرف منفی بزند، ولو این‌که حقیقت داشته باشد. شکست تفرقه می‌آورد، ولی ما شکست نخوردیم. اگر این جو بر جبهه حاکم شود، بر تمام جامعه حاکم می‌شود.

ما قول و گفتار و شعارمان مرز شهادت بوده؛ لذا این نگرانی و ناراحتی ندارد و باید محکم باشیم تا تمام جبهه محکم باشد. ما درونمان باید زخمی باشد، ولی بیرونمان بخندد. خدا می‌داند امروز زمانی نیست که این لشکر، لشکر دیگری را متهم کند. این خلاف شرع است و گناه کبیره است و این کلام، کلام شیطان است. تقصیر دیگران ندانیم. به شدت جلوی‌ش را بگیریم. مردانه، با صلابت و محکم بایستیم برای ادامه‌ی عملیات. اگر بشکنیم، کمر ملت را می‌شکنیم. محکم نگه دارید. شاید خیری در این مطلب بوده. ما مجموعاً ده فرمانده شهید دادیم که در یک عملیات محدود هم همین طور بود. جلوی این تزلزل را بگیرید. افسارش را بگیرید، وگرنه خیانت می‌شود. خیانت بزرگ به اسلام.

باید آماده‌ی عملیات دیگری شویم. به زودی طرح مانور دیگری ارائه می‌شود. حالت نگرانی، سرپایین باید باشد، ولی در درون، نه در بیرون؛ چون واویلا می‌شود. خودتان را کنترل کنید. من خودم دچار حالت ناامیدی شدم، ولی دیدم هیچ ثمری ندارد. دیدم اگر بروم پیش محسن [رضایی] و بگویم من دیگر نمی‌خواهم مسئول باشم، این خیانت است. هیچ زمانی از امروز حساس‌تر نیست. اگر جنازه هستید، خودتان را بکشید. شرف و انقلاب و اسلام در گرو همین است. ما [باید] مصداق باشرف‌ها باشیم که زخم را نشان ندهیم. بیرون‌مان را طوری به بسیجی‌ها نشان ندهیم که [بگویند] نکند صلح بخواهند. شما دلتان می‌خواهد [مسئولان] صلح کنند؟ ما نمی‌خواهیم بصره را بگیریم ولی می‌خواهیم بجنگیم. شرط حقانیت در جنگ، فتح بصره نیست.

منفی بافی خیانت به اسلام است. اگر من در سنگرم و هر کس در هر جایی که هست، کوچک‌ترین کلام منفی بگوید، خیانت است. همدیگر را متهم نکنید. قهرمان



پروری هم نکنیم که من فلان کردم و فلانی فلان کرد. مواظبت کنید در جبهه‌ها مشکل به وجود نیاید. آماده باشید، آماده. با قیافه‌ی بشاش برگردید. در درون گریان باشید. شاید چنین باشد. ابتدایش گوشمالی، انتهایش پیروزی.

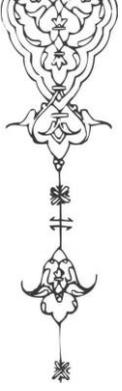
اگر مسلمان هستیم و ایمان داریم، باید متوجه باشیم که خدا امتحان می‌کند. یک مرتبه در این امتحان از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنیم. مسئولینی که به لشکر آمده بودند، در اثر برخورد های عبوس ما، تعبیرات عجیبی کردند. این به شهرها کشیده می‌شود و ضربه‌اش را اسلام می‌خورد.^۱

موفقیت در کربلای ۴

در عملیات «کربلای ۴»^۲ یکی از فرمانده گردان‌های ما داخل یکی از چولان‌های منطقه‌ی عملیاتی کربلای ۴ با بچه‌های غواص نشستند و داشتند کفش‌های غواصی را پایشان می‌کردند. عملیات کربلای ۴، همان لحظه‌ی قبل از شروع عملیات لو رفت و دشمن روی ساحل خودمان آتش باز کرد. ساحل هم ساحل کم عرضی بود. همین رودخانه ارون درود بود. در این جا در نقطه‌ی بین نهر خین و نهر عرایض در یک نقطه‌ی کوتاه و کوچکی، تعداد زیادی از لشکرها داشتند وارد ساحل می‌شدند. عرض رودخانه هم در این نقطه کلاً چهارصد متر بود. بچه‌ها لای این چولان‌ها، ای‌های کوتاه نشستند، داشتند فین پای خودشان می‌کردند؛ این کفش‌های غواصی را. یک مرتبه مثل این که یک انفجار عظیمی شد. دشمن همه‌ی آتشش را باز کرد توی این نقطه، توی این ساحل که شاید طول این سال از نقطه‌ی تقاطع کارون و ارون تا این نقطه نهر عرایض، ده پانزده کیلومتر بود. حالا شاید من چند کیلومتر هم اشتباه بکنم. دشمن در یک نقطه‌ی محدودی همه‌ی آتشش را باز کرد. آن جا هواپیماها آمدند، منور ریختند و مثل روز، کل منطقه روشن شد. من لب خاکریز نشستیم بودم. نگاه کردم، دیدم این فرمانده گردان این طوری به من نگاه کرد و چشمش را توی چشم من دوخت. او با نگاه خودش می‌خواست از من کسب تکلیف کند که چه کار بکنم؟ این در حالی بود که جوی خون

۱. حاج قاسم، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۷.

۲. عملیات کربلای ۴ در سوم دی ۱۳۶۵ در منطقه غرب ارون درود آغاز شد و پس از دو روز نبرد، به پایان رسید.



از توی این چولان‌ها به سمت رودخانه جاری شده بود. همین جا، در همین نقطه، حداقل ده پانزده تا از بچه‌ها شهید شدند.

در پل دریاچه ماهی، وقتی گردان می‌خواست از اول پل بیاید آخر پل، اول پل اگر گردان سیصد نفر بود، آخر پل به دویست نفر می‌رسید. یا مجروح می‌شدند یا شهید می‌شدند. اطراف این پل مجروح و جنازه می‌ریخت؛ اما فرمانده گردان ایستاده می‌آمد.

وقتی به او گفتم برو، سوال نکرد. دیگر وقت غافلگیری هم نبود. با یازهرا، با یاحسین، با همین حال رفتند. عراقی‌ها مثل این صیادهایی که مرغابی صید می‌کنند، لب ساحل ایستاده بودند. بچه‌ها رفتند ساحل را شکستند. من به رغم این‌که بعضی‌ها تصور می‌کنند کربلای ۴ عملیات ناموفقی بود، فکر می‌کنم این عملیات، جزء موفق‌ترین عملیات‌ها بود؛ به این دلیل.^۱

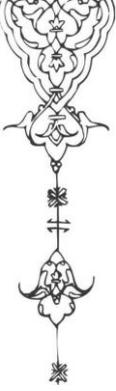
نام گردان ۴۰۸ را بدون وضوی دل نبرید

وقتی که از گردان ۴۰۸ صحبت می‌شود، یعنی بحث اصحاب صفه؛ یعنی بحث متدینان و مؤمنان؛ بحث مردان اشک‌ها، مردانی که در شب‌های تاریک در دل وحشت نیزه می‌زدند و راه را برای هزاران مجاهد دیگر باز می‌کردند.

گردان ۴۰۸ به تنهایی تاریخ ذی‌قیمت دفاع مقدس ماست. مظلومیت، معنویت، شجاعت و شهادت طلبی مردان این گردان اعم از فرماندهان تا رزمندگان آن نیازمند کنگره‌های عظیمی است و گردان ۴۰۸ به تنهایی جامعیت جامعی از دفاع مقدس ما است.

گردان ۴۰۸ در دو عملیات مهم، بزرگ و تاثیرگذار تاریخ جنگ ما نقش آفرینی کرد، کربلای چهار اوج هنرنمایی، ولایت‌پذیری و تعبد این گردان و ادای دین به تشیع، اسلام و اهل بیت (علیهم‌السلام) بود.

هیچ کس هیچ وقت نمی‌تواند از ذهن خود این تصویر زیبا و فراموش‌ناشدنی گردان ۴۰۸ را محو کند که در چولان‌های کنار اروند در کربلای ۴، جوی‌های خون کوچکی روان بود و من این جوی‌های خون را به چشم خودم دیدم! دیدم چگونه آن‌ها بدون



ذره‌ای ابهام، ترس و تردید به اروند زدند در حالی که دشمن در بالای خاکریزها به آن‌ها نگاه می‌کرد و تک تک آن‌ها را با تیربارهای خود نشانه می‌رفت و آن‌ها ذره‌ای ترس به خودشان راه ندادند.

من عاشورای امام حسین (علیه السلام) را در عاشورای گردان ۴۰۸ در کربلای چهار دیدم و همین رزم را در عملیات استراتژیک و سرنوشت ساز کربلای پنج که در کل سرنوشت دفاع مقدس ما تأثیر بزرگ و اساسی داشت، دیدم.

گردان ۴۰۸ با فرماندهان عزیزش و شهدای زنده‌اش در دل شب آن راه سخت پروحشت را در دل زمستان در داخل آب‌ها چندین کیلومتر در مواجهه با سیم‌های خاردار و مین‌ها و کمین‌ها طی کرد و خط غیر قابل تسخیر دشمن - به زعم خودش - را در هم شکست و عملیات کربلای پنج با قدرت بازوان فرزندان شما در گردان ۴۰۸ رقم خورد.

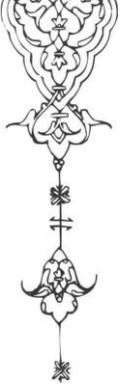
اعتقاد قلبی‌ام این است که نام گردان ۴۰۸ و شهدای ۴۰۸ و شب‌های ۴۰۸ آن را به مرتبه‌ای رسانده است که نام این گردان را بدون وضوی دل بردن، صواب نیست.^۱

عملیات کربلای ۵

یکی از پرخاطره‌ترین و مهم‌ترین برگ‌های تاریخ پرافتخار جنگ برای مردم استان کرمان، عملیات «کربلای ۵» است. اگر بگوییم در روز عملیات کربلای ۵، کربلایی در جوار کربلای امام حسین (علیه السلام) به وقوع پیوست و همه آن فداکاری، ایثار، گذشت و ارزش‌هایی که توسط یاران امام حسین (علیه السلام) به نمایش در آمد، سخنی به گزاف نگفته‌ام. چهره‌های تابناک و بزرگی در بین خودمان داشتیم که انصافاً جای تک آن‌ها خالی است.

امروز در آن تابلویی که مقابل چشم مجسم است، قامت رسای آن‌ها را می‌بینم. انگار همه آن‌ها حس کرده بودند که این عملیات جزء آخرین عملیات‌های جنگ است و باید خود را به قافله‌ای که متعلق به آن‌ها است برسانند و ملحق شوند. قبل از این‌که لشکر ثارالله به شلمچه برسد، یک اجتماع بسیار دیدنی و پرخاطره اتفاق افتاد.

۱. برادر قاسم، ص ۱۴۲.



شب وداع لشکریان ثارالله همه بودند. زندگی، بینا، «مشایخی»، «طیاری»، «عابدینی»، «محمدی پور»، «میرحسینی، دريجانی، تهامی، گرامی و... همه بودند. چراغ‌ها خاموش شد، همه دست در گردن هم انداخته بودند و وداع می‌کردند. شهید مشایخی گفت: «در همسایگی خانه ما، هم در سمت راست و هم سمت چپ، بچه یتیم بسیار هستند. من روی بازگشت به جیرفت را ندارم. تصمیم گرفته‌ام پاهای خود را ببندم که عقب نشینی نکنم، قصد شهادت دارم.»

آن روز گذشت. صبح روز بعد، روی خاکریز، داخل سیم‌های خاردار یک صحنه تماشایی نظرم را جلب کرد. عیناً مثل کربلا بود. آن جایی که امروز شاید از دید زائران شلمچه ناپیدا باشد. بالای سیم‌های خاردار، دست‌های قطع شده و ابدان مطهر شهدا روی آب قرار داشت. جنازه‌ی حاج علی محمدی پور و علی عابدینی در کنار دژ در زیر تیربار دشمن روی زمین افتاده بود، بعد هم یکی پس از دیگری همه رفتند. وقتی از کانال ماهی‌گیری برگشتم، هیچ کس نمانده بود. انگار همه با تمام وجود تلاش برای رفتن داشتند. کربلای ۵ یک نبرد خونین بسیار مهم و سرنوشت ساز دفاع مقدس بود.

ما پانزده روز قبل از عملیات کربلای ۵، عملیات کربلای ۴ را که ناموفق بود، داشتیم. ضمن این که ما موضع امروز را نداشتیم. صنایع فعالی نداشتیم. تلاش ما این بود که ذخیره‌ای برای عملیات داشته باشیم. از طرفی، دشمن در عملیات کربلای ۴ در اوج بالندگی بود. او سازمان نظامی خود را به ده برابر افزایش داده و از نظر کیفی رشد فزاینده‌ای پیدا کرده بود. حجم نیروهای مسلح عراق به اندازه هر پنجاه نفر، پنج نفر نظامی بود و از نظر تجهیزات نظامی و امکانات از عملیات خیبر به این طرف، بخش عظیمی از تجهیزات بسیار مهم دنیا در اختیار دشمن قرار گرفت. آمار تانک‌های دشمن به پنج هزار دستگاه و نفربرها بالغ بر چهار هزار دستگاه می‌رسید. در جنگ هوایی، دشمن همه‌ی ابزارهای روز دنیا را در اختیار داشت. لذا امکانات دشمن یک حرکت و یک رشد فزاینده‌ای پیدا کرده بود. دشمن از نظر اطلاعاتی هم به یک مرحله بالایی

۱. «محمد مشایخی رودباری» فرمانده گردان مهندسی رزمی لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.
۲. «مهدی طیاری» فرمانده گردان ۴۱۹ لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات بیت المقدس ۷ در خرداد ۱۳۶۷ به شهادت رسید.
۳. «علی عابدینی» فرمانده گردان ۴۱۰ غواص لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.
۴. «علی محمدی پور دقوق آبادی» فرمانده گردان ۴۱۲ لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات کربلای ۵ به فیض شهادت نائل آمد.



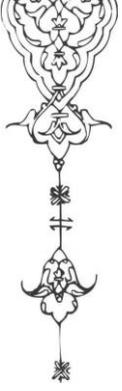
رسیده بود. هواپیماهای آواکس، رادارها و رازیت‌ها که در مقابل تنفس و دمای بدن انسان حساسیت داشتند، کشف عملیات ما برای دشمن را بسیار آسان کرده بود و ما برای مخفی کردن عملیات خود، مستلزم هزینه‌های سنگینی بودیم. به طوری که در عملیات والفجر ۸ جهت تصرف فاو برای غافلگیری دشمن در منطقه دیگری به اندازه یک عملیات وسیع تدارک دیدیم. وقتی می‌خواستیم برای عملیات والفجر ۸ آماده شویم، یک خط دفاعی در هور داشتیم که از بس یونولیت به داخل هور برده بودیم، فضای بسیار بد و نابهنجاری داشت. چهره شهید «نصراللهی»^۱ در ذهنم است که همه صورتش کامل پوست انداخته بود. در منطقه هور، مدت‌ها جدی کار می‌شد برای این‌که ذهن دشمن متوجه این سرزمین شود تا ما بتوانیم برای والفجر ۸ آماده شویم.

مشکل بعدی ما این بود که بعد از عملیات والفجر ۸، دشمن با کمک منافقین، طرح دفاعی مشترک را در جبهه‌هایی که ما نمی‌توانستیم خوب کنترل کنیم و به صورت پاسگاهی مدیریت می‌شد مثل ایلام و مهران تا دهلاویه اجرا کرد. او نقاط ضعف ما را شناسایی و حملاتی را آغاز نمود و جاده مهران - دهلران را تصرف کرد و خیلی هم روی آن تبلیغ کرد.

قبل از عملیات کربلای ۱، آقای «هاشمی رفسنجانی» که نماینده امام در جنگ بود، به جبهه آمد و گفت امام فرموده‌اند به بچه‌ها بگویید مهران را پس بگیرند که این امر به عملیات کربلای ۱ منجر شد و مهران و ارتفاعات قلاویزان و بخش وسیعی آزاد شد.

یادم هست در روز دوم عملیات کربلای ۱ در منطقه مهران، قرار بود از امام زاده حسن به طرف قلاویزان حرکت کرده و مهران را آزاد کنیم. لشکر ثارالله و حضرت رسول ﷺ در کنار یکدیگر با نیروهای عراقی می‌جنگیدند. من به اتفاق معاون لشکر حضرت رسول ﷺ برای الحاق نیروها، به طرف خط مقدم حرکت کردیم. تقریباً هوا روشن شده بود و گرد و خاک، منطقه عملیات را پوشانده بود. همان طور که با موتور به جلو می‌رفتیم، جمعیت زیادی را دیدیم که از مقابل به طرف ما می‌آمدند. ابتدا تصور کردیم نیروهای خودمان هستند، اما مقداری که جلو رفتیم، فهمیدیم عراقی هستند. دیگر به فاصله چند متری آن‌ها رسیده بودیم. به طوری که نمی‌توانستیم با موتور دور

۱. جانشین ستاد لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید.



بزینیم. لذا بلافاصله موتور را رها کردیم و به طرف خاکریزهای خودی شروع به دویدن کردیم و خود را به مواضع نیروهایمان رساندیم. البته بعداً همه آنها را به اسارت درآوردیم.

به هر حال، ناموفق بودن عملیات کربلای ۴ منشاء تبلیغات وسیعی برای دشمن شد و همه شکست‌های خود را در فاو و کربلای ۱ در پشت این عملیات پنهان کرد و به صورت آمارهای کاذب، تلفات ما را اعلام نمود.

عدم موفقیت ما در کربلای ۴ تأثیرات روانی بسیاری در جبهه ما داشت. ما برای یک عملیات، قطعاً توجیهات گسترده‌ای انجام می‌دادیم. وقتی ناکامی به وجود می‌آمد، در روحیه‌ها تأثیر زیادی داشت. روزهای دوم و سوم پس از بازگشت از کربلای ۴، وقتی وارد اردوگاه‌ها می‌شدی، کمتر لبی را خندان می‌دید. یک نگرانی عمومی جبهه را فرا گرفته بود.

نکته‌ی مهم دیگری که وجود داشت، این بود که در بحث جابه‌جایی و آماده‌سازی نیروها، ما دچار مشکل بودیم. حداقل برای یک عملیات، شش ماه باید زمین را آماده می‌کردیم. جلسات زیادی گذاشتیم و آقای هاشمی رفسنجانی هم همیشه شرکت می‌کردند. یکی از بحث‌ها این بود که ما باید برای یک عملیات آماده می‌شدیم و این عدم موفقیت را جبران می‌کردیم. طبیعتاً باید طرح ریزی می‌شد. لذا جلسات فشرده‌ای انجام گرفت و همه به زمین شلمچه راضی شدند.

چند پارامتر مهم در این انتخاب بود. از جمله این‌که هیچ‌گونه جابه‌جایی انجام نمی‌دادیم. نیروها آماده بودند. دشمن در غفلت کامل بود، اما زمینی که انتخاب شد، در کلّ جنگ سخت‌ترین زمین بود و به دلیل نزدیکی این جبهه با بصره، دشمن همه توانمندی‌های فکری خود را به کار گرفته بود و تمام این زمین را به خاکریزهای متعدد و دژهای مختلف مسلح کرده و بر این دشت مسلط بود. روی میدان‌های مین آب رها کرده و منطقه وسیعی را آلوده نمود. در کل، بیش از شصت درصد توان نظامی دشمن در اطراف بصره مستقر بود.

مشکل دیگر ما این بود که زمان حمله را شب یازدهم انتخاب کردیم. ما معمولاً زمان عملیات را طوری انتخاب می‌کردیم که در تاریکی شب به خطوط دشمن بزینیم، اما

شب یازدهم، یعنی روشنایی کامل ماه که برای ما معذوریت پدید می‌آورد. سه چهار شب قبل از آن، به اتفاق چند تا از بچه‌های اطلاعات به پای دژ رفتیم تا ببینیم میزان دید و تسلط دشمن چقدر است. بچه‌ها به داخل آب رفتند. قبل از رسیدن به انتها، تعدادی مرغابی دیده شد، گفتم: «برگردید. نیاز به رفتن نیست.» آقای سخی روی دژ دشمن رفت و شناسایی دقیقی انجام گرفت. جلسات توجیهی انجام شد. بچه‌ها تمام هم‌خود را به کار گرفتند و برای آماده‌سازی نیروها و انجام عملیات رفتند.

جبهه‌ای که تا قبل از آن گویا خاک مرده روی آن پاشیده بودند، یک باره عوض شد. هم‌زمان مه غلیظی همه منطقه را فرا گرفت. به طوری که رادارها و رازیت‌ها و ماهواره‌ها، کارایی خود را از دست دادند. این مه غلیظ دوازده روز در منطقه بود و ما در این مدت آمادگی لازم را پیدا کردیم. در حالی که دشمن باور نمی‌کرد ما بتوانیم به فاصله دو هفته از عملیات قبلی، بزرگ‌ترین عملیات تاریخ جنگ را انجام دهیم. وقتی به آن دوره رجوع می‌کنم، احساس می‌کنم نه آن جسارت، نه آن فکر و نه آن اشخاص، هیچ کدام متعلق به این دنیای خاکی نبودند. آن صحنه‌ها را خدا آفرید و اراده او بود که حاکم شد و آن فضا ایجاد گردید.

عصر عملیات، تدابیر مختلفی اندیشیده بودیم. مثلاً نهری حفر کردیم که از دژ، آب به داخل آن می‌ریخت و در این نهر حدود صد فروند قایق پنهان کرده بودیم. شب عملیات، در این دژ غلغله انسان بود که با هیچ‌جا قابل قیاس نیست. چهره‌هایی که در سنگر نشسته بودند یا مشغول تلاوت قرآن بودند، یا در حال نماز و یا نوشتن وصیت‌نامه. کسانی که قطعاً به استقبال مرگ می‌رفتند، در دژ مخفی شده بودند.

قبل از غروب اتفاقی افتاد که وحشتی بر ما حاکم شد. احساس کردیم عملیات لو رفته است. دشمن با شلیک کاتیوشا، چند تا قایق و یک نفربر را منهدم کرد. این یک هشدار بود. بچه‌ها سرشرب سوار قایق‌ها شدند و به سمت خط دشمن حرکت کردند. دورترین محور ما بیش از پنج شش کیلومتر داخل آب بود. سرمای خوزستان هم که خیلی سوزناک است.

از نظر زمان بندی، باید طوری حرکت می‌کردیم که همه نیروها از خطوط مختلف حرکت و ساعت دوازده به محور می‌آمدند. سخت‌ترین محور، محور لشکر ۴۱ ثارالله بود



که نقش حیاتی در کربلای ۵ داشت و دورترین مسیر از داخل آب را باید طی می‌کرد. مهم‌ترین مشکل ما انتخاب گردان خط شکن بود. عملیات ما تماماً استشهادی بود و ما به وسعت جبهه، نیروی استشهادی داشتیم.

تلاش می‌شد عملیات با دقت انجام شود. تمام مسیری که بچه‌ها باید می‌رفتند، تا دژ دشمن علامت گذاری شده بود و ما تا پشت میدان مین دشمن، ارتباط بی‌سیمی داشتیم. بچه‌ها داخل آب شدند. سه تا ستون غواص به سمت دشمن حرکت کرد. پیش بینی کرده بودیم که در دو ساعت فلان مسیر را طی کنیم.

وقتی وارد آب شدیم، مسیر را نیم ساعت زودتر طی کردیم و به سمت دشمن حرکت کردیم. محور دیگر ما که بچه‌های لشکر ۱۰ سیدالشهداء (صلوات الله علیه) بودند، زودتر از ما با دشمن درگیر شدند. ما در فاصله دویست متری سیم خاردارها بودیم که درگیری شروع شده بود. منورها به هوا رفت و به این ترتیب، درگیری ما با دشمن قبل از رسیدن به سیم خاردار شروع شد. دشمن موانع و مشکلات بسیار زیادی ایجاد کرده بود؛ اما ما خطوط را شکستیم.

این از نکات بارز ما در جنگ بود که هیچ خط دفاعی نتوانست از نفوذ نیروهای ما به داخل منطقه دشمن جلوگیری کند. وقتی خطوط اول توسط شهید عابدینی و شهید حاج علی محمدی پور شکسته شد، هنوز دشمن درگیر بود که نیروهای گروهان دوم وارد خط شدند. وقتی شهید طیاری پشت بی‌سیم صحبت می‌کرد، هیچ کس تصور نمی‌کرد این صحبت‌ها از دل دشمن باشد. نوار صحبت‌های شهید طیاری موجود است. ابتکار عمل شهید طیاری در این عملیات واقعاً مهم و کارساز بود. وقتی شهید طیاری اعلام کرد، از کانال ماهی عبور کرده و من این پیغام رابه آقا محسن رضایی دادم، ایشان باور نمی‌کردند. روز اول ما توانستیم بخش وسیعی را آزاد کنیم و خطوط دفاعی با استفاده از امکانات دشمن ایجاد کنیم.

روز دوم، دشمن با توان نظامی وسیعی وارد میدان شد و شروع به پاتک نمود و روز سوم هر جنبنده‌ای که از کانال عبور می‌کرد، می‌زدند. جنگ، جنگ تن به تن و نارنجک و تانک بود. نصف خط ما را دشمن گرفته بود.

اگر ما توان داشتیم و می‌توانستیم صبح روز دوم عملیات کربلای ۵، دو تا لشکر

دنبال لشکر ثارالله و لشکر ۲۵ کربلا وارد می کردیم، ما تا کنار بصره می رفتیم. در جایی که ما قرار گرفته بودیم، به راحتی تنومه در کنارمان بود. حداکثر فاصله‌ی ما با شهر بصره، یک فاصله‌ی دوازده تا چهارده کیلومتری بود. به راحتی می توانستیم خودمان رابه کنار دجله برسانیم؛ منتها توان ما کم بود.

ما یک لشکرمان، کار ده لشکر را می کرد. در سازمان های نظامی دنیا، یک لشکر، یا خط می شکند، یا پاک سازی می کند، یا تثبیت می کند، یا احتیاط است. از این چهار پنج تا کار، یکی را انجام می دهد. یعنی لشکری که ایجاد رخنه می کند، فقط رخنه ایجاد می کند. لشکر دیگری این رخنه را گسترش می دهد. لشکر دیگری این عمق را می دهد. لشکر دیگری این را تثبیت می کند. بعد اگر یک لشکر وارد عمل بشود، حداقل سه لشکر احتیاط او هستند. ما این طوری نبودیم. ما یک لشکرمان کار ده لشکر را می کرد. از آن طرف، در مقابل لشکرهای ما، شاید ه پانزده تیپ ارتش عراق جا به جا می شدند. هی ضربه می خوردند و عوض می شدند. آن چیزی که ما اصلاً نمی توانیم برای مردم خوب بیان کنیم و هنر جنگ ما هم بوده، در همین جا است؛ وگرنه در هر جنگی معمولاً تهور وجود دارد، شجاعت های زائدالوصفی وجود دارد، مفقود و اسیر و کشته وجود دارد. این ها در هر جنگی است. هنر ما در این بود که با سازمان کمی که داشتیم، در این هشتصد کیلومتر، هم دفاع می کردیم، هم هجوم می کردیم.

روز سوم عملیات کربلای ۵، خیلی روز سختی بود. عراقی ها یک فشار شدیدی گذاشتند. کاتیوشا و توپ و تانک و هر چیزی که داشتند به کار گرفتند و یک پاتک سنگین و بسیار مداومی را از صبح زود شروع کردند تا تقریباً ساعت های دو سه که دیگر داشتند خطوط ما را تصرف می کردند. بخشی از خط را گرفته بودند و به بخشی از خطوط چسبیده بودند. هلی کوپترهای عراقی می آمدند از پشت می زدند توی این کانال که بی سیم ها بودند که منهدم کنند.

یادم هست آن روز آقای مرتضی قربانی شروع کرد به وصیت نامه نوشتن. احساس می کردیم که کار دیگر تمام است. چون هر چه آمبولانس بود را زدند. نگذاشتند تخلیه مجروحان انجام بگیرد. لندکروز ما می خواست عبور کند، زدنش. نیروهای پیاده می خواستند عبور کنند، هم همین طور. روی پل غلغله ای بود از آتش. تمام پل غرق



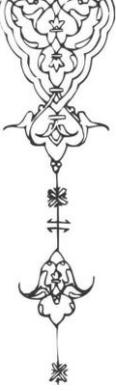
آتش بود. شاید بشود گفت نزدیک به صد قبضه توپ عراقی بسیج شده بود روی همین تکه از پل، که هیچ چیزی نتواند از آن عبور کند. قفل کرده بودند این پل را. در این وضعیت شدت آتش که واقعاً قابل گفتن نیست که حجم آتش چقدر بود و نمی‌توانم درست آن حجم را جا بیاندازم، یادم هست شهید خرازی و آقای قربانی و یکی دو تا از فرمانده لشکرهای دیگر آمدند پیش من. آقای حسن فرستاده بودشان که بیایند کمک. آن قدر حجم آتش زیاد بود که برای پذیرش مسئولیت که لشکر دیگری بیاید به ما کمک کند، هیچ جایگاهی وجود نداشت. من و آقای مرتضی التماسشان می‌کردیم. آقای مرتضی می‌گفت: «تو را به شیر مادران به ما کمک کنید، این جا را تثبیت کنیم.» ما باور نداشتیم که از این سه نفر، هیچ کدامشان بتوانند به عقب برگردند. احساس می‌کردیم که هر سه تاشان شهید می‌شوند.

تقریباً هفت روز شدیدترین پانک‌ها را دشمن انجام داد. خود «عدنان خیرالله»^۱ که از افسران قابل ارتش عراق هم بود و به نظر ما، مقتدرترین فرمانده عراقی بود، در جبهه مقابل ما، مسئولیت بازپس گیری دریاچه ماهی را داشت.

آن طرف، حداقل پانصد دستگاه تانک و بیش از سیصد چهارصد قبضه توپ و ده‌ها قبضه کاتیوشا - غیر از ادوات سبکی که در اختیارشان بود - اجرای آتش می‌کردند. زمین را هر چه نگاه می‌کردی، به جای عراقی، تانک می‌دیدیم. یک حجم وسیعی بود. یا وقتی دشمن شروع می‌کرد به آتش ریختن، با این گروه‌های موزیک که یک ریتم منظمی دارند، هیچ تفاوتی نداشت. با یک انضباط ویژه‌ای، یک حجم بالایی از آتش می‌ریخت. من دقت کردم در این زمین کربلای ۵، شاید هیچ متری از زمین وجود نداشت که یک گلوله‌ای در آن جا فرود نیامده باشد. تمام زمین آماج و سوراخ سوراخ بود از این حجم گلوله‌های سنگین توپ و خمپاره‌ای که بر زمین فرود آمده بود و گلوله بر جای گلوله فرود می‌آمد. حجم امکاناتی که دشمن در اختیار خودش داشت عجیب بود.

این طرف هم بسیجی‌ها بودند و خدای بسیجی‌ها و یک مقدار کمی مهمات آر پی جی کنارشان. مجموع توپ‌های ما و آقای مرتضی قربانی به بیست قبضه نمی‌رسید؛ بیست قبضه بدون مهمات. آن جا پانصد تا تانک مقابل ما قرار داشت، ما دو تا تانک داشتیم.

۱. «عدنان خیرالله طلفاح» پسر دایی و وزیر دفاع صدام که در سال ۱۳۶۸ هلی کوپتر حامل او سقوط کرد و کشته شد.



اگر روزی جنگ ما موشکافی شود آن چیزی که برای آینده جنگ ما، برای مردم ما الگوپذیر هست، بخش عمده‌اش این است که چه طور ما با این حجم آتش‌ها مقاومت می‌کردیم.

در آن بحبوحه، ما بعضی وقت‌ها توی بی‌سیم با مرتضی شوخی می‌کردیم، می‌خواندیم، دعا می‌خواندیم، سر به سر هم می‌گذاشتیم، روحیه می‌دادیم، عدنان خیرالله تصور می‌کرد که ما التماس می‌کنیم. او در گزارشی که به صدام می‌داد، می‌گفت: «کاری کرد که این‌ها پشت بی‌سیم‌ها التجاء می‌کردند.» در گزارشش می‌گفت: «آن قدر آتش ریختم که این‌ها با بینی روی زمین می‌خزیدند.»

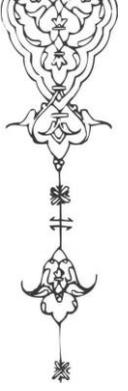
راست هم می‌گفت. او آتش می‌ریخت، این پل لخت و عور را تانک‌ها زیر آتش می‌گرفتند؛ اما «حسین تاجیک»^۱ با یک گردان از همین پل عبور کرد. یک صحنه بسیار دیدنی بود. دنبال کردن یک لشکر تانک و نفربر عراقی به وسیله پنجاه شصت نفر از بچه‌های تخریب با دست خالی. در غرب کانال ماهی گیری مقاومت عجیبی انجام شد. شهید تاجیک با گردانی به کمک ما آمد. روی پل دنیایی از آتش بود. دشمن روی ابتدا تا انتهای پل را که یک کیلومتر طول داشت یک سره آتش می‌ریخت. تاجیک خود را به غرب کانال ماهی رساند و خط را نجات داد. شهید طیار در حالی که زخمی بود، روی پل می‌دوید، هر قدمی که برمی‌داشت، چند تانک به سویش شلیک می‌کردند.^۲

پیمان مقدس

فرمانده گردانی داشتیم به نام «ماشاءالله رشیدی». شب عملیات کربلای ۵ این آمد وارد عملیات بشود، آمد دم خط، توی سنگر من. چون گردان نرسیده بود، با هم حرف می‌زدیم. او قصه‌ای تعریف کرد. یک فرمانده گروهانی داشت به نام «زکی زاده» که دو روز پیش شهید شده بود. گفت: «من و زکی زاده با هم عهد بستیم هر کدامان زودتر شهید شد، وارد بهشت نشود تا دیگری بیاید. دیشب زکی زاده را خواب دیدم. به من گفت ماشاءالله، من را دم در نگه داشتی، چرا نمی‌آیی؟» وقتی این را گفتم، من فهمیدم

۱. فرمانده گردان ۴۱۵ لشکر ۴۱ ثارالله که در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

۲. ذوالفقار، ص ۹۰-۱۰۱.



شهید می‌شود. نگهش داشتیم، گردان رفت و درگیر خط شد و من مجبور شدم او را بفرستم. بلافاصله شهید شد.^۱

هر که با امام در افتاد

هر کسی با این مرد الهی و برجسته یعنی امام علیه السلام که با خدا معامله می‌کرد، در می‌افتاد، و در می‌افتاد؛ چه اشخاص، چه حکومت‌ها و چه جمعیت‌های مختلف. صدام به روزی افتاد که بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل به خاطر ۱۵ ثانیه تأخیر در باز کردن درِ کاخ، او را مفتضح کردند. این وضع خفت‌آوری برای صدام بود و این نتیجه خون‌های مقدس ریخته شده و درگیر شدن با یک انسان الهی است.^۲

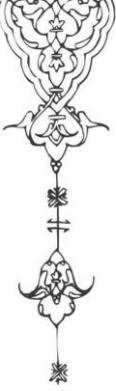
قله‌های مطهر

برای همه‌ی ما مسئله، سلوک و رفتارهای شهدای ماست. اخلاقیات حاکم بر شهدای ماست. چه امری باعث شد این‌ها این قدر ماندگار شوند. من عذرخواهی می‌کنم از علمایمان اگر کلماتی گفته می‌شود و احیاناً به دلیل سواد ضعیف من جایی اسائه ادبی در آن وجود دارد.

اما امروز حسین خرازی، املاکی شما، تک تک شهدای شما، احمد کاظمی، همت، باکری بیش از یک مرجع تقلید رهروی می‌شوند. نه در فقه، در سلوک متعدد، در سلوک متعدد.

من رفتم بندرعباس صحبت کنم چند تا دختر آمدند پیش من گفتند فلانی ما هر کدام نامی برای خودمان گذاشته ایم. ندیدند همت را، ندیدند باکری را، ندیدند خرازی را. گفتند نام این خانم باکری است. ما او را به نام باکری صدا می‌کنیم. او متبرک کرده خودش را به باکری. نام این خرازی هست نام این کاظمی. بعد این دختر به من گفت من سر سفره می‌نشینم حس می‌کنم، مهدی باکری سر سفره ما نشسته است. کجا چنین چیزی وجود دارد. این آن اتصال است. یکی از برجستگی‌های جنگ ما این بود که قله‌های آن، قله‌های مطهر و مرتفعی بود. اگر قله مرتفع بود دامنه زیبا می‌شود. دامنه

۱. ذوالفقار، ص ۱۱۷.
۲. حاج قاسم، ص ۹۳.



سرسبز می‌شود. چشمه‌های جوشان از دامنه سرازیر می‌شود این قلّه برجسته اثری جدی گذاشت.^۱

دلسوزی برای «یاکریم»

یک روز که برای قرائت فاتحه به قطعه شهدای گمنام آمده بودم، متوجه شدم مقداری شیرینی روی قبر ریخته و چند تا گنجشک مشغول خوردن بودند؛ بعد از مدتی یک یاکریم نشست روی قبر و گنجشک‌ها پریدند، اما چیززی روی قبر باقی نمانده بود و یاکریم ته مانده شیرینی‌ها را به سختی نوک می‌زد تا بخورد، خیلی دلم سوخت و تصمیم گرفتم هر موقع سر قبر شهدا می‌آیم مقداری ارزن و گندم با خودم بیاورم سر قبر شهدا بریزم تا این پرنده‌ها بخورند. این کار برایم عادت شده و خوشحال می‌شوم که این آفریده‌های خدا هم خوشحال هستند.^۲

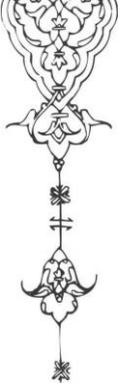
قسم بخور

یک بار از مأموریت برمی‌گشتم منتظر نماندم که ماشین بیاید دنبالم، از فرودگاه مستقیم سوار تاکسی شدم. راننده تاکسی جوانی بود نگاه معناداری به من کرد! گفتم چه شده! آشنا به نظر می‌رسم؟ باز نگاهم کرد گفت: شما با سردار سلیمانی نسبتی دارید؟ برادر یا پسرخاله‌ی ایشان هستید؟ گفتم من خود سردار هستم! جوان خندید گفت ما خودمان این کاره هستیم، شما می‌خواهید من را رنگ کنید؟

خندیدم. گفتم من سردار سلیمانی هستم! باور نکرد، گفت بگو به خدا که سردار هستی، گفتم به خدا من سردار سلیمانی هستم! سکوت کرد دیگر چیزی نگفت. گفتم: چرا سکوت کردی؟ حرفی نزد. گفتم: زندگی ات چه طور است؟ با گرانی چه می‌کنی، چه مشکلی داری؟

جوان نگاه معناداری به من کرد، گفت اگه تو سردار سلیمانی هستی من هیچ مشکلی ندارم، من تصور می‌کردم تو هم مثل بقیه دولتمردان با ماشین‌های میلیاردی و ضد گلوله جا به جا می‌شوی! ...^۳

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.
۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۸ بهمن.
۳. عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۲، ص ۳.



خاک بر سر یک عده نادان!

یک عده نادان، شعار جمهوری ایرانی در مقابل جمهوری اسلامی سر دادند! خاک بر سرتان! یا گفتند به جای شعار مرگ بر آمریکا برویم جلوی سفارت روسیه شعار مرگ بر روسیه (نه مرگ بر شوروی) سر بدهیم. آن هم آمریکایِ امروزی. دستاورهای آمریکا در عراق، افغانستان و پاکستان جلوی چشم ماست. چند وقت قبل آقای «محمود عثمان» نماینده سنی کرد عراقی پیش من آمد. نماینده مجلس و شخصیت بارز سیاسی عراق هست. تعریف می کرد که یک بار به منطقه خضرا (منطقه تحت حفاظت آمریکا در عراق) رفتم. رفتم داخل، کارت نمایندگی ام را نشان دادم. گفتند باید بازرسی شوید. گفتم خب بازرسی کنید. گفتند الآن نمی توانیم باید یک سگ شما را بازرسی کند! که آن سگ هم الآن خواب هست! گفتم خب سگ را بیدارش کنید. گفتند الآن نمی شود، این سگ را باید یک افسر آمریکایی بیدار کند! این ها قصه نیست، مربوط به دوره قاجار هم نیست، مربوط به همین دوره کنونی ماست. در همین کشور عراق همسایه خودمان است. عراقی که بر اثر جنگ آمریکا تاکنون یک میلیون آدم کشته شده است. این هم از افغانستان و پاکستان. شعار مرگ بر آمریکا نه، شعار مرگ بر روسیه؟ این شعار هوشمندانه است؟ اسم این حرکت را چیزی جز مزدوری می توان گذاشت.^۱

سؤال از سردار

یک کسی در بیرون از من سؤال کرد: چرا این قدر با آمریکا مخالفت می کنید؟ گفتم: یک سؤال از شما دارم. آمریکا ۵۰ سال در کشور ما حاکم مطلق بود، یک نشانی از عملکرد او نشان بدهید که بگویم این بناف این راه، اتوبان، این اقدام، این عمل ... در کنار همه ی غارت های وسیع، کار آمریکاست ...

کشور مصر آیینی روشن است.

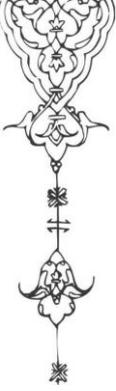
تحت سیطره ی آمریکا تمام عیار و آبروی خودشان را از دست دادند ...

کشورهای عربی مثل گدا دنبال کشورهای پولدار می دوند.^۲

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

۱. برادر قاسم، ص ۲۰۸. (سخنان حاج قاسم سلیمانی در یادواره شهیدان محمدی پور)

۲. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۶۴.



شهید سید مصطفی حیدرزاده

سردار قاسم سلیمانی درباره ایشان می‌گوید: وقتی ما از دیرالعدس (سوریه) برمی‌گشتیم، من از حسین سؤال کردم این سید ابراهیم کیست که با این صدای بلند و مردونه صحبت می‌کرد؟! سید را نشان داد و گفت: این! یک جوان رشید باریک که خیلی توی دل برو بود و آدم لذت می‌برد که نگاهش کند؛ من واقعاً عاشقش بودم. پرسیدم چه طور این جوان به این جا آمده است؟ چون ما راه نمی‌دادیم بیاید ... رفت مشهد و در قالب فاطمیون و به اسم افغانی ثبت نام کرده و به این جا آمده بود؛ زرنگ به این می‌گویند. زرنگ به من و امثال من نمی‌گویند. زرنگ فردی نیست که به دنبال مال جمع کردن و گول زدن مردم است. زرنگ و باذکاو شخصیتی است که فرصت‌ها را به این شکل بدست می‌آورد. زرنگ یعنی کسی که فرصت‌ها را به نحو احسن استفاده می‌کند. چرا وی این کار را کرد؟ چون خیلی کارش قیمت دارد. خدا، کسی را که در راهش جهاد می‌کند، دوست دارد «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲.

انتقام

یکی از شهدای مدافع حرمی که حاج قاسم زیاد از او یاد کرد، شهید محسن حججی بود. دو روز بعد از شهادتش یعنی در ۱۹ مرداد ۹۶ نخست طی پیامی شهادت او را تسلیت گفت و خطاب به خانواده شهید محسن حججی نوشت: «مطمئن باشید فرزندان دلیر شما انتقام این اقدام ددمنشانه را با تصمیمی قاطعانه که همانا ریشه کن کردن شجره خبیثه وهابیت و تروریسم از جهان اسلام است، خواهند گرفت»^۳.

پسرم! این لبنان مال تو!

در زمان همین آقای بشار اسد، ملک عبدالله رفت سوریه، دست بشار اسد را گرفت و او را به لبنان برد. لبنانی که ارتش سوریه را بیرون کرده بود و مجسمه حافظ اسد را از وسط بیروت پایین کشیده بود، آن جا گفت پسرم! این لبنان مال تو. در مقابل از او چه

۱. نساء، آیه ۹۵.

۲. سربازان سردار، ص ۲۹ و ۳۰.

۳. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۹ دی.



چیزی می‌خواست؟ از او خواست از ایران و حزب الله دست بکشد. یک سال قبل، روس‌ها وساطت کردند که یک مذاکره‌ای بین سعودی‌ها و نظام سوریه انجام بشود. آقای محمد بن سلمان - همین ولیعهد عربستان که خیلی هم برای رسیدن به سلطنت عجله دارد - رفت سوریه. روس‌ها با او صحبت کردند و قبول کردند این وساطت انجام بشود. با حضور فردی از سوریه و آقای بن سلمان جلسه‌ای تشکیل شد. در این جلسه بن سلمان حال آقای بشار اسد و خانواده او را می‌پرسد! انگار نه انگار که همین عربستان علیه سوریه جنگ راه انداخته است!

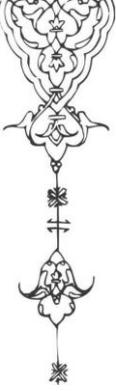
این نماینده سوریه می‌گفت دیدم خیلی فضای خوبی است به بن سلمان گفتم بیایید با هم متحد بشویم و این داعش را که یک خطر عمومی برای همه ملت هاست از میان برداریم. بن سلمان گفت: این داعش که چیزی نیست، داعشی را یک روزه می‌توانیم تمام کنیم، شما نگران نباشید، شما یک مشکل دارید و آن هم ارتباط شما با جمهوری اسلامی است. شما این ارتباط را قطع بکنید و بر علیه آن موضع بگیرید، همه این‌ها خیلی زود تمام می‌شود.

درست است. مشکل نظام سوریه دو مسأله مهم است: یکی محوریت سوریه در خط مقاومت و حمایت از مقاومت؛ و دوم نزدیکی نظام سوریه به نظام جمهوری اسلامی.^{۲۱}

داوطلب‌های مشتاق

تمام این کسانی که امروز در صحنه‌ی سوریه حضور پیدا می‌کنند، این‌ها داوطلبانه، نه داوطلبانه، ملت‌مانه در این صحنه حضور پیدا کردند. امروز با یک صحنه‌ای مواجه شدم. پدرخانم شهید مدافع حرم به من التماس می‌کرد به عنوان مدافع حرم پذیرفته شود. و عجیب‌تر از آن این‌که دیدم دختر جوانی که یک بچه‌ی شش ماهه‌ی شهید را با خودش حمل می‌کند، او هم به من التماس می‌کرد پدر من را به عنوان مدافع حرم بپذیرید. من با صحنه‌های خیلی زیادی مواجه شدم. جوانانی که زن‌های خودشان را واسطه قرار دادند، با امضای همسران جوان خودشان، با امضای مادران خودشان، پدران

۱. سخنان حاج قاسم در مراسم سالگرد شهادت شهید حسین همدانی.
۲. برادر قاسم، ص ۲۴۲.



خودشان آمدند پیش من و پیش کسان دیگری غیر من، واسطه کردند که آن‌ها را به عنوان مدافع حرم بپذیریم. من یک نمونه‌ای دیدم از یک کسی که مفقود شد. با خودم در دوران دفاع مقدس بود. خانمش را واسطه قرار داد. پشت چادر خانمش خجولانه پنهان شد. از خانمش خواهش می‌کرد در مقابل اصرار مخالفت من، اصرار کند برای پذیرفتن او. هیچ کس برای این امری که امروز به عنوان مدافع حرم نامیده می‌شود، به عنوان مأموریت، به عنوان انتخاب شده، به عنوان تو برو تو نرو وجود ندارد. همه‌ی این‌ها بدون استثنا، چه از عراق که به نام حیدریون آمدند، چه از افغانستان که به نام فاطمیون آمدند، چه از پاکستان که به نام زینبیون آمدند، به نام‌های مختلفی آمدند، همه‌ی این‌ها بدون استثنا داوطلبانه آمدند.^۱

ترس، درد ندارد!

نوجوانی ۱۷ ساله که اخیراً در سوریه شهید شد، قبل از شهادتش به مادرش می‌گوید، با توجه به خوابی که دیده‌ام این آخرین باری است که با هم غذا می‌خوریم. مادر اجازه تعریف خواب را نمی‌دهد.

برای دوستانش این گونه تعریف کرده بود. ۲ شب است که خواب می‌بینم که روی سینه‌ام نشسته‌اند تا سرم از تنم جدا کنند، فریاد می‌زنم و آن وقت است که امام حسین علیه السلام می‌آید و می‌فرماید، «ترس، درد، ندارد، دشمن سر از تن من هم جدا کرد، درد نداشت.»^{۳،۲}

خطر داعش با تربیت انحرافی

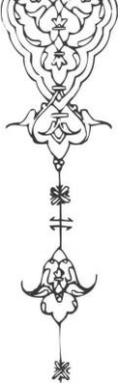
«شهید جبهه مقاومت» در مورد تحریف تشیع توسط داعش برای تربیت نیروهای انتحاری می‌گوید:

«من نمونه‌هایی دیدم و می‌شنیدم از شنود. بین چند جوان وهابی دعوا بود. تعدادی‌شان قهر کرده بودند. فرمانده‌شان می‌خواست مشکل این‌ها را حل کند

۱. ذوالفقار، ص ۱۳۹.

۲. سخنان حاج قاسم در مراسم چهلمین روز درگذشت مادر شهیدان حسین و اصغر ایلو.

۳. برادر قاسم، ص ۲۵۶.



می‌خواستند از این جبهه بروند به جبهه‌ی دیگری، به فرماندهی دیگری. حرفشان چه بود؟ حرف بر سر این بود که نوبت من بوده که عمل انتحاری انجام بدهم اما این نوبت من را به دیگری واگذار کرده! منطقی که هزار و پانصد انتحاری در طول هفت ماه در عملیات موصل عمل بکنند، این منطق، منطق جهاد می‌خواهد. این منطق، راهی جز این که شما با جهاد با آن مواجه بشوید، ندارید. نمی‌توانید. او همه‌ی هدفش خشکاندن ریشه‌ی دینی شما است. وقتی شما را واجب القتل می‌داند و نوامیس شما را غارت خود می‌داند. همان کاری که در سنجار^۱ شد و همان جنایتی که در اسپایگر^۲ اتفاق افتاد و در جاهای دیگر و در سوریه اتفاق افتاد. این جا منطقتش این است که باید ایستادگی کرد. یک وقت انسان می‌گوید این خطر مربوط به جای دیگری است، به ما چه؟ یک وقت نه، همه‌ی تلاش او این است که این را از سر راه بردارد، به ما برسد. آن خبیثی که اعلام دولت اسلامی عراق و شام را کرد، آن پل اول بود برای رسیدن به ما. آن کسی که همه‌ی جمعیت و مردمش واجب القتل بودند، این جا بود. ایران اسلامی بود. ما می‌توانستیم بنشینیم نگاه کنیم ببینیم سوریه کی سقوط می‌کند عراق کی سقوط می‌کند. او تجهیز بشود و با قدرتی ده برابر و صد برابر بعد بیاید به مرزهای ما، وارد کشور بشود، صف آرای می‌کند و شروع کند به کشتار. هیچ انسان هوشمندی، هیچ مدیر مدبری، هیچ انسان مسئولی این را قبول نمی‌کند و می‌گوید باید رفت به سمت این شجره‌ی خبیثه، آن را در ریشه خشکاند.^{۴،۳}

جاذبه‌ی شهدا

من یک روز از هواپیما پیاده شدم، یک جوانی را دیدم که از این شلوارهای مد جدید که معمولاً بخشی از آن پاره است، پایش بود، جین بهش می‌گویند. این جوان به من گفت

۱. داعشی‌ها بزرگترین جنایت را در سنجار انجام دادند زیرا لکه ننگی برای سردمداران آمریکا شد که می‌توانستند از آن جلوگیری کنند. در این تراژدی بیش از ۵ هزار مرد و نوجوان ایزدی سر بریده شدند و زنان بسیاری به اسارت برده شده به آن جا تجاوز کردند و در بازار برده فروشی فروخته شدند.
 ۲. پادگان آموزشی هوایی اسپایگر در استان صلاح الدین عراق قرار دارد که در سال ۲۰۱۴ توسط نیروهای داعش تصرف شد و حدود ۱۸۰۰ نفر دانشجوی شیعه آن بلافاصله به شهادت رسیدند و ۸۰۰ نفر از دانشجویان سنی مذهب آزاد شدند.
 ۳. ذوالفقار، علی اکبری، ص ۱۳۶.
 ۴. این مرد پایان ندارد، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

که: «من می‌توانم مدافع حرم بشوم؟» من خیلی تعجب کردم. گفت: «می‌دانم مرا نمی‌پذیری، اما می‌دانی من دوست کی هستم؟» گفتم: «نه». گفت: «من دوست سید ابراهیم هستم.» سید ابراهیم از بهترین فرماندهان ما بود. از فرماندهان فاطمیون که خودش را به عنوان افغانی جا زد، وارد جبهه شد، بعد جبهه او را گرفت و نگه داشت و نگذاشت برود و به شهادت رسید. می‌گفت: «من از دوستان سید ابراهیم هستم و هر هفته سر قبر او می‌روم.»

شهید، یکی از خصوصیاتش، ترسیم راه است، یک تحرک عظیمی، یک معنویت جدیدی، یک دگرگونی جدیدی در جامعه‌ی ما، در جوانان ما در سطوح گوناگون، این فرهنگ مدافع حرم ایجاد کرد.

شهید «مرتضی حسین پور» به حرمت حضرت معصومه علیها السلام فامیل «قمی» را برای خود برای تبرک جستن به این جایگاه و نام «حسین» را برای پیروی از این راه انتخاب کرد. یکی از ویژگی‌های این شهید این بود که در بحران و سختی که عموماً در بحران‌ها شخصیت افراد بیش‌تر نمایان می‌شود - انسان یک ظرفیتی دارد در یک جایی و نمی‌کشد - او هر چه بحران سخت‌تر می‌شد، شجاعتش و قدرت احاطه‌اش بر بحران و اداره بحران بیش‌تر می‌شد. هجمه‌ی دشمن، فشار دشمن، هیچ اثری بر او نداشت. این شهادتش، یک نمونه‌ی بارز از این ویژگی مدیریتی این جوان شهید است که مایه‌ی افتخار همه ایران است. در آن شب، مدیریت او، اداره‌ی او موجب شد بیش از صد نفر نجات پیدا بکنند و دشمن را او به تنهایی به همراه چند شهید دیگر، از جمله شهید حججی که دیدید با یک پوتین و با نیم پای برهنه و نیم پای پوشیده می‌جنگید، و موفق شدند دشمن را شکست بدهند و شکست هم دادند؛ هم صلابت حسین قمی در میدان جنگ و اداره‌ی آن میدان و نجات آن‌ها و بعد مجروحیت شدید خود، نه یک بار، چهار بار در صحنه‌ی درگیری مجروح شد و بعد شهید شد؛ و هم ایستادگی و صلابت آن شهید در زیر تیغ و چاقوی تیز دشمن؛ شهید حججی.

این، تابلوی زیبای معرفی جوان متدین شیعه و ولایی ایران است و برای همه قابل افتخار است. شهید حججی خم به ابرو نیاورد. تردید نکرد. برای جان خودش می‌توانست کار دیگری کند. می‌توانست تقیه کند؛ اما ایستادگی در زیر همان دوربین‌هایی که



داشتند لحظه به لحظه ذبح کردن او را به نمایش می‌گذاشتند را بر هر چیزی ترجیح داد. این شهدای ما هستند.^۱

خوشحالی از ماندن

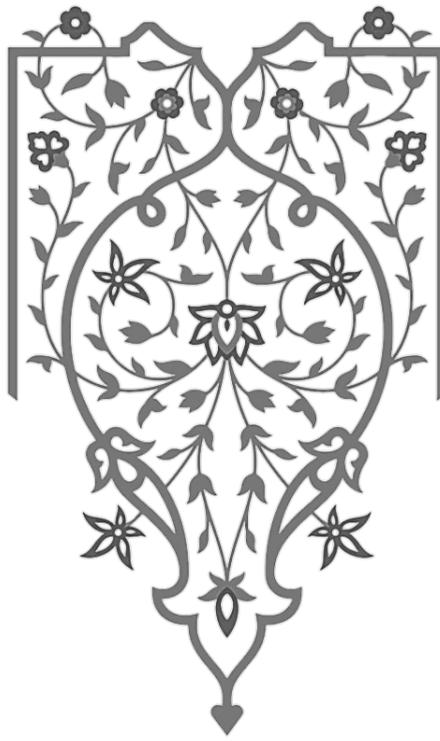
۱۹۶

حاج قاسم می‌گوید: یک بار برای جلسه خدمت حضرت آقا بودیم. جلسه هنوز شروع نشده بود چون منتظر بقیه‌ی دوستان بودیم. آقا من را صدا کردند. خدمتشان رسیدم؛ آقا کتابی دستشان بود، نشانم دادند همراه چند عکس از شهدا. وقتی دیدم، آقا فرمودند: «اگر شما هم رفته بودید (شهید شده بودید) این مأموریت‌های سخت را نمی‌توانستید انجام دهید!»

من آن موقع بود که (از بودن و ماندن) بسیار خوشحال شدم!^۲

۱. ذوالفقار، ص ۱۴۰-۱۴۱.

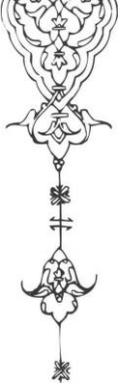
۲. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۴۷.



پہرہی بین المللر مقاومت

سردار از دیدگاه تحلیل گران

- مئیر داگان؛ رئیس سابق موساد: او (سلیمانی) با هر گوشه از نظام رابطه دارد، او کسی است که من به آن باهوش سیاسی نظام می‌گویم.
- مک کریستال؛ فرمانده سابق عملیات ویژه ارتش آمریکا: سلیمانی واقعاً قوی‌ترین و بدون محدودیت‌ترین بازیگر فعال در خاورمیانه است.
- جان مگوایر؛ افسر پیشین سیا در عراق: سلیمانی بی‌شک یکی از قوی‌ترین عوامل اجرایی در خاورمیانه است.
- خبرگزاری نیویورکز: سلیمانی یک استراتژیست فوق‌العاده است. او خیلی باهوش‌تر از تصور هر آدمی است!
- خبرگزاری فرانسه: مرد غایب خاورمیانه همه جا هست و هیچ جا نیست.
- خبرگزاری ویکی استاندارد: آقای همه فن حریف ایران؛ آیا کاری هست سلیمانی نتواند انجام دهد؟
- خبرگزاری اشپگل: سلیمانی ژنرال نخبه‌ای است که همه تصمیمات آمریکایی‌ها را خنثی می‌کند.
- چاک شومر؛ رهبر دموکرات‌های سنای آمریکا: ترامپ با اعضای ارشد کنگره درباره کشتن [شهادت] قاسم سلیمانی مشورت نکرده بود. ترامپ تأیید کنگره برای افزایش نیروهای نظامی و خصومت بالقوه طولانی مدت را نیاز دارد. این اقدام، آمریکا را به جنگی بدون پایان نزدیک خواهد کرد. دقیقاً جنگ بدون پایانی که رئیس جمهور (ترامپ) وعده داده بود که ما را به آن سمت نخواهد کشید.
- انیس نقاش؛ تحلیلگر مسائل راهبردی منطقه: واشنگتن تمامی برگه‌های خود را در منطقه از دست داده، این شرایط در حالی رقم خورده که محور مقاومت پیشروی‌های



مهمی در مرحله اخیر داشته است. در واکنش به ترور شهید سلیمانی و مهدی المهندس قطعاً نیروهای مقاومت به اهداف بزرگ خود دست پیدا می‌کنند.

□ کریس مورفی؛ سناتور آمریکایی: سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا دولت آمریکا طرح و برنامه‌ای برای مدیریت تبعات احتمالی ناشی از این اقدام هولناک دارد. این اقدام، معادل ترور وزیر دفاع آمریکا توسط ایرانی‌ها است. مشخص نیست که آیا این اقدام ذاتاً دفاعی بوده یا علناً جنگ به شمار می‌رود. اگر یک کشور خارجی وزیر دفاع ما را ترور کند، ما آن را یک اقدام جنگی در نظر می‌گیریم و خواستار یک اقدام متناسب با آن خواهیم شد. سلیمانی به عنوان یک شهید می‌تواند به مراتب برای آمریکا خطرناک‌تر باشد. سؤالی که امروز باید از خودمان پرسیم این است که آیا قاسم سلیمانی زمانی که زنده بود برای آمریکا خطرناک‌تر بود یا الان که شهید شده است؟

□ تولسی کابارد، کاندیدای دموکرات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا: این عمل به روشنی اقدامی جنگی توسط این رئیس‌جمهور است. این [حمله] اقدامات متقابل را تشدید کرده و پاسخ قوی ایران را به همراه خواهد داشت و ما را بیشتر و بیشتر در این باتلاق فرو خواهد برد. از مدت‌ها پیش گفته‌ام جنگ با ایران طوری خواهد بود که جنگ در عراق و افغانستان در مقابل آن مانند پیک نیک خواهد بود. هیچ اعلام جنگی علیه ایران صورت نگرفته و به نظرم این نکته مهمی است.

□ آلکارو ریکاردو، محقق اندیشکده ایتالیایی: من نمی‌دانستم ترامپ با این اقدام خود به دنبال چه بود، اما آن چه قطعی است این‌که دیگر گزینه‌ای به نام دیپلماسی میان ایران و آمریکا وجود ندارد؛ قبل از این هم دیپلماسی بین ایران و آمریکا بسیار سخت بود اما حالا دیگر تبدیل به غیرممکن شده است. این اقدام ترامپ نابخردانه‌ترین تصمیم او بود و احتمالاً ترامپ پاسخ این تصمیم خود را در داخل آمریکا خواهد گرفت.

□ ولید سکریه؛ نماینده پارلمان لبنان: پیروزی‌هایی که محور مقاومت اخیراً در غزه، لبنان، سوریه، عراق و ایران به دست آورده، دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا را به دردسر انداخته است. آن هم در شرایطی که وی در آستانه انتخابات جدید ریاست جمهوری قرار دارد.

جنایت جدید آمریکا نشان می‌دهد که این کشور به دنبال دستیابی به نتایج مثبتی است که بتواند بر اساس آن، آینده منطقه را با خواست خود رقم بزند البته واشنگتن

نمی‌تواند چنین دستاوردی داشته باشد چراکه شهید سلیمانی و المهندس روند ثابتی را در مقاومت منطقه ایجاد کرده‌اند.

□ اردشیر زاهدی وزیر خارجه ایران در زمان پهلوی: من تاکنون اظهارنظری در مورد وقایع اخیر نکرده بودم، اما الان می‌گویم: قاسم سلیمانی شخصیتی بزرگ در معیارهای جهانی و سربازی دلاور برای وطن ما بود. نام او در رده بزرگ‌ترین نوابغ نظامی جهان ماندگار خواهد ماند! قاسم سلیمانی فرماندهی شناخته شده در سطح ژنرال دوگل و مونتگمری و افسری شرافتمند و میهن پرست بود. او مهمان رسمی دولت عراق بود و ترور او قطعاً جنایت است.^۱

نامه‌ای اسرار آمیز

پنتاگون سازمان اداری نظامی آمریکا است. هفت لایه‌ی حفاظتی دارد! چهار لایه به طور خاص برای کنترل ارتباط با شخص وزیر با رئیس پنتاگون است. یعنی پشه‌ها هم با احتیاط رفت و آمد می‌کنند. اما نامه‌ای از یک ایرانی روی میز وزیر قرار گرفت! نامه عرق سرد بر تمام تن وزیر آمریکا نشاند: «اگر لازم باشد از این هم نزدیک‌تر خواهیم شد.» و آرم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر سربرگ نامه خودنمایی می‌کرد! امضا: قاسم سلیمانی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران - سپاه قدس!^۲

معمار استراتژیک

روزنامه فرانسوی لاکروا از سردار سلیمانی به عنوان معمار استراتژی ایران در خاورمیانه یاد کرد و نوشت: او روز جمعه توسط یک هواپیمای بدون سرنشین (آمریکا) در فرودگاه بغداد ترور شد.^۳

مرموزترین مرد دنیا

(اگر بخواهیم به دنبال خطرناک‌ترین کشور سیاره زمین بگردیم، به نام ایران برخورد می‌کنیم که ممکن است جرقه جنگ جهانی را بزند و اگر بخواهیم در این کشور

۱. سردار دلها، ص ۱۴۲-۱۴۵.

۲. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۴۴.

۳. پرتال خبری ایرنا.



مرموزترین و خطرناکترین فرد را نامگذاری کنیم، به نام ژنرال قاسم سلیمانی خواهیم رسید که چهره‌ای مرموز دارد.

آن چه از نگاه یک مجله آمریکایی (مجله آمریکایی وایرد) جالب و کمی تعجب آور به نظر می‌رسد، نام سردار «حاج قاسم سلیمانی» است که به عنوان خطرناک‌ترین و مرموزترین فرد در دنیا شناخته شده است؛ حاج قاسم در این گزارش به ادعای وایرد، خطرناک‌ترین فرد در خطرناک‌ترین کشور معرفی شده است که می‌تواند تنها تهدیدکننده نظامی آمریکا در غرب آسیا و سراسر دنیا باشد.

از آنجایی که سردار قاسم سلیمانی در این چند سال اخیر شخصیت بسیار تأثیرگذاری در منطقه خاورمیانه بود و دستاوردهای زیادی در مبارزه با داعش و نیروهای تروریستی در سوریه و عراق داشته، بر آن شدیم تا جزییات بیشتری پیرامون این حادثه را از زبان حسین شیخ الاسلام، مشاور و وزیر امور خارجه ایران و سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در سوریه بشنویم.

مهمترین دستاوردهای سردار سلیمانی چه بود و چرا ایالات متحده از او می‌ترسید؟

بدون شک ایشان یک شخصیت چند بعدی داشت. یک ژنرال بزرگ نظامی بود، یک شخصیت بزرگ سیاسی بود از نظر عرفانی و معارج الهی هم جایگاه خودش را داشت، جور دیگری هم نباید خاتمه پیدا می‌کرد آلا شهادت و آن هم شهادت به دست بدترین آدمها. در فهم ما از این جهان یک طرف عزیزتر است و در مقابلش طرف دیگر جنایتکارتر است. ما مثال عاشورا را می‌زنیم که یک طرف آن امام حسین علیه السلام است و طرف دیگر آن یزید است.

ترامپ و جنایتکارهای آمریکایی که تحت فرمانش هستند، همان کسانی بودند که باید چنین کاری انجام می‌دادند و جور دیگری هم نباید می‌شد و سردار سلیمانی توسط همین ترامپ و آمریکایی‌ها شهید می‌شد. جایگاهش جایگاه فرماندهی بود. بلاشک توانست از چندین کشور مختلف عراق، سوریه، ایران، لبنان، فلسطین، افغانستان و پاکستان بر روی یک مجموعه نامنظم فرماندهی داشته باشد. ببینید این هنر است. چرا ناتو و یا پیمان‌های دیگر این قدر افتخار می‌کنند که می‌خواهند مانور تشکیل دهند و بین اعضای خودشان هماهنگی کنند، آن هم برای نیروهای منظم. حاج قاسم توانست با



این نیروها نه این‌که مانور انجام دهد بلکه عملیات را فرماندهی کند و سر موقع ارتش را تحویل دهد. با داعشی‌های جنایتکار جنگیدند و با یک فرماندهی منسجم و همانطور که قول داده بود تا سه ماه دیگر بساط داعش را به عنوان پایه یک حکومت جمع کرد. دیگر داعش بعد از آن پایتخت نداشت، پادگان نداشت که نیروهایش را آموزش دهد. بله در زیرزمین‌ها باقی ماند ولی شکست خورد. حاج قاسم بدون شک از این لحاظ که توانست همه نیروهای لازم را برای تحقق اهدافش هماهنگ کند جایگاه ویژه دارد. همکاری سیاسی که اکنون بین ما، روسیه و ترکیه حاصل است با ملاقات‌های حاج قاسم با آقای پوتین و آقای اردوغان انجام شد و همچنین ملاقات‌هایی که با آقای بشار اسد داشت. جایگاه ایشان به عنوان یک دیپلمات ورزیده، یک ژنرال کارکشته و اکنون یک شهید عروج کرده می‌باشد.^۱

دشمن محترم

باراک اوباما رئیس‌جمهور سابق آمریکا که دولتش نقش اول تولید داعش را دارا بوده در یکی از دیدارهایش با «حیدر العبادی» نخست‌وزیر عراق در سال ۲۰۱۴ پیرامون سرلشکر سلیمانی گفت: او دشمن من است ولی من برای او احترام ویژه‌ای قائل هستم.^۲ اوباما از سردار شهید سلیمانی به عنوان دشمن محترم یاد می‌کرد، زیرا به اعتقاد او سردار حتی اگر با دشمن خود توافق می‌کرد، به آن پایبند بود.^۳

شجاعت و الهام بخشی سردار

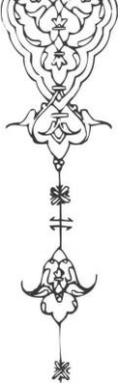
جان مگوایر افسر سابق سازمان سیای آمریکا درباره‌ی شجاعت و بی‌باکی سردار شهید سپهبد سلیمانی می‌گوید:

آن آدم رده پایین که ۲۵ سالش است و بدون جلیقه ضد گلوله دارد در یک گروه شبه نظامی می‌جنگد، چگونه ممکن است [انگیزه نگیرد] و عملکرد خوبی نداشته باشد وقتی می‌بیند رئیسش که هم سن پدر بزرگش است با یک پیراهن دارد در میدان جنگ

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۶۹ - نیز بنگرید به: از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۳۴.

۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۱.

۳. اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۱.



و در میان شلیک گلوله‌ها قدم می‌زند. این کار، یک پیام الهام بخش برای آن سرباز است که ترس در وجود این آدم وجود ندارد و ما هم باید همین گونه باشیم. من واقعاً اعتقاد دارم که افرادی مانند سلیمانی احساس می‌کنند دارند تقدیرشان را رقم می‌زنند و اگر هم کشته شدند، خب کشته شده‌اند. دیدگاه بسیار متفاوتی [نسبت به مثلاً ما آمریکایی‌ها] در این باره دارند و معتقدند که در حال انجام یک مأموریت [الهی] هستند.^۱

سپهد شهید حاج قاسم سلیمانی از دیدگاه مؤسسه‌ی «امریکن انترپرایز»^۲ - اتاق فکر آمریکا

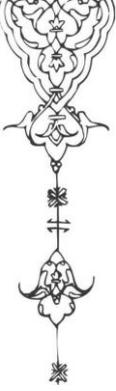
رئیس جمهور ایالات متحده، آقای «باراک اوباما» در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰ نام فرماندهی عالی رتبه جمهوری اسلامی، سردار «قاسم سلیمانی» را به فهرست افراد تحریم شده از سوی ایالات متحده افزود. سردار سلیمانی، فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. برنامه ریزان ایالات متحده برای مقابله با فعالیت‌های سردار سلیمانی و نیروی قدس سپاه، ابتدا باید دلیل اقدامات جسورانه و کامیابی‌های نظامی این سردار سپاه را دریابند. گزارش‌های موجود درباره سردار سلیمانی، مردی را تصویر می‌کند که بی‌آن که آموزش رسمی فراوانی دیده باشد، فرمانده موفقی شده است.

سردار سلیمانی در سخنرانی برای طلاب مدرسه علمیه‌ی حقانی در قم، در یکم خرداد ۱۳۹۰، گفت: «انقلاب اجتماعی در خاورمیانه و شمال آفریقا بهترین فرصت‌ها را برای انقلاب ما فراهم کرده است.» وی در ادامه افزود: «امروز شکست یا پیروزی ایران در مهران و خرمشهر رقم نمی‌خورد. مرزهای ما فراتر رفته، ما باید شاهد پیروزی در مصر، عراق، لبنان و سوریه باشیم. اینها آثار انقلاب اسلامی است.»

به رغم شهرت فعالیت‌های سردار سلیمانی، چیز زیادی درباره‌ی خود او نمی‌دانیم و شخصیتش هم چنان یک معماست. هدف این چشم انداز، گشودن همین راز است و

۱. خبرگزاری فارس.

۲. مؤسسه «امریکن انترپرایز» که اصلی‌ترین و مؤثرترین مؤسسه در زمینه‌ی سیاست گذاری کلان ایالات متحده آمریکا است و از آن به عنوان «اتاق فکر» آمریکا یاد می‌شود، در سومین مقاله از سلسله مقالاتی تحت عنوان «چشم انداز خاورمیانه»، توصیف خود را از حاج قاسم سلیمانی بیان کرده است. متن حاضر، مشروح این مقاله می‌باشد.



می‌خواهد با استفاده از منابع فارسی موجود، به بررسی روش مدیریت این فرمانده سپاه، زندگی نظامی وی و اظهارات عقیدتی اخیرش درباره صدور انقلاب بپردازد. این منابع عبارتند از سخنرانی‌های سردار سلیمانی، ارجاع‌های «مرکز تحقیقات جنگ» سپاه پاسداران به پیشینه رزمی سردار سلیمانی، روزشمار جنگ ایران و عراق و گوشه‌هایی از زندگی شخصی او از زبان هم‌زمان قدیمی‌اش در جنگ با عراق.

انگیزه‌های فردی

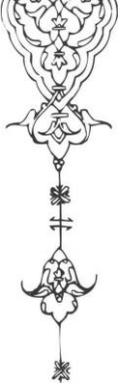
قاسم سلیمانی یک قهرمان جنگی و یک وطن پرست واقعی است که بعد از انقلاب، در حالی که ایران از سویی درگیر یک جنگ داخلی در کردستان بود و از سوی دیگر با اشغالگران عراقی دست و پنجه نرم می‌کرد، به سپاه پاسداران پیوست. در زمان جنگ و در عملیات شناسایی، برای پیش‌گیری از تلفات نیروهای تحت فرمان خود، جانش را به خطر می‌انداخت. دست کم، بنا بر یک گزارش معتبر، سردار سلیمانی در یکی از این عملیات‌ها در ۱۱ تیر ۱۳۶۱، نزدیک بود به اسارت نیروهای عراق درآید. در این گزارش هم احتیاط سردار سلیمانی پیش از عملیات را می‌توان دید و هم تمایلش به تقبل کارهای خطرناک.

ارزش‌ها، اعتقادات و رهبری کاریزماتیک

چهره‌ای که منابع موجود از سردار سلیمانی ترسیم می‌کنند، یک جنگجوی جوانمرد است، ولی کمتر در زمینه سیاسی وارد می‌شود. وقتی در کرمان به کارهای ساختمانی مشغول بوده، بیشترین زمان فراغتش را در زورخانه‌های عطایی و جهان‌می‌گذرانده است. جایی که علاوه بر ورزش، به تشویق و تقویت خُلق و خوی جوانمردی هم توجه می‌شود.

جنگ ایران و عراق ضمن شکل دادن به ارزش‌ها و اعتقادات سردار سلیمانی، فرصت بروز خصلت‌های جوانمردی را هم که در زورخانه‌ها آموخته بوده برایش فراهم می‌کند. بدون شک، شرایط جنگی آن دوران، در ایجاد و تقویت ویژگی‌های یک رهبر کاریزماتیک در او مؤثر بوده است.

سردار سلیمانی در سخنرانی‌های پر شورش، پیش و پس از عملیات جنگی، با گریه و زاری و تقاضای بخشش از شهدا، به خاطر شهید نشدن خود، افراد زیر امرش را به شدت



تحت تأثیر قرار می‌دهد. پیش از هر حمله، او سربازانش را یکی یکی در آغوش می‌گیرد و در حالی که اشک می‌ریزد، با آنها وداع می‌کند. آگاهانه یا ناخودآگاه، وی برای تقویت روحی افرادش، از عواطف و احساساتش کمک می‌گیرد. در عین حال، این واقعیت که اغلب کسانی که او در آغوش گرفته و بدرقه‌شان کرده، در عملیات گوناگون کشته شدند، باید تأثیر بزرگی بر شخصیت او گذاشته باشد. سردار سلیمانی از پایان جنگ تا امروز تقریباً در همه‌ی سخنرانی‌ها و گفت و گوهای عمومی اش، یادی از شهدای جنگ کرده است.

ولی در سخنرانی‌های اخیرش، به مسائل عقیدتی محضی چون «وحدت اسلامی»، «اتحاد مؤمنین» و مسئله‌ی «آزادی فلسطین» اشاره کرده که با شخصیت میهن پرست سردار سلیمانی دوران جنگ، که همه‌ی توجه‌اش به دفاع از ایران در برابر عراق متجاوز بود، هم خوانی ندارد.

او هم چنین این ادعاهای شگفت آور را کرده که جنگ ایران و عراق، از ارزان‌ترین جنگ‌ها بود و این که اسرائیل در تیررس موشک‌های ایران است. با توجه به کمبود اطلاعات درباره‌ی سردار سلیمانی، تشخیص این که او نسبت به گذشته واقعاً چقدر تغییر کرده، دشوار است. چه بسا تا به حال در موقعیتی نبوده که بخواهد چنین اظهارنظرهایی بکند. شاید نیز همیشه همین افکار را داشته و بیان کرده، ولی توجه کسی را جلب نکرده است.

اولین نشانه‌های قابلیت‌های تاکتیکی

سردار سلیمانی یک عمل گراست و در رویارویی با مشکلات تاکتیکی توانایی رهبری خود را ثابت کرده است. منابع موجود او را فرماندهی معرفی می‌کنند که مهارت در تاکتیک‌های نظامی را خیلی پیش‌ترها و با تجربه شخصی آموخته است و به نظر می‌رسد برای این تجربه‌ها ارزش و اعتباری بیش از دستورات مقام‌های بالاتر قائل است.

در ۲۶ تیر ۱۳۶۴ (در زمان جنگ و فرماندهی محسن رضایی)، وی با نقشه فرماندهی سپاه برای اعزام نیرو به دو جزیره در غرب اروندرود (شط العرب) مخالفت کرد و استدلالش این بود که گرفتن این جزیره‌ها ممکن است آسان باشد، ولی نگه داشتنشان محال است. علاوه بر این، در جریان بازگشت، مجبوریم نیروهای زیادی را جا بگذاریم. با این که دیگر فرماندهانی که هم به اندازه سردار سلیمانی به این نقشه انتقاد داشتند،



دست از مخالفت برداشتند، او روی حرف خود ایستاد و نقشه اشغال بالاخره کنار گذاشته شد. این موفقیت، زندگی حرفه‌ای سردار سلیمانی را احتمالاً تحت تأثیر قرار داده، یک‌دنده گی او را بیشتر، و بی‌توجهی‌اش به نظر دیگران را دوچندان کرده است.

سردار سلیمانی یک فرمانده محتاط و محافظه‌کار نیست و می‌گوید: «بهترین دفاع حمله است.» در ۴ مرداد ۱۳۶۶، نیروهای عراقی تقریباً لشکر ۴۱ ثارالله را به محاصره کامل درآوردند، ولی سردار سلیمانی با وجود فشار مدام و پیشرو روزانه عراقی‌ها، طرح یک ضدحمله را ریخت که البته فرماندهان مافوقش آن را نپذیرفتند و ایران نهایتاً در این درگیری‌ها شکستی خورد که شاید با اجرای نقشه سلیمانی می‌شد جلوی آن را گرفت. در ۳۱ خرداد ۱۳۶۶، سردار سلیمانی در عملیات «نصر ۵» که برای بیرون آوردن چند ارتفاع استراتژیک مهم از دست عراقی‌ها طراحی شده بود، شرکت کرد. جالب است که گویا سردار سلیمانی در این مورد برخلاف میل باطنی‌اش عمل کرده و از دستورات فرارگاه نجف پیروی می‌کند. وقتی گردان حمزه لشکر «۲۵ کربلا» با مشکل روبه‌رو می‌شود و نمی‌تواند موقعیت‌های تعیین شده را طبق نقشه تصرف کند. سردار سلیمانی در عین ناباوری فرماندهان عالی سپاه، ابتکار عمل را به دست گرفته، لشکر ۴۱ ثارالله را به سرعت به طرف آن مواضع هدایت می‌کند و همه را به تصرف درمی‌آورد. در همان روز، نیروهای تحت فرمان سردار سلیمانی و دیگر واحدهای حاضر در آن منطقه، مورد حمله‌ی شیمیایی عراق قرار می‌گیرند و ۱۱۰ تن از افراد او زخمی می‌شوند.

سردار سلیمانی با تاکتیک‌های فریب دادن دشمن آشناست و می‌داند چطور در میدان رزم از آنها استفاده مؤثر کند. به عنوان نمونه، وقتی در ۱۳ مهر ۱۳۶۶، در حال تهیه نقشه جنگ شلمچه بود، تأکید کرد: «بدون وارد شدن به یک جنگ صوری امکان ندارد دشمن فریب بخورد. باید دست کم دو، سه روز یک جنگ ظاهراً واقعی راه بیندازیم.»

در ۶ آبان ۱۳۶۶، باز هم روی مسئله‌ی فریب بیشتر تأکید می‌کند و می‌گوید: «آموزش نیروهای ضربتی در این منطقه نقشه ما را لو می‌دهد. باید به بقیه نیروها در مناطق دیگر هم بگوییم این کار را نکنند که دشمن متوجه نشود مانور ما برای چیست و منطقه عملیات کجاست.»



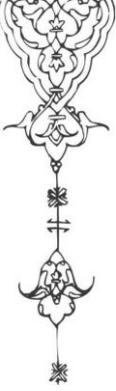
مخالفت با مردن بیهوده

اخلاق و رفتار سردار سلیمانی، او را در دل افراد زیر فرماندهی‌اش بسیار محبوب کرده است. در ۱۱ مرداد ۱۳۶۵، در دیداری بسیار اتفاقی از شهر زادگاهش، کرمان، مقامات بهداشت محل را متهم کرد که اهمیتی برای حفظ جان سربازان زخمی او که برای درمان از جبهه برگشته‌اند، قائل نیستند. شواهدی نیز وجود دارد که با وجود احترامی که برای شهیدان قائل بوده و ستایشی که از شهادت می‌کرده، هیچ وقت حاضر نمی‌شده افرادی را بی‌دلیل به کشتن بدهد و همیشه آماده بوده که اگر نقشه‌های جنگی مقامات نظامی مافوقش به نظر او، منجر به مرگ غیر ضروری افرادی می‌شود، با آن نقشه‌ها مخالفت کند.^۱

کابوس دشمن

تا اواخر دهه ۸۰ شمسی، کمتر سیاست مدار و نظامی غربی‌ای بود که نام «قاسم سلیمانی» را شنیده باشد، اما با آغاز جنگ در «سوریه»، طولانی شدن آن و خصوصاً منازعات «عراق»، شهرت این فرماندهی ۵۷ ساله عالم گیر شد. حالا غربی‌ها، با کابوسی متفاوت از خیال پردازی‌های هالیوودی مواجه بودند که هم مورد نفرت‌شان بود و هم چاره‌ای جز تحسینش نداشتند. «جان مگوایر» افسر سابق سازمان سیا در عراق می‌گوید: «او قوی‌ترین مأمور مخفی در خاورمیانه است ... و هیچ کس او را نمی‌شناسد.» اما ما، حاج قاسم را می‌شناسیم. او هم‌رمز خاکی و بی‌ادعای «حاج همت»، «مهدی باکری» و «علی هاشمی» است. سردارانی که در اذهان مردم ایران، خلق و خوی شان، تنه به تنه فرشتگان می‌زند و در رمز اسطوره‌گی قرار دارند. سردارانی که در حافظه‌ی تاریخی ملت مسلمان ایران، نام‌شان با «جهاد اکبر» بیشتر از «جهاد اصغر» پیوند خورده است. «حاج قاسم» برای ایرانیان، از همان زمره و یادگار همان جان‌های تابناک به شمار می‌رود و به همین دلیل، طی چند سال گذشته، به شخصیتی ملی تبدیل شده است. غربی‌ها، خصوصاً یانکی‌ها، درست همین چهره‌ی «حاج قاسم» را نمی‌شناسند و از همین رو، فرزندی کویر برایشان مرموز و رعب‌انگیز است. برای کابوهای آمریکایی، مصداق

۱. حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)، ص ۱۵۹ - ۱۶۷.



فرمانده‌ی نظامی، یا «ژنرال رومل» است یا «ژنرال آیزنهاور». این دو به لحاظ الگوهای نظامی تفاوت زیادی با هم ندارند، به جز آن که جبهه‌هایشان متفاوت است. اما «قاسم سلیمانی» با نبوغ نظامی حیرت‌انگیزش، زمانی که دست به سوی آسمان بلند می‌کند و به نماز می‌ایستد، از تمامی ژنرال‌های شناخته‌شده‌ی تاریخ نظامی گری‌مدرن، متمایز می‌شود. در منطق کابوی‌ها، او هیچ تعریفی ندارد. انگار که از دنیایی دیگر آمده است. او وحشت محض و یک کابوس است. باید «بتمن» و «سوپرمن» و «اسپایدرمن» به جنگش بروند. آنها هم که اوهای بیش نیستند و اینجا است که آینده‌ی تاریخ، به گونه‌ای متفاوت از تمامی محاسبات، ورق می‌خورد. آینده‌ای که بندگی و نماز، اصلی‌ترین استراتژی نظامی‌اش خواهد بود. البته هستند بسیاری که این جملات را شعاری و تبلیغاتی خواهند دانست، اما چه باک؟ بگذار هر چه می‌خواهند بگویند. تا اینجای کار، این سردار نمازخوان ما بوده است که پوزه‌ی شیطان را با همه‌ی ناوگان و شکوه آهنینش، به خاک مالیده.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.^۱

در «زبور» بعد از ذکر (= تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.»^۲

پیام به فرمانده آمریکایی

در اوایل سال ۲۰۰۸ سردار شهید سلیمانی پیامی را به ژنرال دیوید پترائوس، فرمانده‌ی وقت نیروهای آمریکایی در عراق، از طریق احمد چلبی، سیاستمدار عراقی فرستاد. بنا به گفته یکی از مقاماتی که در این رابطه اطلاع دارد، سردار سلیمانی گفت: ژنرال پترائوس! شما باید بدانید که من، قاسم سلیمانی، سیاست ایران در خصوص موضوع عراق، لبنان، غزه و افغانستان را کنترل می‌کنم.^۳ در واقع سفیری که در بغداد است از اعضای نیروی قدس است. شخصی که قرار است جایگزین او شود، او هم از اعضای نیروی قدس است.^۴

۱. انبیاء، آیه ۱۰۵.
 ۲. حاج قاسم، ص ۶-۷.
 ۳. سربازان سردار، ص ۶۲.
 ۴. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۲۷.



مرد کارزماتیک

ژنرال آمریکایی: (قاسم سلیمانی وقتی در میدان جنگ است بسیار کارزماتیک است و در محیط‌های مختلفی عملیات داشته که هیچ ژنرال آمریکایی با هر میزان آزادی عملی، نداشته است. قدرت سیاسی‌ای که قاسم سلیمانی دارد به او اجازه می‌دهد که کارهای بسیاری انجام دهد. ولی او کارهایش را با آرامش و اثربخشی فوق‌العاده انجام می‌دهد.^۱

فرمانده پنهان

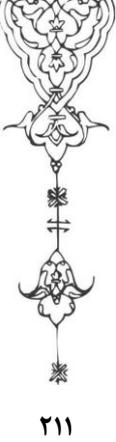
«دکستر فیلکینز» نویسنده مجله آمریکایی نیویورکر در گزارشی که بیش از ۱۰ هزار کلمه داشت در معرفی این فرمانده ایرانی، به او لقب «فرمانده سایه‌ها» (Shadow Commander) یا «فرمانده پنهان» را داد. این لقب سپس بارها و بارها در رسانه‌های دیگر از مجله آمریکایی آتلانتیک گرفته تا خبرگزاری فرانس ۲۴ فرانسه و جاهای دیگر تکرار شد تا بر نقش نسبتاً پنهان قاسم سلیمانی به عنوان «فرمانده ایرانی‌ای که دارد خاورمیانه را بازطراحی می‌کند» تأکید شود.^۲

دیپلمات و سیاستمدار

ایشان واقعاً یک سیاستمدار بودند؛ سیاستمداری که مراحل سیاست‌ورزی را خوب طی کرده بودند. ما دیپلمات‌ها یک اصطلاحی داریم می‌گوییم برخی ممکن است دیپلمات خوبی باشند اما سیاستمدار بدی باشند؛ بعضی ممکن است سیاستمدار خوبی باشند اما دیپلمات و مذاکره‌کننده بدی باشند، همه مدل‌هایش را کسانی که در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل شخصیت‌ها را می‌شناسند، چه در داخل کشور و چه در بیرون کشور می‌توانند تجسم کنند در ذهن‌شان اما اساساً در همه جای دنیا افراد کمی وجود دارند که هم سیاستمدار خوبی‌اند و هم دیپلمات ورزیده و حرفه‌ای هستند؛ سردار سلیمانی این ویژگی را داشت اما عجیب اینجا بود که سردار سلیمانی یک ژنرالی بود که سیاستمدار خوب و دیپلمات حرفه‌ای و مذاکره‌کننده خوبی بودند. واقعا

۱. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۴۳.

۲. خبرگزاری فارس.



سردار سلیمانی خیلی خوب درک می‌کردند که امروز ساختار سیاست بین الملل چگونه است جامعه جهانی چطور فکر می‌کند؛ بعد می‌آمدند می‌گفتند این ماموریتی که من دارم - یعنی تامین حداکثری امنیت ملی و منافع ملی جمهوری اسلامی - چطور محقق می‌شود.^۱

امیر عبداللهیان - مدیر کل بین الملل مجلس شورای اسلامی

فقط پنج دقیقه

«فقط پنج دقیقه ژنرال سلیمانی را ببینم.»

درخواست خیلی‌ها بود. خیلی از مسئولین عالی رتبه کشورهای خارجی. کنار دیدارهایی که با مقامات کشورمان داشتند اصرار می‌کردند وزارت خارجه ترتیبی بدهد حاج قاسم را هم ببینند و بعد از ایران بروند. دوست داشتم دلیلش را از زبان خودشان بشنوم. می‌گفتند: «این فرد عظمتی در جهان ایجاد کرده که ما می‌خواهیم به عنوان یک بخش مهیج زندگی‌مان و در تاریخ فعالیت سیاسی‌مان با ایشان عکس بگیریم و او را از نزدیک ببینیم.»^۲

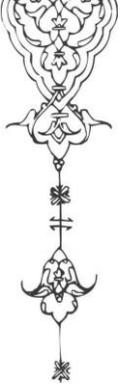
خستگی ناپذیر و حاضر در صحنه

«سید هاشم الحیدری» معاون حشدالشعبی که به سید جوانان عراقی مشهور شده است، این روزها یکی از مؤثرترین چهره‌های سیاسی عراق است، روحانی‌ای که مورد اعتماد کامل سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان است. او خود را سرباز سید حسن نصرالله و ولی امر مسلمین، حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای می‌داند. هاشم الحیدری اقدامات حاج قاسم را خارج از مرزهای جغرافیایی می‌داند و تلاش‌های او را کمک به تاریخ بشریت می‌داند.

او می‌گوید: به نظر من حاج قاسم به معنای حقیقی همانطور که دنبال آزادی منطقه بود، دنبال آزادی خودش از دنیا یعنی همان شهادت بود و به هدفش رسید. حاج قاسم واقعاً پدیده است معمولی نیست. همت بلند، شجاعت بی‌نظیر، سر نترس

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۰۲.

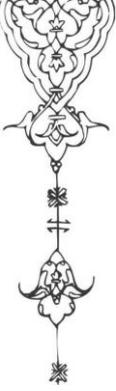
۲. سلیمانی عزیز، ص ۱۱۱.



داشتن از خصوصیات او بود. همیشه در خط مقدم بود. اصلاً خستگی در زندگی حاجی معنا نداشت. من یک روز در عراق بودم دیدم صبح در ایران بود ظاهراً در قم سخنرانی داشت. بعدازظهر در فلوجه بود و بعد از مغرب گفتند به سمت حلب رفته است در حالی که زمان جنگ با داعش و خیلی خطرناک بود. همیشه ایشان در حال مسافرت بود و بدون هیچ تشریفاتی مسافرت می کرد. واقعاً شب و روز برای حاجی معنا نداشت، ۳ بعدازظهر و ۳ بعد از نیمه شب فرقی برایش نداشت. این همه موفقیت‌ها به خاطر این همت و شجاعتش بود. به کسی نمی گفت شما برو من بعداً می آیم، همیشه خودش می رفت. حالا معروف است که شهید همت و فرماندهان سپاه خودشان اطلاعات می گرفتند. حاج قاسم هم اینطوری بود. تا آخر معرکه‌ها و میدان‌ها و جنگ‌ها با داعش در سوریه و در عراق حضور داشت.

یک زمانی تقریباً ۸ سال قبل ۸۵ درصد تقریباً از سرزمین سوریه دست تکفیری‌ها افتاد. داعشی‌ها ۲۰۰-۲۵۰ متری حرم حضرت زینب رسیده بودند. به سفارت جمهوری اسلامی رسیده بودند. به کاخ ریاست جمهوری دمشق سوریه رسیده بودند. حاج قاسم سریع به سوریه رفت. آن زمان همه گفتند ماجرای سوریه تمام شد و حداکثر ۲-۳ ماه دوام می آورد. در ایران رهبری گفتند ما اجازه نمی دهیم سوریه ساقط شود و نشد.

اما ما در عراق دیدیم داعش چیست. با حضور حشدالشعبی و ارتش عراق و نیروهای مسلح عراقی و مقاومت و حاج قاسم و قدس و بچه‌ها بسیج حزب الله باز تقریباً ۴۰-۴۵ در صد سرزمین عراق دست داعش افتاد. داعش وقتی وارد یک شهر می شد ناموس شهر، پول، ثروت و همه چیز آن شهر را در اختیار می گرفت. همه چیز نابود می شد. حاج قاسم به خاطر شما، به خاطر اسلام و بالأخره ایران که ام القرای جهان اسلام است و ستون و خیمه لشکر حسین علیه السلام در زمان ماست جنگید و با خطرهایی که اصلاً قابل تصور نیست مقابله کرد. این نگاه در بقیه مجاهدین جبهه مقاومت نیز هست. سید حسن در شناسنامه لبنانی است، حاج قاسم در شناسنامه، ایرانی است، ابومهدی المهندس در شناسنامه عراقی است، سید عبدالملک حوثی در شناسنامه یمنی است اما این مردان بزرگ فکرشان کل امت اسلامی و کل اسلام است. آن‌ها دارند زمینه را برای ظهور امام زمان علیه السلام فراهم می کنند. با همان بچه‌های حزب الله و سپاه و بسیج و قدس و



حشدالشعبی و انصارالله. آن عاشقان امام خمینی در نیجریه در بحرین در حجاز در سوریه در فلسطین مقاومت فلسطینی. حاج قاسم واقعاً مدیر کل این جبهه مقاومت بود. به همین خاطر آمریکا ناراحت بود. به نظرم که حتماً پشیمان شدند و پشیمان خواهند شد. مثل یک روزی که اسرائیل شهید سید عباس موسوی را ترور کرد بعد سید حسن نصرالله آمد گفتندای کاش سید عباس می‌ماند؛ این بار هم حتماً آمریکا پشیمان خواهد شد.

به نظرم حاج قاسم هنوز خیلی شناخته نشده است. بخصوص برای مردم ایران. با این همه جمعیت زیادی برای تشییع آمدند. بنده در اهواز بودم و در ورود اولیه حاجی در ایران در تشییع بودم و سخنرانی کردم. حالا گفتند ۲ میلیون ولی واقعاً جمعیت عجیب بود. دخترها و پسرها با پوشش مختلف همه بودند گریه هم می‌کردند. حالا این شاخص انقلابی گری هم خیلی اینجا پیدا می‌شود. ریش و حجاب خوب است این واجب است ولی یک چیزی فراتر از این شاخص هم وجود دارد و همان حضور در صحنه است. در انتخابات، در ۲۲ بهمن، در تشییع شهدا، این حضورها مهم است. حاج قاسم هم اینطوری بود دنبال هدایت همه مردم بود و نه فقط حزب اللهی‌ها؛ حاجی خیلی دنبال آن‌هایی که از دین دورند بود، به همین خاطر در تشییع انگار خدا همه را آورد. همه آمدند.^۱

مدیریت استراتژیک

ترکیب شجاعت و تدبیر در وجود شهید سپهبد سلیمانی بود، از دیگر ویژگی‌های شهید فرانگری در بحث امنیت است؛ برخی در موضوع امنیت فقط شهر و استان خود را می‌بینند، ولی یک مدیر استراتژیک امنیت را فراتر از کشور خود می‌بیند. بر این اساس این ذهن استراتژیک شهید سلیمانی بود که امنیت را فراتر از مرزهای کشور خود می‌دید.^۲

جنگیدن برای انسانیت

حجت الاسلام سید عبدالله نظام، رئیس هیئت علمای پیروان مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) در سوریه می‌گوید:

۱. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا (ویژه نامه جهان مرد)، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.
 ۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۷ خرداد.



اگر بگوییم که کسی آمده از یک طایفه مخصوص پشتیبانی و حمایت کند، باید نشانه‌هایی برای این حرف وجود داشته باشد. من این سؤال را مطرح می‌کنم که نشانه‌های این پشتیبانی طایفه مخصوص که حاج قاسم سلیمانی از آن حمایت می‌کند چیست؟ آیا در سوریه چنین اتفاقی افتاده؟ آیا مردم سوریه تغییر کردند؟ هیچ اتفاقی در این زمینه نیفتاده است. حاج قاسم و همراهانش معلولاً را آزاد کردند مگر در اصل مسیحی نشین نیست؟ مگر چیزی در اصل و اساس طبیعتش تغییر کرده؟ حاج قاسم قلمون را آزاد کرد؛ آیا مردم قلمون تغییر کردند؟ یک مذهب دیگری و فرقه‌ای دیگر شدند؟ نه همچنان که هستند مانند. حاج قاسم اصلاً تفاوتی بین مذاهب و فرق در این کشور قائل نمی‌شد، می‌گفت ما برای انسانیت می‌جنگیم، برای آن که جان انسان را نجات دهیم.^۱

تصویر سردار

آقای سید کمال خرازی رئیس شورای راهبردی روابط خارجی درباره نصب تصویر سرلشکر قاسم سلیمانی در اتاق کار وزیر جنگ آمریکا گفت: وقتی وزیر جنگ آمریکا عکس فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران را در اتاق کار خود نصب می‌کند دو پیام را در خود جای داده است؛ اول این که می‌خواهد همیشه به یاد داشته باشد که او دشمن دولت استکباری آمریکاست و دوم می‌خواهد همیشه به یاد داشته باشد که سرلشکر سلیمانی رقیب جدی آمریکا در سراسر جهان است؛ بنابراین، این موضوع پیام افتخار و عزت برای ما به همراه دارد.^۲

ریشه وحدت

در درون جمهوری اسلامی ما نیاز به وحدت داریم. خوب همه هم می‌گوییم نیاز به وحدت داریم. مهم‌ترین موضوعی که اساس وحدت ما هست، بنیان وحدت ما هست، ریشه‌ی وحدت ما هست، بُن همه‌ی مسائل ما هست؛ این است که ما پیرامون موضوعات محوری که منشأ قدرت و عزت این کشور هستند، وحدت داشته باشیم. وحدت این

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۸۴).

۲. باشگاه خبرنگاران جوان به نشانی اینترنتی www.jyc.

نیست که سر یک سفره بنشینیم با هم افطار بخوریم، وحدت به مصافحه و بوسیدن و دست هم را گرفتن نیست؛ وحدت حول ارزش‌ها است، وحدت حول اصول است. اگر ما پیرامون موضوعات محوری وحدت نداشته باشیم، هر کسی به هر میزانی در تضعیف این محورهای اساسی عزت ملت نقش داشته باشد، او مقصر اساسی است. امروز همه ما اعتقاد داریم، همه طرف‌های سیاسی اعتقاد دارند، همه‌ی آحاد مردم اعتقاد دارند رهبری رکن رکین این حرکت است. اگر کشور را به یک کشتی تشبیه کنیم امروز، ناخدای این کشتی مقام معظم رهبری است؛ همه هم قبول دارند و همه بر این اصرار دارند. اصلاً بحث قانون نیست که در قانون کجا ولایت فقیه وجود دارد؛ بحث امروز ضرورت و بقای این کشور و ملت است، بحث عزت است. بدون رهبری این کشتی و این سفینه به ساحل نمی‌رسد؛ راه کجی می‌رود یا در وسط راه دچار مشکلات اساسی خواهد شد. نباید در کشور کسی کلامی بر خلاف سیاست‌های رهبری، بر خلاف منویات مقام معظم رهبری بگوید؛ اگر ما شنیدیم کلامی را در این راستا و اعتراض نکردیم، ما در گناه او سهیم هستیم.^۱

اهمیت بیرون مرزها

حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظمی کیاسری، مشاور مستشاری فرماندهی سوریه می‌گوید: (در روزهای مبارزه با داعش) یک اسیر چچنی گرفته بودیم بالای سرش رسیدیم. این اسیر اول با ما صحبت نمی‌کرد. می‌گفت شما ایرانی و مجوس هستید نجس هستید. یهود بر شما برتری دارد. به سختی توانستیم ایشان را به حرف در بیاوریم. گفت ما اصلاً بنا نبود در سوریه باشیم، بنا نبود با عراق و لبنان از اینجا بجنگیم. ما بدجوری در گرداب و مرداب گرفتار شدیم. ما می‌خواستیم ایران را بزنیم. سعودی‌ها به ما گفتند شما به هیچ وجه نمی‌توانید ایران را بزنید، مگر لبنان و سید حسن نصرالله را بزنید. اگر خواستید سید حسن نصرالله را بزنید باید سوریه را بزنید و اگر سید حسن نصرالله و سوریه را زدید باید عراق را هم بزنید. اگر عراق را زدید راحت می‌توانید به ایران حمله کنید.

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه‌نامه مکتب حاج قاسم، ص ۳۵.



روزی به حاج قاسم سلیمانی عرض کردم که این همه مردم به شما می‌گویند بیا کاندیدای ریاست جمهوری شو، چرا نمی‌شوید؟ گفت این خواست دشمن است. گفتم اگر آقا از شما بخواهد چطور؟ گفت: آقا هیچ وقت از من نمی‌خواهد. او می‌فهمید که آقا چه می‌خواهد. گفت ما باید بیرون باشیم تا دشمن به شهر نزدیک نشود. اگر به شهر نزدیک شد، شهر سقوط می‌کند.^۱

حضور در اعماق غرب آسیا

سردار سلیمانی همیشه در جلسات می‌گفتند که «یادمان باشد امروز دیگرزمانی نیست که پشت مرزهای مهران و چذابه بخواهیم از امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران دفاع کنیم مسائل امنیتی منطقه کاملاً به هم پیوسته است ناامنی در هر بخشی از منطقه بر امنیت ملی ما اثر می‌گذارد» این پیوستگی را باید بفهمیم و امروز تکلیف ما این نیست که در مرزهای مهران و چذابه و شلمچه از ایران دفاع کنیم امروز خیلی جلوتر باید برویم و ممکن است که تا اعماق هم در خاورمیانه لازم باشد حرکت کنیم هر چه بیش‌تر منطقه را امن کنیم کشورمان هم بیش‌تر امن شده لذا این پیوستگی امنیت منطقه‌ای با امنیت ملی‌مان یکی از ماموریت‌های بزرگ و مهمی بود که سردار سلیمانی دنبال می‌کردند. خیلی از دیپلمات‌ها خیلی از سیاسیون، نظامی‌ها امنیتی‌ها واقعا برایشان هنوز قابل هضم نیست که چطور ایران در وسط خون و آتش منطقه توانسته اینقدر امن بماند این آن ماموریتی است که سردار سلیمانی و دوستانش بخوبی انجام دادند.^۲

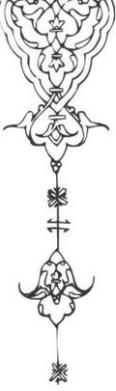
امیر عبداللہیان - مدیر کل بین الملل مجلس شورای اسلامی

در یتیم

سلوکی داشت از شریعی فرات تا قاف بندگی با توشه‌ی اخلاص و پیشانی بند تہجد، حماسه‌ها آفرید از فتح المبین، فتح خرمشهر، فتح فاو و عبور از اروند و تسخیر دژهای اسطوره‌ای شلمچه و دفاع از زینبیه، حلب، نُبُل و الزہراء تا دیرالزور سوریه و تدبیر در

۱. حلقه‌ی وصل (دو هفته نامه فرهنگی)، ش ۷۷، ص ۶.

۲. دوفصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۰۳.



وادی الحجیز لبنان و نبرد در سامرا، آمرلی و جرف الصخر عراق با سلاح خداواری و تکلیف پذیری.^۱

کم نظیر

سردار سلیمانی غیر از مباحث نظامی از زوایای دیگر انسان کم نظیری در کشور بود. با اینکه نظامی و سردار و یک ژنرال بود، ولی در مذاکره یک دیپلمات به معنای واقعی بود. در مذاکرات سه جانبه ایران، آمریکا و عراق در بغداد در دهه ۸۰ شمسی مقام معظم رهبری مسئولیت عالی این مذاکرات را به سردار سلیمانی واگذار کرده بودند. آن زمان دبیر شورای عالی امنیت ملی، آقای لاریجانی بود و وزارت خارجه و وزارت اطلاعات و نیروی قدس سپاه ترکیب تیم مذاکره کننده را تشکیل می‌داد. وقتی می‌خواستیم به مذاکرات برویم نکاتی را سردار سلیمانی بیان می‌کرد. سردار سلیمانی برای هر مرحله مذاکره بیش از ۱۰۰ ساعت جلسه می‌گذاشت که گاهی تا ۲ بامداد ادامه می‌یافت، همه جزئیات که در مذاکره می‌خواست مطرح شود مورد توجه قرار می‌داد، حتی آداب تشریفات. به عنوان مثال این که آمریکایی‌ها هستند چگونه وارد شوید و اگر برای ناهار دعوت کردند دعوت آن‌ها را رد نکنید ولی شرط بگذارید که طرف ثالث هم باید در ضیافت ناهار حضور داشته باشد.^۲

حسین امیر عبداللهیان

استراتژیست بزرگ قرن

او مردی جنگده بود، هیچ گاه پوتین از پایش درنیارود، اما دوست و دشمن اقرار دارند که او بالاتر از آنکه یک نظامی باشد، یک دیپلمات برجسته بود. پیش از آنکه جنگی درگیرد با قدرت استدلالش کار را جلو می‌برد و البته همه منطقه غرب آسیا اقرار دارند به این که اگر مشکلی داشتند او با جان و دل کمک می‌کرد که مشکلات برطرف شود. این ویژگی را هیچ یک از رجال نظامی و سیاسی کشورهای منطقه ما در تاریخ معاصر نداشتند.

۱. خاتم سلیمانی، ص ۱۲.

۲. سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۷۶.



او جزو استراتژیست‌های بزرگ قرن اخیر است. ایشان را مقایسه می‌کنند با «مارشال رومل» سردار آلمانی که در شمال آفریقا بود. او که در مقابلش مارشال مونت گومری بود آدم فوق العاده‌ای بود به لحاظ استراتژی جنگی مثلاً در صحرای العلمین بین مصر و لیبی ایشان مواجه شده بود با نیروهای متفقین به فرماندهی مونت گومر انگلیسی، تمام صحرا را پر از تانک کرد یعنی من این همه نیرو دارم، بعد معلوم شد تانک‌ها چوبی است. تصاویری که از بالا برمی‌دارند فکر می‌کنند اینها تانک‌های آلمانی است. به هر حال کارهای شگرفی کرد که معروف است، مرحوم شهید سلیمانی را غربی‌ها با مارشال رومل آلمانی در جنگ دوم جهانی مقایسه می‌کنند. او یک استراتژیست بود من از بعضی عراقی‌ها، لبنانی‌ها و سوری‌ها شنیدم که خیلی این‌ها مایوس بودند در این که یک دشمن سخت می‌آید بخشی از زمین‌های آن‌ها را اشغال می‌کرد، حتی این داعشی‌ها و النصره‌ای‌ها در دمشق تا چند صد متری دفتر آقای بشار اسد آمدند. در این شرایط مرحوم آقای سلیمانی می‌رفت و کمک می‌کرد و این‌ها را عقب می‌راند. تا اشغال پایتخت سوریه چند قدم بیش‌تر فاصله نداشتند.^۱

دکتر علی اکبر ولایتی - مشاور بین‌المللی رهبر انقلاب

فرماندهی پر رمز و راز

پیش از شهادت باشکوهش، بسیاری او را یک شخصیت جهانی می‌خواندند. بارها تصویر او بر روی جلد مجلات پرمخاطب خارجی چاپ و نام او میلیون‌ها بار در رسانه‌های مختلف تکرار شده بود. او سال‌ها در کانون تحلیل‌های جهانی قرار داشت. او به عنوان «مؤثرترین فرد نظامی خاورمیانه» مطرح بود و فرماندهان ارشد نظامی دنیا از او به عنوان یک «استراتژیست بی‌مانند» یاد می‌کردند و در مورد کارآمدی «تاکتیک‌هایی» که به کار می‌بست، اتفاق نظر داشتند.

در منطقه خاورمیانه و به عبارت علمی «غرب آسیا» او را «رکن مهم امنیت» می‌دانستند و بسیاری از سازمان‌های نظامی بین‌المللی و منطقه‌ای با او ارتباط داشتند و گزارش‌های نظامی زیادی را برای او می‌فرستادند. او به بسیاری از این گزارش‌ها پاسخ می‌داد و روی «پاسخ» او تأمل می‌شد. سیطره عجیب او بر آکادمی‌ها و سازمان‌های

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه‌نامه مکتب حاج قاسم، ص ۹۵ - ۹۶.

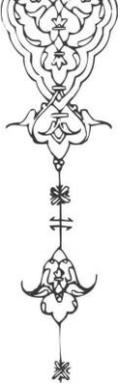
نظامی بین‌المللی و منطقه‌ای سبب شده بود از او به عنوان «فرماندهی پر رمز و راز» یاد شود. همگان درصدد بودند راز نفوذ گسترده او را دریابند، از این رو بر عکس‌های متفاوت وی که گاهی پیام آور اقتدار، زمانی مبشر معنویت و گاه پیام آور مردم‌داری او بود، مکث می‌کردند، با این همه معترف بودند که شناخت دقیق او میسر نیست.^۱

ژنرال بین‌المللی

یکی از ویژگی‌های بارز سردار سلیمانی در عرصه نظامی این بود که سردار سلیمانی سردار صرفاً ایرانی نبود؛ یک ژنرال بین‌المللی بود با برند بین‌المللی برای جمهوری اسلامی ایران! بگذارید اینگونه بگوییم من چه در دورانی که در وزارت خارجه مسؤولیت‌های مختلف داشتم؛ چه دورانی که بخش پارلمان هستم؛ هیئت‌های خارجی که با من ملاقات می‌کنند؛ همیشه یکی از آرزوهایشان این بود که «می‌توانیم ما ژنرال سلیمانی را ببینیم» به خاطر تعریفی که از ایشان شنیده بودند و بازخوردهایی که در گزارشاتی که در سطح منطقه‌ای راجع به شخصیت سردار سلیمانی منتشر می‌شد خیلی برایشان مهم بود که ولو شده مثلاً دقایقی ژنرال سلیمانی را ببینند.

واقعا برای طرف‌های خارجی دیدن سردار سلیمانی خیلی مهم بود؛ در هنگام بیداری اسلامی، من یک سفر به مصر داشتم و توافقاتی بین ما و مصری‌ها شکل گرفته بود. مردم مصر خیلی به آزادی فلسطین و قدس حس دارند و از این منظر که در جمهوری اسلامی ایران در عالی‌ترین سطح یعنی مقام معظم رهبری در ایران و به تعبیر آن‌ها امام خامنه‌ای به صراحت می‌آید اعلام می‌کند که «ما در کنار مقاومت مردم فلسطین و لبنان ایستادیم و ازشان حمایت کردیم» لذا از این منظر مردم مصر اصلاً یک علاقه خاصی به جمهوری اسلامی ایران دارند. این هیات مصری که آمدند ایران و توافقاتی انجام شد؛ رئیس هیئت این‌ها به من گفت که ما یک خواهش از شما داریم می‌خواهیم ژنرال سلیمانی را ولو برای ۵ دقیقه ببینیم؛ من بهشان گفتم من نسبتی بین ماموریت هیات شما و ژنرال سلیمانی نمی‌بینم و اصلاً ژنرال سلیمانی موضوع ماموریتش ارتباط مستقیمی با مصر ندارد؛ ایشان در موضوعات دیگری مسؤولیت دارند؛ گفتند ولی برای ما خیلی مهم است که ژنرال

۱. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵ و ۴۵۶، ص ۱۶ (مقاله مکتب جهانی سلیمانی، دکتر سعد الله زارعی).



سلیمانی را ببینیم. من زنگ زدَم به سردار سلیمانی، سردار گفتند که «اگر جمع بندی شما این است که لازم است با من ملاقات کنند من یک وقتی را بهشان می‌دهم» یک وقتی داده شد رفتیم در محلی که سردار سلیمانی حضور داشت، سردار سلیمانی در جلوی در ورودی اتاق ملاقات منتظر بودند به طور طبیعی من آن‌ها را به ترتیب مقام معرفی و هدایتشان کردم وارد ملاقات با سردار سلیمانی شدند بعد از احوالپرسی فراموش نمی‌کنم سردار قائمی هم در محل بودند به سردار سلیمانی گفتند که یک تلفن فوری دارید سردار سلیمانی گفت فلانی اگر می‌شود دو دقیقه با این‌ها بنشینید تا من تلفن را جواب بدهم و بیایم وقتی من آمدم با این‌ها نشستیم.^۱

امیر عبداللهیان - مدیر کل بین الملل مجلس شورای اسلامی

حاج قاسم در لبنان

سید حسن نصرالله دبیر کل محترم حزب الله لبنان در سخنانی در مورد شهید سلیمانی می‌گوید:

* وقتی از مکتب حاج قاسم صحبت می‌کنیم معنی‌اش خطرپذیری است. همیشه به دهان مرگ می‌رفت. می‌رفت خطوط مقدم. من در این زمینه با او اختلاف نظر داشتم. همیشه تلاش می‌کردم پشت خط بماند، اما هیچ کدام مان نمی‌توانستیم جلوی او را بگیریم تا به خطوط مقدم نرود. مرد سختی‌ها و روزهای سخت بود. مثلاً در جنگ ۳۳ روزه‌ی جولای سال ۲۰۰۶ از تهران آمد دمشق. بعد با ما تماس گرفت و گفت من می‌خواهم بیایم ضاحیه‌ی جنوبی پیش شما. ما گفتیم یعنی چه؟! اصلاً چنین چیزی امکان ندارد: همه‌ی پل‌ها را زده‌اند، راه‌ها بسته‌اند، هواپیماهای جنگی اسرائیل هر هدفی را می‌زنند، شرایط کاملاً جنگی است. اصلاً نمی‌شود به ضاحیه و بیروت رسید. اما حاج قاسم اصرار کرد و گفت: اگر ماشین نفرستید خودم راه می‌افتم و می‌آیم! پافشاری کرد و خودش را رساند به ما و تمام مدت هم کنار ما ماند.

* در حوادث سوریه و عراق و مقابله با داعش، برادران عراقی می‌گفتند همیشه در خط مقدم بود. خب، این یک شاخص است. معمولاً ژنرال‌ها پشت جبهه می‌نشینند و

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.

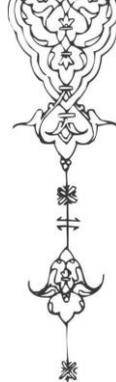
لشکرها و تیپ‌ها یا گردان‌ها را مدیریت می‌کنند. منظورم ارتش‌های نظامی است، و گرنه جبهه‌ی ایران باز متفاوت بود. در هر صورت همه‌ی چیزهایی که باز هم می‌توانیم درباره‌ی مکتب حاج قاسم بگوییم، همه از مکتب امام خمینی، راهنمایی‌های حضرت امام خامنه‌ای (حفظه الله) و تجربه‌ی جنگ ایران گرفته شده. تجربه‌ی جنگ ایران به لحاظ فکری، فرهنگی، روانی و نظامی تجربه‌ی خیلی بزرگی بود. ما تجسم این تجربه‌ی عظیم را در شخصیت حاج قاسم دیدیم. جنبه‌های دیگری هم هست که من به همین مقدار بسنده می‌کنم تا به بقیه‌ی سؤالات هم جواب بدهیم.

* آمدن حاج قاسم به لبنان در آغاز جنگ به خودی خود بسیار مهم بود. او مجبور نبود این کار را انجام دهد. می‌توانست در تهران بماند و جنگ را از تهران دنبال کند یا می‌توانست به دمشق بیاید و جنگ را از دمشق در نزدیکی ما دنبال کند. دمشق آن روزها از هرگونه تجاوز اسرائیل برکنار بود. اما حاج قاسم آمد و پافشاری کرد که بیاید پیش ما.

* روز اولی که ایشان رسید جلسه گذاشتیم. طبیعتاً ایشان روز اول جنگ نرسید. جنگ آغاز شد و ایشان به دمشق آمد و یکی از روزهای آغازین جنگ رسید این جا. بعد از جلسه، چند روز دیگر هم این جا ماند و با وجود این که در شرایط خطرناکی خودش را رسانده بود، به تهران برگشت تا اطلاعات را به حضرت آقا (حفظه الله) و مسئولان برساند و بعد دوباره پیش ما بازگشت. باز هم می‌گوییم: می‌توانست این بار دیگر در تهران بماند، اما دوباره پافشاری کرد که بیاید این جا. آمد و این بار با پیامی شفاهی از حضرت آقا (حفظه الله) که حاج قاسم با خط خودش عیناً آن را نوشته بود و تا پایان جنگ و روز آخر پیش ما ماند. وقتی آتش بس اعلام شد حاج قاسم با من صحبت کرد و گفت من الآن مطمئن هستم که جنگ تمام شده و به تهران برگشت. گفت من به تهران برمی‌گردم تا باقی موضوعاتی را که به آن‌ها نیاز دارید پی‌گیری کنم.

* پس همه‌ی این مدت در کنار ما و در بین ما بود. این موضوع هم تا همین چند وقت پیش فاش نشده بود و از آن چیزهایی بود که سرّی مانده بود و رسانه‌ای نمی‌شد. تنها چند ماه قبل از شهادت حاجی فاش شد.

* در برهه‌ای که ایشان کنار ما بود این حضور به ما روحیه می‌داد و از ما به لحاظ معنوی و روانی پشتیبانی می‌کرد چون ما به شدت زیر فشار بودیم. جنگ بسیار



وحشتناکی بود. تعداد زیادی از مردم از محل زندگی‌شان کوچانده شده بودند. خانه‌ها، مغازه‌ها، بازارها و مدارس بسیاری در روزهای اول ویران شدند. همه‌ی شرایط به اصطلاح بین‌المللی علیه مقاومت بود. در آن دوره در بیانیه‌ی روز اول، علاوه بر آمریکا و اروپا، روسیه و چین هم مشارکت کردند و نسبت به مقاومت موضع منفی گرفتند. اغلب موضع گیری‌های رسمی عربی هم فوق‌العاده منفی بود. حتی داخل لبنان هم شکاف سیاسی وجود داشت. در نتیجه مقاومت در یک فشار شدید روانی قرار داشت. حضور حاجی میان برادران در درجه‌ی اول روحیه بخش و یک پشتیبان معنوی و روانی بود.^۱

همراه با سید لبنان

اسرائیل که بر طبل جنگ کوبید، حاج قاسم تماس گرفت. بیروت مانده بود زیر آتش صهیونیست‌ها. قبول نمی‌کردیم بیاید، راه‌ها و پل‌ها مدام بمباران می‌شد. حاجی گفت: «طاقت ندارم در تهران یا دمشق بمانم، باید بیایم پیش شما.» گروهی را فرستادیم تا حاجی را بیاورند حومه جنوبی. آن روزها بحق برادری‌اش را ثابت کرد؛ عین ۳۳ روز همراهان بود. هرچه در توان داشت برای حزب الله گذاشت؛ از پول و امکانات گرفته تا سلاح. تاب نداشت ما را تنها بگذارد، همیشه در اتاق عملیات با ما بود. یک وقت‌هایی که عذرش را می‌خواستیم، می‌گفت: «سیدا! من یا با شما زنده می‌مانم یا با شما می‌میرم.»^۲

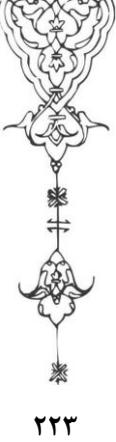
سیستم انحصاری

حزب الله در جنگ ۳۳ روزه یک سیستم کاملاً انحصاری تلفن ساخته بود که این ارتباطات فقط بین فرماندهان و بخش‌های مختلف برقرار بود و به تمام سنگرها این سیمکشی انجام شده بود و قابل شنود هم نبود و یک خط از این تلفن را هم به سفارت ایران داده بودند. من از طریق این تلفن با سید حسن نصرالله و سردار سلیمانی تماس گرفتم و آن‌ها گفتند قرار است یک درسی به اسرائیل بدهیم که دیگر هوس تجاوز به لبنان نکند.^۳

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۲۴.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۵۵.

۳. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (وبژه نامه مکتب حاج قاسم)، ص ۱۵۹.



قسم می‌خورم به والله تل آویو را با خاک یکسان می‌کنیم

اسرائیلی‌ها در سی سال گذشته هر کاری خواستند کردند. به صنایع اتمی عراقی‌ها حمله کردند. چند منطقه ما را بمباران کردند و حاجی اینجا حاجی بودنش را نشان داد. حاج قاسم سلیمانی ساعت چهار بعد از ظهر فرمان حمله به تمام پایگاه‌های اسرائیل را می‌دهد که مناطق ما را زده بودند. ساعت حدود هفت یا هشت بعد از ظهر به رئیس ستاد ارتش روسیه در سوریه پیغام می‌دهد و می‌گوید: «قسم می‌خورم، به والله اگر اسرائیلی‌ها این حملات را جواب بدهند، فردا تل آویو و اورشلیم را با موشک‌هایم با خاک یکسان خواهم کرد.»

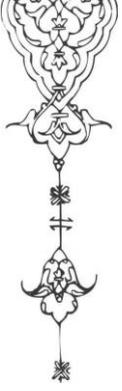
ساعت ۹ شب این پیغام برای اسرائیلی‌ها رفت. ساعت ۴ صبح بشار اسد و سید حسن نصرالله دنبال حاجی می‌گشتند. به ایشان گفتند اسرائیلی‌ها پیغام دادند که «شتر دیدی ندیدی، ما هیچ کاری به نیروهای ایرانی نداریم، فقط به ۴۰ کیلومتری مرز ما نزدیک نشوید.» همین حرف را هم آقای نتانیاهو به آقای پوتین زده است. این یعنی چه؟ این یعنی قدرت. یعنی ایران. مگر می‌شود امنیت را گدایی کرد؟^۱
به نقل از سید محمدصادق خرازی

جمال عبدالناصر جرأت نکرد تل آویو را بزند

مهم‌ترین رهبر عرب که پرتطرفدارترین رهبر عرب هم بود، جمال عبدالناصر در اوج جنگ اعراب با رژیم صهیونیستی، فرماندهی جبهه اعراب را به عهده داشت. آن جریان ناصر به عنوان ناصریسم که در عالم عربی وجود دارد، یک جریان گسترده است، فقط مصر هم نیست و این ناصر موشکی داشت به نام «ظافر» که قادر بود تل آویو را بزند.

جمال عبدالناصر جرأت نکرد موشک را به تل آویو شلیک کند. در حالی که در جنگ بودند و صحرای سینا به اشغال درآمده بود، ولی جسارت نداشت که این کار را انجام دهد. ولی وقتی امام آمد، سنگ را به موشک تبدیل کرد. امام آمد و این جسارت را به مبارزان علیه صهیونیست‌ها داد. این موشکی که به تل آویو خورد، اولین باری بود که به تل آویو موشک خورد، بر خلاف همه جنگ‌هایی که بین اعراب و اسرائیل بود، این

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۰۷.



موشک عربی نبود، این موشک مصری نبود، این موشک ترکی مدعی دوره عثمانی نبود. امام آن را ارتقا داد. در بُعد مکتب همه عالم اسلامی مدیون امام است. خدا می‌داند اگر امام نبود و اگر این انقلاب و نظام را بر پا نکرده بود، این حرکت به وقوع نمی‌پیوست، وضع جهان اسلام چه وضعی داشت. همان طور که هنوز پاره‌ای از آن دارای چنین وضعی است.^۱

شهید قدس

خط مقاومت در سرزمین فلسطین در رویارویی با توطئه‌های اسرائیل و هژمونی آمریکا در منطقه هرگز شکست نخواهد خورد و همواره در خط ثابت مقاومت خواهد ماند تا اشغالگران را از سرزمین‌های قدس شریف به یاری خدا بیرون نماییم. شهید سلیمانی که همه زندگی خود را در حمایت از فلسطین به سر برد و او در رأس فرماندهی نیروی قدس بود، اعلام می‌کنم که او این فرمانده بزرگ، شهید قدس است، شهید قدس است، شهید قدس است.^۲

اسماعیل هنیه رییس دفتر سیاسی جنبش لبنان

نیزه‌ای در دل اسرائیل

اگر رعب و وحشتی در دل اسرائیلی‌ها وجود دارد قاسم سلیمانی عامل آن است. اگر آمریکا به مشکلی در منطقه برخورد کرده است بدانید اسم قاسم سلیمانی در میان است اگر مشکلی برای آل سعود در منطقه به وجود آمده است بدانید که قاسم سلیمانی دستی در آن داشته است پس بدانید چرا این جنگ را علیه قاسم سلیمانی به راه انداخته اند. بدانید قاسم سلیمانی نیزه‌ای است که در دل اسرائیل فرود می‌آید و ما افتخار می‌کنیم که در بین رهبران کنونی جهان تشیع شخصی مثل ایشان وجود دارد.^۳

سخنان حجت الاسلام والمسلمین شیخ جلال الدین الصغیر
امام جمعه شیعیان بغداد در نماز جمعه

۱. حاج قاسم سلیمانی در جمع یادگاران دفاع مقدس لشکر ۴۱ ثارالله.

۲. برادر قاسم، ص ۳۲.

۳. کیمیای وطن، ش ۱۱۷۰، ۱۳۹۸/۱۰/۱۷.

۴. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۳۳.



اعترافی تلخ

روز شنبه دوم دسامبر ۲۰۱۷ (۱۱ آذر ۹۶) مایک پومپئو رئیس وقت سازمان سیا طی سخنانی در همایش سالیانه امنیت ملی ریگان در کالیفرنیا جنوبی ناخواسته به یک اعتراف تلخ (البته برای آمریکایی‌های قلدر) تن داد و گفت: «درباره رفتارهای ایران در عراق نامه‌ای را برای ژنرال سلیمانی نوشته‌ام، اما او نامه من را باز نکرده است». پومپئو که حالا جایگزین «رکس تیلرسون» در وزارت خارجه آمریکا شده است، در مصاحبه‌ای با «بی بی سی» بار دیگر آن اعتراف تلخ را به زبان آورد که ژنرال ایرانی نامه او را باز نکرده است.

حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر مقام معظم رهبری، نهم آذرماه طی سخنانی در مشهد، پیرامون نامه رئیس سیا به سردار سلیمانی، گفت: «همین اواخر، زمانی که سردار سلیمانی در بوکمال بود، رئیس سازمان سیا به وسیله یکی از رابطان خود در منطقه، نامه‌ای برای وی فرستاد؛ اما ایشان گفت: نامه تو را نمی‌گیرم و نمی‌خوانم و اصلاً با این افراد صحبتی ندارم».

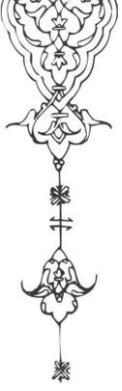
برای آمریکایی‌ها که حتی با مقامات بزرگترین و قوی‌ترین کشورهای اروپایی و جنوب شرقی آسیایی هم رفتاری از موضع بالا دارند، بسیار سنگین بود که نامه رئیس مهم‌ترین سازمان اطلاعاتی و امنیتی‌شان از سوی فرمانده نیروی قدس سپاه ایران حتی قابل بازکردن هم نباشد. البته پیش‌تر هم مقامات آمریکایی در مقابل اقتدار سردار سلیمانی، ناخواسته سر تعظیم فرود آورده بودند و از هیبت «این سرباز ولایت و نظام جمهوری اسلامی»، سخن گفته بودند.^۱

حماسه سرای خیر و بدر^۲

بعد از تصرف عراق توسط آمریکا زمینه‌های تشکیل داعش به فرماندهی مردی سلفی به نام زرقاوی آغاز گردید. این گروه نظامی که بعدها با اعتراف ترامپ رئیس جمهور آمریکا توسط این کشور و به منظور اسلام هراسی و نابودی جریان مقاومت در منطقه تشکیل و

۱. سرباز ولایت، ص ۸۴ - ۸۵

۲. این مرد پایان ندارد، ص ۱۷۸ - ۱۸۲



تقویت گردید موفق شد در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷ بخش‌های عمده‌ای از سوریه و عراق را به تصرف خود درآورد که سقوط موصل دومین شهر عراق در ژوئن ۲۰۱۴ مهم‌ترین پیروزی آن‌ها بوده است. با گسترش وحشیانه‌ی داعش که با کشتارهای هول انگیز همراه بود جمهوری اسلامی ایران، مخصوصاً زمانی که بغداد در آستانه‌ی سقوط قرار گرفت به کمک کشورهای عراق و سوریه شتافت. شهید سلیمانی در این مورد می‌گوید:

«منافع ملی یعنی محفوظ نگه داشتن یک ملت از یک کشتار وحشیانه و نظام جمهوری اسلامی به مقابله با پدیده خطرناک داعش توجه کرده است. امروز به شکل حقیقی و راستین به غیر از جمهوری اسلامی کسی در تقابل با داعش قرار ندارد.»^۱
بالا گرفتن کار داعش، مخصوصاً در عراق، حضور شجاعانه مردی مانند «حاج قاسم» را طلب می‌کرد که با استفاده از تجربه‌های دوران دفاع مقدس، عملیات‌های مهم را فرماندهی کند. با این حال، او در جنگ روانی به مصداق اشداء علی الکفار عمل می‌کرد و زمانی که داعش تهدید به ویرانی حرم امام حسین (علیه السلام) کرد با حماسه سرایی از جنس خیبر و بدر، فریاد برآورد که:

«بسم رب الشهداء و الصدیقین ... اگر می‌خواهید برای فرزندان‌تان خاطره‌ای از خود به جا بگذارید هر چه سریع‌تر به خانه‌های خود بازگردید ... بی‌شک اگر پایمان به امر ولی و امامان به میدان نبرد باز شود به خدا سوگند که مادرانتان از به دنیا آوردن‌تان خود را لعنت می‌کنند، چراکه قرن هاست نسل به نسل جوانان شیعه برای گرفتن انتقامی شدید از قاتلان حسین (علیه السلام) شمشیرهای خود را تیز نگه داشته‌اند ... والله که اگر پایتان به حرم حسین (علیه السلام) برسد، سرهای بریده‌ی شما را برای حرم زینب (علیه السلام) به پیشکش خواهیم برد و نماز ظهر را در بقیع اقامه خواهیم کرد ... لبیک یا حسین (علیه السلام)».^۲

این حماسه سرایی، تحت تأثیر فرهنگ عاشورایی رهبر معظم انقلاب است که خطاب به آمریکایی‌ها و رژیم صهیونیستی که جمهوری اسلامی ایران را تهدید به نابودی کردند فرمودند: «امروز سی و چهار سال است که هرگاه نام «دشمن» برده می‌شود، ذهن ملت ایران متوجه دولت آمریکا می‌شود ... البته دشمن‌های دیگری هم هستند که ما این‌ها را

۱. سربازان سردار، مرتضی کرامتی، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۳۶.

در درجه اول و در ردیف اول به حساب نمی‌آوریم؛ دشمن صهیونیستی هم هست، منتها رژیم صهیونیستی در قواره و اندازه‌ای نیست که در صف دشمنان ملت ایران به چشم بیاید. گاهی سردمداران رژیم صهیونیستی، ما را تهدید هم می‌کنند؛ اما به نظر من خودشان هم می‌دانند و اگر نمی‌دانند، بدانند که اگر غلطی از آن‌ها سر بزند، جمهوری اسلامی «تل آویو» و «حیفا» را با خاک یکسان خواهد کرد.»

به این ترتیب «حاج قاسم» محکم و استوار و درس گرفته از خود امام خامنه‌ای عزیز و با حضور مستقیم در سخت‌ترین شرایط نبرد در سوریه و عراق و تربیت بهترین بسیجیان که «مدافعان حرم» نامیده شدند، بزرگترین خطری که شیعیان را تهدید کرده بود، به فرصت تبدیل کرد. فرصتی که یکی از ثمره‌های آن تولد «حشد الشعبی» عراق برای همیشه بود. «هادی العامری» فرماندهی سپاه بدر درباره‌ی اثرگذاری «شهید جبهه‌ی مقاومت» در خنثی سازی توطئه‌ی آمریکا و نابودی داعش در عراق می‌گوید:

«اگر حاج قاسم و امثال او نبودند هم اکنون نه اثری از حرم حضرت زینب علیها السلام بود و نه اثری حتی از سامرا و حرم عسکریین. همه عملیات‌های مهم از جمله آمرلی، جرف الصخر، سامرا، مناطق فلوجه و مناطقی از الانبار با همکاری مجاهدان از جمله حاج قاسم صورت گرفته است. حضور سردار سلیمانی به عنوان فرمانده سپاه قدس در عراق باعث محبوبیت چند برابری نیروهای پاسدار در بین مردم عراق شد. در فضای مجازی مردم عراق تصاویر ایشان را به همدیگر ارسال می‌کنند و وحدت میان نیروهای مقاومتی شیعه توانسته است کمر تکفیری‌ها را در عراق بشکند. یکی از آرزوهای حامیان داعش این است که حاج قاسم کشته شود. داعش از اسم این رزمنده در هراس است. اگر به رسانه‌های داعشی‌ها سری بزنید، خواهید فهمید که چقدر تکفیری‌ها از این مجاهد قهرمان در هراس هستند. در این جا، جا دارد از مجاهدان ایرانی که به صورت خودجوش پا به پای نیروهای مجاهد عراقی جنگیدند و به شهادت رسیدند یاد کنم و از خداوند برای آن‌ها علو درجات را خواستار باشم. مهمات و تسلیحات نیروهای مجاهد رزمنده غالب ایرانی است، همه نقشه‌های نظامی با هماهنگی نیروهای مجاهد و پاسدار ایرانی و عراقی صورت می‌گیرد.»^۱



عملیات تکریت و حمله آمریکایی‌ها به حاج قاسم

در عملیات‌های متعددی که علیه مواضع داعش در سوریه و عراق داشتیم «حاج قاسم» بارها مورد حمله‌ی هواپیماهای آمریکایی قرار گرفت و خواست خداوند بود که تا پایان خطر داعش این فرمانده‌ی بزرگ که خود مستقیماً در خط مقدم درگیری حاضر می‌شد زنده بماند.

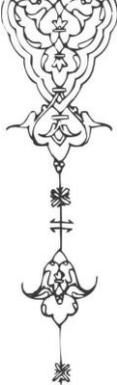
وقتی خبر شهادت حاجی را شنیدم یاد چند حمله‌ی خطرناک آمریکایی‌ها به ایشان افتادم که دو مورد آن را توضیح می‌دهم و من خود شاهد آن‌ها بودم. در آزادسازی تکریت به خاطر این که سقوط آن، موصل را هم به خطر می‌انداخت آمریکایی‌ها ماشین حاج قاسم را مورد حمله قرار دادند برای همین هم بود که در بیشتر صحنه‌ها، ایشان تلاش می‌کرد از ماشین و تجمع بچه‌ها دور شود و تنهایی جا به جا شود تا خطر از دیگران هم دفع شود. آمریکایی‌ها با زدن ماشین فرماندهی عملیات به ما می‌خواستند بفهمانند که نباید جلوتر بروید ولی حاج قاسم گوشش بدهکار نبود و کار خودش را می‌کرد تا تکریت را تصرف کردیم. در سوریه و در نزدیکی «تنف» که مقر آمریکایی‌ها بود و هنوز هم آن جا هستند، زمانی که ما به سمت این جبهه حرکت کردیم تا عملیات را شروع کنیم، هواپیماهای آمریکایی به ما حمله کردند که چند تانک و نفربر و یک بلدوزر منهدم شد و شهید هم دادیم ولی حاج قاسم با تغییر موضع سریع سالم ماند. آمریکایی‌ها برای آن که در آن منطقه داعش از موقعیت ما مطلع شوند فیلم آن را برای داعش ارسال کردند. ما ظهر نماز خواندیم و حاج قاسم امام جماعت شد. چند ساعت بعد داعش یک ماشین انتحاری فرستاد برای به شهادت رساندن حاجی، ولی ما تغییر مکان داده بودیم و عده‌ای از رزمندگان شهید شدند. در هر صورت آمریکایی‌ها سال‌ها تلاش می‌کردند، حاج قاسم را شهید کنند چون تمام برنامه‌های آن‌ها را با شکست روبه‌رو کرده بود.^۱

روایت سردار اصغر صبوری به عنوان شاهد عینی

یاور ملت عراق

نخست وزیر اسبق عراق آقای نوری المالکی می‌گوید: کسی که به ما کمک کرد و نیازمان به سلاح را برآورده کرد و خدا رحمتش کند؛ حاج قاسم بود. درباره نوع اسلحه

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.



به توافق می‌رسیدیم و روز بعد بلافاصله و به شکل مستقیم سلاح وارد عراق می‌شد. رایگان نبود، آن را می‌خریدیم؛ از کشورهای دیگری هم سلاح می‌خریدیم ولی سلاح در دسترس و زیاد نبود؛ فقط حاج قاسم بود که به محض احتیاج سلاح را از ارتش ایران و سپاه پاسداران ایران می‌آورد و آن را برای نبرد با خود همراه داشت و با این کار و این اقدامش وضعیت را نجات داد. او سلاح و تجهیزات و امکانات را برای ما مهیا کرد و علاوه بر آن استراتژی جنگ و تحلیل نظامی و قدرت دانش نظامی و امکاناتی خودش و فرماندهانش را به میدان برای کمک به ما می‌آورد. این علاوه بر وجود برخی از کارشناسانی بود که نیروها و نیروهای الحشد الشعبی را همراهی می‌کردند. بسیاری از سلاح‌های مختلف، تجهیزات، دستگاه‌ها و پهپادهایی که در جنگ مورد استفاده قرار می‌گرفت را می‌خریدیم و ایران نیاز ما را تأمین می‌کرد. حتی نیاز مبرم به هواپیماهای سوخوی پیدا کردیم و از حاج قاسم خواستیم که به ما سوخوی ایرانی بفروشند و در عمل نیز به ما ۸ هواپیمای سوخوی ایرانی فروختند که توانستیم با کمک آنها جلوی بسیاری از کارهای خرابکارانه داعش را بگیریم.

بعد از آن که از نخست وزیری کنار رفتیم به مناطق درگیری که بالای دیالی واقع شده‌اند رفتیم. به منطقه‌ای رسیدیم که میان داعش و نیروهای ما قرار داشت جایی که ارتش و الحشد با هم بودند. وضع خطرناک بود و به من اجازه ندادند زیاد آن جا بمانم زیرا گلوله باران ادامه داشت، یک لحظه دیدم حاج قاسم از خودرو پیاده شد، او از سمت جبهه دشمن و خط تماس آمده بود. از او پرسیدم: کجا بودی و چگونه رفتی آن جا، به من گفت: تو این جا چه کار می‌کنی؟ این مرد (در جبهه) حضور داشت و در دفتری خارج از عراق ننشسته بود و جنگ را از آن دفتر هدایت نمی‌کرد یا حمایت و کمکش را از دفتری خارج از عراق ارائه نمی‌کرد، بلکه او در خط مقدمی بود که برادران به من اجازه نمی‌دادند در آن جا بمانم و به من می‌گفتند که منطقه خطرناک است.

وقتی در یک سفر دیگر به منطقه الصقلاویه پس از محاصره و فتح آن رفتیم همین که به مرزهای الصقلاویه رسیدیم مرا نگه داشتند و گفتند که منطقه خطرناک است در این لحظه هم حاج قاسم از خودرویش پیاده شد و کنار ما ایستاد، همان لحظه از خودرویش پیاده شد ...



این خاطرات این تصور را به من می‌دهد که این مرد یک فرد صرفاً دینی نبود بلکه فردی میدانی بود و به حضور در میدان و پیگیری کارها توسط خودش می‌پرداخت. بسیار محبوب بود و همه برادران مبارز به حرف‌هایش گوش می‌دادند، خدا رحمتش کند.^۱

اعتراف مأمور اف بی آی

علی صوفان مأمور ویژه اف بی آی (پلیس فدرال آمریکا) در ماهنامه «مرکز مبارزه با تروریسم» می‌نویسد:

ماه ژوئن سال ۲۰۱۴، نیروهای داعشی توانستند موصل (شهری با حدود ۲ میلیون نفر جمعیت در شمال عراق) را تسخیر کنند. ده‌ها هزار نفر از نیروهای ارتش و پلیس فدرال عراق، به محض مواجهه با پیش روی جهادگراها، یونیفرم‌هایشان را از تن بیرون آوردند و پا به فرار گذاشتند. تا ماه اکتبر سال ۲۰۱۴، داعش به حومه‌ی بغداد رسیده بود و فرودگاه بین‌المللی اصلی این شهر را خمپاره باران می‌کرد. در غیاب یک ارتش قابل اعتماد در عراق، یک نفر باید می‌بود که پایتخت را نجات بدهد. سلیمانی این بار به برخی از شبه‌نظامیان عراقی که موظف به دفاع از اسد شده بودند، دستور داد برای نجات دولت خودشان به عراق برگردند. این شبه‌نظامیان، خود را در قالب نیروهای بسیج مردمی (موسوم به «حشد الشعبی»، سازمانی فراگیر از نیروهای غیر دولتی با مسئولیت هماهنگی با دولت در بغداد) سازمان دهی کردند. اگرچه همه‌ی نیروهای حشد الشعبی تحت کنترل مستقیم سلیمانی نیستند، اما نیروهای سلیمانی یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های تشکیل دهنده حشد الشعبی هستند و عموماً در شدیدترین درگیری‌ها حضور داشته‌اند. به عنوان نمونه، این نیروها اوایل سال ۲۰۱۵ در باز پس‌گیری شهر «تک‌ریت» نقش محوری داشتند؛ نبردی که بارها تصویر خود سلیمانی در خط مقدم آن منتشر شد. حیدر العبادی، نخست‌وزیر وقت عراق، طی سخنرانی خود در نشست مجمع جهانی اقتصاد، ضمن تقدیر از ایران، شخصاً از قاسم سلیمانی به عنوان یکی از اصلی‌ترین متحدان عراق در مبارزه با داعش نام برد. داعش امروز دیگر منطقه خاصی را در عراق تحت کنترل ندارد.^۲

۱. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، (ویژه‌نامه جهان مرد)، ص ۱۱.

۲. سروش (ویژه‌نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۶۰.

نقش مؤثر ایران در شکل دهی به تحولات خاورمیانه، از سوریه و عراق گرفته تا لبنان و یمن، بر هیچ کس پوشیده نیست و شاید بیش از هر کس دیگری، آمریکایی‌ها متوجه این نقش منطقه‌ای تهران شده‌اند. بسیاری از کارشناسان بین‌المللی نیز معتقدند یک مرد پشت تمام موفقیت‌های منطقه‌ای ایران قرار دارد و آن مرد کسی نیست جز قاسم سلیمانی. یک ماهنامه وابسته به آکادمی نظامی ایالات متحده موسوم به «وست پوینت»، یکی از محافل آمریکایی است که اخیراً بر همین نکته تأکید کرده و با اختصاص دادن گزارش اصلی خود به موضوع نقش حاج قاسم سلیمانی در استراتژی منطقه‌ای ایران، با انتشار عکسی از این سردار ایرانی روی جلد آخرین شماره خود، او را «دست برتر ایران» معرفی می‌کند.

این نشریه چکیده گزارش صوفان را این گونه می‌نویسد: «ایران طی سال‌های اخیر در خاورمیانه، از لبنان و سوریه تا عراق و یمن، قدرت خود را اعمال کرده است. یکی از کلیدهای موفقیت این کشور، اتخاذ یک استراتژی منحصر به فرد مبنی بر تلفیق قدرت شبه نظامی و قدرت دولتی بوده است، استراتژی‌ای که تا اندازه‌ای با الهام از مدل حزب الله در لبنان تدوین شده است. همه اذعان دارند که معمار برجسته این سیاست، سرلشکر قاسم سلیمانی، فرمانده کهنه کار نیروی قدس سپاه پاسداران ایران است. بدون شک سلیمانی، امروز، قدرتمندترین ژنرال خاورمیانه است. وی همچنین یکی از محبوب‌ترین افراد در قید حیات در ایران نیز هست و بارها به عنوان یک نامزد احتمالی ریاست جمهوری برای او تبلیغ کرده‌اند.

علی صوفان گزارش خود را با اذعان به قدرت نظامی و دیپلماتیک ایران، این گونه آغاز می‌کند: «ایران، با وجود بحران‌های اقتصادی ادامه‌دار، امروز خود را به یکی از برترین قدرت‌های نظامی و دیپلماتیک در خاورمیانه و رقیب اصلی عربستان بر سر هژمونی در سراسر منطقه تبدیل کرده است. این کشور توانسته با ترکیبی از سیاست‌های مختلف، از جمله، مانور ماهرانه دیپلماتیک، ایجاد اتحاد تاکتیکی با ولادیمیر پوتین و روسیه و ارائه سلاح، مشاوره و پول به شبه نظامیان شیعه در کشورهای متعدد، به این موفقیت‌ها دست پیدا کند. تهران در این مورد اخیر حمایت از متحدان منطقه‌ای، در اتخاذ استراتژی ظاهراً منحصر به فردی پیش گام شده که قدرت



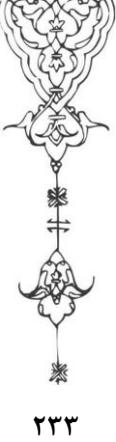
برخی نیروها را با قدرت نیروهای دولتی ترکیب کرده و یک مخلوط قدرتمند و مؤثر را ایجاد می‌کند. اتخاذ این استراتژی امروز در لبنان، سوریه، عراق و یمن مشهود است. مأمور ویژه سابق اف بی ای ادامه می‌دهد: «یک نفر به عنوان معمار اصلی هر یک از این سیاست‌ها به رسمیت شناخته می‌شود: سرلشکر قاسم سلیمانی، رئیس کهنه کار نیروی قدس (گردان نیروهای ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی). سلیمانی اگرچه مردم کشورش به او احترام می‌گذارند و دشمنانش در میدان‌های جنگ در سراسر خاورمیانه از او وحشت دارند، اما در غرب هم چنان غالباً ناشناخته است. این در حالی است که اگر بگوییم امروزه بدون درک کامل قاسم سلیمانی، نمی‌توان ایران را درک کرد، حتی اندکی از حق مطلب را هم ادا نکرده ایم. سلیمانی، بیش از هر کس دیگری، مسئول ایجاد یک هلال نفوذ (و به قول تهران، «محور مقاومت») برای ایران است که از طریق عراق، سوریه و لبنان، از خلیج عمان تا سواحل شرقی دریای مدیترانه را در بر می‌گیرد. امروز، با پیروزی قریب الوقوع اسد در جنگ داخلی فاجعه بار کشورش، این اتحاد ایرانی به اندازه کافی باثبات شده است که قاسم سلیمانی، اگر اراده کند، می‌تواند سوار بر خودرویش از تهران راه بیفتد و تا مرز لبنان با اسرائیل بیاید، بدون آن که کسی خودرویش را متوقف کند و چنان که «یوسی کوهن» رئیس موساد اشاره کرده است، همین مسیر برای کامیون‌های مملو از موشکی هم باز است که مقصدشان نیروی نیابتی اصلی ایران در منطقه، یعنی حزب الله است.^۱

قتل ۲۲۰۰ دانشجوی عراقی به دست داعش

سردار سلیمانی با اشاره به وحشی‌گری‌های داعش اظهار کرد: داعش وحشیانه ۲ هزار و ۲۰۰ نفر از جوانان دانشکده اسپایکر عراق را دست بسته سر بردند و تیرباران کردند در هیچ دوره‌ای از تاریخ، در زمان بربرها و تاتارها، حتی در حمله مغول، تاریخ شاهد این همه خشونت، توحش و سختی نبوده است.

داعشی‌ها هزاران زن و دختر ایزدی را بین خودشان به حراج گذاشتند و طفل نوزاد را از بغل مادرش گرفتند و جلوی چشم مادر سوزاندند. در تاریخ چنین وحشی

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۲۰.



گری‌هایی نداشته ایم، این‌ها فتنه‌های بزرگی در برابر ما بود که سربلند از آن بیرون آمدیم و نباید این فتنه‌های بزرگ و خانمان سوز را با سیاست خلط کرد. نباید حرف‌های ناروا از روی ترس زد، ما که در حال رفتن هستیم، اما این تاریخ است که این دوره را برای آیندگان شرح خواهد داد.^۱

هیبت نام سردار

میهمان جلال طالبانی بودم؛ آن روزها رئیس‌جمهور عراق بود. پرسید: «می‌دانی اینجایی که نشستی، چند وقت پیش چه کسی نشسته بود؟» گفتم: نه. خاطره‌اش را برایم تعریف کرد:

«ژنرال سلیمانی چند وقت پیش این‌جا نشسته بود. داشتیم صحبت می‌کردیم که منشی دفتر آمد. در گوشم چیزی گفت و رفت. ژنرال پرسید: آقای طالبانی! موضوع چیست؟ گفتم: رئیس‌جمهور آمریکا پشت خط است، شما اجازه می‌دهید صحبت کنم یا بگذارم برای بعد؟ گفت: نه، صحبت کن. تلفن را وصل کردم. خواست برود بیرون که راحت حرف بزنم. گفتم: نه، نیازی نیست. لا به لای صحبت‌ها به او باما گفتم: می‌دانی الان چه کسی جلوی من نشسته؟ گفت: نه. گفتم: الان ژنرال قاسم سلیمانی درست نشسته روبروی من.»

با دلپره گفت: «جدی می‌گویی؟»

لحنش طوری شد که حس کردم از هیبت اسم ژنرال سراسیمه از جایش بلند شده و تمام قد ایستاده.»

ابهت‌ش نه فقط رو در رو که از پشت تلفن هم دشمن را می‌گرفت.^۲

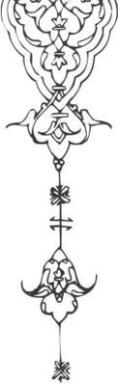
راوی: مهندس پرویز فتاح، رئیس بنیاد مستضعفان

آمرلی در آستانه‌ی سقوط

اینجا آمرلی است، شمال عراق. شهری کوچک با هجده هزار شیعه ترکمن. داعش به شهرها و روستاهای منطقه حمله کرده بود. مردم را قتل عام می‌کرد و

۱. سرباز ولایت، ص ۶۲ - ۶۳.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۹۳.

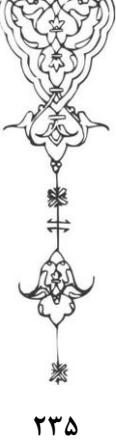


می آمد جلو. می گفتند به زودی نوبت می رسد به امرلی. هم قسم شدیم که از شهر آبا و اجدادی مان دفاع کنیم. تلعفر که سقوط کرد دورتادورمان را خاکریز زدیم. از آب و غذا هر چه داشتیم را بین خودمان تقسیم کردیم. مردها رفتند پشت خاکریزها و عهد کردند عقب نشینی نکنند تا جایی که همه شهید بشویم. زن ها را هم در خانه ها مسلح کردیم. داعش رسیده بود پشت دروازه های شهر. هر روز با خمپاره امرلی را می کوبید. چند بار تانک هایش راه افتادند که ببینند توی شهر نگذاشتیم. تمام روستاهای منطقه سقوط کرده بودند. هیچ راهی برای ورود غذا و سوخت و تأمین سلاح نداشتیم. داعش برق و آب را هم قطع کرد. چند روزی می شد که آذوقه مان تمام شده بود. حتی آب هم نداشتیم. مجبور شدیم چاه بکنیم اما به آب شور و آلوده رسیدیم. دولت با بالگرد برایمان مواد غذایی می فرستاد ولی اندازه ای نبود که به همه برسد. خیلی از بچه ها و زن ها از گرسنگی و تشنگی تلف شدند. داعش که دید تسلیم نمی شویم رفت سراغ حيله و نیرنگ. پیام داده بود تسلیم شوید کاری به کارتان نداریم. می دانستیم دروغ می گویند زیر بار نرفتیم. ۸۰ روز از محاصره می گذشت. همه سازمان های بین المللی با این که از محاصره و قحطی امرلی خبر داشتند سکوت کرده بودند. دیگر نه توانی مانده بود نه آذوقه ای. هم داشتیم با قحطی می جنگیدیم هم با حمله های بی امان داعشی ها. بالأخره مقاومت اثر کرد. آیت الله سیستانی فتوای جهاد داد و از ارتش و مردم خواست به کمک ما بیایند. همگی آمدند و اطراف امرلی اردو زدند. یکی از شب ها گفتند یک فرمانده ارشد نظامی آمده امرلی. شبانه سوار بالگرد شده بود و از بالای سر داعشی ها آمده بود وسط شهر دورتادور محاصره شده. جانش را گرفته بود کف دستش. دیدنش قوت قلب بود تا سلاحمان را زمین نگذاریم، تا به مقاومت ادامه بدهیم. انگار خون تازه ای به رگ هایمان ریخت و رفت.

اگر حاج قاسم سلیمانی نبود، امرلی هم بعد از ۸۴ روز آزاد نشده بود.



خیلی ها تا روز جمعه چیز زیادی از این ماجرا نمی دانستند. اولین بار رهبر انقلاب توی نماز جمعه ای که حاجی برای همیشه نبود پرده از این راز برداشتند و فرمودند: «... کدام فرمانده دیگر قدرت داشت می توانست کارهایی را که او انجام داد انجام بدهد؟ به



یک منطقه‌ای که در محاصره ۳۶۰ درجه‌ای دشمن است شهید سلیمانی با بالگرد وارد می‌شود، در محاصره کامل دشمن جوان‌های خوبی در آن منطقه هستند که دست تنها هستند، فرمانده‌ای ندارند، چشمشان که به حاج قاسم سلیمانی می‌افتد، جان پیدا می‌کنند، روحیه پیدا می‌کنند، انگیزه پیدا می‌کنند، محاصره را از بین می‌برند و دشمن را متواری می‌کنند...»^۱

فروود در محاصره‌ی ۳۶۰ درجه

رهبری فرمودند «چه کسی هست که بتواند با بالگرد وارد شهری که در محاصره ۳۶۰ درجه دشمن است بشود (یعنی محاصره کامل و بدون راه فرار) و با سازماندهی جوانان آن شهر، محاصره را بشکنند؟» این حرف رهبری اشاره به کاری بود که سردار سلیمانی در زمان محاصره شهر «آمرلی» توسط داعش در عراق انجام داد. این شهر در استان صلاح الدین عراق و در ۱۰۰ کیلومتری مرز ایران قرار دارد.

زمانی که داعش در اوج قدرت بود و هیچکس در سوریه و عراق حریفشان نبود (چه ارتش‌های سوریه و عراق و چه سایر گروه‌های تکفیری قدرتمند مثل جبهه النصره یا همان القاعده و یا جیش الفتح و...) وقتی داعش به عراق حمله کرد و مثل آب خوردن موصل و تمام شمال عراق را گرفت و به نزدیکی بغداد و کربلا و اربیل رسید و کل عراق در آستانه اشغال و سقوط به دست داعش قرار گرفت، یک شهر به اسم «آمرلی» که ساکنان آن اقلیت ترکمان شیعه عراق هستند در محاصره کامل و ۳۶۰ درجه داعش قرار گرفت. حاج قاسم خودش عملیات شکست حصر آمرلی را این‌گونه تعریف می‌کند: «آمرلی در محاصره ۱۰۰ درصدی داعش بود. از نیروهای محافظت اطراف شهر عبور کرده بودند و اگر وارد شهر می‌شدند مردم و نیروهای دفاعی را قتل عام می‌کردند. با ابومهدی المهندس، سوار بر هلی کوپتر وارد آمرلی شدیم. مردم روحیه گرفتند و رزمندگان داخل شهر را سازماندهی کردیم و نیروهای حشدالشعبی بیرون آمرلی را از داخل شهر فرماندهی می‌کردیم و عملیات انجام می‌دادند که از دو طرف توانستیم داعشی‌ها را تار و مار کنیم.»

۱. سلیمانی عزیز، ص ۱۱۹ - ۱۲۰ و بیانات رهبر معظم انقلاب در نماز جمعه تهران، ۱۳۹۸/۱۰/۲۷.



اقدامی که در آن شرایط پرخوف و خطر یک کار عجیب و بسیار متهورانه بود و کمتر کسی جرات انجام این کار را داشت. متأسفانه رسانه‌های ما در آن زمان نه خطر عظیم داعش را به مردم گوشزد کردند و نه به این اقدام بی‌باکانه و شگفت آور سردار سلیمانی پرداختند.^۱

سجده‌ی شکر

من در طول این سی و چند سالی که خدا به من توفیق داده تا سرباز باشم... هیچ صحنه‌ای برایم دل‌انگیزتر از صحنه آزادسازی و شکستن محاصره «آمرلی»^۲ نبود! وقتی می‌دیدم وارد این روستا شدم چشمم تو چشم بچه‌ها، این دخترها و این زن‌ها و این مردها افتاد که از شوق خارج شدن از خوف گریه می‌کردند؛ بی‌اختیار سجده کردم، گریه کردم. این ارزشمند بود. این تجارت سودمند بود. این خیلی بزرگ بود.^۳

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

وای اگر ...

آقای ابوالحسن، رئیس یکی از قبایل عراق و فرمانده نیروی مردمی می‌گوید: مطلع شدیم که ۳۷۰ نفر از نیروهای داعش آرایش نظامی گرفته‌اند. برنامه‌ی عملیاتشان گروگان گرفتن زائران ایرانی بود.

نزدیک اربعین بود و حفاظت از زوار را حاج قاسم سلیمانی فرماندهی می‌کرد. موضوع را به حاج قاسم اطلاع دادیم ... نگرانی در میان برادران عراقی موج می‌زد و منتظر دستور و تصمیم سردار بودیم.

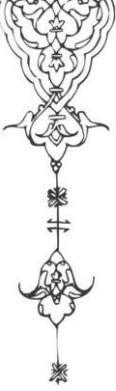
اما حاجی تنها با ۲۰ نفر از نیروهایش راهی شد. مسیر نیروهای داعش مشخص بود. لشکر اندک سردار کمین کرد. درگیری بین دو جبهه فقط ۳۰ دقیقه طول کشید و تمام!

فقط یک نفر از داعشی‌ها زنده مانده بود که اسیر شد. حاج قاسم با همان کت و

۱. یادنامه سردار شهید سلیمانی (دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا)، بهار ۱۳۹۹، ص ۲۲۵.

۲. آمرلی: شهری است در استان صلاح‌الدین عراق و در فاصله‌ی ۱۰۰ کیلومتری مرز ایران. این شهر در حمله‌ی داعش به عراق، مدت ۸۰ روز در محاصره که با فرماندهی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی و با کمک نیروهای رزمنده‌ی ایران و عراق از محاصره‌ی داعشیان آزاد شد. ساکنین شهر آمرلی، ترکمن‌های شیعه مذهب‌اند.

۳. روایتی متفاوت از منطق حضور ایران در سوریه، ص ۴۱.



شلواری که تنش بود مقابل اسیر داعشی ایستاد، کت و شلوارش را نشان داد و گفت: می‌بینی، لباس من برای جنگ نیست! وای بر شما ... اگر رهبرم سید علی دستور بدهد که لباس نظامی بپوشم!^۱

پسرم، قاسم

با نیروهایم رسیده بودیم به ابوغریب، شهر کوچکی نزدیک بغداد. همان جا پیرزنی را دیدیم که حیران بود و مضطرب. جلو رفتم و پرسیدم: «چی شده مادر؟» به زبان خودش مویه کرد و خطاب به داعشی‌ها گفت: «بکشید؛ اما قاسم می‌آید.» دستش را بالا آورده بود و مدام تکان می‌داد: «بکشید، پسرم قاسم می‌آید.»

چند دقیقه‌ای کنارش ماندیم. از حال و روزش پرسیدیم. پیرزن ما را مثل بچه‌های خودش دانست و از غصه‌هایش گفت. خواستیم از پسرش قاسم هم بپرسیم که لا به لای حرف‌هایش فهمیدیم منظورش از پسرم قاسم، حاج قاسم سلیمانی بوده. حاجی سلیمانی از همان وقت‌ها جای خودش را توی قلب خیلی‌ها باز کرده بود، خیلی از عراقی‌ها مثل پیرزن ابوغریبی سنی مذهب.^۲

راوی: شیخ جابر رجبی، نماینده عصاب اهل الحق در ایران

دفاع از مسیحیان مظلوم

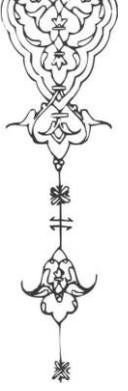
مسیحیان، ارمنی‌ها و ایزدی‌ها فریاد کمک خواهیشان بلند شده بود، هیچ کدام از دولت‌های مسیحی کمکشان نکردند، زن‌هایشان زیر دست داعشی‌ها بودند و مردانشان اسیر.

تنها مردی که با نیروهایش کنارشان ایستاد و محافظتشان کرد؛ کسی بود که با قرآن و زیر سایه‌ی اهل بیت تربیت شده بود؛ حاج قاسم سلیمانی.

نماینده‌ی کلیمیان ایران در پارلمان بروکسل گفت: اروپایی‌ها باید خجالت بکشند؛ تنها کسی که از مسیحیان شرقی دفاع می‌کند سردار سلیمانی است. یک مسلمان!

۱. حاج قاسم، ص ۳۵ - ۳۶.

۲. سلیمانی عزیز، ص ۷۲.



این کار سردار سلیمانی در حالی است که نمایندگان پارلمان اروپا، پا روی پا انداخته‌اند و آب معدنیشان را می‌خورند.^۱

فرار از بیمارستان

۲۳۸

«شیخ جلال الدین صغیر» از علمای حوزه علمیه نجف درباره حاج قاسم و حضور او در جبهه‌های دفاع مقدس می‌گوید: «او در میدان نبرد بسیار شجاع بود. یک بار که به شدت مجروح شده بود، از بیمارستان فرار کرد، اما به خانه نرفت، بلکه به خطوط جبهه برگشت. جلال الدین صغیر می‌گوید: «[سلیمانی] در برخورد با سربازها فردی بسیار متواضع بود. همین مسئله محبوبیت او را میان سربازها به شدت بالا برده بود و او را به چشم یک مقام ایرانی نمی‌دیدند، بلکه یک مبارز مقدس می‌دیدند که دقیقاً مثل خودشان دارد می‌جنگد. سلیمانی، معنوی و ایده آل‌گرا بود و با آن شخصیت خشکی که معمولاً در فرماندهان نظامی می‌بینید، تفاوت داشت».^۲

نجات سامرا

خبرگزاری آسوشیتدپرس در گزارشی نوشت فرماندهان شبه نظامی و مسئولان دولتی عراق می‌گویند یک فرمانده مقتدر ایرانی به عنوان تکنسین همراه با مشاوران خود، نبرد علیه تروریست‌ها را هدایت می‌کند. حضور سرلشکر سلیمانی حیرت آور است. استراتژی مشاوران سلیمانی این است که شبه نظامیان و نیروهای ارتش عراق، حاشیه وسیع تری از سامرا را در اختیار درآورند تا خمپاره‌ها به حرم نرسد. یک فرمانده عراقی می‌گوید ما بدون آنها (ایرانیان) و شبه نظامیان نیروهای مردمی، سامرا را از دست داده بودیم.^۳

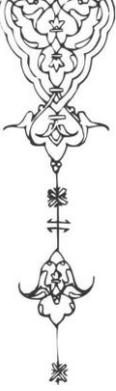
خیمه‌ی محبت

او در عراق نیز به متن مردم مراجعه کرد و تشکیل حشد الشعبی بر این اساس صورت گرفت. پیش از شکل‌گیری حشد، ارتش عراق در عملیات‌های خود در مقابل «داعش»

۱. حاج قاسم (شکورپان فرد)، ص ۶۳.

۲. خبرگزاری فارس، ص ۱۴۰.

۳. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۵ شهریور.



با شکست‌های سخت مواجه می‌شد، تلفات زیادی می‌داد و دستاورد قابل ملاحظه‌ای نداشت. تشکیل حشد الشعبی ورق را به نفع ارتش عراق برگرداند. نیروهای حشد الشعبی که شمار آنان از ۱۰۰ هزار نفر هم فراتر می‌رفت، از طیف‌های مختلف عراق شکل گرفت. شیعیان، سنی‌ها، ایزدی‌ها، اکراد، فیلی‌ها و... همه در آن عضو بودند، اما نه با هویت‌های مذهبی و قومی. او همه را در زیر خیمه «محبت» جمع کرد و به آن‌ها هویت واحد بخشید و از این رو در روز رزم و مقاومت، فاصله‌ای میان پیروان مذاهب و اقوام مختلف نبود. از این رو «ایزدی‌های عراق» هم که در زمره مسلمانان قرار ندارند و دینشان ترکیبی از مسیحیت، یهودیت، اسلام و حتی زرتشت است، در شهادت سردار سلیمانی به اندازه شیعیان عراق گریان شدند.^۱

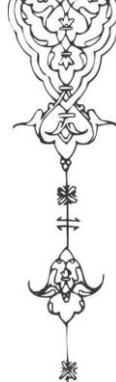
به تنهایی یک لشکر بود

مسعود بازرانی رئیس اقلیم کردستان عراق می‌گوید: همه می‌دانند که داعش به دروازه‌های اربیل رسیده بود و بیم آن می‌رفت که شهر در مدتی کوتاه اشغال شود. من پس از حمله‌ی داعش با آمریکایی‌ها، ترک‌ها، انگلیس، فرانسه و حتی عربستان تماس گرفتم که همه‌ی مقامات این کشورها در جواب گفتند که فعلاً هیچ کمکی نمی‌توانند بکنند. من فوراً با مقامات ایرانی تماس گرفتم و به آن‌ها صریحاً گفتم که شهر در حال سقوط است اگر نمی‌توانید کمکی کنید شهر را تخلیه می‌کنیم، لذا مقامات ایرانی فوراً شماره تماس قاسم سلیمانی را به من دادند و گفتند حاج قاسم نماینده‌ی تام الاختیار ما در امور مبارزه با داعش است. فوراً با حاج قاسم تماس گرفتم و اوضاع را دقیقاً شرح دادم. حاج قاسم به من گفت: من فردا صبح، بعد از نماز صبح اربیل هستم. به او گفتم فردا دیر است همین حالا بیایید.

حاجی گفت: کاک مسعود فقط امشب شهر را نگهدار.

فردا صبح حاج قاسم در فرودگاه اربیل بود. من به استقبال او رفتم حاجی با ۵۰ نفر از نیروهای مخصوصش آماده بود. آن‌ها سریعاً به محل درگیری رفتند و نیروهای پیشمرگ را سازمان دهی دوباره کردند و در عرض چند ساعت ورق برگشت. در ضمن

۱. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵ و ۴۵۶، ص ۱۸ (مقاله مکتب جهانی سلیمانی، دکتر سعیدالله زارعی).



کمک‌های تسلیحاتی ایران نیز برای ما رسید. حاج قاسم چند نفر از نیروهایش را جهت مشاوره‌ی نظامی در اربیل گذاشت و خودش به کربلا بازگشت. ما بعدها یک فرماندهی داعش را اسیر کردیم و از او پرسیدیم چگونه شد شما که در حال فتح اربیل بودید به یک باره عقب نشستید؟ این اسیر داعشی به ما گفت: نفوذی‌های ما در اربیل به ما خبر دادند قاسم سلیمانی در اربیل است، لذا روحیه‌ی افراد ما به هم ریخت و عقب نشستیم.^۱

با افتخار

به جایی رسیده ایم که دشمن وقتی نامش را هم می‌شنود ۲۰ ساعته شهر را تخلیه می‌کند کرکوک، شهر استراتژیکی عراق ۲۰ ساعته پس گرفته شد. حالا فهمیدند چرا ترامپ از دست سپاه عصبانی است آیا این قدرت بزرگی نیست؟ با افتخار من یک سپاهی ام.^۲

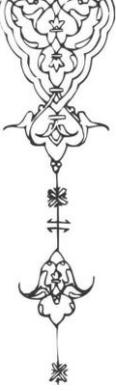
نجات عراق

پس از یورش پیکارجویان افراطی دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در ژوئن ۲۰۱۴ (خرداد ۱۳۹۳) به شمال عراق و تصرف برخی از شهرهای این کشور از جمله موصل و تکریت و از هم پاشیدن ارتش عراق و ناتوانی نیروهای مسلح این کشور در نبرد با داعش و پس از جدی شدن خطر تصرف بغداد (پایتخت عراق) توسط این گروه تروریستی، روزنامه ساندی تایمز انگلیس، وال استریت ژورنال و نیویورک تایمز مدعی شدند ایران فرماندهی ارتش از هم فرو پاشیده عراق را بر عهده گرفته تا با نیروهای گروه تروریستی داعش مقابله کند. قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس ایران، عملیات دفاع از بغداد پایتخت عراق را در مقابل حملات نیروهای گروه تروریستی داعش، فرماندهی می‌کرد. یک منبع عراقی مدعی شد: سلیمانی با ۶۷ مشاور ارشد خود به عراق سفر کرد و فرماندهی عملیات‌ها را بر عهده گرفت و بر استقرار نیروهای عراقی و برنامه ریزی برای عملیات، نظارت داشته است.^۳

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۲۱۳ - ۲۱۵.

۲. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۳۵.

۳. همان، ص ۳۰ - ۳۱.



محبوبیت سردار در عشایر عراق

سردار سلیمانی در منطقه، نقش رهبری داشت. او همه نیروها را پدران‌ه رهبری می‌کرد و همه گوش به فرمان او بودند. در عراق، سوریه و لبنان همه گروه‌ها و جناح‌ها به حرف‌های سردار سلیمانی توجه می‌کردند و او را مؤثر می‌دانستند. اگر دشمن احساس می‌کرد شهید سلیمانی در منطقه است تمامی نقشه‌هایش خنثی می‌شد. اگر بخواهم برایتان نمونه بیاورم باید بگویم در عراق که عشایری است، رهبران عشایر عراقی به سردار سلیمانی ارادت داشتند و در خانه‌هایشان ۳ عکس نصب کردند؛ امام، مقام معظم رهبری و سردار سلیمانی؛ این دستاورد کمی نیست.^۱

حجت الاسلام والمسلمین علی شیرازی

آخرین سنگر جبهه شرق

ابتدای جنگ سوریه، افراد مسلح به ۴۰۰ متری کاخ بشار اسد رسیده بودند و آن جا را با خمپاره می‌زدند، اما آن کسانی که توانستند سوریه را به لطف خدا نجات بدهند مردم، نظامیان سوریه و مستشاران نظامی ایرانی با برنامه ریزی سرباز ولایت سردار سلیمانی با پرچم دفاع از حرم و شهیدانی هم چون سردار شهید حاج حسین همدانی بودند.

سردار سلیمانی پوتین را توجیه کرد که سوریه آخرین سنگر جبهه شرق است و اگر این را از دست بدهید، غربی‌ها ارزشی برای شما قائل نیستند. پس از چهار سال مبارزه و مقاومت ایران در سوریه سردار سلیمانی در سفری به روسیه بود که به مدت دو ساعت و بیست دقیقه با پوتین دیدار و گفت و گو کرد تا روس‌ها را قانع کند در سوریه حضور یابند. مصطفی بدرالدین به من می‌گفت به لحاظ دیپلماتیک هر فرد در هر سطحی در مدت زمانی مشخص (و کوتاه) می‌تواند با رئیس‌جمهور کشورمانند روسیه دیدار کند و وقتی که شنیدم سردار سلیمانی دو ساعت و بیست دقیقه با پوتین دیدار کرده، خیلی تعجب کردم.^۲

سردار اسدی (فرمانده سابق مستشاران ایرانی در سوریه)

۱. اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۲۱.

۲. سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۷۷.



پوتین و فرماندهی سردار

حاج قاسم سلیمانی از این فرصت (حمله داعش) برای سفر به روسیه استفاده کرد. پوتین هم ایشان را می‌شناخت و به عنوان یک تنوریسین قبول داشت. روسیه هم در برهه‌ای از زمان که در تحریم بود و جریان اوکراین اتفاق افتاده بود، حالت انزوایی به آنها دست داده بود. حاج قاسم این روحیه استکبارستیزی را به آنها هم منتقل کرد. اینکه بین حاج قاسم و پوتین چه گذشت را نمی‌دانیم، اما پوتین در کمتر از ۴۸ ساعت ناوش را به سمت سوریه حرکت داد و انصافاً به عنوان کسی که چند سالی در جبهه سوریه بودم این را می‌گویم حاج قاسم آنجا فرماندهی می‌کرد و حتی روسیه که خودش یک ابرقدرت نظامی است از ایشان دستور می‌گرفت. این چه نفس و بصیرتی بود که توانست شخصی که ابرقدرت نظامی و تفکر سیاسی و رئیس جمهور یک مملکت است را با خود همراه کند؟!

ما در یک عملیاتی بودیم در خناسر، من دیدم یکی از افسران به نام روسی، روی پیراهنش نوشته بود: «جانم فدای رهبر!» من واقعاً تعجب کردم. ببینید حاج قاسم حتی روی سرباز روسی چطور اثر گذاشت که یک افسر روسی حاضر است این کار را بکند. من سوال کردم این جانم فدای رهبر کیست؟ پوتین است؟ افسر روسی گفت: سید علی، سید علی رهبر شما! گفتم: چرا؟! رهبر و رئیس جمهور تو که آقای پوتین است. گفت: من نمی‌دانم حاج قاسم سلیمانی چه کرد و به جناب آقای پوتین چه گفت که آقای پوتین آمد مشتاقانه و در کنار ایران و تحت فرماندهی حاج قاسم سلیمانی این حرکت آغاز شد. من دانم در رابطه با ولایت به پوتین چه گفت که پوتین مشتاق دیدن رهبری شد. این اتفاق توسط دیپلماسی جهانی و مقاومتی حاج قاسم سلیمانی افتاده است. این افسر گفت: پوتین وقتی برگشت گفت هر زمانی رهبری صحبت مستقیم دارد، آن‌ا برای من ترجمه کنید تا از دنیا عقب نمانم.^۱

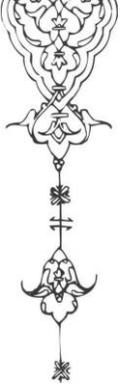
حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظمی کیاسری

توطئه‌ی شوم

« برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران ابتدا باید بازوهای منطقه‌ای آن را قطع و در آخر طی عملیاتی گسترده حیات و توان اقدامی آنها را از کنترل خارج ساخت. این اقدام برای

۱. حلقه‌ی وصل (دو هفته نامه فرهنگی)، ش ۷۷، ص ۶.

آن طراحی شده تا بتوان جنگ و رویارویی را به جغرافیای ایران محدود کرد. در همین راستا سوریه به عنوان منطقه اتصال مقاومت از ایران تا فلسطین و لبنان نقش مهم و غیر قابل انکاری را بر عهده دارد که می‌توان در ادامه بهار عربی با یک مهندسی آن را از محور مقاومت خارج کرد.» این جملات بخشی از سخنرانی جیمز جونز فرمانده پیشین نیروهای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و مشاور امنیت ملی اوباما در سال ۲۰۱۰ در نشست تخصصی مؤسسه بروکینگز با موضوع آینده خاورمیانه است. ششم بهمن ۱۳۸۹ مقارن با ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ خیزش برخی مخالفان در سوریه آغاز شد و چندی نگذشت که مهندسی آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) با همراهی برخی کشورهای مرتجع عربی و حضور شریک سنتی آن‌ها یعنی تل‌آویو این خیزش را به بزرگترین تهدید تروریستی تکفیری در جهان مبدل کرد. سوریه از سال ۲۰۱۱ تا سال ۲۰۱۴ محلی برای جولان چند ده گروهک تروریستی از جمله ارتش آزاد، احرار الشام، جبهه النصره (شاخه القاعده سوریه) و داعش بود. ۲۹ ژوئن ۲۰۱۴ گروه تروریستی داعش با تصرف نیمی از مناطق سوریه به علاوه استان‌های الانبار و نینوا و هم چنین اشغال موصل خلافت جهانی خود را به سرکردگی ابوبکر البغدادی اعلام کرد و طی آن نقشه‌ای با عنوان ولایات خلافت اسلامی منتشر شد. این گروه تا سال ۲۰۱۴ با نام دولت اسلامی عراق و شام در منطقه فعال بود اما از ژوئن ۲۰۱۴ از قالب دولت خارج و خلافت جهانی خود را اعلام کرد. به عبارتی از سال ۲۰۱۴ سوریه در اشغال چند گروهک تروریستی تکفیری اصلی به نام داعش، جبهه النصره، ارتش آزاد و احرام الشام بوده که سایر گروهک‌های دیگر در بیعت آنها و تحت مسئولیت این چند گروه اصلی به فعالیت خود ادامه دادند. این مسئله را باید متذکر شد که در هنگامی که نمودار شکست گروه‌های تروریستی در سوریه با یک رشد پایدار همراه شد برای مقابله با مقاومت و اقدامات شهید سلیمانی شاهد ورود برخی دولت‌ها با نقض تمامیت ارزی سوریه از جمله آمریکا و ترکیه و رژیم صهیونیستی بودیم. اقدامی که نه تنها نتیجه نداد بلکه آن‌ها را مجبور به طراحی یک سناریوی آلترناتیو برای خروج آبرومندانه کرده و در برخی موارد تاکنون آن‌ها را در باتلاق اقدامات خود نگه داشته است. بحران تروریستی سوریه در شرایطی در نهمین سال خود قرار دارد که در آن روزها شاید کمتر کسی متصور بود در سال‌های آینده آن

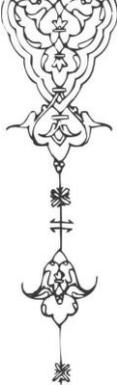


جریانی که سایه این تهدید جهانی را از سر ملت‌های کشورهای مختلف برمی‌دارد همان جریان مقاومت و فرماندهی ژنرال نام‌آشنای ایرانی شهید حاج قاسم سلیمانی باشد. با وجود حضور سرویس‌های اطلاعاتی اروپا و آمریکا به علاوه پترودلارهای کشورهای مرتجع عربی و حتی حضور اردوغان برای تحقق توهم امپراطوری عثمانی در کنار خدمات همه جانبه موساد به داعش، القاعده، ارتش آزاد و حتی احرام الشام به سرکردگی زهران علوش هیچ یک از اندیشکده‌های غربی پیروزی مقاومت را متصور نبودند. اما حالا آن‌چه پیش روی جهانیان است سوریه‌ای عاری از داعش و آزادسازی بخش عمده‌ای از این کشور به علاوه پاکسازی کامل عراق به دست رزمندگان مقاومت است. آن‌چه امروز غیر قابل انکار است نتیجه فرماندهی سپهبد شهید قاسم سلیمانی و عملکرد مقاومت تحت امر وی می‌باشد. اقدامی که گوشه‌ای از نتایج آن بازگشت آرامش به منطقه غرب آسیا و هم‌چنین کشورهای آسیای مرکزی و حتی اروپایی است و باید این مسئله را متذکر شد که نه تنها اهداف سناریوی غرب و صهیونیسم برای سوریه محقق نشد بلکه امروزه شاهد تولد و حیات گروه‌های مختلف مقاومت از ملیت‌های گوناگون جهان هستیم.^۱

پرواز نجات

در تاریخ ۱۹ تیر ماه ۱۳۹۱، بمبی در شورای امنیت سوریه منفجر شد. این اتفاق در حقیقت رمز عملیات برای تصرف دمشق و سقوط سوریه به عنوان مهم‌ترین سنگر مقاومت بود. نیروهای مخالف با حمایت کوفی عنان نماینده‌ی سازمان ملل در سوریه سلاح و مهمات را به نقاط مختلف کشور رسانده و نیروی بزرگی از جمله ۲۵۰ خودروی عملیاتی برای تصرف دمشق آماده کرده بودند. با انفجار شورای امنیت که مهم‌ترین فرماندهان و مسئولین امنیتی سوریه در آن کشته شدند، شهر دمشق محاصره و بخش‌هایی از آن سقوط کرد. در آن زمان حاج قاسم تهران بود و حدود ۲۵۰ نفر از ایرانیان و خانواده‌های آن‌ها مانند اعضاء دفاتر مراجع و علما و مسئولین سیاسی و زائرین حرم حضرت زینب در فرودگاه جمع شده بودند در حالی که فرودگاه زیر آتش و در حال

۱. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (یادنامه‌ی سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی)، ص ۲۰۰.



سقوط بود. شهید حسین همدانی فرماندهی ما در سوریه، در منطقه بود ولی ارتباط ما با ایشان قطع شده بود.

تصمیم گرفته شد یک هواپیما برای نجات، پرواز کند. مرا به فرودگاه فرا خواندند، آن جا حاج قاسم خودش آمده بود به فرودگاه امام خمینی علیه السلام تا عملیات را فرماندهی کند. جلسه‌ی ویژه‌ای در فرودگاه گذاشته شد که آقای قآنی هم حضور داشت و حاج قاسم مصمم بود که خودش با هواپیما که ایرباس بود حرکت کند. بالأخره حاجی تصمیم خود را گرفته بود و بیست نیروی ویژه با خودش برداشت و راهی دمشق شدیم در حالی که واقعاً نمی‌دانستیم آن جا چه خبر است و آیا ما سالم به زمین خواهیم نشست یا بالای فرودگاه ما را با موشک یا آر پی جی می‌زنند.

توی هوا، هر کدام وصیت نامه‌ای چند سطر نوشتیم، نقشه دمشق را پهن کردیم و تقسیم کار شد. روی فرودگاه که رسیدیم، آتش و دود بود و خلبان برای نشستن مشکل داشت.

در آن شرایط سخت، حال دعا و توسل از بچه‌ها قطع نمی‌شد و معلوم بود که حال و هوای حاج قاسم دوست داشتنی‌تر شده بود. به هر حال در کمال ناباوری هواپیما روی باند نشست و خود را به نزدیک‌ترین نقطه به سالن رساند. ما طبق برنامه، آن ۲۵۰ نفر را با عجله و البته نگرانی سوار کردیم و هواپیما در همان شرایط بحرانی پرواز کرد و به ایران بازگشت.

حالا ما بار سنگینی از روی دوشمان برداشته شده بود و خوشحال بودیم و البته با نگاهی به آینده‌ای مبهم و با اطمینان به نصرت الهی با فرماندهی حاج قاسم و همان ۲۰ نیروی ویژه وارد دمشق شدیم تا در روزهای آینده شاهد پیروزی‌های بزرگ باشیم.^۱
روایت سردار اصغر صبوری

دیدار سرنوشت ساز

زمانی که دمشق در آستانه سقوط بود و دمشق در محاصره کامل بود، رئیس جمهور بشار اسد در کاخ ریاست جمهوری بود. در این اثناء به اعضای سفارت ایران هشدار داده

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۱۸۶ - ۱۸۷.



شد تا فوری، سوریه را ترک کنند چراکه ممکن بود سوریه در خلال چند ساعت سقوط کند. یکی از پروازهایی که برای خارج کردن ایرانی‌ها به دمشق انجام شد، هنگام خروج مسافران‌شان دیدند که شهید قاسم سلیمانی هم در این پرواز است. او درخواست کرد که در کاخ ریاست جمهوری با بشار اسد دیدار کند. به او گفتند که در چنین شرایطی امکانش نیست، اما او اصرار می‌کند و می‌رود با آقای رئیس‌جمهور بشار اسد دیدار می‌کند.

سردار سلیمانی در این دیدار [بعد از بررسی آخرین وضعیت] از آقای اسد سؤال کرد، می‌خواهید بمانید یا خیر. اگر می‌خواهید بمانید ما با شما هستیم و مقاومت خواهیم کرد و اگر نمی‌خواهید بمانید، با ما بیایید [و از سوریه خارج شوید]. آقای رئیس‌جمهور بشار اسد با روحیه مبارزه طلبی خود پاسخ داد، می‌خواهد بماند و می‌خواهد که خانواده‌اش هم با او باشند.

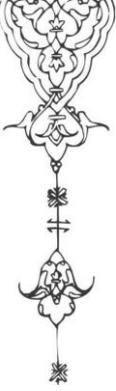
سردار به او می‌گویند که پس در این شرایط خانواده ات را خارج می‌کنیم، اما او می‌گوید، خیر. خانواده‌ام با من می‌ماند. بعد از این شهید سلیمانی تصمیم مقاومت مقابل تروریست‌ها را می‌گیرد در حالی که رسانه‌ها آن هنگام داشتند از سقوط کامل دمشق سخن می‌گفتند. او با چنین روحیه‌ای برای دیگر رزمندگان محور مقاومت، الگو شده است.^۱

حضور در محاصره‌ی حلب، نماد شجاعت

ما همراه با سردار سلیمانی بارها در محاصره‌ی کامل دشمن قرار گرفتیم، محاصره‌ی سامرا، محاصره‌ی بلد، محاصره‌ی آمرلی که در عراق صورت گرفت و در سوریه هم چند مرتبه حاج قاسم به عمق جبهه‌ی دشمن رخنه کرد که بارها او را محاصره کامل کردند، از جمله‌ی آن محاصره‌ی حلب و محاصره‌ی حماه را می‌توانم نام ببرم.

این محاصره‌ها چیز ساده‌ای نبود و عموماً از لحاظ نظامی باید کار حاج قاسم با بارانش که در این شرایط قرار می‌گرفتند تمام می‌شد ولی هر بار با شجاعت و فرماندهی حکیمانه‌ی او و البته با توسل به اهل بیت (علیهم‌السلام)، مخصوصاً حضرت زهرا (علیها‌السلام) کار به خیر

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۷۴.



می‌گذشت. مهم‌ترین صحنه‌ی نبردی که به محاصره‌ی کامل کشیده شد و حاج قاسم اصرار داشت که خودش باید لحظه به لحظه، صحنه را مدیریت کند و کرد، عملیات آزادسازی حلب بود.

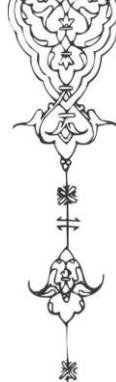
ما در حلب ۱۲ روز در محاصره بودیم البته جبهه‌ی حلب، منطقه‌ای گسترده بود و ۳۶۰۰۰ نیرو داشتیم، با این حال احتمال پیروزی دشمن، خطرناک و جدی بود. در این ۱۲ روز محاصره باید خودمان را مدیریت می‌کردیم و سوخت و غذای مردم در محاصره را که جنایت‌های وحشتناک داعشی‌ها آن‌ها را نگران کرده بود را هم تأمین می‌کردیم. بالأخره فرودگاه حلب را شبانه راه اندازی کردیم و با پشتیبانی نیروی هوایی سوریه و هوافضای سپاه، شبانه هفت تا ده پرواز انجام دادیم تا در شرایط آمادگی برای اجرای عملیات قرار گرفتیم. در هر صورت مهم‌ترین عامل رسیدن به پیروزی در عملیات نصر که در آن شهر مهم و استراتژیک حلب آزاد شد و شرایط سقوط نهایی داعش فراهم گردید حضور شجاعانه شهید سلیمانی در صحنه‌ی نبرد، حتی در شرایط محاصره بود.^۱ روایت سردار اصغر صبوری به عنوان شاهد عینی

ارزش دکمه اورکت تو بیش از درجه‌های ماست

زمانی که وضعیت سوریه بحرانی شده بود روزی نامه‌ای به ما رسید که در آن برای حضور در جلسه‌ای از ما دعوت شده بود و ما نیز طبق مقرر در محلی که تعدادی از افسران و نظامیان سوری و برخی دیگر از مسئولان و سفیران حاضر بودند حضور پیدا کردیم که ناگهان مجری جلسه از حضور سردار ایرانی قاسم سلیمانی خبر داد. سردار سلیمانی پس از آن که وضعیت پریشانی و روحیه پایین نظامیان سوری را دید آن‌ها را مورد عتاب قرار داد و گفت: چرا سرتان پایین است؟ مردم سوریه سال‌ها مالیات را برای تأمین حقوق شما برای چنین روزی پرداخت کرده‌اند که شما از آنها دفاع کنید چرا در مقابل تعدادی فاسد که با حمایت آمریکا و رژیم صهیونیستی برابر شما قرار گرفته‌اند روحیه خود را از دست داده اید؟

در این میان ژنرال سوری از میان جمعیت تقاضای صحبت کرد ابتدا پنداشتیم

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.



می‌خواهد به این عتاب سردار واکنش نشان دهد اما ناگهان شنیدیم که خطاب به سردار سلیمانی می‌گوید: ژنرال ایرانی! ارزش دکمه اورکت تو بیش از درجه‌های ماست و با عبارتی سردار ما را مورد تکریم قرار داد و از آن که وی به آن‌ها درس مقاومت و ایستادگی داد ابراز قدردانی کرد. پس از آن سردار سلیمانی با عبارتی اطمینان بخش از تجربه جمهوری اسلامی در قضیه کردستان در مقابل منافقین گفت و آنان را برای مقابله، دلگرم ساخت، چنان که پس از این جلسه به نوعی روند جنگ سوریه تغییر کرد.^۱

سخنان سردار شعبانی در یادواره شهدای آزران

انگشتر مخصوص

در جلسه‌ای که فرماندهان گردان‌های مستقر در سوریه جمع بودند من هم حضور داشتم.

سردار قاسم سلیمانی سخنرانی داشتند. پس از سخنان، سردار به میان فرماندهان آمد و ضمن تجلیل از آنان به هر یک، یک انگشتری که با دستان مبارک معظم رهبری متبرک شده بود، هدیه داد. اما به من که رسید چیزی نداد. فکر کردم انگشترها تمام شده است و من از این فیض محروم شده‌ام.

در انتهای آن جلسه سردار سلیمانی مرا صدا زد و انگشتری از جیب خود درآورد و در انگشتم گذارد و با کمال تعجب دیدم دستانم را بوسید!

حیرت زده از این حرکت ناگهانی او، علت را جویا شدم.

فرمود: مقام معظم رهبری این انگشتر را جدای از انگشترهای دیگر به من داده و فرمود این انگشتر را به کسی بده که از همه بیشتر در راه مبارزه با تکفیری‌ها تلاش نموده و بیشتر از او راضی هستی!^۲

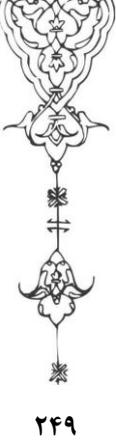
راوی: شهید مدافع حرم سردار حاج هادی کجباف

دردنامه

حاج قاسم مقابل خبرنگارها حرف‌هایی زد که دل‌ها را خون کرد:

۱. شیرمرد کرمان، سرباز اسلام، ص ۷۰ - ۷۱.

۲. همان، ص ۵۸.



در شهر تکریت هزار و دویست سیصد نفر جوان بی‌گناه، از پادگان فارغ التحصیل شدند. داعش سر آن‌ها را برید، به آن‌ها تیر خلاص زد، داخل رودخانه انداخت. بیش از دو هزار نفر زن جوان ایزدی را بین خودشان دست به دست به فروش گذاشتند. از دخترهای نوجوان تا زن‌های جوان، بدون این‌که حدود شرعی را بدانند. جنایت‌های عجیبی بود. کشتارهای صد نفره، دویست نفره، پانصد نفره، گردن زدن‌های ...

شما یک نمونه را دیدید. یک نوجوان را در شرق حلب سر بریدند. این سر بریدن دیدن عجیبی داشت. با خنده مثل تفریح. از او پرسیدند سرت را ببریم یا با تیر بکشیم؟! و سر این نوجوان را بریدند.

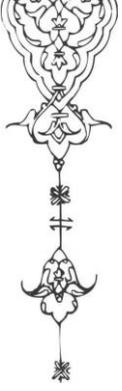
من دیدم در همین دیپاله. کودکی را از سینه مادرش گرفتند، او را مثل گوسفند روی آتش سرخ کردند، لای پلو گذاشتند، برای مادر فرستادند. این جنایت وحشتناک در سابقه‌ی تاریخ بشریت نایاب است. پدیده‌ی کوچکی نیست! بلای کوچکی نیست! چه طور ما برای این ریزگردها، برای بحث محیط زیست جلسه می‌گیریم، چه کار کنیم این ریزگردها مردم را اذیت نکند (که درست هم هست) جلسات منطقه‌ای می‌گذاریم جلسات بین‌المللی می‌گذاریم، اما برای داعش! این عصاره‌ی خباثت ...^۱

شهید حججی در زیر تیغ خم به ابرو نیاورد

شهید حججی نماد جوانان برومند این کشور بود که به مدافعان حرم پیوست و شهادت غریبانه و عاشورایی او زلزله‌ای در افکار عمومی ایجاد کرد. حاج قاسم که عاشق سربازان خود بود می‌گوید:

«دیدید با یک پوتین و با نیم پای برهنه و نیم پای پوشیده می‌جنگید و توانست دشمن را شکست بدهد. دو شکست هم دادند؛ هم صلابت حسین قمی در میدان جنگ و اداره‌ی آن میدان و نجات آن‌ها و بعد مجروحیت شدید خود، نه یک بار، چهار بار که در صحنه‌ی درگیری مجروح شد و بعد شهید شد؛ و هم ایستادگی و صلابت آن شهید در زیر تیغ و چاقوی تیز دشمن؛ شهید حججی.

۱. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۸۴.



این تابلوی زیبای معرفی جواد متدین شیعه و ولایی ایران است و برای همه قابل افتخار است. شهید حججی خم به ابرو نیاورد. تردید نکرد. برای جان خودش می‌توانست کار دیگری کند. می‌توانست تقیه کند؛ اما ایستادگی در زیر همان دوربین‌هایی که داشتند لحظه به لحظه ذبح کردن او را به نمایش می‌گذاشتند را بر هر چیزی ترجیح داد. این‌ها شهدای ما هستند.

تمام این پیروزی‌ها را مدیون رهبری عزیز و جوانان فداکار، سلحشور و پاک و خانواده‌های بی‌ادعا که بدون هیچ چشم‌داشتی عزیزترین ثمره‌های جان خود را روانه‌ی این میدان کردند می‌دانیم. من در پیامی که برای شهادت شهید حججی دادم گفتم ما انتقام خواهیم گرفت. ما باید به وعده‌ی خودمان صادق باشیم. آن انتقام کمتر از ۳ ماه دیگر اعلام می‌شود و پایان داعش و حکومت داعش در این کره‌ی خاکی خواهد بود. ما ضربات خودمان را قاطعانه خواهیم زد، بدون وقفه برای این‌که این ۳ ماه را به ۲ ماه تبدیل کنیم تلاش می‌کنیم و این شجره‌ی خبیثه را و این غده‌ی سرطانی خطرناک ساخته‌ی دست آمریکا و اسراییل را ریشه کن خواهیم کرد و جشن آن را در ایران و همه‌ی منطقه اعلام خواهیم کرد.^{۲۱}

دیدار ناتمام و حرکت ...

سرتیپ محمدرضا فلاح زاده (ابوباقر) معاون هماهنگ کننده نیروی قدس می‌گوید: روز دوم عید سال ۹۶ حاج قاسم، با فرماندهان میدانی در سوریه تماس می‌گیرند که جواب می‌گیرد اوضاع جبهه خوب نیست و «احتمال فروپاشی در بخش عمده‌ای از سوریه است» چون دشمن تلاش داشت شهر حماه را پس از محاصره به سقوط بکشد و با اتصال به منطقه حمص شمالی (رستن و تل بسیه) و سپس اتصال به قلمون غربی، راه حلب را به تصرف درآورد و عملاً سوریه به ۲ جزیره ساحل و دمشق تبدیل می‌گردید، حالا روز دوم عید حاج قاسم برای دیدن پدر خود در قنات ملک رابرجرمان بود. حاج قاسم گفت: «بیایم؟» ما آن موقع در سوریه بودیم؛ گفتیم: «نه با توکل بر خدا خودمان

۱. سخنرانی در یادواره‌ی شهدای سلمان، شهرستان لنگرود.
۲. این مرد پایان ندارد، ص ۲۱۹.



جمع می‌کنیم»، اما حاجی دلش طاقت نیاورد، همان روز بلند شد آمد سوره‌ی! حاج قاسم به حماه آمد و به بلندای جبل زین العابدین رفت دوربین را دست گرفت. گفت «تک اصلی کجاست؟» جواب داده شد از دو طرف جدی می‌آیند، حاجی گفت «یک طرف تک اصلی است»، دقت کرد و گفت «تک اصلی غرب رودخانه عاصی است» گفتیم به چه دلیل می‌گویید؟ گفت «دشمن از آنجا با چشم غیر مسلح حماه را می‌بیند، تیربارش از آن نقطه به اینجا می‌رسد، لذا اشتیاق دارد حماه را بگیرد، مثل زمانی که ما دیوارها و نخلستان‌های خرمشهر را می‌دیدیم و برای رسیدن به آن اشتیاق داشتیم! این را چطور تشخیص نمی‌دهید؟» به شوخی گفتم این طوری اگر ما هم تشخیص می‌دادیم که می‌شدیم «حاج قاسم»! همه خندیدند، حاجی پس از بازدید از جبهه‌های معررس، سوران، غمخانه و غرب عاصی تا حلفایا جلساتی را برای تغییر وضعیت دفاعی به هجومی برگزار کرد که به یاری خداوند عملیات‌ها شروع شد و شهرها و روستاهای شمال حماه تا آخر فروردین آزاد شدند و تا شمال حلفایا و ذلایات عقب رانده شدند بعد از این شکست سنگین بود که گروه‌های تروریستی تکفیری النصره آتش بس منطقه کاهش تنش را پذیرفتند و در لاک دفاعی فرو رفتند، اینجا بود که حاج قاسم عزیز طرح ریزی عملیات شرق و جنگ با داعش را با حضور فرماندهان میدانی و حزب الله انجام داد.^۱

سردار و نجات سوره

ژنرال چهار ستاره‌ی آمریکایی می‌گوید: «حکومت بشار اسد در برخی مواقع واقعاً داشت تلوتلو می‌خورد. ابتدا نیروی قدس و برخی نیروهای ایرانی به داد او رسیدند؛ سپس حزب الله لبنان را با ظرفیت‌های بسیار چشم‌گیری اضافه کردند؛ بعد شبه نظامیان شیعه را از کشورهای منطقه آوردند.»

مک کریستال هم اضافه می‌کند: «به عقیده من سلیمانی در نجات رژیم اسد اهمیت حیاتی داشت. تقریباً غیر ممکن بود که اسد اعتماد به نفس و در برخی موارد توانایی ایستادگی در مقابل توفان آن دو یا سه سالی را داشته باشد که واقعاً به نظر می‌رسید حکومتش دارد از هم می‌پاشد.»^۲

۱. یادنامه سردار شهید سلیمانی (دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا)، بهار ۱۳۹۹؛ ص ۱۷۷.
۲. خبرگزاری فارس.



فرمانده ستادی و عملیاتی

سپهبد سلیمانی در عراق همه توان خود را برای نابودی داعش به کار گرفته بود و بیشتر در کشور سوریه، لبنان و عراق بود و کمتر در ایران می‌ماند. اکثراً هم در بیابان‌های آن جا بود و میزبش پشت سنگرهای دفاع از اسلام بود و آن جا فرماندهی می‌کرد. یکی از دوستان تعریف می‌کرد در نبرد با داعش بودیم که یک مرتبه کسی از پشت، سرم را بوسید که با تعجب برگشتم دیدم سردار سلیمانی است. با نگرانی پرسیدم، چرا شما آن هم در این جای خطرناک خط مقدم حضور یافتید؟

جواب داد: «اگر برای شما خطر داشته باشد و من پشت صحنه باشم که درست نیست. ما همه باید با هم باشیم، اگر در جبهه نباشم که فرمانده ستادی نیستم. من، هم فرمانده ستادی و هم عملیاتی هستم.»
خیلی مهربان، مقتدر و باهوش بود.^۱

اگر آتش بیارد

در پاسخ اصرارهای سردار سلیمانی برای رفتن به منطقه محاصره شده توسط داعش از وضعیت خطرناک منطقه گفتم، ایشان در پاسخ گفت: از هوا، زمین و از جناحین هم آتش بیارد من باید بروم به بچه‌های مردم سر بزنم.^۲
سردار فلاح زاده معاون هماهنگ کننده سپاه قدس

لباس رزم

پدر شهید مدافع حرم مرتضی حسین پور شلمان می‌گوید:
یادم است وقتی ایشان با داعش در یک درگیری مستقیم شرکت کرده بودند، یکی از رسانه‌ها از ایشان پرسیده بود چرا شما لباس رزم نمی‌پوشید و سردار گفته بودند که این‌ها آن قدر اهمیت ندارند که من به خاطرشان لباس رزم بپوشم و این نشان صلابت ایشان در میدان جنگ بود.^۳

۱. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۱۲.

۲. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۳۸.

۳. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۹ اسفند.

توجه به حق الناس

بدون شک حکومت بر قلب‌ها آن گونه که از امام علی (علیه السلام) آموخته بود باعث شد حاج قاسم به بزرگ‌ترین موفقیت‌ها در کشور سوریه دست یابد. به راستی در کجای دنیا دیده‌اید که فرماندهی اصلی صحنه‌ی نبرد این گونه عمل کند:

بسم الله الرحمن الرحيم

خانواده‌ی عزیز و محترم، سلام علیکم، بنده برادر فقیر شما قاسم سلیمانی هستم. شما قطعاً بنده را می‌شناسید. بنده و ما بسیار به اهل سنت همه‌ی جهان کمک کردیم. بنده شیعه هستم و شما اهل سنت. البته بنده نیز به نحوی سنی هستم چون ما به سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) معتقدیم و ان شاء الله در تلاشیم گام در مسیر ایشان بگذاریم. و شما نیز به نحوی شیعه هستید چون اهل بیت (علیهم السلام) را دوست دارید. بنده از کتاب قرآن و صحیح بخاری و کتاب‌های دیگری که در خانه‌ی شما بود متوجه شدم شما متدین هستید.

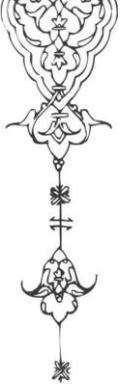
اولاً عذر می‌خواهم و امیدوارم ما را ببخشید که بدون اجازه از خانه‌تان استفاده کردیم. ثانیاً اگر خانه‌تان خسارتی دیده است حاضریم خسارتش را بدهیم. از سوی خودمان و شما با قرآن کریم استخاره کردیم و جواب استخاره آیات مبارک سوره فرقان در صفحات ۳۶۱ و ۳۶۲ بود. امیدوارم این آیات را بخوانید و درباره آن‌ها بیاندیشید همان گونه که ما اندیشیدیم.

بنده در خانه‌ی شما نماز خواندم و دو رکعت نیز به نیت شما خواندم و برای عاقبت به خیری‌تان دعا کردم.

محتاج دعای شما، فرزند و برادرتان، سلیمانی

اگر فکر می‌کنید بنده یا ما به خاطر استفاده‌ی بی‌اجازه از خانه‌تان مدیون شما هستیم، این شماره تلفن بنده در ایران است. خواهش می‌کنم با ما تماس بگیرید و بنده حاضرم هر درخواستی داشته باشید انجام دهم.^۱

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.



اعتماد دشمن

بارها پیش آمده بود. شهر که در محاصره ارتش سوریه درمی آمد، تکفیری‌ها سلاح‌هایشان را به زمین می‌گذاشتند. حرفشان هم این نبود که تسلیم شوند، می‌خواستند از این نقطه بروند به یک نقطه دیگر. عجیب اینکه نماینده دبیر کل سازمان ملل در امور سوریه تماس می‌گرفت و واسطه می‌شد؛ واسطه تروریست‌ها. توجیه می‌کرد که بین تروریست‌ها زن و بچه هم هست. می‌گفت: «فرمانده داعش در فلان منطقه گفته اگر ژنرال قاسم سلیمانی تضمین کند وقتی داریم خارج می‌شویم کسی از پشت ما را نمی‌زند، آماده ایم فلان ساعت از منطقه برویم بیرون.»

دوست و دشمن، حاج قاسم را باور داشتند. می‌دانستند حرفی بزند یا قولی بدهد پایبند می‌ماند. حتی اگر سرکرده خبیث داعشی طرف حسابش باشد.^۱

راوی: حسین امیر عبداللهیان

نامه‌ای به مولا

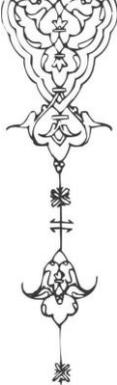
متن نامه‌ی سردار سلیمانی به امام خامنه‌ای درباره‌ی پایان داعش آمریکایی

بسم الله الرحمن الرحيم / اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا

محضر مبارک رهبر عزیز و شجاع انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای
مد ظله العالی
سلام علیکم

شش سال قبل فتنه‌ای خطرناک شبیه فتنه‌های زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرصت و حلاوت درک حقیقی اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) را از مسلمانان سلب نمود این بار پیچیده و آغشته به سمّ صهیونیسم و استکبار همچون طوفانی ویرانگر، عالم اسلامی را درنوردید. این فتنه‌ی خطرناک و مسموم با هدف آتش افروزی وسیع در عالم اسلامی و درگیر نمودن مسلمانان با یکدیگر، توسط دشمنان اسلام ایجاد گردید. حرکت خبیثانه‌ای که تحت نام «حکومت اسلامی عراق و شام» در همان ماه‌های اولیه موفق شد با اغفال ده‌ها هزار جوان مسلمان، دو کشور بسیار اثرگذار و سرنوشت ساز عالم اسلامی «عراق» و

۱. سلیمانی عزیز، ص ۱۶۰.



«سوریه» را دچار بحران بسیار خطرناکی کند و صدها هزار کیلومتر مربع از اراضی این کشورها را همراه با هزاران روستا، شهر و مراکز مهم استانی به تصرف درآورد و هزاران کارگاه و کارخانه و زیرساخت‌های مهم این کشورها از جمله، راه‌ها، پل‌ها، پالایشگاه‌ها، چاه‌ها و خطوط نفت و گاز و نیروگاه‌های برق و موارد دیگری از این نوع را تخریب نمودند. و شهرهای مهمی همراه با آثار گران بهای تاریخی و تمدن ملی آن‌ها را با بمب گذاری از بین برده و یا سوزاندند. اگرچه آمار خسارت‌های وارده قابل احصاء نیست اما بررسی‌های اولیه حاکی از پانصد میلیارد دلار می‌باشد.

در این حادثه، جنایات بسیار دردناکی که غیر قابل نمایش است رخ داد؛ از جمله: سر بریدن کودکان یا پوست کندن زنده زنده‌ی مردان در مقابل خانواده‌های خود، به اسارت گرفتن دختران و زن‌های بی‌گناه و تجاوز به آنان، سوزاندن زنده زنده‌ی افراد و ذبح دسته جمعی صدها جوان. مردم مسلمان این کشورها متحیر از این طوفان مسموم، بخشی گرفتار خنجرهای برنده‌ی جنایتکاران تکفیری گردیدند و میلیون‌ها نفر دیگر خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده و آواره‌ی شهرها و کشورهای دیگر شدند. در این فتنه‌ی سیاه، هزاران مسجد و مراکز مقدس مسلمانان تخریب و یا ویران گردید و بعضاً مسجد را به همراه امام جماعت و نمازگزاران آن با هم منفجر نمودند. بیش از شش هزار جوان فریب خورده به نام دفاع از اسلام به صورت انتحاری با خودروهای پر از مواد منفجره خود را در میادین، مساجد، مدارس، حتی بیمارستان‌ها و مراکز عمومی مسلمان‌ها منفجر کردند؛ که در نتیجه‌ی این اعمال جنایتکارانه ده‌ها هزار مرد، زن و کودک بی‌گناه به شهادت رسیدند. تمامی این جنایات بنا به اعتراف عالی‌ترین مقام رسمی آمریکا که هم اکنون ریاست جمهوری این کشور را بر عهده دارد توسط رهبران و سازمان‌های مرتبط با آمریکا طراحی و اجرا گردیده است کما این‌که همچنان این روش توسط رهبران کنونی آمریکا در حال طراحی و اجرا است. آن‌چه پس از لطف خداوند سبحان و عنایت خاص رسول معظم اسلام ﷺ و اهل بیت گران قدرش علیهم‌السلام باعث شکست این توطئه‌ی سیاه و خطرناک گردید، رهبری خردمندانه و هدایت‌های حکیمانه‌ی حضرت مستطاب عالی و مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی سیستانی بود که موجب بسیج کلیه‌ی امکانات برای مقابله با این طوفان مسموم گردید.



یقیناً پایداری دولت‌های عراق و سوریه و پایمردی ارتش‌ها و جوانان این دو کشور خصوصاً حشدالشعبی مقدس و دیگر جوانان مسلمان سایر کشورها با حضور مقتدرانه و محوری حزب الله به رهبری سید پرافتخار آن، جناب سید حسن نصرالله (حفظه الله تعالی) نقش تعیین کننده‌ای در به شکست کشاندن این حادثه‌ی خطرناک داشتند. قطعاً نقش ارزشمند ملت و دولت خدمتگزار جمهوری اسلامی خصوصاً ریاست محترم جمهوری اسلامی، مجلس، وزارت دفاع و سازمان‌های نظامی و انتظامی و امنیتی کشورمان در حمایت از دولت‌ها و ملت‌های کشورهای فوق‌الذکر قابل تقدیر است. حقیر به عنوان سرباز مکلف شده از جانب حضرت عالی در این میدان، با اتمام عملیات آزادسازی ابوکمال آخرین قلعه‌ی داعش با پایین کشیدن پرچم این گروه آمریکایی - صهیونیستی و برافراشتن پرچم سوریه، پایان سیطره‌ی این شجره‌ی خبیثه‌ی ملعونه را اعلام می‌کنم و به نمایندگی از کلیه‌ی فرماندهان و مجاهدین گمنام این صحنه و هزاران شهید و جانباز مدافع حرم ایرانی، عراقی، سوریه‌ای، لبنانی، افغانستانی و پاکستانی که برای دفاع از جان و نوامیس مسلمانان و مقدّسات آنان جان خود را فدا کردند، این پیروزی بسیار بزرگ و سرنوشت ساز را به حضرت عالی و ملت بزرگوار ایران اسلامی و ملت‌های مظلوم عراق و سوریه و دیگر مسلمانان جهان تبریک و تهنیت عرض می‌نمایم و پیشانی شکر را در مقابل پیشگاه خداوند قادر متعال به شکرانه‌ی این پیروزی بزرگ بر زمین می‌ساییم. وَمَا النَّصْرَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ^۱

فرزند و سربازتان. قاسم سلیمانی

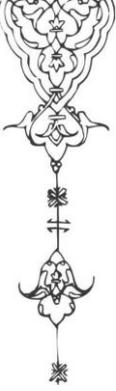
۱۳۹۶/۸/۳۰

پاسخ رهبر انقلاب به نامه سرلشکر قاسم سلیمانی درباره‌ی پایان سیطره داعش

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى

سردار پرافتخار اسلام و مجاهد فی سبیل الله آقای سرلشکر حاج قاسم سلیمانی دام توفیقه خدای بزرگ را با همه‌ی وجود سپاسگزارم که به مجاهدات فداکارانه‌ی شما و خیل عظیم همکارانتان در سطوح مختلف، برکت عطا فرمود و شجره‌ی خبیثه‌ای را که به

۱. سردار آسمانی، ص ۵۳ - ۵۵.



دست طواغیت جهان غرس شده بود، به دست شما بندگان صالح در کشور سوریه و عراق ریشه کن کرد. این تنها ضربه به گروه ستمگر و روسیاه داعش نبود، ضربه‌ی سخت‌تر به سیاست خباث آلودی بود که ایجاد جنگ داخلی در منطقه و نابودی مقاومت ضد صهیونیستی و تضعیف دولت‌های مستقل را به وسیله‌ی رؤسای شقیّ این گروه گمراه هدف گرفته بود. ضربه بود به دولت‌های قبلی و کنونی آمریکا و رژیم‌های وابسته به آن در این منطقه که این گروه را به وجود آوردند و همه‌گونه پشتیبانی کردند تا سلطه نحس خود را در منطقه‌ی غرب آسیا بگسترانند و رژیم غاصب صهیونیست را بر آن مسلط سازند. شما با متلاشی ساختن این توده‌ی سرطانی و مهلک نه فقط به کشورهای منطقه و به جهان اسلام بلکه به همه‌ی ملت‌ها و به بشریت خدمتی بزرگ کردید. این نصرتی الهی و مصداق: «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» بود که به خاطر مجاهدت شبانه روزی شما و هم رزمانتان به شما پاداش داده شد. اینجانب صمیمانه به شما تبریک می‌گویم و با این حال تأکید می‌کنم که از کید دشمن غفلت نشود.

آن‌هایی که با سرمایه‌گذاری سنگین این توطئه‌ی شوم را تدارک دیده بودند آرام نخواهند نشست و سعی خواهند کرد آن را در بخشی دیگر از این منطقه و یا به شکلی دیگر دوباره به جریان افکنند. حفظ انگیزه، حفظ هوشیاری، حفظ وحدت، زدودن هر پسماند خطرناک، کار فرهنگی بصیرت افزا و خلاصه، آمادگی‌های همه‌جانبه نباید فراموش شود. شما را و همه‌ی برادران مجاهد از کشورهای عراق و سوریه و دیگران را به خدای بزرگ می‌سپارم و به همه‌ی شما سلام و دعا می‌کنم.^۱

والسلام علیکم و رحمت‌الله
۳۰ آبان ماه ۱۳۹۶
سید علی خامنه‌ای

سردار و کودتای ترکیه

ترکیه و بطور کلی همه همسایگان برای ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، این اهمیت تنها به مباحث سیاسی و سیاست خارجی منحصر نمی‌شود بلکه به لحاظ مرزهای مشترک، مباحث نظامی، امنیتی و مرزی نیز دخیل هستند؛ بنابراین اگر در شب کودتا

۱. معجزه‌ی اخلاص، ص ۴.



در ترکیه، سردار سلیمانی یا سایر مقامات نظامی طرف مشورت قرار گرفتند به این سبب بود که دیدگاه بخش نظامی و دفاعی کشور در رابطه با تحولات و اتفاقات کشورهای همسایه به سبب آشنایی آنها به مباحث مرزی حائز اهمیت است. بنابراین در چنین مواردی همه رصدها و پیگیری‌ها به وزارت خارجه منحصر نمی‌شود بلکه نیروهای امنیتی و نظامی نیز ذی ربط هستند.

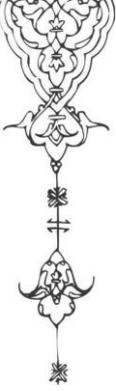
بهرام قاسمی سخنگوی وزارت امور خارجه

مدیر شبکه تلویزیونی قدس ترکیه در یک برنامه تلویزیونی گفته است: نقش سردار شهید «قاسم سلیمانی» فرمانده ترور شده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جلوگیری از موفقیت کودتاچیان در ماجرای کودتای نافرجام تابستان سال ۲۰۱۶ ترکیه، بسیار کلیدی بود. پروژه ترور سپهبد شهید قاسم سلیمانی یک پروژه صهیونیستی بود که به دست دولت امپریالیستی آمریکا که کاملاً تحت نفوذ صهیونیست‌هاست به اجرا در آمد.

وی گفت: سردار سلیمانی در ماجرای کودتای نافرجام ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ یک تنه جلوی طرح آمریکایی - صهیونیستی، سعودی برای براندازی حکومت ترکیه ایستاد. اگر هشتاد و چند میلیون شهروند ترکیه را جستجو کنید از ژنرال‌هایش گرفته تا سیاستمداران کاراواتیش، کاری مؤثر شبیه این سردار کرمانی - ایرانی (سردار شهید سلیمانی) برای دفاع از ترکیه در برابر طرح کودتای امپریالیستی - صهیونیستی نمی‌توانید پیدا کنید.

رجب طیب اردوغان خود به خوبی می‌داند نقش سردار سلیمانی در به شکست کشاندن کودتاچیان در ترکیه چه بوده است و به همین خاطر در اظهار نظر خود درباره ترور او گفته است: او به طور مستقیم به رهبری ایران وصل بود و به طور طبیعی ترور او از سوی آمریکا بی‌پاسخ نخواهد ماند.

سردار شهید قاسم سلیمانی تنها متعلق به ایران نبود او فرمانده لایق امت اسلام و جبهه مقاومت ضد صهیونیستی بود و به همین خاطر سال‌ها بود که در لیست ترور رژیم اسرائیل قرار داشت.



فقط کافی است اظهارات «آویگدور لیبرمن» (رهبر حزب افراطی اسرائیل خانه ما و وزیر دفاع سابق اسرائیل) را به یاد آورید که گفته است: اسرائیل سه مشکل اصلی دارد: ایران، ایران و ایران.

رژیم اسرائیل در هر نقطه‌ای از غزه گرفته تا لبنان و از سوریه گرفته تا یمن نقش شهید سلیمانی را به عنوان فرمانده سازمان دهنده جبهه مقاومت ضد اسرائیلی مشاهده می‌کرد.^۱

خدمت به جامعه‌ی جهانی

تعداد عملیات‌های داعش در اروپا و آمریکا به علاوه چین و روسیه در کنار حضور این گروهک تروریستی در کشورهای شرق آسیا و آفریقایی خود بیانگر بزرگی کار فرمانده مقاومت و ژنرال طراز جهانی ایران شهید سلیمانی است. اقدامی که تا ابد از سوی مقاومت و شهید سلیمانی همچون منتهی بر سر ملت‌های جهان بوده و هر روز ادامه حیات و زندگی را به جهانیان گوشزد می‌کند.

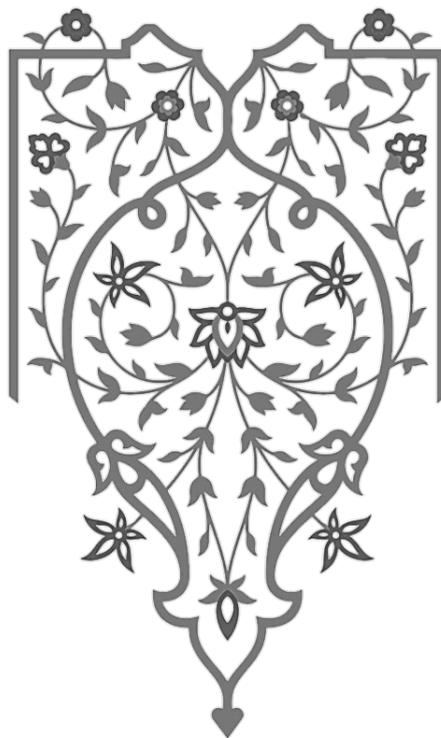
اگر سلیمانی و رزمندگان مظلوم مقاومت نبودند کابوس عملیات تروریستی در اقصی نقاط جهان به پایان نمی‌رسید و هر روز شاید خبر یک اقدام و به کام مرگ کشیدن بی‌گناهیانی در جای جای جهان صدر اخبار را به خود اختصاص می‌داد.

سال ۹۷ در نشست امنیتی قبرس نماینده روسیه یکی از بزرگترین ارتش‌های جهان در سخنرانی خود به این مسئله اشاره کرد که با وجود شکل‌گیری ائتلاف ضد داعش به رهبری آمریکا و اعلام آمادگی ۴۰ کشور، تنها نیروی رزمی حاضر بر روی زمین در مقابل داعش و تنها ژنرال نظامی در میدان‌های درگیری مقاومت و شهید سلیمانی بودند و این خود نشان از بزرگی کار آنها می‌دهد.

آن کسی که در میان هجمه‌های رسانه‌های جهان خبر نابودی داعش را داد و برای آن زمان تعیین کرد فرمانده مقاومت بود و چندی نگذشت که صدق تمام تعبیر و وعده‌های وی به رخ جهانیان کشیده شد.^۲

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۲۱.

۲. یادنامه سردار شهید سلیمانی (دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا)، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۹۸.



اندیشه‌های درخشان

در مکتب شهید سلیمان

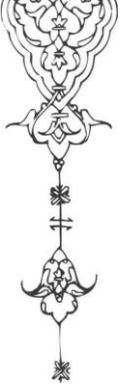
ارزش حفظ نظام

امروز دفاع از نظام اسلام، مساوی است با دفاع از اسلام. چرا امام فرمود دفاع از نظام از اوجب واجبات است و هیچ واجبی به پای دفاع از نظام نمی‌رسد؟ آن را از نماز واجب‌تر دانست. نماز اگر قضا شد، امکان قضای مجدد آن وجود دارد؛ اما نظام اگر آسیب دید، نماز آسیب می‌بیند، دین آسیب می‌بیند.

ما یک خرمن از آتش در اطرافمان وجود دارد. نگاه بکنید! این [وضع] عراق است، این افغانستان است، این پاکستان است که صاحب بمب اتمی است، این قفقاز است، این ترکیه است. این [وضع] اطراف ما است. این کشور که این قدر ثبات دارد، آرامش دارد، امنیت دارد، این ممزوجیت اسلام با ملیت است. ما نظام‌مان را با کجا مقایسه می‌کنیم؟ با کجا می‌خواهیم مبادله کنیم؟ با ترکیه؟ جمهوری اسلامی با کدام نظام قابل مقایسه است؟ این حجم زیبایی از آزادی، از رشد علمی، از امنیت و آرامش و سطوح گوناگون و مختلف دیگر؟

این نظام هم دیروز ارزش این را داشت که هزاران نفر برای آن شهید بشوند، هم امروز ارزش این را دارد که هزاران نفر دیگری در راه آن شهید بشوند. چون نظام اسلامی است.

چه ارزشی دارد پاسپورت ما را کسی قبول دارد یا ندارد؟ این مطلب مهم است؛ اما آیا مهم‌تر از عزت ما است؟ عزت ما و عزت این ملت و استقلال این ملت امروز بر هر چیزی ارجحیت دارد.^۱



خشوع در مقابل حقیقت نظام

ما امروز برای این که بتوانیم این راه بزرگی را که طی کردیم و به این مکان باعظمتی که رسیده ایم، این راه را که ترسیم کننده‌ی آن یک انسان متقی بوده و ادامه دهنده‌ی آن و حفاظت کننده‌ی آن یک انسان متقی دیگری است و مخلص‌ترین انسان‌ها در این راه به شهادت رسیده‌اند - اگر بخواهیم این راه را تضمین بکنیم و در این نقطه‌ی قله‌ی پیروزی در نزدیکی قله، به نقطه‌ی نهایی خودمان برسیم که تحول عظیم این رسیدن در سرنوشت اسلام، ملت ما، مذهب ما و منطقه‌ی ما و جهان است، باید به عوامل اساسی موفقیت دیروز خودمان توجه کنیم. اگر به آن عوامل بی‌توجه بودیم و در مناقشات سیاسی بی‌توجه شدیم به آن‌ها، بدانید ما دچار خسارت خواهیم شد. همیشه گفته می‌شود یکی از عوامل موفقیت ما، وحدت است؛ این‌ها اساس ماست.^۱

ضرورت حفظ نظام اسلامی

شهید و شهادت و نقش ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی؛ اصل اساسی نگهدارنده نظام ولی فقیه است و برای ما همانند قرآن ناطق است که باید با جان و مالمان از او دفاع کنیم، امروز برای ما اصل، نظام جمهوری اسلامی ایران است. نظامی که هزاران سال درون کتاب‌ها نهفته بود و امام راحل با شجاعت تمام آن را از کتاب‌ها خارج و جمهوری اسلامی را تأسیس کرد که با هیچ نظام دیگری قابل قیاس نیست. لذا ارزش‌ها و اصول حاکم بر نظام مهم است که یکی از آن‌ها قانون اساسی است. امروز اگر بخواهیم جامعه در مقابل همه‌های دشمن همانند ادوار مختلف سربلند و پیروز باشد شرط آن توجه به نوع مدیریت در دوران دفاع مقدس و دوران انقلاب است.^۲

باید کف پای این ملت را بوسید

این ملت، ملت کم نظیری است، این ملتی است که اگر در دوران غربت امیرالمومنین و فرزندان گرانقدرش امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء (علیهم‌السلام) بودند و در خدمت آن امامان

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۵۳).

۲. سردار دل‌ها (سالنامه‌ی چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۵ آذر.

معصوم علیه السلام بودند، امروز عالم اسلامی چیز دیگری بود. من دقت کردم ملت ایران در هشت تا نه مقطع، ناجی این نظام و انقلاب بودند. اولین آن در مقطع پیروزی خود این انقلاب بود، ملت پشت امام راه افتاد، توانست آن حادثه بزرگ انقلاب را در آن شرایط سخت ایجاد کند.

پس از پیروزی انقلاب هم بلافاصله با شرکت در فراندوم و انتخابات گوناگون نظام را تثبیت کردند. بعد از آن هم نوبت به مقابله با فتنه‌ها رسید، خصوصاً فتنه‌های اول دوره اول انقلاب که انقلاب در مرحله نوجوانی بود. حادثه لیبرال‌ها، توده‌ای‌ها، چپ‌ها، منافقین، آن جنگ‌های خیابانی که منافقین در خیابان‌های کشور راه انداختند، حادثه کردستان، حادثه بلوچستان، کودتاهای مختلف و... مردم همه این‌ها را خنثی کردند. بعد نوبت به جنگ تحمیلی رسید و باز مردم با حضور خودشان با خون فرزندان‌شان، هشت سال به پای این جنگ ایستادند و بیش از ۲۰۰ هزار نفر از بهترین فرزندان‌شان را فدا کردند و از کیان این کشور دفاع کردند. این بار در تاریخ ایران در یک جنگ نابرابر تمام دشمنان شرق و غرب را شکست دادند.

در حادثه جانگداز ارتحال امام که یک خوف و نگرانی عمیقی جان‌های این ملت را فرا گرفته بود، با تشخیص راه درست، دور وجود امام جدید انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای چرخید و دل و قلب و جان خود را در خدمت ایشان قرار داد و نظام را تثبیت کرد و نظام را از خطر بزرگ نجات داد. ملت ایران در حادثه‌ها و فتنه‌های سال‌های بعد خصوصاً فتنه اخیر ۸۸ که ضدانقلاب سوءاستفاده کرد با هوش، ذکاوت و بصیرت خود فتنه را خنثی کرد. باید کف پای این ملت را بوسید، باید خاک پای این ملت را تبرک کرد. این ملت، ملت بزرگی است.^۱

ملت عزیز و شریف

خواهران ما، برادران ما، عزیزان ما، این ملتی که امام زیباترین جمله را، عاطفی‌ترین جمله را، روحانی‌ترین جمله را پیرامون آن‌ها بیان کرد در وصیت‌نامه‌ی خودشان و نوشتند: «ملت ایران که جانم فدای آن‌ها باد» ملتی که مستحق جانی همچون جان امام



هست، جان من، جان حسین بادپا، جان جمالی، جان الله دادی و جان همه‌ی شهیدان ما ارزش دادن و فدا شدن در راه این ملت را دارد. این ملتی که شریف است، عزیز است، فداکار است، باوفا است، باحکمت است و عزتمند است، امروز سرلوحه و تجربه‌ی موفق همه‌ی ملت هاست.^۱

مسئولیت سنگین مدیران

مگر می‌شود مدیر یک جامعه‌ای یا من به عنوان یک فرمانده در درون یک جامعه‌ای فاقد معنویت باشم و انتظار داشته باشم جامعه دارای معنویت باشد؟ الناس علی دین ملوکهم. مردم از رهبران خودشان تبعیت می‌کنند. رهبران فقط رهبری در بالا نیست. همه‌ی سطوح ما در جامعه‌ی خودمان نقش رهبری داریم. اگر می‌خواهیم جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی مقاوم بشود، شرطش این است که مدیران باید با چنین جامعه‌ای متناسب باشند و بشوند. این مربوط به دولت نیست، مربوط به همه‌ی کانون‌هایمان است.

یک مشکلی که در کشور ما وجود دارد، این است که ارزش و اهمیت مسئولیت قدری خدشه دار شده است. آقا، من که فرمانده‌ی نیروی قدس هستم، باید بدانم و بفهمم که من در کنار ولی فقیه در جایگاه مالک اشتر نشسته‌ام. مالک اشتر نیستم، ولی در جایگاه او نشسته‌ام.

وقتی در مسئله‌ی مدیر گزینش می‌شود - این ظلم به جامعه‌ی ما است - ما معمولاً دو موضوع را مبنا قرار می‌دهیم و این دو موضوع هیچ کدامش در دفاع مقدس نبود. شما در دفاع مقدس سراغ ندارید برای مسئولیت‌های خونین، کسی سوال بکند تو چه خطی هستی؟ تو چپی یا راستی؟ اصلاح طلبی یا اصول گرایی؟ کسی به این توجهی نمی‌کرد. به لیاقت‌ها نگاه می‌کردند. به قابلیت‌ها نگاه می‌کردند. به تطبیق فرد با مسئولیت نگاه می‌کردند. به امتحان داده‌ها نگاه می‌کردند. این مال حزب من است، این دوست من است، این از من تعریف کرده است؛ این نگاه فسادآور است. چرا گودال فساد درست می‌شود؟ گودال فساد اساسش این است که نگاه جناحی و حزبی در انتخاب مدیران کردند. خب نتیجه‌اش این می‌شود که شما وقتی آمدید به یک مدیری اعتراض کردید، او برای خودش

۱. دوفصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۶۷).

یک پوششی، ساتری، منطقه‌ی امنی درست می‌کند و بلافاصله برخورد با خودش را، برخورد با جناح، برخورد با یک گروه، برخورد با یک شخصیت در حزبی نسبت می‌دهد. نکته‌ی دیگر، مسئله‌ی مدرک است. مدرک چیز مهمی است، اما مدرکی ارزشمند است، علمی ارزشمند است که قابل تطبیق با عمل باشد. من دارای لیسانس کشاورزی باشم، اما فرق درخت هلو و آلبالو را نتوانم از هم تشخیص بدهم. مدیر باید در بحران‌ها مبتکر باشد. من فرمانده اگر در بحران‌ها ترسیدم، جا خوردم، فرار کردم، چه می‌شود؟ لشکر من متلاشی می‌شود. جبهه‌ی من فرو می‌ریزد. مدیر باید خلاق باشد. بودجه‌ی کشور بیاید این جا، من این جا بنشینم بگویم من فرماندار هستم، من بخشدار هستم. خب، یک پولی می‌آید. آمد، من مدیرم، نیامد، من بیکاره هستم و پشت میز می‌نشینم. این مدیریت نیست. مدیر باید خلاق باشد. نوآور باشد. مبتکر باشد. از دل بحران خلاقیت ایجاد کند. بحران را دور بزند. بحران را سرکوب کند. بحران را به ضد بحران تبدیل کند. و شد در دوره انقلاب، در دوره‌های گوناگونی این اتفاق افتاد.^۱

راه نجات

اگر می‌خواهیم در ساختار نظام مقدس جمهوری اسلامی اثرگذار شویم باید از خودمان عبور کنیم؛ اگر عبور کردیم مانند شهدا می‌شویم؛ شهدای ما چرا این پیروزی‌ها را به وجود آوردند؟ چون خود را در خود حل کردند.

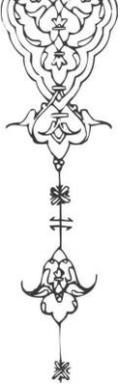
اگر از من تعریف کردند و گفتند «مالک اشتر» و من باورم شد؛ سقوط می‌کنم، اما اگر در درون خودم دلیل شدم، خداوند مرا بزرگ می‌گرداند. ما باید برای ارتقای نظام عمرمان را وقف کنیم و چنانچه عمرمان را وقف کردیم، دیگر غافل نمی‌شویم.^۲

صلح جوت‌ترین نظام

این نظام را که نه تنها هیچ مزاحمتی برای جایی ندارد و هیچ ماجرابی برای هیچ جا انجام نداده است، بلکه مصلح است، صلح جوتر و مصلح‌تر از نظام جمهوری اسلامی و مردم ایران در همه‌ی صحنه‌های مختلف وجود ندارد. البته تعریف این صلح جویی در

۱. ذوالفقار، ص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۲. برادر قاسم، ص ۳۸ - ۳۹ (سخنان حاج قاسم در هجدهمین نشست عمومی بصیرت).



نگاه‌های مختلف متفاوت است. بین تسلیم کردن اراده‌ی یک ملت و از بین بردن عزت یک ملت و آن چیزی که ملت بر مبنای عزت خودش انتخاب می‌کند و بر آن ایستادگی می‌کند، بدون این که تزاخمی برای کسی داشته باشد، فرق اساسی وجود دارد.^۱

نظام اسلامی، ولایت فقیه

یقین بدانیم این انقلاب شکست ناپذیر است. ماها امتحان می‌شویم. تحلیل‌های غلط نکنیم. خودمان را با تحلیل‌های بی‌خودی سرگرم نکنیم. بنای الهی این است که این انقلاب بماند و پیروز بشود. این بنای الهی است.

برادران! خواهران! امروز این دنیا، این جهان مادی، با بیش از صدوهفتاد تا صدوهشتاد کشوری که در این دنیا وجود دارد، والله العظیم، والله العظیم، والله العظیم، هیچ کشوری در جهان اسلام وجود ندارد الا این که زیر سیطره‌ی صلیبی‌ها باشد، جز جمهوری اسلامی ایران. و از دوره‌ی سقوط عثمانی تاکنون، سیطره‌ی صلیبی‌ها بر جهان اسلام یکپارچه بوده است. امام هنرش فقط این نبود که یک حکومت را بر مبنای اسلام و احکام اسلام بنا کرد. هنر امام این بود که یک کشور را آن هم وابسته‌ترین کشور را از زیر یوغ صلیبیت خارج کرد و ایستاد و آن را موفق کرد. همه‌ی این فشاری که روی ما هست، برای این است که ما را از این خروش برگرداند. همه‌ی فشار برای این است. نگاه کنید به دنیا. ببینید دموکراسی دنیا را. ببینید آمریکا را در عراق، آمریکا را در افغانستان، ببینید مسلمان‌ها را در غزه، این دنیای آن‌ها است. این دموکراسی آن‌ها است.

به دو چیز باید تمسک کنیم و اگر امام را دوست داریم و اگر به راه شهیدان اعتقاد داریم، باید به این دو تا ثقل مهم توجه کنیم؛ این دو ثقلِ ثقلینِ مهمینِ امام را؛ یکی جمهوری اسلامی که امروز تنها منادی دفاع از اسلام است. تنها منادی که می‌گوییم، با علم می‌گوییم. این کلامی نیست که من با لقلقه‌ی زبان بیان کنم.

دو، ولایت فقیه. این ولی فقیه که اصلح‌ترین، احکم‌ترین و در بین همه‌ی علما و بزرگان ما برجسته‌ترین است، مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله امام خامنه‌ای است. این یک ارزش و سرمایه‌ی بزرگ است.

۱. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۴۵).

ما اگر ولایت فقیه نداشتیم، در همان روزهای اول انقلاب کارمان تمام بود. ما اگر ولایت فقیه نداشتیم، در همه‌ی این بحران‌ها کارمان تمام بود. این پاکستان را نگاه کنید. این کشور دارای بمب هسته‌ای را چطور تحقیرش کردند، مچاله‌اش کردند، درهم فرو شکستنش! امام، اسلام شناس بزرگی بود و با دقت کانون‌های این حکومت را بر مبنای اسلام بنا گذاشت. بدون ولایت فقیه حکومت اسلامی معنایی ندارد. به این دلیل فرمود پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به این کشور آسیبی نرسد.

من به برادران عزیز جوان خودم می‌گویم. کار هم ندارم کسی حرف من را قبول دارد یا ندارد. بعضی از اصول برای ما مهم هستند، بعضی اصول نیستند، فروع‌اند. حزب و جناح، فرع است. اصل، ولی فقیه است. اصل، جمهوری اسلامی است. اصل، نظام اسلامی است. این جا جایی است که اگر به خطر افتاد، اگر کسی با آن مواجه شد، ما با جانمان با او مواجه می‌شویم.

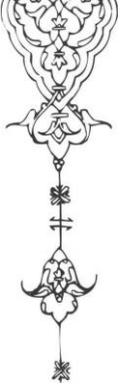
آدم‌ها می‌آیند و می‌روند. قاسم سلیمانی می‌رود، قاسم سلیمانی دیگری می‌آید. احزاب و جریان‌ها اصل نیستند. اصول را توجه کنیم. اگر می‌خواهیم جامعه‌ی ما به وحدت حقیقی برسد، باید جامعه را در همه‌ی سطوح به اصول متوجه بکنیم. اصول خیلی طول و عرض گسترده‌ای ندارد. همین چند تا است. اصل اساسی نگاه دارنده‌ی این نظام، ولی فقیه است. این برای ما مثل قرآن ناطق است. با جانمان، با خونمان، در همه‌ی آحادمان از آن دفاع می‌کنیم. جانمان را می‌دهیم و هزاران بار می‌دهیم.^۱

چقدر به انقلاب معرفت داریم؟

ما، من گوینده و شمای شنونده، معرفت‌مان نسبت به انقلاب از دشمنان کمتر است. ما شناخت حقیقی از انقلاب را در تلاش دشمن حس می‌کنیم. ببینید تمام این سال‌ها این حجم سرمایه گذاری، این حجم دشمنی، این حجم تلاش، از جنگ تا تحریم تا موضوعات مختلف دیگر، این نشانه‌ی عزیمت انقلاب است، نشان می‌دهد انقلاب یک شیء بسیار باارزشی است که دشمن این همه تلاش می‌کند برای این‌که آن را از این خاصیت بیندازد.^۲

۱. ذوالفقار، ص ۱۵۸ - ۱۵۹.

۲. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (وبژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۵۹).



غفلت از سند حکومت داری

فردی وقتی انسانی را دوست دارد در عمل به وصیت او اهتمام می‌ورزد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وصیت نامه بلندی خطاب به امام مجتبی (علیه السلام) دارد که دستورالعمل تربیتی است و ما به عنوان شیعه از آن غافل هستیم و یا نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر به عنوان فرمانروای مصر یک سند حکومت داری است که چنانچه ما آن را نصب العین خود کرده بودیم، امروز جامعه ما به گونه‌ای دیگر بود.

خیلی کار خوبی بود که نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر را به عنوان سند در سازمان ملل ثبت کردیم، اما این اهتمام را نداشتیم که این نامه را سند جاری حکومت داری کنیم.^۱

دشمن اصلی

دنیا نشان داد که هر زمانی که یقین حاصل کند ما پیروز می‌شویم، آن‌ها چهره خبیث خودشان را نشان می‌دهند. آمریکا ناوگان کشتی می‌کند، هواپیما وارد می‌کند. ما می‌دانیم هواپیماها برای چیست و ما می‌دانیم ناوگان‌ها برای چیست؛ ولی ما باید مصمم و محکم باشیم، بالاتر از سیاهی رنگی نیست. ما می‌گوییم بالاتر از سرخی رنگی نیست. ما می‌گوییم افتخارمان شهادت است و افتخارمان جنگیدن و کشته شدن در راه اسلام و خداست. بنابراین، چه باک آمریکا توی میدان باشد یا صدام باشد؟ برای ما بسیار زیبا است که دشمن اصلی که در پشت پرده زندان‌های خونین و کثیف خودش را مخفی کرده، نمایان شود.^۲

تقوای امام

من خیلی با افرادی که هدایت عقلی و قلبی دارند، مواجه شده‌ام که چیزهایی مثل غیب گفته‌اند، اما غیب نبود. سال‌ها قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، امام راحل در نامه‌ای به گورباچف نوشتند که آقای گورباچف من صدای شکسته شدن استخوان‌های کمونیسم را با گوش‌های خودم می‌شنوم. نه محققین و تحلیل‌گران آن روز اتحاد جماهیر شوروی این پیش‌بینی را داشتند و نه حتی در دنیای غرب این احساس وجود

۱. برادر قاسم، ص ۳۹ (سخنان حاج قاسم در هجدهمین نشست عمومی بصیرت).

۲. ذوالفقار، ص ۱۱۵.

داشت که اتحاد جماهیر شوروی در حال فروپاشی است، اما امام این را سال‌ها قبل از وقوع دید. بعضی از ماها می‌گوییم که خُب امام با امام زمان (عج) ارتباط دارد - البته خود حضرت امام هیچ وقت مدعی نشدند، اگرهم داشتند هرگز مدعی نشدند که با امام زمان (عج) ارتباط دارند - اما امام از یک عنصری برخوردار بود که آن عنصر باعث می‌شود که غیب بر زبان و عقل انسان جاری بشود. این عنصر همان الهام مبتنی بر تقواست. این الهام مبتنی بر تقوا را افراد غیر معصوم می‌توانند داشته باشند.^۱

تأثیر تقوا و حکمت

رهبری و ایدئولوژی ملت ایران مهمترین علل پیروزی ملت ایران است، موضوعی که رهبر انقلاب اسلامی بر آن تأکید دارند یا از آن اجتناب می‌کنند، همه حکمت‌هایی دارد که ۵ یا ۱۰ سال بعد آن حکمت را درک خواهیم کرد. آن زمان که حضرت امام به گورباچف گفت من صدای شکستن استخوان کمونیسم را می‌شنوم، این حکمت ایشان را می‌رساند، ایشان صدایی را با هزاران کیلومتر فاصله از شوروی می‌شنید، اما گورباچف در دل مسند حکومت شوروی این صدا را نمی‌شنید و این معنای حکمت بوده که برگرفته از تقوا است و فقط مختص معصومان و اولیای الهی نیست. حتی شما دانشجویان می‌توانید اگر تقوا پیشه کنید به حکمت برسید.^۲

هنر امام

«یقین بدانیم این انقلاب شکست ناپذیر است. ماها امتحان می‌شویم. خودمان را با تحلیل‌های غلط و بی‌خود سرگرم نکنیم. این بنای الهی است. ۱۸۰ کشور در این دنیا وجود دارد ... والله العظیم والله العظیم والله العظیم، هیچ کشوری در جهان اسلام وجود ندارد آلا این که زیر سیطره‌ی صلیبی‌ها است، جز جمهوری اسلامی ایران.
و این هنر امام بود ...

همه‌ی این فشاری که روی ما هست برای این است که ما را از خروش بیندازند.^۳
شهید حاج قاسم سلیمانی

۱. برادر قاسم، ص ۲۷. (سخنان حاج قاسم در دیدار با فرزندان شهدا در کرمان، ص ۲۷)

۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ۲۲ آذر.

۳. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۷۳.



نقش امام امت

در لبنان مردمی که به عنوان شهروند درجه سه تلقی می‌شدند، خدا این‌ها را ذخیره کرده بود تا این انقلاب پیروز بشود و اکسیر انقلاب در بین این مردم دمیده بشود. این مردمی که در جنوب لبنان ارتش شکست‌ناپذیر اسطوره‌ای دنیا را شکست دادند. با اشراف به صحنه می‌گویم نه با شعار، والله محال بود بدون این جنگ هشت ساله ما این قدرت برای این مردم لبنان پدید بیاید. این پیروزی از اثرات صدور سلوک رزمندگان ما بود. حادثه دوم هم که در غزه اتفاق افتاد، همین ماجرا بود. من بالاتر از این می‌گویم آن چیزی که امروز در دنیا ولوله‌ای در دنیا به راه انداخته است - از داخل آمریکا گرفته تا همه دنیا - این ولوله بدون ظهور این مرد یعنی امام راحل علیه السلام حادث نمی‌شد. این مردی که دشمن از تعظیم به او نتونست خودداری کند. این ولوله و زلزله در عالم بدون قیام این مرد و بدون این انقلاب و جنگ اتفاق نمی‌افتاد و این پس لرزه‌ها در واقع اثر آن پیروزی‌ها و حوادث است.^۱

تحول معنوی

برادران عزیز جوان! خواهران محترم! که عموماً راه شهیدان را دنبال می‌کنید، دنبال این هستید که مثل آنها بشوید، بدانید بزرگ‌ترین اصلی که در ذهن شهدا و امام بود، تحول معنوی بود. این که همه دنیا از امام می‌ترسید، به چه دلیل بود؟ امام مگر چه چیزی داشت؟ امام یک پیرمردی بود که حتی به سختی از صندلی بلند می‌شد، چطور همه دنیا از ایشان می‌ترسید؟ این چه اُبَهتی بود که خدا در دل‌ها ایجاد کرده بود که وقتی وزیر خارجه شوروی سابق جواب گورباچف را آورد و جلوی امام می‌خواند از شدت تأثیر و ابهتِ امام، دست‌هایش می‌لرزید. امام از کجا این ابهت را آورد و این خوف را ایجاد کرد؟ امام با اقتدارهای حکومتی این را بدست نیاورد و از راه امکانات و تجهیزات و ابهت ملی این را بدست نیاورد. مثال دیگرش مقام معظم رهبری است که دشمنان از ابهت و عظمت او حساب می‌برند. یا آقای سید حسن نصرالله که یک طلبه ساده‌ای است. دشمن چرا از او می‌ترسد؟ همه این‌ها به یک دلیل است (من اخاف الله، اخاف الله منه کل شی

۱. برادر قاسم، ص ۴۰ (سخنان شهید قاسم سلیمانی در یادواره شهیدان محمدی پور).

و من لم يخاف الله اخاف من كل شيء^۱ هر کس از خدا ترسید، خدا همه چیز را از او می‌ترساند و هر کس از خدا نترسید، خدا او را از همه چیز می‌ترساند. ببینید، قلدرهای دنیا از سایه خود هم می‌ترسند آن چیزی که باعث شد جنگ به این عظمت برسد این بود که خدا در ذهن او بزرگ بود و ماسوای خدای متعال حقیر بود. کسی که چنین اعتمادی پیدا کند، او در هر شرایطی پیروز است و رمز پیروزی همه مبارزان عالم همین است که خدا در ذهن‌شان بزرگ بود.^۲

آرامش امام

آرمان اگر خاکی بود، انسان را در خاک نگه می‌دارد اما اگر آرزو متعالی بود، انسان را به اوج می‌برد و این خیلی در بعد تربیتی مهم است. اراده انسان تابع تعلق اوست و تعلق نقش محوری در اراده دارد؛ شما اگر خواستید قدرت و ضعف انسان‌ها را بسنجید، تعلق‌شان را بسنجید و اگر دیدید در جایی کسی مثل امام خمینی علیه السلام این گونه برخلاف مسیر جریان حرکت کرد و یک کار محال و غیر ممکن را ممکن کرد، قطعاً به آرزوها و تعلقات و اراده امام برمی‌گردد.

نیت انسان هم برشی از تعلقات اوست. بنابراین تعلقات اثر اساسی در اراده دارد؛ اگر انسان تعلق‌اش به شهادت بود، در وقت خطر و پیروزی همان حالی را دارد که در وقت شکست دارد. شما دیدید که خرمشهر سقوط کرد، ترسیدیم خبرش برای وجود امام علیه السلام ضرر داشته باشد، وقتی امام برای نماز ایستاد و آرام گفت: خرمشهر سقوط کرده، پس می‌گیریم، الله اکبر! بعد نماز را شروع کرد. این نشانه قدرت تعلق است.^۳

امام و ایجاد فرصت

یکی از ویژگی‌های امام خمینی علیه السلام این بود که همیشه از دل و حشت، اضطراب، ناامیدی و ترس، امید، فرصت و پیروزی تولید می‌کرد. اگر به همه حوادث دوران انقلاب که هر

۱. در مورد این حدیث بنگرید به: بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۰؛ الکافی، ج ۳، ص ۶۸. روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت.

۲. برادر قاسم، ص ۲۷ - ۲۸ (سخنان شهید قاسم سلیمانی در کنگره شهدای ادوات).

۳. همان، ص ۲۲.



کدام بسیار سخت و تکان دهنده بود و کشور را حتی در معرض نابودی می‌برد امام از دل آن ترس و وحشت‌ها مهم‌ترین فرصت‌ها را ایجاد کرد. انقلاب ما در شرایطی ایجاد شد که کسی امید به پیروزی انقلاب نداشت. در جنگ تحمیلی هم زمانی که گرفتار کردستان بودیم، جنگ شروع شد، از دشمن پشتیبانی وسیعی در دنیا می‌شد. نیمی از کشور زیر بمباران بود و هواپیماهای صدام تا اصفهان می‌آمدند و می‌رفتند اما امام از دل همین ترس و وحشت فرصت ایجاد کرد و عظمت آفرید به طوری که امروز هم بخش اعظمی از دستاوردهای کشور ناشی از دفاع مقدس است.

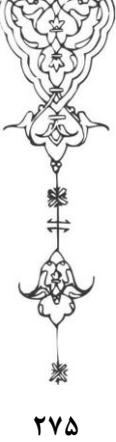
امروز نیز در بحث انقلاب خیلی‌ها وحشت می‌کنند. من با تجربه می‌گویم به آن میزان فرصتی که در بحران‌ها وجود دارد، در خود فرصت‌ها نیست اما شرطش آن است که نترسید و نترسانید.^۱

خط شکنی امام

یکی از خصوصیات رهبری امام راحل، جلوداری و خط شکنی ایشان بود. خیلی‌ها به مردم گفتند بر علیه شاه قیام کنید و بشورید ولی به نتیجه نرسیدند. اما امام به تنهایی شروع کرد و با عده خیلی حرکت کرد و سختی‌ها، ستم‌ها، تبعیدها و آوارگی‌های زیادی را تحمل کرد. اول خودش خون دل خورد و خون داد بعد فریاد زد و مردم را به قیام دعوت کرد. اصلاً به دلیل همین تأثیرپذیری از این ویژگی خط شکنی و جلوداری امام بود که ما در دفاع مقدس و در یک جنگ نابرابر و تحمیلی موفق شدیم. نشأت گرفته از این فرهنگ و پیام امام بود که فرماندهان ما جلودار شدند. شما جستجو کنید، ببینید وقتی گلوله توپ آمد و همت شهید شد، در قرارگاه شهید شد یا در جلوی خط مقدم؟! ببینید جنازه شهید باکری در کجا جا ماند؟

امروز هم در عرصه مدیریت کشور، اگر مدیری در کاخ‌ها نشست، اگر وزیری در ساختمان‌های بلندمرتبه نشست و فرمان صادر کرد، این دستور تا از طبقه ۱۲ یا ۲۰ به طبقه اول برسد و در جامعه جاری بشود، نفس این ملت را می‌گیرد. اما اگر کسی جلو

۱. برادر قاسم، ص ۴۴ (سخنان حاج قاسم سلیمانی در اجتماع رزمندگان لشکر ۴۱ ثارالله در کرمان).



افتاد و با مردم بود، مشکلات حل می‌شود. مردم هم مشکلات را تحمل می‌کنند و حجم دشمنی‌ها را خوب درک می‌کنند و ایستادگی می‌کنند. اگر من مسئول، یک شب در محله فقرا ماندیم و درد فقرا را فهمیدیم حتی اگر مشکل آنها را حل نکنیم - که باید حل کنیم - حداقل مرحمی است بر درد این محرومین.^۱

میثاق نامه حاج قاسم

برادران و خواهران عزیز ایرانی من! مردم پرافتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد! کما این که شما صدها هزار جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از اصول مراقبت کنید. اصول یعنی ولی فقیه، خصوصاً این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را عزیز جان خود بدانید. حرمت او را حرمت مقدّسات بدانید.^۲

ناخدای کشتی

همه آحاد مردم و احزاب سیاسی اعتقاد دارند مقام معظم رهبری (مدظله العالی) رکن رکین این کشور است. اگر ایران را به یک کشتی تشبیه کنیم، ناخدای این کشتی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) است که بدون این رهبری، این کشتی به ساحل نمی‌رسد و این اصلاً بحث قانون نیست، بلکه بحث بقا و عزت این کشور است.

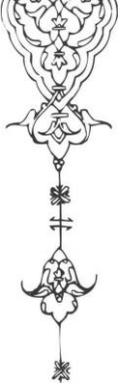
امام علیه السلام با تقدیس یاد می‌شوند و آیا می‌توانیم راه امام را بدون در نظر گرفتن امام امروز ادامه دهیم؟ پیروی از خط امام بدون پیروی از خط رهبری موضوعیت ندارد و نباید این را به مسائل سیاسی تطبیق داد، زیرا اگر بخواهیم عزت را حفظ کنیم باید پشت سر رهبری حرکت کنیم وگرنه این کشتی به ناکجاآباد خواهد رفت.

ما امروز هر چه داریم از این انقلاب و امام علیه السلام است و این عزت عمومی را مدیون خط امام و استمرار راه و خط امام توسط مقام معظم رهبری هستیم.

ثروتی گرانقدرتر از ثروت رهبری وجود ندارد و این ثروت با هیچ ثروتی قابل مقایسه

۱. برادر قاسم، ص ۴۵ (سخنان شهید قاسم سلیمانی در راهپیمایی ۲۲ بهمن کرمان در سال ۱۳۹۷).

۲. سالنامه‌ی مکتب حاج قاسم، ص ۳۸.



نیست. در کشور نباید کلامی بر خلاف سیاست‌ها و منویات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) گفته شود و اگر هم گفته شود و اعتراضی صورت نگیرد در گناه آن سهیم هستیم.^۱

«آیت الله العظمی خامنه‌ای»، سرآمد همه‌ی روحانیت^۲

۲۷۶

بزرگ‌ترین ارمغانی که امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) به این ملت هدیه کرد که بعضی‌ها حماقت می‌کنند و نمی‌دانند چه می‌گویند، «ولایت فقیه» است. ایران، بدون اسلام، منهای تشیع، بدون فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام)، بدون امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بدون امام حسین و امام حسن (علیهم السلام)، ۷۰۰ سال تاریخ این ملت گم بوده است. تا دوره‌ی صفویه، هر دوره‌ای یک کسی آمد بر این ملت حکومت و تار و مار و تاراج کرد. ما بگوییم ما دنبال حکومت ایرانی در مقابل حکومت جمهوری اسلامی هستیم؟! این پندار غلطی است، تفکر غلطی است. قوام ایران اسلامی و بقای آن به رهبریت آن است.

مردم! از من قبول کنید، من عضو هیچ حزب و جناحی نیستم و به هیچ طرفی جز کسی که خدمت می‌کند به اسلام و انقلاب، تمایل ندارم. اما این را بدانید؛ والله! علمای شیعه را تماماً و از نزدیک می‌شناسم. الان ۱۴ سال شغل من همین است. علمای لبنان را می‌شناسم، علمای پاکستان را می‌شناسم، علمای حوزه‌ی خلیج فارس را می‌شناسم. چه شیعه و چه سنی، والله! اشهد بالله! سرآمد همه‌ی این روحانیت، این علما از مراجع ایران و مراجع غیر ایران، این مرد بزرگ تاریخ یعنی «آیت الله العظمی خامنه‌ای» است.

من با خیلی از علمای شیعه مکاتبه و از نزدیک مراد کرده‌ام و می‌شناسم آنها را، ارادت داریم. دنبال تبعیت مردم از آنها هستیم. اما این جا کجا، آنجا کجا؟ بین ارض و سماء فاصله داریم. در حکمت این مرد، در اخلاق این مرد، در دین این مرد، در سیاست شناسی این مرد، در اداره‌ی حکومت این مرد، دقت کنیم و در بازی‌های سیاسی، مرزهای خودمان را تفکیک کنیم. آدم‌ها می‌آیند و می‌روند. آن چیزی که مهم است اتصال ما به ولایت است. آنچه که مهم است، حمایت ما از این نظام است.^۳

۱. برادر قاسم، ص ۲۳ (قاسم سلیمانی در جمع رزمندگان و پیشکوسان دفاع مقدس استان کرمان).

۲. سخنرانی در مراسم یادآوری شهدای شهر «خانوک» کرمان، ۱۳۸۹.

۳. حاج قاسم، ص ۱۵۵.

رهبری با این خصوصیات در دنیا یافت نمی‌شود

خواهران و برادران! نمی‌دانیم فقدان رهبری در یک جامعه چه اثرات مخربی دارد؛ نمی‌دانیم یک جامعه‌ی بدون رهبر، یک جامعه‌ای بدون رهبری متقی، رهبری حکیم، یک رهبر اخلاق محور و انسان محور، چیست؟ آن فضاحتی که امروز در دنیا ما داریم می‌بینیم، این حجم مرارت‌هایی که ما امروز در اطراف خودمان شاهد هستیم که جان‌ها را به لب می‌رساند و بعد می‌بینید این کشور در یک دریایی که پر از طوفان‌ها و تلاطم‌های وحشتناکی است، آرام در دل این بحران‌ها ایستاده و در همه‌ی ابعاد ملتش احساس آرامش می‌کند، این بدون رهبری محال است حاصل می‌شد. رهبری و خصوصیات رهبری در طول دوره‌ی انقلاب ما یعنی امام و مقام معظم رهبری امام ثانی، بعد از امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)، این خصوصیات رهبری است. این خصوصیات نه هر رهبری، نه هر مدعی رهبری - خیلی مدعی رهبری داریم؛ دنیا و کشورهای مختلف فاقد رهبری نیستند - اما رهبری با این خصوصیات در دنیا یافت نمی‌شود.

اولین خصوصیت رهبری در جامعه‌ی ما، خصوصیت تقواست. یقیناً هر منصفی قضاوت می‌کند که امروز در جامعه‌ی ما و دیروز در جامعه‌ی ما در زمان امام با خلوص‌ترین، مخلص‌ترین، خالص‌ترین، باتقواترین، اخلاق محورترین شخصیت که از همه‌ی خصوصیات انسانی و اخلاقی مراقبت می‌کند، رهبر ماست. این خصوصیت است که بر عدالت در جامعه، در مقابله با فسادهای مختلف در جامعه، در مراقبت از انقلاب، در مراقبت از ملت، در مراقبت از منافع ملت، اثرگذار است و ترویج معنویت می‌کند. امام و مقام معظم رهبری مثل قله‌ای هستند و ملت مثل دامنه‌های این قله. این تقوا اثرگذار است و این دامنه‌ها، همان طوری که قله اثرگذار است بر دامنه‌های خودش.^۱

رهبر بی‌نظیر

من علاقه و عشقم را به رهبری نه از راه غرور سیاسی پیدا کردم، نه از راه کلاس‌های عقیدتی سیاسی. پس تجربه حقیقی که دیدم و لمس کردم در دنیا و در درون این

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۳۱.



کشور؛ و شخص رهبری بی‌همتاست، بی‌نظیر است می‌گوییم بی‌نظیر، نه کم‌نظیر؛ واقعاً در بین رهبران دنیا و خلف آن‌ها بی‌نظیر است.^۱

حکیم حقیقی

دستاوردهای ایران در منطقه حکمت می‌خواهد. این حکمت وقتی اتفاق می‌افتد که یک عقل حکیمی، سلیمی، مخلصی، پاکی در ورای همه عقل‌ها وجود داشته باشد که عقل‌ها را حرکت بدهد، جهت بدهد و این فکر و عقل و درایت و حکمت مقام معظم رهبری مدظله العالی بود. خدا می‌داند امروز هیچ ثروتی گران قدرتر و گران‌مایه‌تر برای ملت ایران، آحاد ملت ایران نه فقط شهید داده‌ها، نه فقط ایثارگران، آحاد ملت ایران، ثروتی گران قدرتر از ثروت رهبری وجود ندارد. با هیچ ثروتی قابل مقایسه نیست.^۲

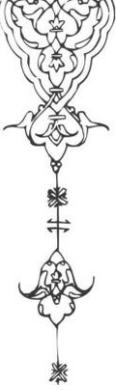
هشدار!

امروز راه موفقیت ما پیروی مطلق از رهبرمان، این حکیم وارسته‌ی والامقام که همه‌ی وجودش عجین شده است با وجود امام، می‌باشد. من متأسفم بعضی‌ها که نام پیروی از خط امام یا پیروی از امام را بر خود می‌گذارند، به جای نامه‌ی سرگشاده نوشتن به استکبار و صهیونیسم و دشمن، نامه‌ی سرگشاده به ولی ایستاده در خط مقدم در مقابل دشمن می‌نویسند! این هنر است؟ این نامش خط امام است؟ من به بعضی از آن کسانی که به نوعی در گوشه نشستند، عرض می‌کنم امروز این توقع از شما نیست که شما بخواهید اسلام و ولی فقیه در مقابل گناه شما، از شما عذرخواهی کند و شما نام خط امام را بر خود می‌گذارید؟ خط امام این است که آبرو را بر دست بگیرید و به خدمت او بروید. این بر آبروی شما می‌افزاید. نه این‌که در گوشه‌ای کز بکنید و بر علیه نظامی که امام تأسیس کرده است و بیش از دویست هزار نفر پای آن شهید شده‌اند، پزایوس‌سیون را بدهید. این غلط است.

البته خیلی‌ها مثل کف روی آب بودند. تحمل نکردند. فرار کردند. رفتند. من دیدم روزی کسی در همین سپاه تهران با تر انقلابی به صورت [شهید] همت سیلی زد. امروز همان آدم، مزدور آمریکا و در آمریکا است و بر علیه ملت ایران جاسوسی می‌کند. اگر

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۹.



کسی بنیان اعتقادی در او ضعیف بود، به این جا می‌رسد. باید به خودمان هشدار بدهیم. باید از خودمان مراقبت بکنیم.^۱

فقط امام خامنه‌ای

اگر تمام علمای جهان یک طرف باشند و مقام معظم رهبری یک طرف، مطمئناً من طرف امام خامنه‌ای می‌روم.

البته فکر نکنید همه در ولایی بودن نمره «۲۰» یا «۱۵» می‌گیرند؛ نه، بعضی‌ها در ولایی بودن نمره «۱۰» می‌گیرند و بعضی‌ها هم نمره ۷ می‌گیرند. اگر کسی که در ولایی بودن نمره «۱۰» دارد را طرد کنیم، نمره او به زیر «۱۰» می‌رود و مردود می‌شود و کسی را هم که در ولایی بودن نمره «۷» دارد، باید تحویل بگیریم و دستش را بگیریم که نمره او به «۱۰» برسد و قبول بشود.^۲

رهبری و چفیه

چقدر مدیون این مردیم

درود می‌فرستم بر مردی که به احترام همه مجاهدین و شهدا، قریب سی سال چفیه یادگار آن روزها را به گردن آویخته تا عشق به این راه و مرام و فرهنگ را به همه یادآوری کند و بر هر نوشته شما بوسه می‌زند و در بالاترین جایگاه ققاهت، حکمت و اندیشه، زیباترین کلمات را نثارتان می‌کند. چقدر مدیون این مردیم و بدون او تاریکیم. خداوندا! وجودش را برای ایران و اسلام حفظ بفرما!^۳

دفاع مقدس و شکست دشمنان

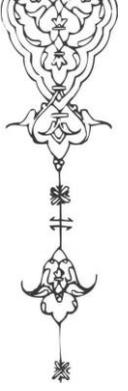
ما باید عواملی را که در جبهه چنین تربیت‌ها و شخصیت‌های بزرگی را بوجود آورد، خوب بشناسیم، تا بتوانیم آن را در جامعه امروز ترویج دهیم.

در بخشی از ابعاد نسل امروز، وارستگی‌های بیشتری نسبت به نسل دوران دفاع

۱. ذوالفقار ص ۱۵۷.

۲. برادر قاسم، ص ۲۸ (سخنان شهید قاسم سلیمانی درباره‌ی ولایت پذیری به نقل از یک هم‌رزم).

۳. برادر قاسم، ص ۲۱ (بخشی از نامه شهید قاسم سلیمانی به احمد یوسف زاده).



مقدس وجود دارد، دانستنی‌های این نسل نسبت به دوران ورود ما به جبهه بیشتر است، امکانات معنوی این نسل بیشتر از دوران قبلی است، اما در عین حال ما آن فضای جبهه را امروز در ساختارهای موجود نمی‌بینیم، چرا؟

در جبهه‌های ما چه اتفاقی افتاد که اینگونه موجب رشد بچه‌ها شد؟ در جبهه‌ها، انسان‌هایی که بعضاً تصاویرشان در همین جمع موجود است به مرحله یقین رسیدند، ما علت اصلی را از ظرف جبهه می‌دانیم.

آن چیزی که امروزه دشمنان ما را در تردید جدی و اساسی برای ضربه زدن به کشور ما نگه داشته، نه ملاحظات سیاسی است، نه توجه‌شان به جهان عالم، آن چیزی که دشمنان ما را متوقف کرده، هشت سال دفاع مقدس و موضوعات دیگری است که دشمن آن را به خوبی فهمیده است. ما هیچ وقت نمی‌گوییم دشمن به ما حمله نمی‌کند، ممکن است حرکتی را نابجا انجام بدهد ولی ما برای هر حرکت دشمن آماده ایم و هر ضربه‌ای که بخواهند بر علیه جمهوری اسلامی وارد کنند، ناکام و محکوم به شکست است.

هیچ حادثه‌ای که دشمن آن را امتحان کرد سخت‌تر و شدیدتر از جنگ ۳۳ روزه^۱ لبنان نمی‌باشد و هیچ دشمنی کلاسیک‌تر و ورزیده‌تر از اسرائیل نبود، آنها در کمال ناباوری دیدند که قوی‌ترین ارتش دنیا به دست یک مجموعه کوچک به نام حزب الله

۱. جنگ اسرائیل و آمریکا ضد لبنان در سال ۲۰۰۶ معروف به جنگ ژوئیه و جنگ دوم لبنان از ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ (۲۲ تیر ۱۳۸۵) میان ارتش رژیم صهیونیستی و نیروهای حزب الله لبنان آغاز شد که دامنه آن شمال سرزمین‌های اشغالی و سراسر لبنان را در بر گرفت و با قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت در ۱۴ اوت ۲۰۰۶ (۲۴ مرداد ۱۳۸۵) به پایان رسید.

در این جنگ، نخستین بار تلفات نظامیان رژیم صهیونیستی از تلفات طرف مقابل فراتر رفت و در مقابل ۷۴ شهید از اعضای جنبش مقاومت اسلامی لبنان، ۱۱۷ نظامی و افسر ارشد رژیم صهیونیستی کشته شدند. این در حالی بود که این رژیم در «جنگ ۶ روزه» سال ۱۹۶۷ با ارتش چند کشور عربی شامل مصر، سوریه و اردن، فقط ۱۶ کشته داده بود.

منابع نظامی رژیم صهیونیستی اعلام کردند که ۲۴۵ نظامی اسرائیلی بر اثر صدمه روحی در جنگ ۳۳ روزه دچار بیماری روانی شدند. نیروی هوایی اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه حتی یک بمباران نتیجه بخش نداشت و فقط برای ماندن در صحنه رزم به بمباران متراکم و گسترده و انهدام زیرساختارهای آشکار شهرهای لبنان اقدام می‌کرد.

منهدم شدن دو فروند هواپیمای جنگی اسرائیل در این جنگ اوج ناتوانی نیروی هوایی این رژیم محسوب می‌شود. در جنگ ۳۳ روزه با وجود این که کماندوهای اسرائیلی بارها کوشیدند با پیاده شدن در پشت خطوط دفاعی حزب الله ضرباتی را به این نیروها وارد کنند اما این تلاش‌ها با شکست همراه شد که تلاش برای ربودن شیخ «محمد یزیک» معاون سید حسن نصرالله در بعلبک از جمله این اقدامات بود که با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شد.

ارتش رژیم صهیونیستی استراتژی جنگ از راه دور را به مرحله اجرا گذاشت، به گونه‌ای که نیروی هوایی رژیم صهیونیستی ۱۵ هزار بار مناطق مختلف لبنان را بمباران کرد، نیروی دریایی این رژیم هم در مدت ۸ هزار ساعت دریانوردی، نواحی ساحلی لبنان را به منظور تنگ‌تر کردن حلقه محاصره، بی‌وقفه گلوله باران کرد و نیروی زمینی ارتش صهیونیست‌ها نیز دست کم ۱۶۰ هزار گلوله توپ، ۲۵۰۰ گلوله خمپاره به سوی لبنان شلیک کرد.



شکست خورد و منهدم شد. ایران هزاران سازمان مثل حزب الله و میلیون‌ها انسان مانند عناصر حزب الله در وجود خود دارد.^{۲،۱}

توصیف تخریب و تخریبچی

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در مقدمه‌ای که بر کتاب «فرماندهان ورود ممنوع»^۳ نوشته است می‌گوید:

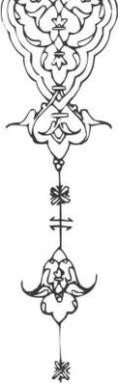
کلمه‌ی تخریب، شاید برای آنچه می‌بایست در وصف آن جوانان و مردان با عظمت نقل کرد، عبارت جامعی نباشد. وقتی نوبت به توصیف این مجموعه‌ی استشهادی فداکار می‌رسد، فکر و قلم از یافتن کلمه‌ای که قادر به ترسیم آن حقیقت باشد، عاجز می‌ماند. واژه‌ی تخریب و نام بچه‌های تخریب برای آشنایان جنگ، ترسیمی است از نیمه‌های تاریک شب. انسان‌های شلاق زده بر ترس و دلهره. لب‌هایی که در زیر نور کم فروغ ماه، در درون هزاران تله‌ی مرگ، مشغول ذکر خداست. دست و پاهایی که برای بر زمین افتادن، بی‌تابی می‌کنند. چشمان زیبایی که با دقت می‌نگرند و می‌جویند و برای حفظ دیدگان دیگری بر زمین می‌افتند.

همه‌ی این‌ها حوادث بی‌فریادی است که صدای آه آن را هم، دشمن در چند قدمی نمی‌شنود. معبری که با سرخی خون، ترسیم عبور می‌کند و با ابدان بر زمین افتاده، نشان‌گذاری می‌شود. تخریب یعنی نافله‌های پشت تله‌های مرگ. سجده‌های شکر پس از بازگشت؛ نه برای زنده ماندن، بلکه برای توفیق حیات بخشیدن. تخریب یعنی ختم داوطلبانه‌ی زندگی خود برای حیات دیگران. تخریب یعنی قرائت کمیل و عاشورا که با جان خوانده می‌شد و کمتر عارفی چنین حضور حقیقی را به خود دیده است. تخریب قدم زدن در نزدیک‌ترین سرزمین خدا. مردانی که علی و فاطمه علیها السلام و اولاد مطهرشان به دیدنشان آمدند. سرهای بر زانو گرفته‌ی ائمه. تخریب یعنی خنده‌ی کشته شده بر لبان فتح شده‌ی مردی در انتهای معبر. مردان خفته بر طریق مرگ، برای عبور بهشتیان به صراط نور.

۱. سخنان حاج قاسم سلیمانی در دهمین کنگره شهدای استان کرمان.

۲. برادر قاسم، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۳. خاطرات ۳۰ تن از پیشکسوتان یگان‌های تخریبچی کشور، به قلم رحیم مخدومی، نشر یاران شاهد و معبر نور.



چه بگوییم؟! قلم از ترسیم، عاجز. زبان از بیان، قاصر و قلب از یاد آن، غیر طاهر. تخریب یعنی جعفرزاده، اقبالی، طالبی، انجم شعاع، باقری، حسینی، اخلاصی و... یادگاران که نامشان قلبم را می‌فشارد و یادشان ذکر روزانه‌ام است. اسماء حسنائی که خداوند به خلقتشان مباحث می‌کند.^۱

پیام حاج قاسم به گردان ۴۰۹

روایت شجاعت‌های فرمانده سیستانی در کتاب «گردان ۴۰۹»

«گردان ۴۰۹» روایتی از حال و هوای رزمنده‌ها قبل از عملیات والفجر ۱۰ یکی دیگر از کتاب‌هایی است که سردار شهید حاج قاسم سلیمانی بر آن یادداشت نوشته است. این کتاب شرح حالی از ۱۷۷ رزمنده دفاع مقدس است که توسط عبدالله مزاری گردآوری شده است. جوانانی که ۱۰۷ تن آنان به شهادت رسیدند و ۷۷ تن دیگرشان نیز یا جراحات برداشتند یا به اسارت درآمدند. حاج قاسم سلیمانی در تقریظ این کتاب نوشته بود:

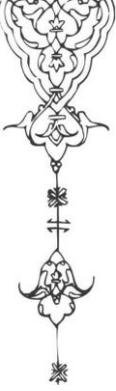
«سلام و برکات خداوند بر خطه شهیدپرور مقاوم و پر از معنویت، ولایی و بسیار

شجاع سیستان

بارها متحیرانه تماشاگر شجاعت و معنویت آنان بودم، گردان ۴۰۹ و بنیان‌گذار بسیار پرافتخار و ارزشمند آن شخصیتی دائم قابل افتخاری همچون شهید مخلص میرحسینی عزیز که خود به تنهایی تداعی کننده‌ی یک لشکر بود، یل بزرگ سیستانی که همه‌ی جوانان کرمانی، سیستان و بلوچستانی و هرمزگانی را در مدرسه‌ی خود مشق عشق و ایثار داد و همه به او تاسی می‌کردند و در سختی‌ها به او پناه می‌بردند. مرد زخم‌دار زخمی تمام نبردها آخرین فردی که از صحنه‌ی آتش خارج می‌شد، آن هم با تن چند چاک جراحات.

سیستان افتخار دارد به یل و رستم حقیقی حسینی، همچون محب که محب خدا و راه اولیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام بود، محب فارسی تداعی کننده‌ی سلمان فارسی با همان پاکی و صلابت.

۱. فرماندهان ورود ممنوع، ص ۱۱-۱۲.



سیستان افتخار داشتن عالی‌ها، غزنوی‌ها، میرزایی‌ها، هراتی‌ها، دولتی مقدم‌ها و آزادگان سرافرازی همچون عبدالرضا عزیز و در نهایت شیخ شهید مجاهد شهید مزاری را دارد.

رحمت و برکات خداوند بر شهدای این خطه‌ی ارزشمند و این دژ مدافع ایران و اسلام، و درود و غفران خداوند نثار پدران و مادرانی که در خانه‌های محقر خود چنین شیردلان باغیرتی را تربیت کردند و سلام و تهنیت به همسران صبور و فرزندان یادگاران آن مردان روزهای آزمون‌های سخت.

این آلبوم با نوشته‌های ارزشمندش بسیار گرانبهاست، ان‌شاءالله با اقدامات دیگر و قلم متعهدان سیستانی این نشان کم نظیر به ایران اسلامی و جهان اسلام شناسانده شود»^۱.

مؤلف: عبدالرضا مزاری

ناشر: انتشارات مطیع، سال نشر ۱۳۹۷

بهشت زنده

دورانی که سرخ و سیاه نداشت؛ هر کس اخلاص داشت، زیر آن سقف جا داشت. کسی از کسی سوال نمی‌کرد چه خطی دارید، چه اندیشه‌ای دارید. همین که ندای امام را لبیک گفته بود، به امام با لبیک خودش ارادت حقیقی ابراز می‌کرد، آن جا خانه‌ی او بود؛ مکانی که هر کسی از هر کجا خسته می‌شد، آن جا آرام می‌گرفت و آرامش پیدا می‌کرد و روح او، جان او، جسم او، آرامش پیدا می‌کرد. جبهه یک بهشت زنده بود. هر کس بتواند به هر مقداری این شمیم را، این عطر را به جامعه‌ی ما تزریق کند که جامعه ما این بو را استشمام بکند، به شهید خدمت کرده است.^۲

حفظ حرارت عشق

توصیه می‌کنم؛ ما در وسط عمر نیستیم، ما در سراسیمگی عمر هستیم. کاری که دوستان شهیدمان کردند در همین دوره عشق، حفظ این حرارت در وجود بود. فرمود اگر کسی جهاد نکرده باشد و از دنیا برود، در یکی از شعبه‌های نفاق از دنیا می‌رود. سوال کردند

۱. سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۱۵۲.
۲. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۴۳).



چطور ممکن است؟ خب جهاد ممکن است فراهم نشود برای انسان. اما نفس این که انسان در وجودش این حس را زنده نگه بدارد، با همین جمله‌ی ساده‌ای که ما بیان می‌کنیم که یا ابا عبدالله کاش ما بودیم در کربلا و تو را یاری می‌کردیم، ما این حقیقت را به طور حقیقی در وجود خودمان حفظ می‌کنیم. جهاد خیلی مهم است برادران؛ صیقل دهنده‌ی اساسی روح و جسم انسان است.^۱

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

نجات مستضعفین

ان شاء الله خداوند با حرکات شما، با دست شما، با اراده شما نصرت خود را برای مسلمین و مستضعفین محرومی که در مناطق مختلف محاصره هستند و انتظار دارند ما و شما برای نجاتشان عمل بکنیم، به ارمغان بیاورد و همه ما این افتخار را داشته باشیم که در نجات آنها، نام ما در پیشگاه خداوند ثبت شود.^۲

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

اولیاءالله

والله! نه به عنوان این که من یک سپاهی ام، گرچه من از ارادتمندان سپاه هستم؛ سپاه - که امروز مورد آماج کینه‌های دشمنان انقلاب است - پیوسته در دفاع از ملت و پیوسته در دفاع از این انقلاب و پیوسته در دفاع از ارزش‌های این انقلاب، سینه خودش را سپر کرده و در تقدیم فرماندهان، خودش را در صف اول شهادت و در معرض شهادت قرار داده است. سپاه مجموعه‌ای است از منتظران شهادت.

مردم! به اعمال من و امثال من نگاه نکنید. سپاه بهشت است که استشمام می‌شود. سپاه معراج شهادت است. سپاه معراج مجاهدین است. سپاه محبوب امام است. امام به سپاه نگاه کرد و فرمود من دست شما را می‌بوسم که دست خدا بالای آن است و اگر سپاه نبود، کشور نبود.

نگاه کرد به جبهه‌های سپاه و نیروهای مسلح فرمود آنها چه می‌کنند و بهتر است دم

۱. دو فصلنامه‌ی فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹ (مکتب حاج قاسم، ص ۱۸۹).

۲. سربازان سردار، ص ۷۰.

فرو بندم و خاضعانه و خاشعانه عرض کنم: السلام عليك يا خاصة أولياء الله.^۱ در جمع سپاه در میان سپاه هزاران اولیاء خاص خدا قرار دارد که ما آنها را نمی‌شناسیم.^۲

من را هدف قرار دهید، نه سپاه را

یک زمانی حضرت امام علیه السلام فرمودند «من از سپاه راضی هستم و هرگز نظرم بر نمی‌گردد». من این موضوع را به عنوان یک سپاهی نمی‌گویم، سپاه را با من که عیب دارم، مقایسه نکنید، من را هدف قرار دهید، نه سپاه را، اگر سپاه نبود، کشور نبود و این حرف همه روزها است.

نباید کسی سپاه را تضعیف کند و مورد حمله قرار دهد، نباید تداعی حرف‌های دوره‌های گذشته را کرد، چون امروز سینه سپاه برای ایثار در راه کشور و مردم سپر است و فرقی بین بالای شهر و پایین شهر نمی‌کند، ما باید حساس باشیم و سیاسی نگاه نکنیم، اگر ما مجاهدیم و عزت ایران را می‌خواهیم، باید این اصول را رعایت کنیم.^۳

هدف شهدا

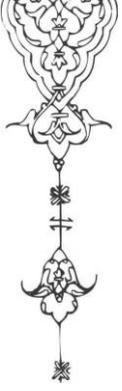
در تاریخ سؤال می‌کنند شهدا برای چه شهید شدند؟ برای چه رفتند؟ همه باید به این سؤال جواب بدهیم. این سؤال را باید از جمع خودمان، از وجدان خودمان، از فطرت خودمان بکنیم. این همه جوان، نخبه و... شهید شدند. چرا؟ قربانی مهم است اما مهمتر از قربانی، آن چیزی است که انسان برای آن قربانی می‌شود. عظمت آن چیزی که برایش قربانی می‌شود مهمتر از خود قربانی است. امام حسین علیه السلام عظیم است اما اعظم از

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۷۹.

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: إِنْ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَاءِهِ
این فضیلت بزرگ در بین فضایل بی‌شماری که برای مجاهدین فی سبیل الله نقل شده، بیشتر جلب توجه می‌کند. این واژه‌ها با همان معنای عرفی خود - نه اسرار الهی و عرفانی که دست ما از آنها کوتاه است - بی‌شک گفتار و نوشتار بشر عادی از بیان آنها عاجز است. این مدال الهی بر بازوان مجاهدان، چون خورشید در نزد صاحبان اسرار غیبی و ملکوتی می‌درخشد. مگر این جلوه همان خلقت نیست که ابراهیم خلیل الرحمن را مفتخر کرد؟ و بارقه‌ای از مقام حبیب الهی نیست که در تارک افضل موجودات می‌درخشد؟ و مگر نازله‌ی مقام ولیّ الهی نیست از امیرالمؤمنین تا خاتم الاولیاء که به آن اولیاء الله مشرف شده؟ اگر هست - که هست - با چه بیان می‌توان حول آن گردید و با کدام چشم بشری می‌شود این جلوه را دید؟ پس بهتر این‌که من قاصر با تقدیم «السلام عليك يا خاصة أولياء الله» دم فرو بندم و این کرامت بزرگ برای مجاهدان فی سبیل الله است، چه شهید یا پیروز شوند یا نشوند.

۲. برادر قاسم، ص ۴۲-۴۳.

۳. برادر قاسم، ص ۲۱۰.



امام حسین علیه السلام آن چیزی است که امام حسین علیه السلام برای آن قربانی شد و آن اسلام است. امام حسین علیه السلام فرمود: «إن کان دین محمد لم یستقم ألا بقتلی فیا سیوف خذینی» و...^۱

هجرت شهید

این جایگاه بزرگ و رفیعی که امام علیه السلام فرمودند: «ما که نسبت به مقام آن‌ها عاجزیم، همین بس که آنها "عند ربهم یرزقون" هستند» و در جای دیگری فرمودند: «شهید به دلیل این‌که از منیت خود و نفسانیت خود عبور می‌کند و خود را فدا می‌کند و خودی و منیّتی باقی نمی‌ماند، به دلیل این ذوب شدن، شهید حجاب‌های ظلمانی و نورانی را پشت سر می‌گذارد و به جایگاه "عند ربهم یرزقون" و به جایگاه "ضیافت الله" و "لقاء الله" نائل می‌شود.»

پایه اصلی که همه شهیدان ما طی کردند و به این جایگاه رسیدند و یکی از مقامات مهم رسیدن به جایگاه شهید است، پایگاه و مقام هجرت است. پایه رسیدن به مقام شهید و مقام شهادت مسئله هجرت است. هجرت از خود، هجرت از مقامات خود، هجرت از مال خود، هجرت از مکان خود، هجرت از دل‌بستگی‌های خود، هجرت از زیبایی‌های خود. شهدا این هجرت را در همه‌ی ابعادش در حد کمال انجام دادند. آن پدر شهید را که به اسم می‌شناسم وقتی می‌خواست که با دختر خودش خداحافظی کند، دستش را بر روی صورت دخترش مالید، رویش را برگردانید به طرف دیگرش که همسرش از او سؤال کرد چرا نمی‌بینیدش؟ گفت می‌ترسم او مرا بگیرد و مرا زمین گیر کند. این هجرت، هجرتی است که اگر در انسان صورت گرفته ولو این‌که به مقام شهادت نرسد، او از اجر عظمای الهی بنا به وعده خداوند در قرآن کریم بهره‌مند است.^{۳،۲}

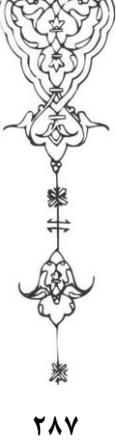
قداست فرهنگ شهید

این فرهنگ است که این شهیدان را سربلند نگه می‌دارد. در سختی‌ها مطیع‌ترین بودند. در شدت‌ها که زمان نافرمانی‌ها است و آن شدت‌ها و سختی‌ها، شدت‌ها و سختی‌های

۱. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۰ دی.

۲. کنگره سرداران و شهدای استان گیلان، ۱۳۹۵/۱۲/۱۴.

۳. این مرد پایان ندارد، ص ۱۰۶ - ۱۰۷.



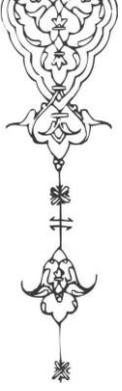
عادی طبع بدن نیست. آن شدت و سختی جان دادن و سر دادن است. در اوج سختی‌ها، مطیع‌ترین بودند. این جنگ به این دلیل گنج است و باید از آن حراست کرد. به این دلیل برجسته‌ترین شخصیت این نظام، فقیه جامع الشرایط، ولی فقیه ما این آثار جنگ را، این چفیه را دور گردن خود در جلسات رسمی و غیر رسمی در مقابل روسای جمهور دنیا همیشه حائل جسم خودش می‌کند چرا؟

یک دلیل آن عظمت و احترام و قدسیت این فرهنگ است. ولو این‌که یک پارچه است. چطور ما یک پارچه را متبرک می‌کنیم از حرم ائمه معصومین علیهم‌السلام به چشم خود می‌کشیم، همراه خود می‌بریم، تبرک می‌کنیم، او نگاهش به این پارچه یادگار این است. دوم ضرورت جامعه ما و درد جامعه ما درک این درد جبهه است. به این دلیل کنگره‌ها و یادواره‌های شهدا مهم‌اند. این‌ها نباید به یک روز و یک جلسه ختم شوند. این‌ها باید در همه مساجد و روستاها باید امتداد داشته باشند؛ به این دلیل خدا به این خون‌ها برکت داد.^۱

شرط شهید شدن

قدر مسلم در این جمع ما دو قشر حاضرند. یکی قشری که به شدت خائف و دیگری قشری که به شدت شایق است. او که خائف است، خائف عاقبت خود است مثل من و او که شایق است دنباله روی شوق شهیدان است و به شدت مثل بچه کبوترهایی به دنبال این است که آن دانه‌های دانش و معرفت را از شهیدان بیاموزد و توشه‌ی راه خود کند. آنچه که ما دیدیم نه به عنوان فهم از اسلام بلکه به عنوان یک تجربه از شهیدانمان، رؤیت کردیم این نکته‌ی مهمی است که خواهران من برادران من، عزیزان مشتاق! تا کسی شهید نبود شهید نمی‌شود. شرط شهید شدن شهید بودن است. اگر امروز کسی را دیدید که بوی شهید از کلام او از رفتار او از اخلاق او استشمام شد بدانید او شهید خواهد شد. تمام شهدای ما این مشخصه را داشتند. قبل از این‌که شهید شوند، شهید بودند. نمی‌تواند کسی قبل از این‌که علم بیاموزد عالم شود. شرط عالم شدن علم آموزی است؛ شرط شهید شدن، شهید بودن است. امروز برخلاف تصور همه که این جنگ را جنگ طایفه‌ای و جنگ شیعه

۱. این مرد پایان ندارد، ص ۸۱-۸۲.



و سنی می‌دانستند، بیش از هر زمان دیگر محبت بین شیعه و سنی ایجاد شد چون خون جوانان شیعه برای دفاع از نوامیس اهل سنت ریخته شد. اگر شیعه در موصل شهید نمی‌شد امکان نداشت سال‌های طولانی کسی این شهر را از دست این شر خارج کند، اگر خون شیعه از افغانستان، پاکستان و ایران به مدد مردم حلب نمی‌رفت این شهر در زیر تیغ‌های آخته داعش ذوب می‌شد. این را از زبان علمای اهل سنت می‌گوییم امروز اعتماد به ملت، قدرت و اقتدار ایران یک واقعیت ثبت شده است این مسئله در طول تاریخ اسلام بی‌نظیر است و سابقه ندارد.^{۲۱}

مغمومیت از عشق

اغلب ما از یک حس مشترک برخورداریم و آن، حس مغمومیت است. وقتی انسان چیزی را از دست می‌دهد یا برای چیز ارزشمندی تلاش می‌کند، اما قدرت وصول به آن را ندارد، احساس مغمومیت می‌کند. مغمومیت در یک جایگاه منفی اش، شکست است، افسردگی آور است، اما این مغمومیتی که من از آن حرف می‌زنم، این نشاط آور است، این پیروزی آور است، این معنویت آور است.

به من خیلی مراجعه می‌کنند. هر کس دستش به من می‌رسد، این را می‌گوید که: «دعا کن شهید بشوم. کمک کن ما در این جبهه‌ها حضور پیدا کنیم. من را مدافع حرم ببرید.» من به آن‌ها می‌گویم دعا کنید خداوند این حال را در شما حفظ کند. اگر این حال در انسان حفظ شود، این عشق و این حالت مغمومیت، من رزمنده‌ی دیروز، این تصاویر از جلوی چشمانم محو نشود و این صداها از گوش‌هایم محو نشود، اگر در این حال بمانم، چشم من پر از این تصاویر دوران دفاع مقدس و دفاع‌های مقدس دیگر باشد، من در این مغمومیت هم بمیرم، شهادت است.

اما وای به روزی که انسان این حالت غم‌راه، این حالت باختن‌راه، این حس از دست دادن‌راه، این حس جاماندگی‌راه، این حس از دست دادن دوستان را در اثر دنیا از دست بدهد! او خاسر است.^۳

۱. سخنرانی در یادبود شهدای سلمان، گیلان، ۱۳۹۵.

۲. این مرد پایان ندارد، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

۳. ذوالفقار، ص ۱۴۶.

تربیت

ما باید اخلاق، سیره و رفتار شهدا را بفهمیم و جوانان را با رشادت‌های این بزرگواران بیشتر آشنا کنیم. درست است که مناطق جنگی و جبهه‌های جنگ تحمیلی برای ما ارزشمند است اما خالقان این جبهه‌ها در کنار ما و در گلزار شهدا قرار دارند.

باید راهیان نور را به سمت نور که وجود ملموسی دارند، هدایت کرد. اساس اردوهای راهیان نور و این جلسه‌ها و یادواره‌ها تربیت یافتن است و برای شکل‌گیری تربیت واقعی، بخشی جنبه تقدیر دارد که شهدا به آن نیاز ندارند و بخش اساسی آن تربیت است که ما به آن نیاز داریم.^۱

نام شهیدان

این‌ها امامزاده‌های ما هستند، این‌ها صاحبان اعجازند. این‌ها منطقی‌ترین، سخت‌ترین و پاک‌ترین انسان‌ها و زیباترین چهره‌ها بودند. والله اعتقاد این هست نام این شهدا را مثل یک تابلویی در بهشت نصب کرده‌اند.^۲

ویژگی فرماندهان شهید

یکی از ویژگی‌های فرماندهان شهید ما که در جنگ پایه‌گذاری کردند، سنت شکنی در ابعاد مدیریتی جنگ بود. علم نظامی حکم می‌کند در آموزش‌ها و تربیت‌های نظامی مقام فرماندهی یک فاصله معناداری با خطر داشته باشد تا بتواند آن حادثه را کنترل کند. این موضوع شاید از دید نظامی یک توجیه علمی داشته باشد اما به دلیل نابرابری‌ای که در صحنه جنگ ما وجود داشت و متفاوت از هر جنگ کلاسیکی بود، فرماندهان شهید ما در سطوح گوناگون سنت شکنی کردند و این توجیه‌های علمی و نظامی را کنار گذاشتند. فرق فرماندهی در جنگ ما با فرماندهی در جنگ کلاسیک ارتش در دو کلمه «بیا» و «برو» بود.

یعنی یک فرماندهی ممکن است به نیروی تحت امرش دستور بدهد «بروید» یا این‌که خود در خط مقدم جنگ باشد و از خط مقدم به نیروهایش بگوید «بیاید». این

۱. برادر قاسم، ص ۸۹ (سخنان حاج قاسم سلیمانی در یادواره شهیدان محمدی پور).

۲. برادر قاسم، ص ۱۰۰.



دو چقدر با هم تفاوت معناداری دارد؟ فرماندهان ما در دفاع مقدس در نوک و قله خطر می‌ایستادند و به نیروهایشان می‌گفتند بیاید. شما نگاه کنید ببینید فرماندهان شهید ما در دوران دفاع مقدس چگونه و در کجا شهید شدند. شهید باقری، شهید همت، شهید زین الدین، شهید حسن باقری و... چگونه شهید شدند؟ در نوک خط حمله شهید شده‌اند یا با فاصله از خط حمله؟ فرماندهان ما درست در نقطه درگیری به شهادت رسیدند.^{۲،۱}

مدیون شهدایم

من معتقدم هر ایرانی باید در خانه خود یک عکس شهید داشته باشد و حس تعلق به شهید نباید در یک محدوده مشخص به نام خانواده شهید باقی بماند. اگر در اداره‌ای دولتی یا خصوصی عکسی از شهید نباشد، این بی‌معرفتی است. شمال و جنوب تهران و ایران و همه ما مدیون شهدا هستیم. شهیدان، خود را برای تمامی ایرانی‌ها فدا کردند. باید همه مادران در ایران اسلامی که عاطفه مادری دارند، خود را مادران شهید بدانند. یک زمانی فرمانده سپاه خدمت آقا رفت و گفت می‌خواهیم امام زاده‌ها را بازسازی کنیم. رهبری فرمودند شما مقبره امام زادگان خودتان یعنی شهدا را بسازید.^۳

شهدا، مرکز توسل

شاید بعضی‌ها شک کنند که آیا مزار این شهدا، مانند خداکرم سلیمانی، قباد شمس‌الدینی،^۴ فیروزی و علی دادی، مثل قبور ائمه است که ما برویم به آن‌ها التجاء و

۱. سخنان حاج قاسم در کنگره بزرگداشت شهید زین الدین و سرداران شهید قم.

۲. برادر قاسم، ص ۷۹.

۳. برادر قاسم، ص ۹۶ (قاسم سلیمانی در یادواره ۱۱۰۰ شهید شهرستان ملایر).

۴. قباد شمس‌الدینی، عید نوروز سال ۱۳۰۸ هـ.ش در آبادی روسکین از توابع شهرستان رابر کرمان در خانواده‌ای قرآنی دیده به جهان گشود. قباد در جریان پیروزی انقلاب اسلامی، از پروپا قرص‌ترین یاران امام علیه السلام بود، روحانی‌ای که هر ساله، ماه مبارک رمضان و ایام عزاداری سرور و سالار شهیدان از قم به منطقه می‌آمد، می‌گفت اسم سلمان برای شخصیت قباد زیننده‌تر است. از آن موقع دوستان به او سلمان می‌گفتند. با شروع جنگ تحمیلی همپای جوانان تا رسیدن به آرزوی دیرینه‌اش شهادت، پیش رفت. حاج قاسم سلیمانی، حاج قباد را مسلم ابن عوسجه لشکر می‌نامیدند.

حاج قباد در برابر اصرار و درخواست مسئولین وقت برای دریافت حقوق بخاطر حضور در جبهه برای آنان نامه‌ای کوتاه نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام به روان پاک شهدا. من چند تا گوسفند به اندازه‌ای که بچه‌هایم شکم‌شان را سیر کنند دارم، حقوق مرا بدهید به افراد نادر و بی‌سرپرست.»

تمسک کنیم؟ چرا شهدایمان مثل امام زاده‌ها هستند؟ این‌ها مثل یک شیء نورانی‌اند که وصل به منبع نور هستند، مثل یک مدار مغناطیسی که به یک مدار عظیم‌تر از خودش وصل شده است. شهدای ما معصوم نیستند، اما اتصال کامل و انتصاب کامل به معصوم دارند. مرکز توسل‌اند، مرکز توجه‌اند. اگر از این جمع سؤال کنی که قبر پدر بزرگ شما کجاست؟ بخش اعظم‌شان نمی‌دانند یا در طول سال سر قبرش نمی‌روند، نه زائری و نه ذاکری! اما این پسر حاج عزیز الله است، پسر محمد سلیمانی است ... این‌ها می‌ماند.

چرا پدر تلاش می‌کند نزدیک قبر پسر شهیدش دفن شود؟ پدر می‌خواهد به پسر تقرب پیدا کند. پسر به نقطه‌ای رسیده که پدر که تربیت‌کننده و آورنده او بود، به او تقرب پیدا می‌کند. اگر بنیاد شهید بخواند به پدر و مادر شهدا امتیاز بدهد، اجازه

رفته بود جماران، زیارت حضرت امام، مأمورین بیت، اجازه نمی‌دادند خدمت آقا برسند، حضرت امام به نحوی متوجه حضور او شده بود، فرموده بود بگذارید بباید، امام را زیارت کرده بود، به حضرت امام گفته بود: دعا کنید شهادت در راه خدا نصیبم شود، امام فرموده بود: امیدوارم از اجر شهادت بی‌نصیب نمانی. قیاد همیشه به این فرمایش امام می‌باید. یکی از هم‌زمان ایشان می‌گوید: روز قبل از عملیات، کنارش نشسته بودم و با هم درد دل می‌کردیم. در حالی که از درد کلیه به خودش می‌پیچید، گفت: تمام وعده‌های امام تحقق پیدا کرده؛ وقتی ایران آمد، دستش را بوسیدم و گفتم: دعا کنید شهید بشوم. این دعای امام هنوز روی زمین مانده است.

برای همیشه جنگ را رها می‌کنم

نزدیک عملیات والفجر ۸ یک روز «حاج احمد امینی» از فرماندهان گردان‌های لشکر ۴۱ ثارالله، پرسنل را در شهرک نورد پشت سنگر واحد تخریب جمع کرد. همه روی زمین نشستند. کمی از سختی عملیاتی که پیش رو بود، صحبت کرد و بعد گفت: «منطقه عملیاتی حساس و سخت است. من مجبورم افرادی را همراه خود ببرم که صد در صد به آنها اطمینان دارم. اطمینان دارم که می‌توانند این سختی‌ها را تحمل کنند. اگر چه همه چیز دست خداست، ولی من هم مسئولیتی دارم. وظیفه‌ای دارم که باید به آن عمل کنم. افرادی را که از صف خارج می‌کنم، می‌توانند به گردان‌های دیگر بروند. همه شما را می‌پذیرند و می‌توانید با قایق به عملیات بیایید.»

وقتی سخنانش تمام شد، نیروهایی را که در آموزش ضعیف نشان داده بودند یا احساس می‌کرد ضعیف یا سیگاری هستند یا سن و سالی از آنها گذشته، از بقیه جدا کرد. یکی از این افراد «قباد شمس الدینی» بود. پیرمرد ۶۸ ساله‌ای که به حاج احمد عشق می‌ورزید. حاج قباد با ناراحتی بلند شد و در گوشه‌ای ایستاد. وقتی کار حاج احمد تمام شد، به قصد خداحافظی به سوی افرادی که جدا کرده بود رفت.

ناگهان قباد گریه کنان گفت: «حاج احمد! الان زن و بچه من در جایی زندگی می‌کنند که اطراف آنها غیر از حیوانات وحشی چیز دیگری نیست و من آنها را در بیابان رها نکرده‌ام که تو دست مرا بگیر و از گردان کنار بگذاری. تمام سختی‌ها را تحمل کردم. با وجود سن و سال زیاد شنا یاد گرفتم. برای شب عملیات، غواصی آموختم. هیچ کس حاضر نیست زن و بچه‌اش یک شب جایی بخوابد که زن و بچه من می‌خوانند. اگر کسی حاضر شد، برای همیشه جنگ را رها می‌کنم.»

حاج احمد حاج قباد را گرفت، صورت او را بوسید و در حالی که عذرخواهی می‌کرد، گفت: «من درباره شما اشتباه کردم. شما بنشینید سر جایتان، قطعاً شما به اندازه تمام این گردان توانایی دارید.»

حاج قباد در این عملیات به شهادت رسید.

در فرازی از وصیت نامه شهید قباد شمس الدین آمده است:

«مسئولیت بدانند، اگر عهد خود با شهدا را فسخ کنند، یا حقی به نام شهدا از مظلومی پایمال شود، آن‌ها را نمی‌بخشیم. این حکومت خون نمی‌دهد تا شکم‌ها از مال دنیا پر شود، خون می‌دهد تا اسلام ناب محمدی برقرار باشد و عدالت و برابری حکم شود.» (برادر قاسم، ص ۹۷ - ۹۹)



می دهد نزدیک قبور شهدا دفنشان کنند. این مقام شهید خیلی مهم است. شما هر کسی باشی، سرلشکر یا فرمانده، تا شهید نشوی، آن جا جایتم نمی دهند. البته شهید مراتب متفاوتی دارد. اگر بگویند این شهید مثل علی اکبر امام حسین علیه السلام است؛ حرفی به گزاف گفته نشده است.

شما ببینید این جمله مقام معظم رهبری را که پیرامون امام علیه السلام فرمودند: «امام، بعد از معصوم بی نظیر بود»؛ ما چقدر بعد از معصوم امام زاده داریم؟ چقدر صحابه خاص داریم؟^{۲،۱}

ضرورت توجه به خانواده شهدا

ابراهیم علیه السلام بود که اسماعیل راضی به ذبح در راه خدا شد، بدون ابراهیم، اسماعیلی به وجود نمی آمد. امام حسین علیه السلام بود که علی اکبر علیه السلام شهید شد. پدران و مادران شهدا پرورش دهنده چنین گوهرهایی بودند. ما بعضی وقتها به خود شهدا توجه می کنیم اما به این خانواده های شهدا کمتر توجه می کنیم. اگر در جامعه امروز ما یک دکمه کت فلان شاه قاجار پیدا بشود، همه برای خرید این یک چیز بی ارزش اقدام می کنند! اما این ها پدر، مادر یا فرزند شهید هستند که سلول های وجودشان در شهید هست. نباید از این خانواده ها غفلت کنیم.^۳

سلام بر حججی

شهید سلیمانی در یادداشتی بر کتاب «سربلند» که در ارتباط با شهید سرافراز مدافع حرم، شهید محسن حججی بود، خطاب به دخترش نوشت: «سلام بر حججی که حجتی شد در چگونه زیستن و چگونه رفتن. فدای آن گلویی که همچون گلوی امام حسین علیه السلام بریده شد و سلام بر آن سری که همچون سر مولای شهیدان دفن او نامشخص و به عرش برده شد. دخترم آنها را الگو بگیر و مهم ترین شادی آنها عفت و حجاب است».^۴

۱. بخشی از سخنرانی حاج قاسم سلیمانی در یادواره شهدای روستای قنات ملک.

۲. برادر قاسم، ص ۹۷ - ۹۹.

۳. برادر قاسم، ص ۸۰ (سخنان شهید حاج قاسم سلیمانی در جمع اینارگران در سالروز حماسه فتح خرمشهر).

۴. دو فصلنامه ی فرهنگی و هنری کسرا بهار ۱۳۹۹ (ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۲۴۱).

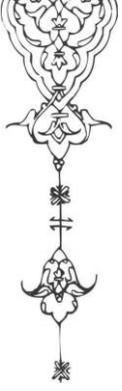
مقاومت لبنان، شریف‌ترین گروه مقاومت

حضور نزدیک به ۲۰۰ هزار نیروی آمریکایی در منطقه به خاطر تصرف افغانستان و عراق باعث گردید دشمنان جهان اسلام نقشه‌ی جدیدی برای خاورمیانه طرح ریزی کنند که یکی از ابعاد آن تصرف جنوب لبنان، مجازات اعضای حزب الله و کوچ دادن شیعیان جنوب لبنان به چند کشور شمال آفریقا به منظور تأمین امنیت همیشگی دولت صهیونیستی بود. در چنین شرایطی که دولت غاصب برای حمله‌ی به جنوب لبنان آماده می‌شد، حزب الله به فرماندهی عماد مغنیه دو سرباز آن‌ها را به اسارت گرفت تا حکمت الهی باعث شود حمله دشمن زودتر از زمان مقرر شروع شود.

شهید قاسم سلیمانی در یک برنامه‌ی تلویزیونی به شرح مآلوم‌ها پرداخت که قسمتی از آن را می‌خوانید:

خدمتتان عرض کنم که در مسأله‌ی جنگ ۳۳ روزه عوامل پنهانی وجود داشت که در واقع عوامل واقعی جنگ بود، یک عامل ظاهری و آشکاری داشت که بهانه‌ی آن در واقع اهداف پنهانی بود که رژیم می‌خواست در مقطعی عمل بکند. البته این‌که عرض می‌کنم عوامل پنهانی داشت ما اطلاعاتی نسبت به آمادگی‌های رژیم داشتیم اما اطلاعاتی نسبت به این‌که دشمن می‌خواهد هجومی را انجام بدهد در یک غافلگیری نداشتیم. بعداً از دو وضع و دو موضع به این جمع بندی رسیدیم که قبل از شروع این جنگ بنا بود جنگی با سرعت و با غافلگیری انجام شود و در آن غافلگیری حزب الله منهدم شود. این جنگ در شرایطی اتفاق افتاد که دو اتفاق مهم یکی مربوط به کل منطقه و دیگری مربوط به خود رژیم صهیونیستی اختصاصاً وجود داشت.

در مسأله‌ی منطقه آمریکا با توجه به حادثه‌ی یازده سپتامبر به یک توسعه‌ی فوق العاده‌ای در حضور نیروهای مسلح خودش در منطقه ما رسیده بود که تقریباً مشابه این در جنگ جهانی دوم بود در سال ۱۹۹۱ که در اثر حمله‌ی صدام به کویت، حمله‌ی آمریکا انجام شد. آن هجوم آمریکا و شکست صدام یک ته نشین مسلحانه‌ای در منطقه‌ی ما داشت که منجر شد به یک استقرار نیروی آمریکایی اما بعد از یازده سپتامبر به این طرف به دلیل دو هجوم سنگینی که آمریکا داشت تقریباً نزدیک چهل درصد از نیروهای مسلح در خدمت آمریکا مستقیماً وارد منطقه ما شدند و بعداً در طول



مدت به دلیل تعویضات و تغییراتی که انجام گرفت حتی به نیروهای ذخیره و احتیاط و گارد ملی هم کشیده شد. یعنی تقریباً می‌توان گفت که بیش از شصت درصد ارتش آمریکا اعم از نیروهای داخلی تا نیروهای بیرونی وارد منطقه‌ی ما شدند بنابراین یک حضور بسیار حجیم در بعد کمی که فقط در عراق بالغ بر ۱۵۰ هزار نفر سرباز وجود داشت و قریب بیش از سی هزار نیروی آمریکا در افغانستان بود این غیر از نیروی متحدین بود که در افغانستان قریب به ۱۰ هزار نفر بودند. بنابراین یک نیروی دویست هزار نفری آموزش دیده‌ی متخصص در منطقه‌ی ما در کنار فلسطین حضور داشت. این حضور طبیعتاً فرصت‌هایی را برای رژیم صهیونیستی ایجاد کرد، یعنی حضور آمریکا در عراق مانع تحرک سوری‌ها در سوریه بود. تهدیدی علیه دولت سوریه هم محسوب می‌شد. تهدیدی علیه ایران هم محسوب می‌شد.

بنابراین شما اگر به جغرافیای عراق نگاه کنید در جنگ ۲۰۰۹، در جنگ ۳۳ روزه، می‌بینید در این جغرافیای وسط که حلقه‌ی اتصال کشور محور و مادر مقاومت هست، آمریکا یک حائل قریب به ۲۰۰ هزار نفره نیروی مسلحی ایجاد کرده با صدها فروند هواپیما و هلی کوپتر به اضافه‌ی هزاران دستگاه زرهی. طبیعتاً این موضوع به رژیم صهیونیستی فرصتی می‌داد که از این موضوع بهره برداری کند و اقدامی را انجام بدهد یعنی این هیمنه در ترساندن ایران اثر دارد و توقف و ترساندن سوریه اثر دارد بنابراین نباید این دو نظام اقدامی را انجام بدهند.

رژیم صهیونیستی بر مبنای این تصور، خصوصاً دولتی که سر کار بود دولت بوش، که دولت تندمزاجی بود و در موضوعات سریع التّصمیم بود، خصوصاً تیمی که در کاخ سفید حاکم بود همراه با رژیم صهیونیستی بود. بنابراین آن‌ها فرصت را مناسب می‌دیدند برای این که چنین اقدامی را انجام بدهند.

چون همه‌ی راه‌ها مورد حمله قرار گرفته بود خصوصاً تنها راه رسمی ورودی که مصنع نامیده می‌شود، گذرگاه مرزی لبنان به سوریه زیر آتش هواپیما بود و هواپیما لحظه‌ای ترک نمی‌کردند، ما با دوستانمان از راه خط امن تماس داشتیم. عماد آمد دنبال من و من را از سوریه از یک راه دیگری که یک بخشش پیاده بود یک بخشی را با ماشین طی کردیم. منتقل کرد به لبنان. آن وقت هنوز جنگ، گستره‌ی اصلی‌اش تمرکز

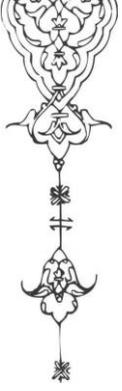
بر ساختمان‌های اداری حزب الله بود و بر جنوب اغلبش، و بعضاً نقاطی که در مراکز میانی و شمالی داشت تقریباً هفته‌ی اول بود که داشت سپری می‌شد، از تهران اصرار داشتند که من بیایم برای توضیح، من از یک راه فرعی برگشتم و آمدم. آن وقت مقام معظم رهبری در مشهد بودند. خدمت ایشان رسیدم. برای این جلسه سران سه قوه و مسئولین اصلی که عضو شورای امنیت ملی هستند، از بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی دعوت شده بودند.

من در آن جلسه گزارش دادم. وقت نماز شد رفتند برای وضو گرفتن. من هم رفتم وضو بگیرم، آقا هم آستینشان را بالا زده بودند وضو گرفته بودند، برمی‌گشتند با دست اشاره کردند به من که بیا. من رفتم آقا فرمودند که شما می‌خواستی از این گزارشت به من چیزی بگویی؟ من عرض کردم نه فقط می‌خواستم توضیح واقع را بدهم. آقا فرمودند این را فهمیدم. چیز دیگری نمی‌خواستی بگویی. عرض کردم نه. نماز خواندیم برگشتیم به جلسه. گزارش من تمام شده بود. آقا شروع کردند به صحبت کردن. چند تا مطلب را فرمودند، فرمودند که نکاتی که فلانی گفتند پیرامون جنگ همین طور است.

این جنگ، جنگ بسیار سخت و شدیدی است. اما من تصور می‌کنم این جنگ شبیه جنگ خندق است آیات جنگ احزاب یا همان جنگ خندق را، آقا قرائت کردند. حالت مسلمان‌ها، حالت اصحاب و یاران پیغمبر، حالتی که بر صف آن‌ها حاکم بود این را بیان کردند. بعد فرمودند که اما من تصور این است پیروزی این جنگ همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود.

من در دلم تکان خوردم. چون اصلاً چنین ظنی از نظر نظامی نداشتم یعنی درد لم تمنا کردم کاش آقا این را نمی‌فرمودند که نتیجه این است نتیجه یعنی پیروزی، جنگ احزاب پیروزی بزرگ پیامبر بود.

بعد دو نکته‌ی دیگر فرمودند. من در تجربه‌ی این بیست سالی که در محضر آقا بودم، نتیجه‌ی تقوا را که ثمره‌ی او حکمت می‌شود، بر زبان و بر دل و بر عقل، در آقا کامل دیدم، کامل. لذا در هر چیزی که الان شبیه می‌کند مطمئن می‌شوم انتهایش یک چیزی در آن شبیه در می‌آید یا بر چیزی که یقین می‌کنند مطمئن می‌شوم در آن چیزی به دست می‌آید.



آقا فرمودند که من تصورم این است که اسرائیل این طرح را از قبل آماده کرده بود و می‌خواست همین طرح را در یک غافلگیری کامل به مورد اجرا بگذارد و حزب الله را در غافلگیری نابود کند.

عمل حزب الله در گرفتن این دو اسیر آن غافلگیری را به هم زد. من این اطلاعات را نداشتم، سید این اطلاعات را نداشت. عماد نداشت هیچ کدام این اطلاعات را نداشتم. خبر آن‌ها لب مرز بودند می‌دیدند.

این برای من خیلی نویدبخش بود، چون سید را خیلی کمک می‌کرد و راحت می‌کرد. در آن اوایل به این شدت نبود در این اواخر شدید شد حجم شهدا بالا رفت، حجم دمار، انهدام بالا رفت.

سید عبارت‌هایی بیان می‌کرد که من را متأثر می‌کرد. نمی‌خواهم آن عبارت‌ها را بیان بکنم. دیدم این بیان خیلی بیان خوبی است برای او که ممکن است کسی شماتت کند که بگوید حزب الله چرا برای گرفتن دو اسیر کل شیعه را با خطر مواجه کرد. اما چنین موضوعی که حزب الله با یک دو اسیر گرفتن خودش را از یک نابودی کامل نه تنها خودش را ملت لبنان را نجات داد، این خیلی نویدبخش و مهم بود. نکته‌ی سومی هم فرمودند که جنبه‌ی معنوی داشت فرمودند که به این‌ها بگویید دعای جوشن صغیر را بخوانند خبر در شیعه عموماً معروف دعای جوشن کبیر است دعای جوشن صغیر معمولاً در این معرفیت، حداقل در بین عموم عامه، نیست، خواص فرق می‌کند بعد آقا توضیح دادند که یعنی ما تصور دیگری نکنیم در این موضوع که این دعای جوشن صغیر چیست. مثلاً مثل بعضی‌ها می‌گویند این چهار تا قول هو الله را بخوان، مثلاً این حمد را بخوان، موضوع حل است فرمودند که این دعای جوشن صغیر حالت یک انسان مضطر است انسانی که در یک اضطرار شدید است می‌خواهد با خدا حرف بزند، این حال یک انسان مضطر است.

من همان روز آدم تهران و برگشتم مجدداً به سوریه ولی یک احساس بسیار خوبی داشتم، یعنی حامل یک چیزی بودم که برای سید شاید از هر امکان دیگری ارزشمندتر است و مجدداً همین جور عماد آمد دنبال من و از همان راه برگشتیم، و رفتم پیش آقا سید. من موضوع را نقل کردم برای ایشان.

شاید هیچ چیزی به اندازه‌ی این کلمات در روحیه‌ی سید مؤثر نبود اولاً ایشان یک خصوصیتی دارد تا حالا ماها هیچ کدامان به این درجه نرسیدیم و فکر می‌کنم که ما اصلاً درس ولایت شناسی را باید برویم پیش ایشان یاد بگیریم. او اعتقاد جدی دارد به بیانات مقام معظم رهبری، این‌ها را یک بیانات الهی، غیبی می‌داند لذا فوق‌العاده در هربیانی هر کلمه‌ای که از ناحیه‌ی مقام معظم رهبری صادر می‌شود به آن اهتمام جدی دارد، توجه اساسی دارد. من توضیح دادم خیلی خوشحال شد اول به سرعت موضوع اول را که این، پیروزی اش، نتیجه‌اش جنگ خندق خواهد بود صعوبات شدیدی دارد سختی‌های زیادی دارد. اما پیروزی بزرگی دارد، این از قول مقام معظم رهبری منتشر شد در بین همه‌ی مجاهدین از کسانی که در نقطه‌ی جلویی بودند در مقابل دشمن تا همه‌ی صفوف. ثانیاً این تحلیل که دشمن از قبل یک طرح داشت، شد مبنای اصلی عملیات سید در توجیه افکار عمومی و توجه افکار عمومی به نیت دشمن. در موضوع سوم دعای جوشن صغیر رایج شد و چون مفاهیم خیلی ارزنده‌ی عرفانی و معنوی دارد، شاید بتوان گفت در مفاتیح جزو بهترین دعاهایی است که دارای مفاهیم بسیار معنوی عبودی است. آن قدر این وسعت انتشار پیدا کرد و این تلویزیون المنار به شکل مرتب پخش می‌کرد و آن را با یک صوت خیلی خوبی، صوت حزینی قرائت می‌کرد که در ساحه‌ی مسیحی هم این دعا را می‌خواندند. چون دعا، دعای الهی است، عرفانی است متعلق به یک طایفه نیست یعنی هر کسی که عبودیت داشته باشد، و در واقع تعبّد داشته باشد به موضوعات به قدرت الهی، به خداوند سبحان، این درش اثر می‌گذارد لذا خیلی مؤثر بود.

این شروعی شد برای یک تحرک دیگر و در واقع می‌توان گفت یک خون تازه‌ای در وجود حزب الله دمید که حزب الله با امید بیشتر و اعتماد به نفس بیشتری وارد معرکه با دشمن شد.

من تا پایان جنگ برنگشتم و به طور کامل در این ۳۳ روز ماندم در لبنان. بعد از این که جنگ تمام شد من برگشتم.

یکی از برادرهای حزب الله که اهل تدین و تشرّع بود در جنوبگفت دیدم یک بانویی آمد، یک یا دو تا بانوی دیگر در کنارشان بود، من در عالم خواب حس کردم حضرت



زهرایین هستند. رفتم به سمتشان. به عربی گفتم به او که ببین وضع ما را، چه وضعی داریم، گفت: حضرت فرمودند: «درست می‌شود.»

گفتم نه. من مثل این که مصر بودم خودم را به پای ایشان برسانم، و اصرار داشتم از ایشان چیزی بگیرم. بعد از اصرار کردن، ایشان فرمودند: «درست می‌شود.» یک دستمالی از داخل یک روپوشی که داشتند بیرون آوردند و تکان دادند و فرمودند: «تمام شد.» یک لحظه بعد هلی کوپتر اسرائیلی با موشک زده شد و بعد از این سقوط رژیم شروع شد، یعنی زدن تانک‌ها، از این جا به بعد معادله‌ی جدید آمد لذا همه‌ی شروط قبلی خودشان را نادیده گرفتند و ازش عبور کردند و مجبور شدند شروط حزب الله را قبول بکنند و آتش بس را بپذیرند و این پیروزی بسیار بزرگی برای حزب الله رقم خورد، نه پیروزی شد بلکه نقطه‌ی عطفی شد که پایانی شد بر تصور هجوم رژیم صهیونیستی بعد از آن به لبنان و این تصور تا به امروز وجود دارد و به نظرم به سادگی این تصور غیر قابل وهم است.

نه تنها حزب الله اثرگذار شد بر تصور هجوم رژیم صهیونیستی به لبنان بلکه بر تصور رژیم صهیونیستی برای هر هجومی اثرگذار شد و من عرض می‌کنم بعد از جنگ ۳۳ روزه استراتژی بنگورین در جنگ پیش دستانه و در جنگ قدرت هجومی یا استراتژی هجومی، آرام آرام تبدیل شد فقط به استراتژی دفاعی و شما دیدید در این اتفاقی که چند هفته‌ی قبل افتاد، که حزب الله تهدید کرد به زدن رژیم صهیونیستی و انتقام این دو شهید، فاصله‌ی سه تا پنج کیلومتر رژیم صهیونیستی از نقطه‌ی صفر مرکزی فرار کرد به عمق به طوری که خبرنگاری المیادین رفت آن طرف سیم خاردار گفت من از فلسطین اشغالی به شما گزارش می‌دهم این اثر جنگ ۳۳ روزه است.^{۲۱}

اهمیت لبنان و غزه

مسلمانان غزه و لبنان خط مقدم ما هستند

این که گفتند «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» نفهمیدند و دروغ گفتند. اگر غزه و لبنان نبودند امروز جانی در تن ایران باقی نمی‌ماند. آن مسلمانان غزه و لبنان، خط

۱. شهید قاسم سلیمانی، مصاحبه با تلویزیون جمهوری اسلامی ایران، با اندکی ویرایش.
۲. این مرد ندارد، ص ۱۴۶ - ۱۵۸.

مقدم ما هستند. جدا از موضوعات اعتقادی، آن جا خط مقدم ماست. چرا اسرائیل مسلح به ده‌ها موشک اتمی، جرأت نمی‌کرد و جرأت هم نخواهد کرد به کشور ما حمله بکند؟ چون قدرت را در آنجا می‌بیند. امروز ایران به لطف و عنایت خداوند به برکت این خون‌ها، به برکت انوار قدسیه امام، به برکت رهبری‌های داهیه‌انه مقام معظم رهبری در اوج قله حقیقی است. این را دشمن اعتراف می‌کند، کاری به ما ندارد، نیازی نیست ما شعار بدهیم. دشمن می‌گوید که ایران عراق را بلعیده است، ما که نمی‌گوییم و البته این را قبول هم نداریم. دشمن نگاه می‌کند به همین مستضعفینی که با ایران مرتبط هستند و در عراق در قله این حکومت نشستند. حکیم، نوری مالکی، جعفری و طالبانی را می‌بینند و می‌گویند ایران، عراق را بلعیده است.^۱

شجره‌ی طیبه

حشد شعبی^۲ یک شجره طیبه و سرمایه بزرگی برای ملت عراق است. این پیروزی‌های بزرگی که امروز در میدان اتفاق افتاد، یقیناً به مدد حشد شعبی و ارتش عراق و شرطه اتحادیه بوده اما نقش حشد شعبی نقش بی‌بدیلی بود. نیروهای جوان داوطلبی که در کنار ارتش قرار گرفتند و تأثیر این دو نیرو بر یکدیگر، حماسه‌های بزرگی ایجاد کرد. حشد یک ضرورت برای ملت عراق بود که برای همیشه نگاه بدخواهان را از عراق دور کرد و هر نگاه توطئه آمیزی را در عراق برای همیشه خنثی کرد. یک قدرت مردمی عظیمی پایه گذاری شد. تأثیر فرهنگی حشد، تأثیر بزرگی بود. امروز ساختار حشد، قدرتمندتر از ساختارهای هر ارتشی در منطقه هست.^۳

خط مقدم مقاومت

عده‌ای انتقاد می‌کنند که چرا ما از سوریه اینقدر حمایت می‌کنیم که باید در پاسخ آنها

۱. برادر قاسم، ص ۲۱۱ - ۲۱۲ (سخنان شهید قاسم سلیمانی در یادواره شهید حاج علی محمدپور).

۲. واژه‌ی الخشد به زبان عربی به معنای بسیج و واژه‌ی الشعبی به معنای مردمی می‌باشد. ترکیب این دو واژه نیز به معنای بسیج مردمی است. حشد شعبی نیروهای مردمی هستند که از بطن فتوای جهاد کفایی آیت الله سیستانی مرجع عالی قدر شیعه و زمانی که داعش مناطق عمده‌ای از عراق را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده، متولد شد. عقیل حسینی رئیس شورای بسیج عراق آن را ادامه‌ی بسیج ایران توصیف کرد. وی پیشتر گفته بود که بسیج عراق با تجربه‌ی بسیج ایران تشکیل شده است. همچنین نوری مالکی در مصاحبه با خبرگزاری ابنا تصریح کرد: ما در ساختار بسیج عراق از بسیج ایران الگو گرفتیم.

۳. برادر قاسم، ص ۲۴۱ - ۲۴۲ (سخنان شهید قاسم سلیمانی در مراسم یادبود شهید مدافع حرم نصیری).



گفت که ما به تبلیغات دشمن توجه نداریم چرا که سوریه خط مقدم مقاومت بوده و این واقعیت انکارناپذیر است؛ ما وظیفه داریم از مسلمانان حمایت کنیم زیرا آنها زیر فشار و ظلم هستند.

در قضیه حمله به سوریه ۷ کشور یعنی قطر، ترکیه، عربستان، فرانسه، انگلیس، آمریکا و اسرائیل در خط مقدم قرار دارند و در واقع معتقد به سقوط بشار اسد هستند.

در حال حاضر سران رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای منطقه، اصرار عجیبی دارند که بشار برود و حتی می‌گویند اگر القاعده هم بیاید، بهتر از بشار است. جبهه النصره پاتوقی از کشورهای مختلف شده است و کارهای بسیار وحشیانه‌ای انجام می‌دهند که برخی از آنها بقدری فجیع است که نمی‌توان گفت، بطوری که برخی از مخالفان اسد می‌گویند اگر انتخابات صورت گیرد به بشار رأی می‌دهند و معتقدند بشار از آنها دموکراتیک‌تر است.

آمریکا در حمله به سوریه، روش‌های مختلفی را برای سرنگونی بشار آزمایش کرد، فشار سیاسی و ورود القاعده از جمله آنها است و آخرین بهانه هم استفاده از سلاح شیمیایی است که در این قضیه هم به نتیجه نمی‌رسند.

آمریکا در مصر به دنبال دموکراسی، در سوریه به دنبال حقوق بشر و در ایران نگران بحث هسته‌ای نیست بلکه هدف اصلی‌شان این است که خط مقاومت را بشکنند؛ ما تا آخر از سوریه حمایت می‌کنیم و الان قضیه سوریه برای آمریکا حیثیتی شده است از این رو این همه دست و پا زده و حتی در ظاهر می‌خواهد با موفقیت بیرون بیاید.^۱

مشکل سوریه

اگر کشور و دولت سوریه یک حاج همت، یک حسین خرازی و یک کاظمی از خودشان مثل این‌ها داشت، این کشور بیمه بود؛ هیچ یک از تهاجم‌ها در آن تأثیر نداشت اما حلقه مفقود وجود چنین انسان‌هایی است که در دوران دفاع مقدس ما به وجود آمد و منجر به تحولات بسیار متحیرکننده اساسی در ابعاد مختلف اخلاقی و رفتاری شد؛ به

۱. برادر قاسم، ص ۲۴۰ (سخنان شهید قاسم سلیمانی در مجلس خبرگان رهبری).

طوری که بعضی از نوجوانان به جایی رسیدند که علمای بزرگ ما حقیقتاً به حال آنها حسرت می‌خوردند.^۱

مدافعان حرم

مدافعان حرم فقط مدافعان خاک نیستند. بلکه مدافع حریم حرمت انسانیت هستند. اگر آنان تن به بلا نداده بودند و جان خود را سپر جان‌ها نکرده بودند، آن چنان مصیبتی این کره خاکی را فرا می‌گرفت که غیر از مصیبت کربلا همه مصیبت‌ها به فراموشی سپرده می‌شد.^۲

مسجد و مسئولیت‌ها

این تصویر معروف شهید حججی که یک داعشی در پشت او قرار گرفته و او را اسیر کرده است را همه دیده‌اند. این دو چهره یعنی آنکه می‌خواهد ذبح شود که شهید حججی است و آنکه ذباج است که همان داعشی است، هر دو ثمره‌ی مسجد هستند؛ منتها آنکه ذبح می‌شود، ثمره‌ی یک نوع مسجد است و آنکه ذباج است، ثمره‌ی مسجد دیگری است! همه‌ی دعوای ما در عالم اسلام با غرب بر سر یک مسجد است و همه‌ی وحدت ما در عالم اسلام هم بر سر یک مسجد است. همه‌ی این جنگ‌ها و همه‌ی این توطئه‌های علیه عالم اسلامی بر سر مسجدالاقصی است و همه‌ی آن چیزی که می‌تواند عالم اسلامی را وحدت دهد بر سر یک مسجد است که آن مسجدالحرام است. این را اگر بخواهیم گسترده‌اش کنیم جای بحث اساسی دارد. مسجد در حقیقت حیات دینی سیاسی و اجتماعی عالم اسلامی است.

سه نوع مسجد در عالم اسلامی داریم

ما در عالم اسلامی سه نوع مسجد داریم و ثمره‌های آن را هم مشاهده می‌کنیم. سه نوع مسجد که در عالم اسلامی فعال هستند در کشور ما هم وجود دارند؛ نوع اول مسجد، مسجدی است که آگاه‌سازی و تربیت می‌کند و در دو بعد از اسلام دفاع می‌کند. اول در

۱. برادر قاسم، ص ۱۹۶ (سخنان حاج قاسم سلیمانی در یادواره فرماندهان شهید ۲۷ محمد رسول الله ﷺ).
۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۶ دی.



بعد فرهنگی و دینی؛ در واقع یک مقابله‌ای با تهاجم فرهنگی که امروز خیلی پیچیده‌تر و وسیع‌تر و ناپیداتر از دیروز شده است انجام می‌دهد. این اسمی هم که رهبر انقلاب گذاشتند و تهاجم فرهنگی نامیدند، حقیقتاً نامگذاری به جایی بود. تمام مطالبی که مقام معظم رهبری می‌فرمایند و موضوعات گوناگون را نامگذاری می‌کنند خیلی از حکمت‌های عمیقی برخوردار است. ناتوی فرهنگی، شبیخون فرهنگی و تهاجم فرهنگی کلماتی هستند که بیدارکننده‌اند و مانند یک فریاد و داد است. شما وقتی یک حادثه‌ای را مشاهده می‌کنید اگر با صدای آهسته نتوانید افراد را آگاه کنید، داد می‌زنید. معنای کلمه‌ی شبیخون فرهنگی همان داد و فریاد است که اگر کسی در خودش یک ذره توجه داشته باشد، می‌تواند به عمق آن پی ببرد که یک جوان احساسی این حرف را نمی‌زند، بلکه یک مرجع تقلید و یک ولی فقیه و شخصیتی که بیش از هفتاد سال در این بستر اسلام رشد کرده و رشد ایجاد کرده است این حرف را می‌زند.

یک مسجد دیگر همزمان که با تهاجم فرهنگی مقابله می‌کند تربیت مدافع هم می‌کند. هم تربیت مدافع فرهنگی می‌کند و هم برای ایشار و فداکاری نیرو تربیت می‌کند. آنجایی که قرار شد دفاع نظامی و امنیتی بکند، این روح و این آمادگی در نیروهایش وجود داشته باشد. این کار در دولت‌ها و ساختارهای دولتی و پارلمان و وزارتخانه نمی‌شود، بلکه فقط در مسجد می‌شود. ما پیروزی‌مان را در جنگ هشت ساله مدیون مسجد هستیم. البته وقتی مسجد می‌گوییم منظورمان پیکره‌ی مسجد نیست که مقدس هم هست، بلکه منظورمان امام آن مسجد هست که در مسجد امام جماعت است و در رأس آن‌ها امام جامعه یعنی مقام معظم رهبری هستند.

مسجدی با وظیفه‌ی انفجار ماشین اسلام!

یک مسجد دیگر هم داریم که وظیفه‌اش انفجار ماشین اسلام است و آن مسجدی است که ائمه تکفیری بر آن سوار هستند و نتیجه‌اش تولد مولود نامبارک خبیثه‌ای است که به نام داعش و جبهه‌النصره در سطوح گوناگون می‌بینیم. این سه نوع مسجد هستند که هر سه در عالم اسلامی وجود دارند و نتیجه آن را هم می‌بینیم.

خب ما الآن در دو خطر مواجه هستیم؛ یک خطر داخلی که نام آن را فتنه مذهبی گذاشته ایم و یک خطر خارجی که تهاجم گسترده تری بر عالم اسلامی است و همه

تلاش‌شان این است که یک همسان سازی در عالم اسلامی مشابه آن چیزی که تصور می‌کنند ایجاد کنند. آن‌ها کاری به حجم نمازخوان‌ها و تعداد آنان ندارند، بلکه با آن چیزی که به نمازگزاران تزریق می‌شود کار دارند. در هر کجا که باشد با این نوع مساجد کار دارند. شما به اردن هم که بروید مساجد گسترده‌ای می‌بینید که بیشتر از مساجد شهر تهران است، اما یک بی‌خبری در نمازگزاران آن‌ها تزریق می‌شود. آن طرفشان در رژیم صهیونیستی کشتار وجود دارد و در این طرف افراد از آن بی‌خبر و نسبت به آن بی‌تفاوت هستند! درالزهر مصر هم که تربیت یافتگان دینی هستند، نسبت به مسائل غزه که در کنار آن‌ها رخ می‌دهد بی‌تفاوت هستند.

با امام جماعت خسته خط می‌شکند!

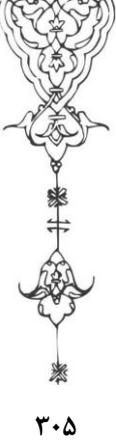
نکته‌ی بعد این است که ما در کشور خودمان با یک رشد الحادگری و لابلالی‌گری مواجه هستیم. خب مثلاً به من می‌گویند شما مسئول جلوگیری از سقوط این پل هستید. خب اگر من تمام نیروهایم را در طول و عرض این پل قرار بدهم، آیا می‌توانم آن را حفظ کنم؟ حفظ این پل یک محیطی دارد. اگر این محیط سقوط کرد این پل سقوط کرده است. اگر این محیط سقوط کرد این پل سقوط کرده است. اگر محیط سقوط کرده است. اطراف پل در اختیار دشمن قرار گرفت، شما دیگر نمی‌توانید در آن پل مقاومت کنید و یک جزیره‌ی کوچک می‌شوید که به زودی سقوط می‌کند. نگاه مسجد به عنوان امامان جماعات یک وقت نگاه به این دویست و سیصد متر است که محیط داخلی مسجد است که این همان حفظ پل است، این همان سیصد نفری است که پشت شما نماز می‌خوانند که ممکن است حفظ شوند و ممکن است از دست بروند. اگر می‌خواهیم جامعه را حفظ کنیم باید بدانیم که یک مسجد مانند یک قرارگاه است که یک محیط امنیتی و فرهنگی دارد. اگر شما همین محدوده داخل مسجد را مقیاس قرار می‌دهید و ارزیابی می‌کنید، اشتباه است و فایده‌ای ندارد و باخته‌اید. من یک زمانی در سپاه پرسیدم که فلان سردار کجاست گفتند که رفته است، فلانی که می‌گویم منظورم فرماندهی جنگ و فرماندهی لشکر است؛ من به آن فرمانده گفتم که خط شما سقوط کرده است. کسی که نتواند نیروهایش را حفظ کند، خطش سقوط کرده است. سقوط خط من این نیست که دشمن وارد بشود، بلکه این است که نیروهایم متفرق بشوند. اگر مسجدی نیروی خودش



و محیط اطرافش سقوط کرد، امام جماعت آن مسجد سقوط کرده است. این خطش شکسته و دشمن وارد خطش شده است. این نتوانسته خوب مراقبت و دیده بانی کند؛ این جاذبه خوب نداشته است؛ این که ما هنر بکنیم یک برادر چند شغله و خسته را امام جماعت مسجد یک محله پنجاه الی صد هزار نفری بکنیم اشتباه است! ما یک امام جماعت خسته و پرمشغله را امام جماعت مسجد چنین محله‌ای می‌کنیم و افتخار می‌کنیم که فلانی امام جماعت ما در فلان جا است با بیست کار و شغل! خب این آدم خسته چگونه می‌تواند محیط به این بزرگی را حفظ بکند. اگر این امام جماعت رفت در این محیط مثلاً ده کیلومتر در ده کیلومتر (نه دویست مترمربع) اگر او راه افتاد و در بین مردم رفت و جذب کرد کارش را درست انجام داده است. اگر بخواهیم مردم را جدا کنیم و بگوییم فلانی چپ است، فلانی راست، فلانی اصلاح طلب است، فلانی اصول گراست، خب دیگر چه کسی می‌ماند که بخواهیم حفظ کنیم. این‌ها مردم ما و بچه‌های ما هستند. پدر در خانواده چکار می‌کند. شما مگر همه بچه هایتان مثل هم و متدین‌اند و همه نماز شب می‌خوانند؟ ابداً. هر کس متفاوت با دیگری است و پدر این‌ها را باید اداره کند؛ یکی را با محبت یکی را با تنبیه. هر کس را به نوعی مدیریت می‌کند و افراد را جذب خانواده می‌کند و حرمت خانواده را حفظ می‌کند. جامعه ما خانواده ماست و ما باید برویم به دنبال جامعه. من بارها این را گفته‌ام این که بچه حزب اللهی‌ها فقط در جمع خودشان هستند آخرش که چه؟! این که نمی‌شود اثرگذاری بر جامعه؛ این که حفظ انقلاب نمی‌شود. خب از لحاظ فرهنگی که در حال پس رفت هستیم؛ از لحاظ سیاسی هم که تصورات دیگری داریم. پس کجا را می‌خواهیم حفظ کنیم؟

منطق ما ضعیف نیست

ارزیابی امام جماعت این است که با حجاب و بی‌حجاب را بتواند به یک موضوع هدایت کند. ما اصول و منطقی داریم و منطق ما ضعیف نیست. مسئله دین و انقلاب و مذهب اصولی دارد. مسئله مبارزه با آمریکا اصولی دارد. ما دستمان خالی نیست که بترسیم حرف بزنیم. من عرضم این است که انقلاب بستگی به مساجد دارد. البته حجم مساجد هم مهم است. آدم وقتی با یک هواپیما بر فراز شهر دمشق این همه مناره را نگاه می‌کند و بعد به تهران می‌آید و در مرکز انقلاب یک چیز دیگری می‌بیند، مطمئناً یک



حال بدی پیدا می‌کند. فراوانی مسجد یک مسئله اساسی است، اما اداره‌ی مساجد مهم‌تر از آن است. یک گردان را که سیصد نفر هستند برای اداره‌اش کلی دوره‌های مختلف عالی و دافوس می‌گذارند، برای این‌که مدیر لایقی برای گردان تربیت کنیم. خوب مسجد ما مگر کمتر از یک گردان است. امام جماعت‌ها را نصب می‌کنیم و دیگر کاری با آن‌ها نداریم و فقط سالی یک بار آن‌ها را دور هم جمع می‌کنیم و بیست دقیقه سخنرانی می‌کنیم و دوباره آن‌ها را رها می‌کنیم.^۱

توصیه‌های فرمانده

ده توصیه خواندنی «حاج قاسم» به یک فرمانده: سردار شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در زمان فعالیت به عنوان فرمانده قرارگاه شرق و مبارزه بی‌امان با اشراک و قاچاقچیان، طی سفری به منطقه جنوب خراسان و بازدید از مناطق عشایری، دست نوشته‌ای برای فرمانده حوزه عشایری به یادگار نوشته است که به شرح زیر است:

دروود خداوند بر انسان شایسته‌ای که عشق و محبت، برادری و اخوت را در دل‌های خاموش و نیمه جان کاشت و ما را به وادی امید رهنمون ساخت. درود خدا بر شهدایی باد که حول شمع فروزان سوختند و به بشریت نور بخشیدند. درود خدا بر انسان‌های بیداردلی که در دل صحراهای سخت با دریادلی از انقلاب اسلامی خود پاسداری می‌کنند. برادر عزیزم آقای سالاری از محبت‌های حضرت‌عالی که در طول اقامت این حقیر و هیئت همراه نمودید صمیمانه تشکر می‌کنم و به شما و همه عزیزانی که این چنین با بیداردلی و عشق این چنین بیدار و هوشیار مواظب حرکات ضد انقلاب و توجه به ارزش‌های اسلامی دارند، تبریک عرض می‌کنم و چند نکته را من باب تذکر یادآوری می‌نمایم:

۱. به جمله امام (رضوان الله تعالی علیه) توجه کن که عالم محضر خداست در محضر خدا گناه نکنید و در همه حال او را ناظر بر احوال خود بدانید.
۲. اخلاص در عمل در گفتار و کردار را سرلوحه حرکت خود قرار ده و هر چیز برای او و رضای او بیان و عمل کن و بس.

۱. سروش (ویژه نامه اربعین سردار شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۲۹ - ۳۱.



۳. بر عبادات و وظایف واجب خود به خصوص نماز مراقبت کن و هیچ چیز را بر آنها ترجیح مده و بدان انقلاب و خون‌ها برای احیای آنها بوده است.
۴. با دوستان انقلاب به خصوص خانواده‌های ایثارگران دوست و با محبت توأم با ارادت رفتار و برخورد کن و خود را همیشه مدیون آنها بدان.
۵. با دشمنان انقلاب یا کج فهم‌ها مدارا و با لحن نصیحت بدون سرزنش برخورد کن.
۶. در زمان مسئولیت یا مأموریت با زیردستان خود رعایت حال و روحیات هر کدام را بکن و این را بدان که خداوند در همه افراد شجاعت را یکسان به وجود نیورده و لذا با افراد ترسو با سرزنش برخورد مکن.
۷. با آنها در زمان غیر مأموریت آن چنان باش که اگر کسی ناگهان وارد جمع شما شد تشخیص بالا و پایین را ندهد، اما حریم حفظ کن، با آنها بر سر یک سفره غذا بخور و از همان بخور که آنها می‌خورند و از همان آب بنوش که آنها می‌نوشند.
۸. در برخورد و نزاع هرگز حرف‌های زشت بر زبان جاری مکن؛ حتی دشمن.
۹. چند آیه قرآن در شروع صبح و چند آیه در زمان خواب و آخر شب حتماً بخوان.
۱۰. کلاس‌های فرهنگی به خصوص اصلاح نماز و روخوانی قرآن را بین افرادی که به شما منتسب هستند گسترش بده.^۱

سه توصیه سردار سلیمانی به جوانان

سردار بزرگ مقاومت، سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی در یادداشتی به برادرزاده‌اش موارد تأمل برانگیزی را یادآور می‌شود. سردار بزرگ مقاومت و نماد مبارزه با نظام سلطه، سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی در یادداشتی به برادرزاده‌اش نوشته است:

مهدی جان!

۱. تمام کسانیکه به کمالی رسیدند خصوصاً کمالات معنوی که خود منشأ و پایه دنیوی هم می‌تواند باشد، منشأ همه آنها سحر است. سحر را دریاب نماز شب در سن شما تأثیری شگرف دارد اگر چند بار آن را با رغبت تجربه کردی، لذت آن موجب می‌شود به آن تمسک یابی.

۱. سلوک در مکتب سلیمانی، ص ۱۰۸.

۲. زیربنای تمام بدی‌ها و زشتی‌ها دروغ است.

۳. احترام و خضوع در مقابل بزرگترها خصوصاً پدر و مادر؛ به خودت عادت بده بدون شرم دست پدر و مادرت را ببوسی، هم آن‌ها را شاد می‌کنی و هم اثر وضعی بر خودت دارد.^۱

ملی گراها و جنگ تحمیلی

ملی‌گرایی اگر به معنای حب وطن باشد، بد نیست. اما این ملی‌گرایی به این معنا که وطن را بسازد، اگر بود ما در جنگ می‌دیدیم. جنگ یک تهاجم خارجی بود، موضوع ایران که قلب و هسته ملی‌گرایی است، از طرف دشمن دیرینه و تاریخ ایران، مورد تهاجم قرار گرفت، پس کجا بودند این ملی‌گراها؟ ما ندیدیم نهضت آزادی راه، ما ندیدیم جبهه ملی و آزادی راه.

کسی که در جبهه دنبال گردان و گروهان درست کردن نبود، ما ندیدیم. ابداً! هدفم این نبود که این کلمه را بگویم اما اگر کسی حس ملی‌گرایی دارد، باید امروز به این راه امام سجده کند. این کار بزرگی که امام کرد برای این ملت و قومیت و برای این کشور. چطور این طرفداران محیط زیست وقتی حیوانی کشته می‌شود و یا در جایی آتش سوزی می‌شود، حرکت می‌کنند، جمع می‌شوند و ما در ملی‌گراهای خودمان به اندازه این را هم ندیدیم که این جنگ طولانی اتفاق افتاد و آنها بیایند برای ایران چنین حرکتی انجام دهند.^{۲،۳}

ملی‌گرایی دروغین

اعتقاد بنده این است و این اعتقاد هم در تجربه برای ما ثابت شد که بخش اعظم آن چیزی که در ایران جنبه ملی‌گرایی و ناسیونالیستی دارد، دروغ است. ملی‌گرایی را برای مقابله با اسلام‌گرایی غلم کردند، نه ملی‌گرایی به معنای حب وطن که کسی درد داشته باشد و بیاید برای کشورش کاری انجام بدهد؛ وگرنه ما در صحنه‌های جنگ باید ملی‌گراها را جلوتر از هر عنصر دیگری می‌دیدیم.

۱. خبرگزاری تسنیم - سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۲۲.

۲. حاج قاسم سخترانی در جمع یادگاران دفاع مقدس لشکر ۴۱ ثارالله.

۳. برادر قاسم، ص ۲۰۷.



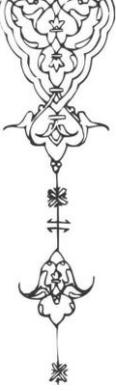
در دوره هشت ساله جنگ و تجاوز خارجی دشمن تاریخی به ایران، ما باید ملی گراها، نهضت آزادی و جبهه ملی را می‌دیدیم ولی هیچ اثری ندیدیم، هیچ کجا بسیجی از آنها ندیدیم، هیچ کجا ندیدیم این‌ها بخواهند ثبت نام کنند، بخواهند نیروها را جمع کنند، تشکیل گردان و گروهان بدهند و به جبهه اعزام بکنند. هیچ وقت این اتفاق نیفتاد. ملی‌گرایی دروغین برای مقابله با مذهب و اسلام بود.^۱

شناسنامه‌ی مقاومت

مروری بر رمز و راز محبوبیت و مقبولیت اندیشه‌ی سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی حضور ده‌ها میلیونی مردم ایران در مراسم‌های تشییع سپهبد شهید قاسم سلیمانی، فرمانده محبوب نیروی قدس سپاه پاسداران را چه کسی می‌تواند تحلیل کند؟ محبوبیت این فرمانده سپاه و شور و شعور کم‌نظیر مردمی نسبت به او ناشی از چه بود؟ تحلیل گران مسائل سیاسی، کارشناسان مسائل بین‌المللی، جامعه‌شناسان، افسران اطلاعاتی و امنیتی، روزنامه‌نگاران یا کدام متخصصان می‌توانند راز و رمز محبوبیت شهید سلیمانی و بسامد اثرات این محبوبیت در حوزه‌های مختلف داخلی و خارجی را به صورت کامل رصد و بررسی کرده و تخمین بزنند؟

دلایل محبوبیت شهید قاسم سلیمانی هر چه باشد، حضور ده‌ها میلیون نفر در مراسم تشییع و بدرقه فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران، نشان داده است اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران همچنان دوستدار و علاقه‌مند به افرادی هستند که هر کدام نماد یا وجهی از منظومه عقیدتی انقلاب اسلامی ایران هستند یا این‌طور می‌توان گفت که همچنان تنها فرزندان انقلاب هستند که می‌توانند یک موج بی‌سابقه از مقبولیت و محبوبیت عمومی را در تراز آنچه در مراسم‌های تشییع پیکر شهید قاسم سلیمانی دیدیم، ایجاد کنند. اشتیاق مردم نه تنها در ایران، بلکه در گستره جغرافیای مقاومت در مراسم بدرقه و تشییع شهید سلیمانی یک واقعیت بسیار بزرگ را در مقابل دید همگان قرار داد و آن اینکه ملت و به تعبیری امت، همچنان دل‌داده مسیر انقلاب اسلامی و مردهای اصیل آن هستند. این مهم‌ترین پیام، دلیل عمده ناراحتی و عصبانیت دشمنان

۱. برادر قاسم، ص ۲۰۸ - ۲۰۹ (سخنرانی شهید قاسم سلیمانی در سالگرد شهادت شهید شاطری).

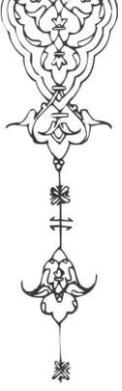


جمهوری اسلامی و سربازان داخلی و خارجی آنهاست. مراسم‌های بدرقه پیکر پاک حاج قاسم سلیمانی و هم‌زمان‌شان و اشتیاق بی‌نظیر مردم به پاسداران انقلاب اسلامی آنقدر مهم و واجد ارزش است که قاعدتا برای فهم مختصاتی از اثرات و ارزش‌ها و پیام‌های آن نیازمند گذشت زمان هستیم. با این حال چه خوب است اکنون و با فروکش کردن حدودی از احساسات و التهابات اخیر، هر کسی در حد وسع خود به روایت و تفسیر آنچه از این حماسه بزرگ و اطراف آن دیده و فهمیده است، بپردازد.

۱- حاج قاسم سلیمانی از جنس مردان روزهای نخست انقلاب و مردان صدیق و خوش عهد روزهای دفاع مقدس بود. او از جنس همت و باکری و کاظمی و باقری و متوسلیان و زین الدین و دیگر هم‌زمانش بود. حاج قاسم یکی از بازمانده‌های فرماندهان محبوب و خوشنام دفاع مقدس مردم ایران در مقابل تهاجم رژیم بعث بود؛ فرماندهان محبوبی که هر کدام قهرمان مردم ایران شده‌اند؛ قهرمانانی که تربیت یافته مکتب خمینی کبیر علیه السلام بودند و تمام هستی خود را صادقانه و خالصانه برای انقلاب، اسلام، ایران و مردم فدا کردند. سلیمانی یکی از بازماندگان آن قافله بود؛ قافله‌ای که عرق می‌ریختند، جان می‌دادند، خون می‌دادند تا خرمشهر را از دست نجس بعثی‌ها خارج کنند و به وقت نصر، مراد آنها خمینی علیه السلام به آنها نهیب می‌زد و می‌گفت «خرمشهر را خدا آزاد کرد» تا فرزندانش را در اوج فتح و پیروزی، از صحنه نبرد به مقام فناء فی الله رهنمون کند. سلیمانی از نسل سربازان و سرداران پاکبازی بود که با وجود پایان جنگ و امکان حضور مؤثری که در دیگر حوزه‌ها برای پیش بردن کاروان انقلاب اسلامی داشت اما نسبت به سیاست و پست و جایگاه نظر پاک بود! او که در دانشگاه انسان ساز جنگ، یک عارف حقیقی شده بود، در سپاه قدس، اگرچه شماییلی سخت و نظامی داشت اما تکلیف صدور نرم افزار انقلاب اسلامی ایران و تشکیل سپاه بدون مرز انقلاب اسلامی را بر عهده گرفت.

یکی از رموز محبوبیت سردار سلیمانی، همین شباهت بیش از اندازه او به فرماندهان محبوب دفاع مقدس و حراست او از این سلوک الهی بود.

۲- حاج قاسم سلیمانی نماد سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران بود. فرمانده نیروی قدس، سیاست ایجاد جغرافیای مقاومت و ابتدای آن بر مفاهیم و موارد جهاد

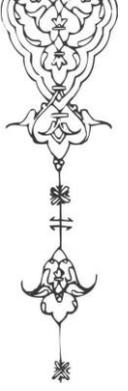


در منظومه فکری انقلاب اسلامی ایران را پیش برد. او وجهی از مبانی انقلاب و اهداف انقلاب را فرماندهی می‌کرد که تمایز و تعارض جمهوری اسلامی ایران با هندسه ظالمانه حاکم بر جهان و منطقه را برجسته‌تر می‌کرد. پس از ترسیم جغرافیای مقاومت، سلیمانی فرامین و رهنمودهای آیت الله خامنه‌ای برای ساختارمند کردن هندسه عقیدتی انقلاب اسلامی بر گستره جغرافیای مقاومت را تا حدود بسیار زیاد محقق کرد. او که در کوران دفاع مقدس و در کلاس انسان سازی امام خمینی رحمته یک مجاهد و عارف آبدیده شده بود، در حسینیه ارشاد امام خمینی رحمته افق‌های جدیدی برای ماندگاری و بهروزی انقلاب اسلامی و ایجاد تمدن نوین اسلامی را پیش روی خود دید. حاج قاسم فرمانده میدانی سپاه فرامرزی مقاومت شد و برای اولین بار سرداری از ایران فرمانده قلوب مردمانی از مرزهای چین و هند گرفته تا سواحل مدیترانه و خلیج عدن و شمال آفریقا شد. اما این همه، آن چیزی نبود که حاج قاسم سلیمانی در مقام فرماندهی نیروی قدس بدون مرز ایران انجام داد. هنر و ظرافت حاج قاسم در این گستره، تنها به تشکیل ارتش مردمی مجهز به قدرتمندترین مبانی دینی و عقیدتی محدود نشد، بلکه او راهنمایی‌های لازم را برای اینکه همین مردم مجاهد خود بر امورشان، مسلط شوند و نظامات عادلانه و مردم سالار ایجاد کنند. دریافت و بخوبی در کریدورهای غیر رسمی و دیپلماتیک به منصف ظهور رساند. او در حکم یک فرمانده میدانی، مقدمات این تمدن جدید را فراهم کرد و پیش برد. حاج قاسم شاید بیش از دیگران اهمیت راهبردی نگاه رهبر انقلاب به ایجاد تمدن مقاومت را شناخت و بیشتر از دیگران ثمرات پدیدار شدن این پهنه عقیدتی مهم را می‌دانست. شاید راز علاقه عجیب او به رهبر انقلاب و تبعیت محض او از فرامین ایشان تا حدود زیادی به همین شناخت و آگاهی او از معماری جهان مقاومت مرتبط بود.

بر همین اساس یکی از مهم‌ترین پیام‌های حضور بی‌سابقه مردمی در مراسم‌های بدرقه و تشییع شهید قاسم سلیمانی، تایید رسمی و علنی سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی توسط اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران است.

۳- حاج قاسم سلیمانی یک ضد آمریکایی به تمام معنا بود. نه در مقام حرف، بلکه او در عمل جایی قرار داشت که مهم‌ترین مانع بر سر راه منافع جنگی آمریکایی‌ها در منطقه

و مهم‌ترین مهره در مقابل تحرکات آمریکایی‌ها در صفحه شطرنج سیاست بوده است. اساساً جایگاه او به عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نوک پیکان بردارهای اقدامات او را در مقابل آمریکا قرار می‌داد. در عراق او شکست حداکثری اهداف «پل برمر» و ایجاد مقاومت مردمی عراق برای جلوگیری از چپاول اموال و سرمایه‌های عراق را بنیان گذاشت. خروج بخش عمده‌ای از نظامیان آمریکایی از عراق نخستین میوه ایجاد مقاومت مردمی علیه آمریکا در این کشور بود. درباره نقش سردار سلیمانی در ایجاد نیروی حشدالشعبی و سیطره آنها بر تروریست‌های دست‌آموز آمریکایی‌ها نیز بارها و بارها گفته شده است. نقش سردار سلیمانی در فرآیند دولت‌سازی عراق و حاکمیت مردم عراق بر امورشان نیز بسیار مهم بود؛ به گونه‌ای که ۱۵ سال پس از اشغال نظامی عراق توسط آمریکا، مردم این کشور در انتخابات پیشین یک مجلس و یک دولت مردمی و ضد آمریکایی را بر سر کار آوردند. در سوریه نیز حراست سردار سلیمانی از حکومت مستقر مرکزی و تاراندن تروریست‌ها یکی دیگر از اهداف آمریکایی‌ها را نقش بر آب کرد. در لبنان نیز سلیمانی مجری سیاست جمهوری اسلامی ایران برای حراست از نظام حکومتی و مردم نهاد لبنان در مقابل رژیم صهیونیستی بود و هم در جنگ ۳۳ روزه و هم پس از آن در فتنه‌های داخلی لبنان، او توانست از نظام جدید حاکم در این کشور کوچک اما مهم منطقه به خوبی حراست کند و نقشه‌های آمریکایی‌ها برای ایجاد ناامنی در لبنان با هدف افزایش ضریب‌های امنیتی برای رژیم صهیونیستی را نقش بر آب کند. در یمن نیز مقاومت شکل گرفت و جغرافیای مقاومت توانست به خلیج عدن و باب‌المنندب گسترش یابد و در همین مدت کم نیز انصار الله توانست استانداردهای لازم برای مقابله هم در جبهه جنگ و هم در ایجاد ساختارهای حاکمیتی را به خوبی بیاموزد و یک تحقیر تمام‌عیار را برای دوست و متحد آمریکا در منطقه یعنی رژیم سعودی رقم بزند. در افغانستان نیز آمریکایی‌ها نتوانستند پس از ۱۹ سال یک حکومت غرب‌گرای وابسته به خود را بنیان گذاشته و تثبیت کنند. آمریکایی‌ها در تمام این جبهه از ایران و جریان مقاومت شکست خوردند و جبهه مقاومت توانست از مردم مظلوم منطقه در مقابل سیاست‌های چپاولگرانه آمریکا پاسداری کند. همین تحقیر آمریکایی‌ها بود که در انتخابات ریاست جمهوری گذشته آمریکا زبان ترامپ را دراز و پس از آن با آن لحن مضحک بارها از هدر رفتن ۷



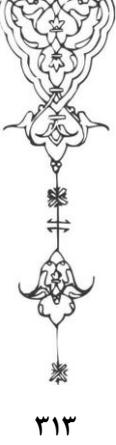
تریلیون دلار سرمایه گذاری آمریکا در منطقه گلیاه کرد. بر همین اساس می توان گفت ملموس ترین اقدامات ضد آمریکایی ایران طی ۲۰ سال گذشته در قالب سیاست ها و فعالیت های نیروی قدس سپاه و جبهه منطقه ای مقاومت انجام شده است. ترور حاج قاسم سلیمانی توسط آمریکایی ها و ادبیات توهین آمیز ترامپ و سایر مقامات کاخ سفید علیه سردار محبوب مردم ایران به وضوح کینه توزی آمریکایی ها از فرمانده نیروی قدس و دوستان و همزمانش را نشان می دهد. در واقع مهم ترین سند و نشانه ضد آمریکایی بودن حاج قاسم سلیمانی، ترور وی توسط آمریکا و اعلام رسمی پذیرش این ترور توسط شخص رئیس جمهور آمریکاست.

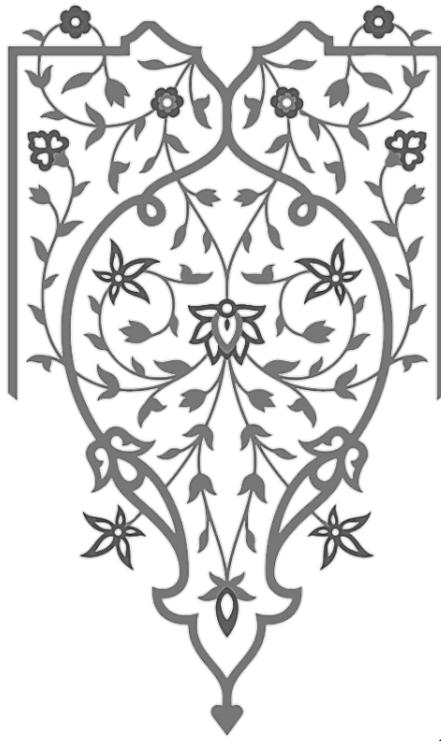
بدون تردید یکی از دلایل تهییج و ترغیب مردم به حضور در مراسم های بی نظیر بدرقه و تشییع فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران، کینه مردم ایران از آمریکا و خشم آنها نسبت به اقدام بزدانه در ترور سردار سلیمانی بوده است. شاید این اجماع ملی بر آمریکاستیزی بزرگ ترین نمود احساسات و مطالبات ضد آمریکایی مردم ایران تاکنون بوده است و حتی حوادثی مانند فتح لانه جاسوسی نیز تا این اندازه احساسات ضد آمریکایی مردم ایران را ملموس و محسوس نشان نداده است. از همین رو است که رهبر انقلاب تاکید کرده اند مطالبه انتقام از سوی مردم ایران و حضور گسترده آنها در مراسم بدرقه و تشییع سردار سلیمانی، به مثابه اهرم قدرت و مشروعیت و مقبولیت برای شلیک موشک های ایران به مقر نظامیان آمریکایی در پایگاه عین الاسد عراق بوده است.

۴- شهید سپهبد قاسم سلیمانی به واسطه ویژگی های شخصیتی اش که او را در قامت یک انسان متواضع و مردمی و صادق نشان می داد، هم مورد اعتماد مردم بود و هم واجد احترام مردم. از سوی دیگر به واسطه نقشی که سلیمانی در تامین امنیت داشت، احساس مؤانست نزد جامعه و این سردار سپاه به طرز بی سابقه ای پدیدار شد. از سوی دیگر سلوک سیاسی و مدیریتی حاج قاسم نیز درس آموز است. شاید هیچ گاه سیاسیون و نخبگان ایرانی بیانیه حاج قاسم در اعلام عدم کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری را فراموش نکنند. در حالی که در صورت ورود وی به کارزار انتخابات در قامت یک کاندیدا، محبوبیت او چنان بود که سایر رقبا باید بساط خود را از کارزار انتخابات جمع می کردند اما حاج قاسم سلیمانی در عین حال که مهم ترین راهبرد

سیاست منطقه‌ای ایران را پیش می‌برد، چشمداشتی به ظواهر و منافع سیاسی نداشت. او بنا به گفته خودش سال‌ها بود کاندیدا شده بود اما نه در انتخابات سیاسی، بلکه کاندیداتوری برای شهادت. نقل قول معروفی از حاج قاسم سلیمانی روایت کرده‌اند که می‌گوید سال هاست در جبهه‌ها به دنبال قاتل خود می‌گردم و او را نمی‌یابم. این مرتبه خلوص و عزم یک انسان در ترک دنیا را در کدام مکتب می‌توان یافت؟ سلیمانی با این خصایص شخصی و با آن ویژگی‌های مهم عقیدتی و سیاسی، حالا خود به یک مکتب و در کنار آن به یک خاکریز بزرگ در مقابل دشمنان جمهوری اسلامی تبدیل شده است. سلیمانی اگرچه قهرمان مردم ایران و ملت‌های منطقه است و سال‌های سال مادران افغان و ایرانی و عرب برای فرزندانشان از رشادت‌های حاج قاسم روایت‌ها و داستان‌ها خواهند گفت اما آنچه پس از بدرقه بی‌سابقه پیکر پاک او و همزمانش می‌توان فهمید، این است که او اکنون فراتر از یک قهرمان، تبدیل به یک گفتمان شده است. گفتمان سلیمانی امتزاجی از خصایص انسانی و راهبردهای عقیدتی و سیاسی است؛ یک انسان مخلص و پاک و یک سرباز و سردار انقلابی استکبارستیز. سلوک سلیمانی مانند یک دستورالعمل و نسخه انسان ساز در تراز مدیر و مجاهد انقلابی شفاف‌بخش است و ویژگی‌های انقلابی و سیاسی او همچون یک مرز و منظومه بسیار شفاف و تفسیرناپذیر در مسائل مختلف داخلی و خارجی راهگشا و چراغ راهنماست.

این موارد تنها بخشی از مهم‌ترین نکاتی است که شاید بتوان آن را تحت عنوان شناسنامه حاج قاسم سلیمانی شناخت. اما با نگاهی وسیع‌تر، حاج قاسم سلیمانی را می‌توان شناسنامه جریان مقاومت دانست. او الگو و نمود و تبلور عینی جهاد در منظومه انقلاب اسلامی ایران است. اگر تا پیش از این در توصیف و ضرورت جهاد و مقاومت باید به وجوه متنوع اثرگذاری این مفهوم در شئون مختلف پرداخته می‌شد و از این منظومه بزرگ و الهی در مقابل گزند منافع سیاسی پاسداری می‌شد؛ حالا با نام سلیمانی، با محبوبیت سلیمانی و با نفوذ سلیمانی در قلب‌ها و عقل‌ها می‌توان امیدوارانه به ماندگاری این مفهوم و اثرگذاری آن در جغرافیای وسیع غرب آسیا نگریست.^۱





گوارزه ها

سخنان کوتاه سردار

* ای خدای عزیز وای خالق حکیم بی‌همتا! دستم خالی است و کوله پستی سفرم خالی.
 * خدایا! وحشت همه‌ی وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود
 نیستم، رسوایم نکن.

* خدایا! برای دفاع از دینت خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم.
 * (خدای من!) عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه است کسی را
 که چهل سال بر درگاهت ایستاده است نپذیری.
 * خدایا سپاس که سرباز خمینی کبیر شدم.^۱
 * ما می‌گوییم بالاتر از سرخی رنگی نیست. ما می‌گوییم: افتخارمان شهادت است.^۲
 * حرمت ولی فقیه را حرمت مقدسات بدانید.^۳
 * ما هیچ شبی نمی‌خوابیم مگر این که به دشمنان فکر می‌کنیم. (دشمن) جلوی
 چشم ماست.^۴

* اگر از من تعریف کردند و گفتند «مالک اشتر» و من باورم شد سقوط می‌کنم، اما
 اگر در درون خودم ذلیل شدم، خداوند مرا بزرگ می‌کند.^۵
 * خداوندا شکرگزارم که مرا در مسیر حکیم امروز اسلام، خامنه‌ای عزیز قرار دادی.^۶
 * شهدا، محور عزّت و کرامت همه ما هستند.^۷
 * جنس دفاع مقدس از جنس کربلا، عین کربلا و تجسم کربلا بود.^۸

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۵ - ۱۴۵.

۲. همان، ص ۱۳۴.

۳. ذوالفقار، ص ۱۴۴.

۴. برادر قاسم، ص ۲۲۸.

۵. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۲۵.

۶. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۷۰.

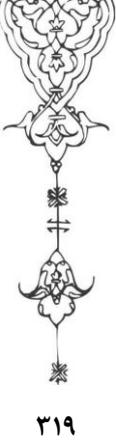
۷. وصیت نامه شهید سلیمانی.

۸. برادر قاسم، ص ۶۰.



- * شهید، محبت خدا را به هر محبتی ترجیح می‌دادند.^۱
- * اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام، چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید، آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می‌کرد.^۲
- * درود خدا بر انسان‌های بیداردلی که در دل صحراهای سخت با دریادلی از انقلاب اسلامی خود پاسداری می‌کنند.
- * اخلاص در عمل در گفتار و کردار را سرلوحه حرکت خود قرار ده و هر چیزی را برای او بیان و عمل کن و بس.
- * با دوستان انقلاب به خصوص خانواده‌های ایثارگران دوست و با محبت توأم با ارادت رفتار و برخورد کن و خود را همیشه مدیون آن‌ها بدان.
- * با دشمنان انقلاب یا کج فهم‌ها مدارا و با لحن نصیحت بدون سرزنش برخورد کن.
- * در برخورد و نزاع هرگز حرف‌های زشت بر زبان جاری مکن؛ حتی با دشمن.
- * چند آیه قرآن در شروع صبح و چند آیه در زمان خواب و آخر شب حتماً بخوان.^۳
- * تا وقتی زنده‌ام نمی‌خواهم چیزی درباره خودم نوشته یا تصویر شود. دعا کنید شهید شوم؛ آن وقت هر چه دوست داشتید بنویسید.^۴
- * همه کسانی که به مقامات والا رسیدند، خودشان را هیچ می‌دانستند، هیچ.
- * اگر کشور را به یک کشتی تشبیه کنیم، امروز، ناخدای این کشتی مقام معظم رهبری است.
- * اولین عاملی که سبب ساز موفقیت ما شده است و تاکنون و در آینده هم تأثیرگذار اساسی است، عامل مذهب است.
- * شخص رهبری ... واقعاً در بین رهبران دنیا و خلف آن‌ها بی‌نظیر است.
- * جامعه‌ای که در آن ایثار وجود نداشته باشد، در آن نورانیت و روشنایی وجود ندارد.
- * وصیت می‌کنم اسلام را در این برهه که تداعی یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است، تنها نگذارد.^۵

۱. برادر قاسم، ص ۸۸.
 ۲. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۳۹.
 ۳. سلوک در مکتب سلیمانی، ص ۱۰۸.
 ۴. ویژه نامه سروش، ص ۲۲.
 ۵. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ص ۲۹ - ۱۱۷.



* امام علیه السلام به عنوان یک الگوی مجسم بود.^۱

* این نظام دیروز ارزش این را داشت که هزاران نفر برای آن شهید بشوند، امروز هم ارزش این را دارد که هزاران نفر دیگر در راه آن شهید بشوند. چون نظام اسلامی است.^۲

* من هیچ تدبیری از رهبری را به کار نبسته‌ام مگر آن که پس از به کار بستن به درستی و دقیق بودن آن رسیده‌ام.^۳

* سپاه بهشت است که استشمام می‌شود. سپاه معراج شهداست، سپاه معراج مجاهدین است ...

* اگر می‌خواهیم در ساختار نظام مقدس جمهوری اسلامی اثرگذار شویم، باید از خودمان عبور کنیم.

* امروز ایران به لطف و عنایت خداوند، به برکت خون‌ها، به برکت انوار قدسیه امام، به برکت رهبری‌های داهیانیه مقام معظم رهبری در اوج قله حقیقی است.^۴

* توصیه من به شما جوانان این است که ... کاری کنید شهدا نصب العین و جزئی از وجودتان شوند.

* شهید با استفاده از اخلاص برخاسته از پنج اصل اساسی دین، به این مقام عظیم رسیده است. همه‌ی شهدای ما شهدای حقیقی اصول دین اند.

* این ملت، ملت کم نظیری است، ملتی است که اگر در دوران غربت امیرالمؤمنین و فرزندان گرانقدرش امام مجتبی و حضرت سیدالشهدا علیه السلام بودند و در خدمت آن امامان بودند، امروز عالم اسلامی چیز دیگری بود.

* مدافعان حرم فقط مدافعان خاک نیستند بلکه مدافع حریم حرمت انسانیت هستند.^۵

* جبهه یک بهشت زنده‌ای بود. هر کس بتواند به هر مقداری این شمیم را، این عطر را به جامعه‌ی ما تزریق کند که جامعه ما این بو را استشمام بکند، به شهید خدمت کرده است.

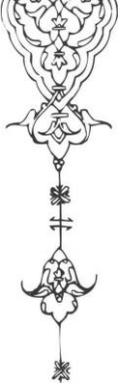
۱. سایت جامع شهید آوینی.

۲. ذوالفقار، ص ۱۴۸.

۳. مجله پاسدار اسلام، ش ۴۵۵، ص ۱۸.

۴. برادر قاسم، صص ۴۲ - ۲۱۱.

۵. همان، ص ۸۹ - ۲۴۵.



* صلح جوتر و مصلح‌تر از نظام جمهوری اسلام در همه‌ی صحنه‌های مختلف وجود ندارد.^۱

* خواهران و برادران مجاهدیم در این عالم‌ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق بازی به سوق فروش آمده‌اید! عنایت کنید: جمهوری اسلامی مرکز اسلام و تشیع است.^۲

* شهادت می‌دهم به اصول دین، شهادت می‌دهم که قیامت حق است. قرآن حق است. بهشت و جهنم حق است. سؤال و جواب حق است. معاد، عدل، امامت، نبوت حق است.^۳

* خداوندا! اگر توفیق صحابه رسول اعظمت محمد مصطفی را نداشتیم و اگر بی‌بهره بودم از دوره مظلومیت علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم و مظلومش، (شکرت که) مرا در همان راهی قرار دادی که آن‌ها در همان مسیر، جان خود را که جان جهان و خلقت بود تقدیم کردند.

* حضرت آیت الله خامنه‌ای را مظلوم و تنها می‌بینم، او نیازمند همراهی شماست.

* شکست دشمن در مقابل ما حتمی است و ده دلیل برای شکست دشمن داریم و یکی از دلایل شکست دشمن روحیه‌ی استکباری دشمن و تحقیر ملت هاست.

* خدایا ثروت چشمانم گوهر اشک دفاع از مظلوم است.

* هیچ کشوری امروز به اندازه ایران در منطقه قدرت و اقتدار ندارد و عوامل قدرت زیادند ... دارا بودن رهبری حکیم از عوامل قدرت ایران است چراکه فهم و اراده و تقوای رهبر بسیار مهم است.^۴

* این که گفته می‌شود شهید قبل از شهادت و ریختن خورش به فیض شهادت رسیده بسیار تعبیر بالارزشی است.

* فرزندانان را با نام و تصاویر شهدا آشنا کنید.

* به فرزندان شهدا به چشم ادب و احترام بنگرید.

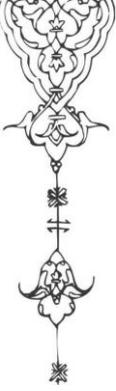
* مظهر اساسی انقلاب فرهنگی، دفاع مقدس بود و دفاع مقدس قدرت دین و اتکا به دین را نشان داد.

۱. فصلنامه کسرا، ص ۱۴۳ - ۱۴۵.

۲. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۸.

۴. همان، ص ۶۵ - ۱۶۹.



* برای نجات اسلام، خیمه ولایت را رها نکنید.^۱

* خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

* خدای عزیز! سال هاست که از کاروان شهدا جا مانده‌ام.

* خدایا! همیشه خواستم که سراسر وجودم را از عشق خودت پر کنی.

* خدایا! از بیقراری جاماندگی سر به بیابان‌ها گذارده‌ام.^۲

* در مسائل سیاسی آن جا که بحث اسلام، جمهوری اسلامی، مقدّسات و ولایت فقیه مطرح می‌شود، این‌ها رنگ خدا هستند؛ رنگ خدا را بر هر رنگی ترجیح دهید.

* شناخت به موقع از دشمن و اهداف و سیاست‌های او و اخذ تصمیم به موقع و عمل به موقع؛ هر یک از این‌ها اگر در غیر وقت خود صورت گیرد، بر پیروزی شما اثر جدّی دارد.^۳

* راه صحیح، حمایت بدون هرگونه ملاحظه از انقلاب، جمهوری اسلامی و ولیّ فقیه است.

* راه امام مبارزه با آمریکا و حمایت از جمهوری اسلامی و مسلمانان تحت ستم استکبار، تحت پرچم ولیّ فقیه است.^۴

* دفاع ما یک مدل و یک الگو است.

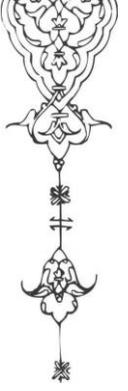
* قله تربیت دینی و اخلاقی ما دفاع مقدس بود.

* دفاع مقدس در میان همه دفاع‌ها و جهادهایی که بعد از آن شکل گرفت سرآمد بود.^۵

* دفاع، دفاع عادی نیست. دفاع کوچکی نیست. تصمیم ناقصی نیست. تصمیم کوچکی نیست.^۶

* سپاه مجموعه‌ای است از منتظران شهادت.^۷

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۴۰ - ۵۰.
 ۲. همان، ص ۳۰ - ۴۸.
 ۳. همان، ص ۱۷۴ - ۱۷۶.
 ۴. وصیت‌نامه‌ی شهید سلیمانی.
 ۵. برادر قاسم، ص ۵۷ - ۸۸.
 ۶. ذوالفقار، ص ۱۳۸.
 ۷. حاج قاسم، ص ۱۵۳.



* کسی که ما را از کشتن بترساند، مثل کسی است که به ما مدال می‌دهد.^۱
 * امروز شکست یا پیروزی ایران در مهران و خرمشهر رقم نمی‌خورد مرزهای ما فراتر رفته، ما باید شاهد پیروزی در مصر، عراق، لبنان و سوریه باشیم. این‌ها آثار جمهوری اسلامی است.^۲

* میخ دیپلماسی با هر چکشی، به این سنگ سخت (این موضوع) فرو نمی‌رود. این را با دیپلماسی نمی‌توان حل کرد. اگر بعضی از کارها با دیپلماسی قابل حل بود؛ هیچ کس مصلح‌تر از امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده، هیچ کس مصلح‌تر از امام حسین علیه السلام نبوده است. چرا امام حسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام دست به شمشیر بردند؟ چرا امام حسین علیه السلام با «خون» خودش و فرزندانش آمد و از اسلام دفاع کرد: چون آن منطق منطق دیپلماسی نبود.^۳

* خداوندا! پاهایم سست است. رمق ندارد. جرأت عبور از پلی که از جهنم عبور می‌کند، ندارد. من در پل عادی هم پاهایم می‌لرزد، وای بر من. صراط تو از من نازک‌تر است و از شمشیر برنده‌تر؛ اما یک امیدی به من نوید می‌دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم.

* خداوندا! تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از صلبی به صلبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود دادی که امکان درک یکی از برجسته‌ترین اولیائت را که قرین و قریب معصومین است، عبد صالحت خمینی کبیر را درک کنم و سرباز رکاب او شوم.^۴

* خداوندا! در دستان من چیزی نیست؛ (دست‌هایم) نه برای عرضه (چیزی دارند) و نه قدرت دفاع دارند، اما در دستانم چیزی را ذخیره کرده‌ام که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن پیوسته به سمت تو است.^۵

* برادران و خواهران! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است؛ رهبری متصل و منصوب شرعی و فقهی به معصوم. خوب می‌دانید منزه‌ترین عالم دین که جهان را تکان

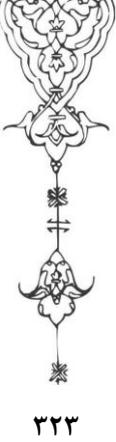
۱. ذوالفقار، ص ۱۴۵.

۲. حاج قاسم، ص ۱۵۹.

۳. سروش (ویژه نامه اربعین شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۷۴.

۴. سالنامه حاج قاسم، ص ۲۲ - ۲۵.

۵. وصیت نامه شهید سلیمانی.



داد و اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه‌ی نجات بخش این امت قرار داد.^۱

* تمام کسانی که به کمالی رسیدند، خصوصاً کمالات معنوی که خود منشأ و پایه‌ی دنیوی هم می‌تواند باشد، منشأ همه آن‌ها سحر است. سحر را دریاب.

* ما باید اخلاق، سیره و رفتار شهدا را بفهمیم و جوانان را با رشادت‌های این بزرگواران بیش‌تر آشنا کنیم.^۲

* ما معرفت‌مان نسبت به انقلاب از دشمنان کمتر است. ما شناخت حقیقی از انقلاب را در تلاش دشمن حس می‌کنیم.^۳

* با فرزندان و پدر و مادر شهدا همیشه مأنوس باشید.

* در مسائل سیاسی ولایت فقیه را بر سایر امور ترجیح دهید.

* این قدرت اسلام است که ملت‌های مسلمان متحد می‌شوند و بر دشمن هجوم می‌برند.

* جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد.^۴

* من عضو هیچ حزب و جناحی نیستم و به هیچ طرفی جز کسی که خدمت می‌کند به اسلام و انقلاب تمایل ندارم.

* در کشور نباید کلامی بر خلاف سیاست‌ها و منویات رهبر انقلاب گفته شود و اگر هم گفته شود و اعتراضی صورت نگیرد در گناه آن سهیم هستیم.^۵

* هیچ کشوری امروز به اندازه ایران در منطقه قدرت و اقتدار ندارد.

* دارا بودن رهبری حکیم از عوامل قدرت ایران است چراکه فهم و اراده و تقوای رهبر بسیار مهم است.^۶

* وصیت می‌کنم: اسلام را در این برهه که تداعی یافته در انقلاب اسلامی و

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۲۱.

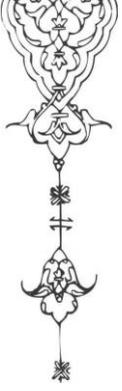
۲. برادر قاسم، ص ۸۹.

۳. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۹۹، ص ۱۵۹.

۴. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۳۰ - ۱۸۱.

۵. به نقل از کتاب من قاسم سلیمانی هستم.

۶. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۶۰ - ۱۶۸.



جمهوری اسلامی است، تنها نگذارید. دفاع از اسلام نیازمند هوشمندی و توجه خاص است. در مسائل سیاسی آن جا که بحث اسلام، جمهوری اسلامی، مقدّسات و ولایت فقیه مطرح می‌شود، این‌ها رنگ خدا هستند؛ رنگ خدا را بر هر رنگی ترجیح دهید.^۱

* گنج جنگ، گنج بی‌همتایی که ذرهای ذی‌قیمتی در درون آن وجود داشت که باید کاوش شود و به جامعه معرفی شود.

* شرط عالم شدن علم‌آموزی است؛ شرط شهید شدن، شهید بودن است.

* ما در درک مقام شهدا نباید تردید کنیم (چرا) که آن‌ها مثل اولیای ما دارای اعجازند. این‌که ما به قبور آن‌ها توسل می‌کنیم، از آن‌ها استمداد بطلبیم، این یک حقیقت است. چون آن‌ها قطره‌ای هستند که به دریا وصل شده‌اند.

* شهید به مدار مغناطیسی رسول الله و آل الله اتصال دارد.

* برادران و خواهران! جامعه‌ای صالح می‌شود که افراد صالح در آن حاکم شوند. افراد منزّه، جامعه را منظم می‌کنند. جامعه‌ی جنگ دلیل منزّه بودنش این بود.^۲

* یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر، آن چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله.

* خدایا سپاس که مرا از اشک بر فاطمه بهره‌مند نمودی.

* ای خدای عزیز! من توشه‌ای برنگرفته‌ام؛ چون فقیر [را] در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟!*

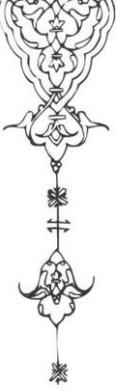
* خداوند! تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدیّن و عاشق اهل بیت (علیهم‌السلام) و پیوسته در مسیر پاکی بهره‌مند نمودی.

* خدایا مرا به قافله‌ای که به سویت آمدند متصل کن.

* ما در این جا (جبهه سوریه) باید به حلال و حرام زندگی مردم دقت داشته باشیم، بیت مردم را نمی‌توانیم تصرف کنیم، در نماز خواندن دقت کنیم. اینجا جای مستحبات

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ویژه نامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۱۷.

۲. سخنرانی در کنگره ۸۰۰۰ شهید گیلان، ۱۳۹۵.



و نزدیک‌ترین نقطه به خداوند است. امام راحل علیه السلام هنگامی که به زائرین در حج پیام دادند^۱، فرمودند: ای نشستگان در مقابل خانه خدا به ایستادگان در مقابل دشمنان دعا کنید. امام در گفته‌هایشان عظمت جهاد را نشان دادند.^۲

* جهاد خیلی مهم است برادران؛ صیقل دهنده‌ی اساسی روح و جسم انسان است.^۳
* «شهادت» آرزویی (است) که همه دل‌ها برایش پر می‌زند. همه عاشقان برای رسیدن به معشوقشان، برای رسیدن به هدفشان، آن را آخرین وسیله‌ای می‌دانند که آن‌ها را به معشوق می‌رساند، شهادت است و آن را انتخاب می‌کنند و این افتخار نصیب هر کس نخواهد شد، مگر افرادی که خود را ساخته باشند.^۴

* اماما! رهبر! زعیما! کسی که حاضریم اگر خدا هزاران جان به ما بدهد، در راهت فدا کنیم! امام! هرگز چون کوفیان که علی را تنها گذاشتند، تنهایت نخواهیم گذاشت.^۵

* یا حسین! این گردان به نام گردان ابوالفضل علیه السلام نام گذاری شده، یا حسین! می‌خواهیم چون ابوالفضل علیه السلام دست‌هایمان در ره امام‌مان خمینی، قطعه قطعه شود. حسین جان! تا دشمن را در این خاک، به خاک نسپاریم، نمی‌خواهیم از این مرز، از این خاک برگردیم، حتی اگر دست‌هایمان قطعه قطعه و پاهایمان تکه تکه شوند.^۶

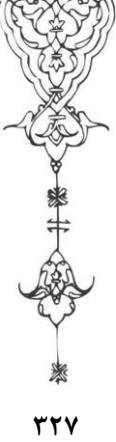
* اگر کسی می‌خواهد مذهب تشیع را به دنیا معرفی کند، دفاع مقدس را معرفی کند. همه این معارف شیعه در جنگ زنده شد و جان گرفت. این معارف در اخلاق، رفتار و سلوک انسان‌ها پیاده و عملیاتی شد.^۷

۱. بخشی از پیام الهی - سیاسی امام راحل به کنگره عظیم حج در سال ۱۳۵۹. در فرازی از این پیام آمده است: ما برای کشته شدن حاضریم و با خدای خویش عهد نموده ایم که دنباله روی امام خود سیدالشهداء باشیم. ای مسلمانانی که در کنار خانه خدا به دعا نشسته اید، به ایستادگان در مقابل آمریکا و سایر ابرقدرت‌ها دعا کنید و بدانید که ما با عراق جنگی نداریم و مردم عراق پشتیبان انقلاب اسلامی ما هستند، ما با آمریکا در ستیزیم و امروز دست آمریکا از آستین دولت عراق بیرون آمده است و به امید خدا این ستیز تا استقلال واقعی ادامه دارد که بارها گفته‌ام ما مرد جنگیم و تسلیم برای مسلمانان معنا ندارد.
۲. برادر قاسم، ص ۲۴۷. (سخنان شهید قاسم سلیمانی در حاشیه آزادسازی شهر البوکمال)
۳. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ص ۱۸۹.
۴. حاج قاسم، ص ۱۵ (سخنرانی در جمع رزمندگان تیپ ۴۱ ثارالله کرمان، ۱۳۶۰/۹/۶).
۵. حاج قاسم، ص ۱۹.
۶. همان.
۷. برادر قاسم، ص ۲۸۱ (سخنان حاج قاسم در سالروز فتح خرمشهر).



- * یقین بدانیم این انقلاب شکست ناپذیر است.^۱
- * ما می‌گوییم افتخارمان شهادت است و افتخارمان جنگیدن و کشته شدن در راه اسلام و خداست.^۲
- * اگر امروز کسی را دیدید که بوی شهید از کلام او از رفتار او از اخلاق او استشمام شد بدانید او شهید خواهد شد.^۳
- * «سم مهلک مذاکره با آمریکا»: برخی می‌گویند مقام معظم رهبری (مدظله العالی) باید در مقابل آمریکا همانند امام خمینی علیه السلام در قطعنامه ۵۹۸ جام زهر را بنوشد! این جام زهر آن جام زهر نیست! این جام؛ جان اسلام، ایران و تشیع را می‌گیرد.^۴
- * اصل اساسی نگاه‌دارنده‌ی این نظام، ولی فقیه است. با جانمان، با خونمان، از آن دفاع کنیم ... هزار باره.^۵
- * والله العظیم، والله العظیم، والله العظیم، هیچ کشوری در جهان اسلام وجود ندارد الا این که زیر سیطره‌ی صلیبی‌ها است، جز جمهوری اسلامی ایران.^۶
- * اگر مسلمان هستیم و ایمان داریم، باید متوجه باشیم که خدا امتحان می‌کند.^۷
- * منفی بافی خیانت به اسلام است. اگر من در سنگرم و هر کس در هر جایی که هست، کوچک‌ترین کلام منفی بگوید، خیانت است.
- * اگر مسلمان هستیم و ایمان داریم، باید متوجه باشیم که خدا امتحان می‌کند. یک مرتبه در این امتحان از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنیم.^۸
- * جنگ ما مملو بود از بهشتیانی که بهشت مشتاق دیدارشان بود.^۹
- * شهادت برای من همانند فرزند دور افتاده از مادر است.
- * انقلابی کسی است که مرگ را بر زندگی ذلت بار ترجیح داد.

۱. حاج قاسم، ص ۷۳.
 ۲. ذوالفقار، ص ۱۱۵.
 ۳. این مرد پایان ندارد، ص ۲۰۱.
 ۴. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۸ آذر.
 ۵. حاج قاسم، ص ۸۳.
 ۶. ذوالفقار، ص ۱۵۸.
 ۷. حاج قاسم، ج ۲، ص ۱۲۸.
 ۸. حاج قاسم، ص ۱۲۵.
 ۹. ذوالفقار، ص ۷۲.



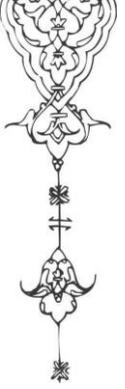
* اگر می‌خواهیم در ساختار نظام مقدس جمهوری اسلامی اثرگذار شویم باید از خودمان عبور کنیم؛ اگر عبور کردیم مانند شهدا می‌شویم.
* اگر جامعه‌ای از نیروهای فداکار خالی شد، همان بلایی به سر جامعه می‌آید که بر سر جامعه‌ی زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد.
* جنگ ما مشابه ندارد.^۱

* (هشدار به دشمن:) هر چتربازی که قرار است از هواپیما هلی برن شود، هر تفنگداری که قرار است از ناوها پیاده شود، هر کماندویی که قرار است با نفربر پیاده شود، یادش باشد که قبلا تابوتش را سفارش داده باشد، شامات (سوریه) خط قرمز انقلاب اسلامی است، همان جایی که می‌تواند معراج ما و گورستان شما باشد.^۲
* به دو چیز باید تمسک کنیم و اگر امام را دوست داریم ... باید به این دو ثقل مهم توجه کنیم ... یکی جمهوری اسلامی ... دو، ولایت فقیه.^۳

* معتقدم تدابیر رهبری همه جانبه «الهام الهی» دارند، چون بدون الهام الهی، ممکن نیست همه حرف‌ها و تدابیر یک نفر درست و دقیق از کار در آیند.^۴
* پروردگارا! خدایا! تو را به جان شهیدان! تو را به بدن قطعه قطعه‌ی حسین! تو را به سرور شهیدان حسین (علیه السلام) و به خون مظلومان کربلای حسین و کربلای حزب جمهوری اسلامی در تهران قسم می‌دهم، از عمر ما بردار و بر عمر رهبرمان بیفزای.^۵
* خدا می‌داند اگر امام نبود و اگر این انقلاب و نظام را بر پا نکرده بود، این حرکت به وقوع نمی‌پیوست، جهان اسلام چه وضعی بود.^۶
* اشک و توسل، ورد بی‌بی زهرا (علیها السلام) ما را پیروز میدان کرد. خدا ما را با امام حسین (علیه السلام) محشور بفرماید.^۷

* درود بر شمای شهیدان گرانقدر، ای عزیزانی که این گونه فداکاری کردید و این گونه حماسه آفریدید.^۸

۱. برادر قاسم، ص ۱۳ - ۶۰.
۲. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۴۴.
۳. ذوالفقار، ص ۱۵۸.
۴. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵، ص ۱۸.
۵. حاج قاسم، ص ۱۵ - ۱۹.
۶. برادر قاسم، ص ۳۲.
۷. حاج قاسم، ص ۸۹.
۸. همان، ص ۷۹.



* آدم‌ها می‌آیند و می‌روند، آن چیزی که مهم است اتصال ما به ولایت است، آن‌چه که مهم است، حمایت ما از این نظام است.
* آن چیزی که مهم است اتصال ما به ولایت است. آن‌چه که مهم است، حمایت ما از این نظام است.^۱

* حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای از اولیای الهی است و نزدیک‌ترین صفات را به ائمه اطهار علیهم‌السلام دارند و ما تابع تشخیص ایشان هستیم، چون عاقبت به خیری در این است.^۲

* سپاه مجموعه‌ای است از منتظران شهادت.^۳

* والله دفاع از حرم حضرت زینب علیها‌السلام دفاع از حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف است.^۴
* در این فتنه سپاه (داعش)، هزاران مسجد و مراکز مقدس مسلمانان تخریب و یا ویران گردید و بعضاً مسجد را به همراه امام جماعت و نمازگزاران، آن با هم منفجر نمودند.^۵

* ایران هزاران سازمان مثل حزب الله و میلیون‌ها انسان مانند عناصر حزب الله در وجود خود دارد.^۶

* از خداوند متعال می‌خواهم که شهادتی مانند شهادت شهید حججی به من عطا فرماید.^۷
* شهدای ما معصوم نیستند، اما اتصال کامل و انتصاب کامل به معصوم دارند. مرکز توسلند، مرکز توجهند.

* افتخارمان شهادت است و افتخارمان جنگیدن و کشته شدن در راه اسلام و خداست.
* ما بعضی وقت‌ها به شهدا توجه می‌کنیم، ولی به خانواده‌ی شهدا کمتر توجه می‌کنیم.
* همه‌ی کسانی که به نام شهدای حرم به شهادت می‌رسند، شهید حرمی هستند که حرم سیده زینب علیها‌السلام همچون قمری در وسط آن قرار دارد. حریم بزرگی است. هزاران

۱. کنگره شهدای کرمان، ۱۳۸۹.
۲. سخنرانی در جمع فرماندهان، ۱۳۹۸/۴/۱۲.
۳. حاج قاسم، ص ۱۵۳.
۴. ذوالفقار، ص ۱۳۸.
۵. سردار آسمانی، ص ۵۴.
۶. حاج قاسم، ص ۱۵۱ - ۱۵۳.
۷. سیمای ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، نشر حرم.



نفر برای این حریم جان بدهند، ارزش دارد. سرور جوانان بهشت حسین بن علی (علیه السلام) برای آن شهید شد.^۱

* خداوندا! ای قادر عزیز وای رحمان رزاق، پیشانی شکر و شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیع عطر حقیقی اسلام قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابی طالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی! چه نعمت عظمایی که بالاترین و ارزشمندترین نعمت‌هایت است؛ نعمتی که در آن نور است، معنویت، بی‌قراری‌ای که در درون خود بالاترین قرارها را دارد، غمی که آرامش و معنویت دارد.

* (خدای من) سارق و چارقم پر است از امید به تو و فضل و گرم تو؛ همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصور مظلوم در جنگ ظالم.

* خداوندا! تو را شکرگزارم که پس از عبد صالحت خمینی عزیز، مرا در مسیر عبد صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلام است، خامنه‌ای عزیز که جانم فدای جان او باد قرار دادی.^۲

* خدا می‌داند امروز هیچ ثروتی گران قدرتر و گران مایه‌تر برای ملت ایران ... گران قدرتر از ثروت رهبری وجود ندارد.

* جامعه‌ی بدون ایثار، یک جامعه‌ی بدون حیات و حرارت است.

* امروز امکان ندارد بتواند کسی از اسلام دفاع کند، بدون این که از ولیّ فقیه دفاع کند.

* چرا مردم ایران آرامش دارند؟ ... چرا این کشور مطمئن هست؛ آرام است به رغم همه‌ی دشمنی‌ها، چرا؟ این وجود حکومت است. این اثر حکومت است. این اثر ولیّ فقیه است.

* جنگ ما از استثنایترین حوادث در دنیا بود.

۱. ذوالفقار، ص ۱۱۵ - ۱۳۸.

۲. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۶ - ۱۰.



* مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پیرامون تربیت و حراست از جامعه توجه کنند.^۱

* جنگ ما مملو بود از کسانی که بهشت افتخار می‌کرد به حضورشان، به وجودشان و مشتاق زیارتشان بود.

* ما افتخارات بزرگی داریم و افتخار می‌کنیم جوانانی را که عمر خودشان را در انتظار و در کمین رسیدن به محبوب گذر کردند.^۲

* جنگ، تجلی حقیقی شخصیت امام خمینی علیه السلام در بُعد اخلاق، دین، نماز و دعا بود ... جنگ تفسیر شخصیت «امام خمینی» بود؛ همان گونه که می‌فرمایند: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ».

* الگوپذیری و تأثیرپذیری از شهدا یکی از بهترین کارهای تربیتی است.^۳

* ما ملتی داریم که واقعاً نشان داد ملت فداکاری است.^۴

* خدایا مرا بپذیر آن چنان که شایسته تو باشم.^۵

* معبود من، عشق من و معشوق من، دوست دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است بس، مرا بپذیر.

* خداوندا! شهادت در راه خودت را به دست دشمنان دینت نصیب من بگردان.^۶

* خدایا سپاس که مرا از اشک بر فاطمه بهره‌مند نمودی.^۷

* فشار دشمنان شما را دچار تفرقه نکند.

* دوست دارم کرمان همیشه با ولایت بماند.

* با فرزندان و پدر و مادر شهدا همیشه مأنوس باشید.

* در رقابت‌ها و مناظرات، دین و انقلاب را تضعیف نکنید.

۱. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، ص ۴۹ - ۱۴۹.

۲. ذوالفقار، ص ۷۲ - ۱۲۰.

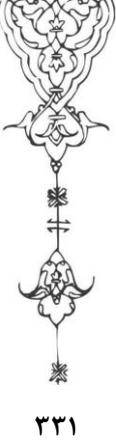
۳. برادر قاسم، ص ۵۱ - ۸۹.

۴. ذوالفقار، ص ۱۴۴.

۵. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۴۸.

۶. برادر قاسم، ص ۱۰۳.

۷. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۶۱ - ۷۳.



* دوست دارم جنازه‌ام را فرزندان شهدا بر دوش گیرند، شاید به برکت اصابت دستان پاک آن‌ها بر جسمم، خداوند مرا مورد عنایت قرار دهد.^۱

* خدایا! قسم می‌دهیم تو را به شهدای کربلا و به این شهدای عظیم الشان اسلام که خدایا، به همه‌ی ما توفیق بدهی، بتوانیم این پرچم افتاده بر زمین را برداریم و بتوانیم راه این‌ها را ادامه بدهیم.

* خدایا! آرزوی ما، آرزوی این ملت و آرزوی همه‌ی رزمندگان، آرزوی شهادت ماست. خدایا! این ملت امید دارند که به این حرم‌ها، به این حرم بسته شده، به این حرم محاصره شده‌ی امام حسین علیه السلام برسند. خدایا! این آرزو را تحقق ببخش و این ملت را به این آرزوی بزرگ نایل بفرما.

* باید از خانواده‌های گرانقدر شهیدان مان تشکر کنیم. از این تاج‌های نورانی بر سرمان. از این وارثان شهیدمان از این وارثان انقلاب مان.

مردم، قدر بدانید. مردم، مجروحین جنگ را بروید پرستاری کنید. ببوسید دست‌های این‌ها را که روی ماشه‌ها بودند. ببوسید دست‌های این‌ها را که با دست‌های شهدا، گره خورده. ببوسید قامت شهدا را که با خون غسل کردند. ببوسید دست‌های پدران و مادران شان را که آن‌ها را پرورش دادند و باید تشکر ما این باشد. از این عزیزان گرانقدر، از این خانواده‌های عزیز شهدا، از شهدا.^۲

* اگر سدی مانند جریان‌های اسلامی در مقابل دشمن نبود، رژیم صهیونیستی و خون آشام از هیچ کوششی برای دشمنی با ما درنگ نمی‌کرد و ما را آزاد نمی‌گذاشت.

* قابل اثبات است که آن‌چه که ایران را پیروز کرد اسلام بود.

* در صحنه‌های مختلف انقلاب اگرچه خسارت‌های مادی دیدیم اما پیروز واقعی میدان ما بودیم چرا که انقلاب ما تمام بحران‌ها را به فرصت تبدیل کرد و اگر این اتفاقات در هر جای دنیا بود آن نظام ساقط می‌شد.^۳

* خدایا! می‌خواهیم ملت‌مان را سربلند و خندان ببینیم.^۴

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۳۵ - ۱۷۱.

۲. حاج قاسم، ص ۸۱ - ۸۳.

۳. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۵۷ - ۱۶۳.

۴. حاج قاسم، ص ۷۹.



* خدایا! همان طوری که اینان، این شهدا، تقاضایشان این بود که این ملت را شاد کنند، خدایا! تقاضای این ملت این است که ای خدا! ای منّان! ای کریم! ای رحیم! ای بزرگ! ای قادر! ای خدای گرانقدر و عظیم الشان! ای خدا! این شهدای ما را السّاعه با امام حسین علیه السلام محشور بفرما.^۱

* حرف حضرت آقا بر من حجت شرعی دارد و همین که ایشان از ما راضی اند و سر ما را می‌بوسند به همه عالم می‌ارزد.^۲

* در جمع سپاه، در میان سپاه، هزاران اولیاء خاص خدا قرار دارد که ما آن‌ها را نمی‌شناسیم.^۳

* جوانان ما اصرار بر حضور در جمع مدافعان حرم را داشتند. دفاع از حرم، دفاع از انسانیت است.

* مدافعین حرم از دفاع مقدس درس گرفتند و اگر دفاع مقدس و فرهنگ دفاع مقدس نبود بعید می‌دانم دفاع از حرم به این زیبایی انجام شود.

* خواهش می‌کنم مرا حلال کنید و عفو نمایید. من نتوانستم حق لازم را پیرامون خیلی از شماها و حتی فرزندان شهیدتان ادا کنم، هم استغفار می‌کنم و هم طلب عفو دارم.
* علمای بزرگ ما علم به خدا و شهادت را به هم ربط دادند و معرفت شهید را بالاترین معرفت می‌دانند.^۴

* (خدای من) من با این پاها در حرّمت پا گذارده‌ام و دور خانه ات چرخیده‌ام و در حرم اولیائت در بین الحرمین حسین و عبّاست آن‌ها را برهنه دواندم و این پاها را در سنگرهای طولانی، خمیده جمع کردم و در دفاع از دینت دویدم، جهیدم، خزیدم، گریستم، خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم؛ افتادم و بلند شدم. امید دارم آن جهیدن‌ها و خزیدن‌ها و به حرّمت آن حریم‌ها، آن‌ها را ببخشی.

* خداوند، ای عزیز! من سال هاست از کاروانی جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به سوی

۱. حاج قاسم، ص ۷۹.

۲. سخنان حاج قاسم در جمع فرماندهان، ۱۳۹۸/۴/۱۲.

۳. حاج قاسم، ص ۱۵۳.

۴. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۲۷ - ۴۱.



گلوزه‌ها (سخنان کوتاه سردار)

۳۳۳

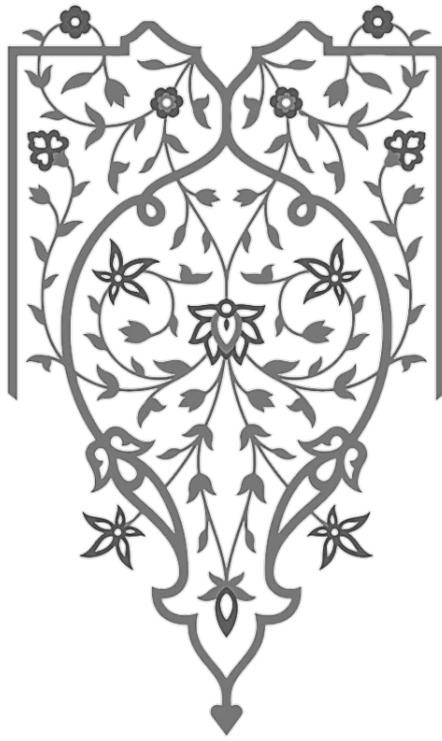
آن روانه می‌کنم، اما خود جا مانده ام، تو خود می‌دانی هرگز نتوانستم آن‌ها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آن‌ها، نام آن‌ها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم با اشک و آه همراه شدند.

* شهدا شوق وصل به خدا داشتند

جان دهی از بهر حق جانست دهند

نان دهی از بهر حق نانت دهند

و شهدا جان دادند و جاودانه شدند.^۱



پارلسمان سردار

شهید عارف

ما افتخار می‌کنیم (که محمد) حسین یوسف الهی^۱ مال ماست (کسی که مدعی شد حضرت زینب علیها السلام به او وعده‌ی پیروزی والفجر ۸ را داده است. او عارف بود. شخصیت حسین یوسف الهی را از چند زاویه باید مورد بررسی قرار دهیم. شخصیت حسین از دید کسانی که حسین را دیدند و لمس کردند، قابل توجه است. یک بُعد شخصیت حسین بُعد اخلاقی و عرفانی است.

عبارات، کلمات و سکنات حسین گویای شخصیت عرفانی و اخلاقی اوست. بُعد دوم بخش مدیریتی و تربیتی حسین در حوزه جنگ است که کمتر به آن پرداخته شده است. حسین در ۶ عملیات به نوعی در اجرای عملیات‌ها تأثیر اساسی داشت. در عملیات‌های والفجر ۱، والفجر ۴، والفجر ۳، بدر و والفجر ۸ حسین بروز مدیریتی داشت. حسین در بُعد حضور در صحنه جنگ، یک بسیجی داوطلب بود. نیروی موظف سپاهی یا ارتشی نبود.

از نظر روحی و روانی اصراری در حضور او نبود. حسین مراحل طی کرد تا مسئول اداره اطلاعات لشکر ثارالله شد. او یک داوطلب بود. تقید و اصرار و تعهدش به جنگ، بیش از انسان‌هایی بود که موظف به حضور در جبهه بودند.

۱. محمدحسین یوسف الهی در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در شهر «کرمان» متولد شد، پدرش فرهنگی بود و در آموزش و پرورش خدمت می‌کرد. محیط خانواده کاملاً فرهنگی بود و همه فرزندان از همان کودکی با حضور در مساجد و جلسات مذهبی با اسلام و قرآن آشنا می‌شدند. علاقه زیاد و ارتباط عمیق محمدحسین با نهج البلاغه نیز ریشه در همین دوران دارد. در روزهای انقلاب محمدحسین دبیرستانی بود و حضوری فعال داشت و یکی از عاملان حرکت‌های دانش آموزان در شهر کرمان بود. آغاز جنگ عراق علیه ایران در لشکر ۴۱ ثارالله واحد اطلاعات و عملیات به فعالیت خود ادامه داد و بعدها به عنوان جانشین فرمانده این واحد انتخاب شد. در طول جنگ پنج مرتبه به سختی مجروح شد و بالآخره آخرین بار در عملیات والفجر ۸ به دلیل مصدومیت حاصل از بمب‌های شیمیایی در بیست و هفتم بهمن ماه سال ۱۳۶۴ در بیمارستان لیاقتی نژاد تهران به وجه الله نظر کرد. زندگی سراسر معنوی او برای همه کسانی که اهل حق و حقیقت‌اند درسی ابدی و انسان ساز است.



حسین به خود من گفت که حضرت زینب علیها السلام گفته است که شما در این عملیات (والفجر ۸) پیروز می‌شوید. حسین در ظاهر و باطن یک عبد به معنای حقیقی کلمه بود. او بنده حقیقی خدا بود. این رفتار و تفکرات به حسین عظمت داد، چون عبد خدا بود. کسی که بسم الله گفت و روی آب رفت، دلیلش عبودیت الهی بود. حسین را بندگی خدا به پرواز در آورد.

حسین فقط حسین نبود. حسین، حسین ساز بود. شخصیت‌هایی که در کنار حسین تربیت می‌شدند، خودشان به تنهایی یک حسین بزرگ بودند، دنیایی از عرفان و معرفت بودند. حسن یزدانی پیش نماز حسین در اطلاعات - عملیات بود. وقتی حرکت می‌کردند، با وضو و غسل شهادت می‌رفتند. وقتی به میدان مین می‌رسیدند، اول پشت میدان مین، در تاریکی شب، در یک شیار پر اضطراب که هر آن ممکن بود گشتی‌های دشمن وارد شوند، زیارت عاشورا می‌خواندند. این زیارت عاشورا مثل نماز امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا بود، بعد وارد میدان مین می‌شدند. قدم به قدم می‌شمرند، انواع مین‌ها را مشخص می‌کردند. کمین‌ها را مشخص می‌کردند. برمی‌گشتند. می‌آمدند پشت میدان مین، دو رکعت نماز شکر می‌خواندند.

یک شب همراه حسین در عملیات والفجر یک برای چک کردن به میدان مین رفتیم. وقتی از میدان خارج شدیم شاید کمتر از صد متر با دشمن فاصله داشتیم، دیدم این‌ها روی زمین افتادند. تعجب کردم. فکر کردم اتفاقی افتاد. دیدم به سجده رفتند و مشغول سجده شکر شدند.

وقتی حسین بر مزار شهدای کرمان می‌رفت، حسین وار می‌رفت. در (عملیات) بدر او را دیدم به او گفتم حسین تو خودت را به دشمن نشان می‌دهی، مجروح می‌شوی، بچه‌های مردم بی‌سرپرست می‌شوند.

خندید و گفت: این طور نیست من به خدا گفتم: خدایا! اگر حسین در این عملیات قدرت تحمل سختی‌های عملیات را ندارد و ممکن است در سختی‌های عملیات از جنگ بپُرد، او را طور دیگری از جنگ خارج کن! حسین مجروح شده بود در حالی که روده‌هایش توی پلاستیک کنارش بود!^۱

حضرت زینب گفت

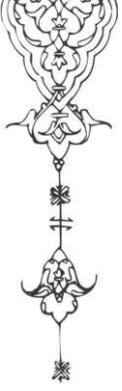
سردار شهید حاج قاسم سلیمانی می‌گوید: یک روز با محمدحسین به سمت آبادان می‌رفتیم. عملیات بزرگی در پیش داشتیم. چند تا از عملیات‌های قبلی با موفقیت انجام نشده بود و از طرفی آخرین عملیات ما هم لغو شده بود و من خیلی ناراحت بودم. به محمد حسین گفتم: «چند تا عملیات انجام دادیم، اما هیچ کدام آن طور که باید موفقیت آمیز نبود، به نظرم این یکی هم مثل بقیه نتیجه ندهد.»

گفت: «برای چی؟» گفتم: «چون این عملیات خیلی سخت است؛ به همین دلیل بعید می‌دانم موفق شویم.» گفت: «اتفاقاً ما در این عملیات موفق و پیروز می‌شویم.»
گفتم: «محمدحسین دیوانه شدی؟! عملیات‌هایی که به آن آسانی بود و هیچ مشکلی نداشتیم، نتوانستیم کاری از پیش ببریم، آن وقت در این یکی که اصلاً وضع فرق می‌کند و از همه سخت‌تر است، موفق می‌شویم؟»
خنده‌ای کرد و با همان تکیه کلام همیشگی‌اش گفت: «حسین، پسر غلام حسین، به تو می‌گویم که ما در این عملیات پیروزیم.»

خوب می‌دانستم که او بی‌حساب حرف نمی‌زند. حتماً از طریقی به چیزی که می‌گوید ایمان و اطمینان دارد. گفتم: «یعنی چه؟ از کجا می‌دانی؟» گفت: «بالآخره خبر دارم.»
گفتم: «خب از کجا خبر داری؟» گفت: «به من گفتند که ما پیروزیم.» پرسیدم: «کی به تو گفت؟» جواب داد: «حضرت زینب علیها السلام» دوباره سؤال کردم: «در خواب یا بیداری؟» با خنده جواب داد: «تو چه کار داری؟ فقط بدان، بی‌بی به من گفت که شما در این عملیات پیروز خواهید شد و من به همین دلیل می‌گویم که قطعاً موفق می‌شویم.»

هر چه از او خواستم بیشتر توضیح بدهد، چیزی نگفت و به همین چند جمله اکتفا کرد. نیازی هم نبود که توضیح بیشتری بدهد. اطمینان او برایم کافی بود. همان طور که گفتم همیشه به حرفی که می‌زد، ایمان داشت و من هم به محمدحسین اطمینان داشتم. وقتی که عملیات با موفقیت انجام شد، یاد حرف آن روز محمد حسین افتادم و از این‌که به او اطمینان کرده بودم، خیلی خوشحال شدم.

عارفان که جام حق نوشیده اند رازها دانسته و پوشیده اند
هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند^۱



من مست و تو دیوانه

یک بار «برادر محتاج» مسئول قرارگاه را برای شناسایی منطقه به هور بردم. محمدحسین مسئول شناسایی بود و باید برای توجیه همراه ما بیاید.

سه تایی سوار قایق شدیم. او سگان را به دست گرفت و راه افتادیم. داخل هور همین طور که می‌رفتیم زیر لب اشعاری را زمزمه می‌کرد. کم کم صدایش بلندتر شد و به طور واضح خطاب به محتاج شروع به خواندن کرد:

«من مست و تو دیوانه، ما را که برد خانه

صد بار تو را گفتم، کم خور دو سه پیمانه

در شهر یکی کس را هوشیار نمی‌بینم

هریک بت‌تر از دیگر شوریده و دیوانه

جانا به خرابات آ، تا لذت جان بینی

جان را چه خوشی باشد بی صحبت جانانه

هر گوشه یکی مستی، دستی زده بر دستی

و آن ساقی هر هستی با ساغر شاهانه

تو وقف خراباتی، دخلت می و خرجت می

زین وقف به هشیاران مسپاریکی دانه

ای لوطی بربط زن، تو مست تری یا من؟

ای پیش چو تو مستی افسون من افسانه...

چون کشتی بی‌لنگر کژ می‌شد و مژ می‌شد

وز حسرت او مرده صد عاقل و فرزانه

گفتم ز کجایی تو، تسخر زد و گفت ای جان

نیمیم ز ترکستان نیمیم ز فرغانه

نیمیم ز آب و گل، نیمیم ز جان و دل

نیمیم لب دریا، نیمی همه دردانه

گفتم که رفیقی کن با من که منم خویش

گفتا که بنشناسم من خویش ز بیگانه

من بی‌سر و دستارم در خانه‌ی خمّارم

یک سینه سخن دارم، هین! شرح دهم یا نه...»

حالات عجیبی داشت، انگار توی این عالم نبود. بنده‌ی خدا، محتاج که با این حالات محمدحسین آشنایی نداشت. خیلی تعجب کرده بود. نگاهی به او می‌کرد و نگاهی به من. رو کرد به من: «این حالش خوب است؟!» گفتم: «نگران نباش، این حال و احوالش همین طور است.» با اشعار عارفانه سر و سرّی داشت و با توجه به محتوای اشعار، حالات معنوی خاصی به او دست می‌داد. گاهی سر شوق می‌آمد و می‌خندید و گاهی هم می‌سوخت و می‌گریست.^۱

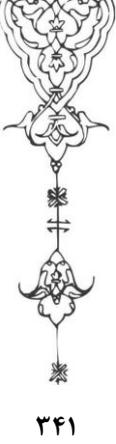
شرط با خدا

این‌ها واقعیت است، محمدحسین یوسف الهی - خدا رحمتش کند - خیلی از شماها می‌شناسیدش، ایشان بچه‌ی این شهر بود و از فداکاران بود. جوانی که آمده بود توی جبهه و خیمه زده بود و به عنوان بسیجی مانده بود. محمدحسین خیلی عارف بود. واقعاً غوغایی در او بود، اگر هم با کسی دوست می‌شد، درونش را کسی نمی‌توانست درک کند که چه عالمی بوده است. محمدحسین یوسف الهی قبل از هر عملیاتی زخمی می‌شد و بعد از عملیات بدر که زخمی شد، من ناراحت شدم و به ایشان گفتم می‌روی جبهه و خط و زخمی می‌شوی و بعد از آن می‌آیی این جا و بچه‌های مردم را بی‌سرپرست می‌گذاری. جدّی با ایشان برخورد کردم (شهید یوسف الهی مسئول واحد اطلاعات عملیات بود). گفت: «نه!» و یک خنده‌ای کرد. نمی‌دانم برادران چقدر محمدحسین را می‌شناسند. یک خنده‌ی ویژه‌ی خودش را داشت و لبخندی می‌زد و می‌گفت: «این طوری نیست! من با خدا قبل از هر عملیاتی شرط می‌کنم می‌گویم که‌ای خدا! اگر بنا است من توی این عملیات تحمل سختی‌ها را نداشته باشم و به طریقی از جنگ خارج شوم، قبل از عملیات زخمی بشوم. توی بدر (اگر) مانده بودم، معلوم نیست بمانم برای جنگیدن و خدا دعای مرا اجابت کرده و من زخمی شده‌ام، اما این بار، بار آخر است و این دفعه من شهید می‌شوم.» در والفجر هشت هم شهید شد.^۲

شهید سپهد حاج قاسم سلیمانی

۱. حسین پسر غلامحسین، ص ۶۸ - ۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.





قطعه زمین

محمدحسین قطعه زمینی در کرمان داشت که پدرش به او بخشیده بود و او به دلیل حضور در جبهه خیلی کم به آن سرکشی می‌کرد. آخرین بار وقتی بعد از حدود یک سال به آنجا رفت، در کمال تعجب دید که یک نفر زمین را ساخته و در آن ساکن شده است. بعد از پرس و جو و تحقیق فهمید آن شخص یک نفر جهادی است.

قضیه را برای من تعریف کرد، گفتم: «خب! برو شکایت کن و از طریق دادگاه پیگیر قضیه باش، بالأخره هر چه باشد تو مدارکی داری و می‌توانی به حقت برسی.»

گفت: «نه! من نمی‌توانم این کار را بکنم، او یک نفر جهادی است و حتماً نیازش از من بیشتر بوده است، هر چند نباید چنین کاری می‌کرد و در زمین غصبی می‌نشست، اما حالا که چنین کرده، دلم نمی‌آید پایش را به دادگاه بکشم. عیبی ندارد! من زمین را بخشیدم و گذشت کردم.»^۱

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

اورکت

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی درباره‌ی اخلاص و صفای باطنی شهید محمدحسین یوسف الهی می‌گوید: بعد از نماز می‌خواستم حسین آقا را ببینم و درباره‌ی موقعیت منطقه و یک سری مسائل مربوط به اطلاعات و عملیات با هم صحبت کنیم، دنبالش فرستادم و داخل سنگر فرماندهی منتظرش ماندم. آمد پیشم، اورکتش روی دوشش بود و جوراب پاش نبود، من نگاه کردم به او. شاید منظوری هم از نگاهم نداشتم. خندید! من این خنده در ذهنم باقی مانده. گفتم: می‌دانم چرا نگاه کردی. از این که اورکت‌م روی دوشم هست و جوراب پام نیست؟ گفتم: من داشتم نماز می‌خواندم با همین حال. گفتند: شما کارم دارید. آمدم جوراب پایم کنم و اورکت‌م را تنم کنم، به خودم گفتم: حسین پسر غلامحسین! تو پیش خدا این طوری رفتی پیش فرمانده ات این گونه می‌روی؟!^۲

۱. حسین پسر غلامحسین، ص ۷۳ - ۷۴.

۲. همان، ص ۷۸ - ۷۹.

جواب‌های یک عارف^۱

یک زمانی حسین یوسف الهی مجروح شده بود. به دستور دکتر باید نمازش را نشسته می‌خواند، ولی رعایت نمی‌کرد. یک ماه قبل از عملیات والفجر ۸ یک روز در قرارگاه اهواز^۲ به او گفتم: «چرا به دستور دکتر عمل نمی‌کنی؟ چرا ایستاده نماز می‌خوانی؟» پس از کمی تأمل پرسید: «وقتی شما که فرمانده لشکر هستید به سنگر می‌آیید، من همین طور می‌نشینم؟» پاسخ دادم: «نه، بلند می‌شوی و احترام می‌گذاری.» گفت: «من در مقابل فرمانده لشکر نمی‌نشینم، چطور در برابر خدا بنشینم؟»^۳

انسان الگو و نمونه

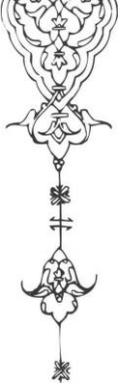
سردار سرلشکر سلیمانی در پاسخ به این سؤال که افراد بسیجی نمونه و سرداران شهید استان در طول هشت سال دفاع مقدس چه کسانی هستند، گفتند: کسی که کلمه‌ی بسیج پیرامونش اطلاق شود به نظر من خودش نمونه‌ی انسان هاست یا انسان نمونه‌ای است؛ همان گونه که امام فرمودند: «من در دنیا افتخارم این است که خود یک بسیجی ام»، نشان می‌دهد که این کلمه خیلی کلمه‌ی ارزشمندی است یا موقعی که ما در تعبیرات امام به این نکته می‌رسیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک بسیجی بود، نشان می‌دهد که این تفکر و این کلمه‌ی بسیار مقدسی است.

در دوران جنگ نیروهای عزیز و ارزشمند زیادی بودند که کمالات بسیار داشتند که تعداد آن‌ها کم نیست. بعضی از این بچه‌های بسیج می‌آمدند در عملیات‌ها و عملیاتی می‌کردند و می‌رفتند، یعنی برای یک عملیات کمک می‌کردند... بعضی‌ها در همه‌ی عملیات‌ها [بودند]، بعضی‌ها در جنگ خیمه زده بودند و مقیم دائم جبهه شده بودند و منتظران دائم شهادت بودند که اینها خانه، کاشانه، زندگی، پدر، مادر، زن، بچه و همه چیز خود را فدای این تکلیف کرده بودند که این گونه افراد کم بودند به نظر من در شهر کرمان، گل سرسبد بسیجیان که مثل یک گل همه‌ی پروانه‌ها را دور خودش جمع کرده

۱. راوی: شهید قاسم سلیمانی

۲. قرارگاه شهید کازرونی اهواز مقر دائمی لشکر ۴۱ ثارالله بود که در زمین کارخانه فارسیت کنار کارخانه نورد ساخته شده بود. کار ساخت این قرارگاه از سال ۱۳۶۲ شروع شد.

۳. حاج قاسم، ج ۲، ص ۹۵.



بود و از مخلصین و منتظران شهادت بود، محمدحسین یوسف الهی بود که در جبهه‌ها مشهور به «حسین» بود. او فردی بود که همه‌ی عمرش را وقف جنگ کرد از اول جنگ تا زمان شهادتش در نوک پیکان و سخت‌ترین و حسّاس‌ترین نقطه‌ی صحنه جنگ حضور داشت. حسین رحمه الله علیه ابتدا مسئول محور شناسایی بود. شب‌ها با تیمی، دشمن را شناسایی می‌نمود، از میدان‌های مین عبور می‌کرد، سخت‌ترین معبرها معمولاً در جنگ به محمدحسین واگذار می‌شد، هر معبری که حسین مسئولش بود، این معبر موفق‌ترین معبر بود. نبود مسئولیت و معبری که به محمدحسین واگذار شود و او از پس آن برنیاید و اظهار عجز کند.

اهل مرخصی نبود، مگر این‌که عملیات تمام شود و آن هم با موفقیت، مرخصی محمدحسین در طول مدتی که بعد از چهار تا شش ماه از عملیات برمی‌گشت از یک هفته تجاوز نمی‌کرد. بیشترین مرخصی‌های محمدحسین در دوران مجروحیت او بود که ده روز می‌شد، آن هم با حال مجروحیت و پانسمان کرده به جبهه برمی‌گشت. محمدحسین در اواخر جانشین معاونت اطلاعات و عملیات لشکر بود.

من هر موقعی در کنار این عزیز ارزشمند قرار می‌گرفتم، احساس می‌کردم که دنیایی از آدم‌های فداکار با من است. مجموعه‌ی همه‌ی خصائل اخلاقی و انسانی بود. یک آدم عارف بود. او یک شعر داشت که ورد زبانش بود و آن شعر معنایش نظام دوستی انسان با خدا بود. هر زمان که در کنار محمدحسین قرار می‌گرفتم این شعر ورد زبان محمدحسین بود و می‌خواست در این شعر میزان دوستی انسان مؤمن با خدا و میزان وسعت رحمت خدا را بیان کند.

شعر را از قول سلطان بایزید بسطامی که از عرفای جهان اسلام است با اشک و احساس بیان می‌کرد:

در کنار دجله سلطان بایزید	بود روزی فارغ از خیل مرید
ناگه آوازی ز عرش کبریا	خورد بر گوش که ای شیخ ریا
میل آن داری که بنمایم به خلق	آنچه پنهان کرده‌ای در زیر دلخ
تا خلیق جمله آزارت کنند	سنگ‌باران بر سر دارت کنند

تا این جا می‌خواست بگوید که انسان نباید مغرور به اعمال خودش شود و خدا

سِتَّارِ الْعِیُوبِ است و اگر بخواهد از دریچه‌ی «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ؛ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» برخوردار کند، هیچ کس توان ایستادگی ندارد. تا اینجا خدا می‌خواهد به شیخ بگوید که تو داری با این کبکبه و دبدبه و همه‌ی اینها حرکت می‌کنی، می‌خواهم آن درونت را آشکار سازم.

متن دوم شعر میزان یقین شیخ به خداست ...

به دوستی مؤمن به خداست و بعد شیخ در جواب ندای الهی که در شعر آمده، این طور می‌گوید. آری! تو هم میل آن داری که من شمه‌ای از رحمتت سازم رقم ... تا خلاق از تو رم کنند و از نماز و روزه و حج کم کنند؟

گفت: یا رب میل آن داری تو هم شمه‌ای از رحمتت سازم رقم؟

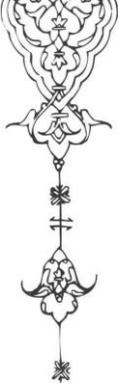
تا که خلقان از پرستش کم کنند وز نماز و روزه و حج رم کنند

پس ندا آمد که ای شیخ فتن نی ز ما و نی ز تو رو، دم مزن

اشعار را محمدحسین می‌خواهد وهای های گریه می‌کرد. اهل تهجد، نماز شب،

مستحبات و بسیار پر از مراقبت بود.

سردار سرلشکر سلیمانی در جای دیگری از سخنانش به خاطره‌ای از شهید محمدحسین یوسف الهی اشاره کرد و گفت یک شب با محمدحسین رفتیم برای شناسایی جهت عملیات والفجر یک. رفتیم پشت میدان‌های مین دشمن که میدان‌های مین را شناسایی کنیم. معبری که نیروها بنا بود از آنجا عبور کنند، سیم‌های خاردار و میدان‌های مین را دیدیم و برگشتیم که محمدحسین مسئول آن محور بود. رسیدیم در یک گودالی که از میدان‌های مین دشمن فاصله گرفته بودیم، داخل شیاری رسیدیم، محمدحسین گفت: «بایستیم.» من به او گفتم که: «اینجا جای ایستادن نیست.» گفت: «چند لحظه صبر کنید.» من دیدم که آنجا ایستاد به نماز و دو رکعت نماز به جای آورد. بعد بچه‌های محور گفتند: «این کار هر شب اوست. هر شب بعد از این که داخل میدان مین می‌رود، قبل از رفتن به میدان سجده‌ی شکر به جا می‌آورد و بعد از برگشت از داخل میدان مین دو رکعت نماز شکر می‌خواهد.» محمدحسین به نظر من عالم دیگری را می‌دید که از عقل ما (از درک آن) ناتوان می‌باشد؛ چراکه برای من پیشگویی‌هایی کرد و مطالبی می‌گفت که از عقل یک انسان عاقل فراتر بود. محمدحسین زمان شهادت خود را پیش بینی کرده بود.



محمدحسین پیروزی عملیات والفجر هشت را دو ماه قبل از عملیات برای من تشریح کرد. آن هم از قول حضرت زینب (ع.ا.س).
 فرماندهی لشکر ثارالله گفت: «محمدحسین ستونی بود برای لشکر ثارالله و گل سرسبد بسیجیان لشکر بود» و واقعاً هدیه‌ای و درجه‌ای رفیع‌تر از شهادت برای محمد حسین نبود. محمدحسین یوسف الهی در عملیات والفجر هشت به شرف شهادت نائل گشت، در حالی که زخم‌های عملیات بدر را بر پیکر داشت.
 محمدحسین در واقع برای عملیات، بسیجی نمونه بود و بعد از شهادتش؛ پدرش مفتخر به دریافت مدال فتح از دست مقام رهبری گردید.^۱

جوان عارف و الگو

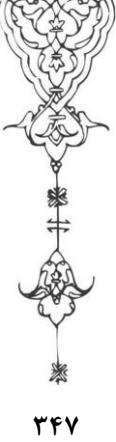
این سوال مطرح است که شهید یوسف الهی که بود که سردار شهید حاج قاسم سلیمانی گفت: دوست دارم تا مرا پس از مرگ در کنار او به خاک بسپارید. شهید محمدحسین یوسف الهی عارفی است که در واحد اطلاعات عملیات لشکر ۴۱ ثارالله، مراتب کمال الی الله را طی کرد و کمتر رزمنده‌ای است که روزگاری چند با محمدحسین زیسته باشد، اما خاطره‌ای از سلوک معنوی و کرامات او نداشته باشد. شهید محمدحسین یوسف الهی، مصداق سالکان و عارفانی است که به فرموده حضرت روح الله (ع.ا.س)، یک شبه ره صد ساله را پیمودند و چشم تمام پیران و کهنسالان طریق عرفان را حسرت زده قطره‌ای از دریای بی‌انتهای خود کردند.^۲

* برای آشنایی بیشتر با شهید محمدحسین یوسف الهی چند نکته و خاطره دیگر را درباره‌ی او از زبان دوستان و همزمانش می‌خوانیم:

ایستاده

آقای حسین متصدی از هم‌زمان شهید حسین یوسف الهی می‌گوید:
 با حسین یوسف الهی در راه منطقه همسفر بودیم. می‌رفتیم خسروآباد. منطقه، جنگی بود و نخلستان‌های اطراف جاده سوخته.

۱. حسین پسر غلامحسین، ص ۲۶۸ - ۲۷۳.
 ۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۱۴ بهمن.



شهید یوسف الهی رو به من کرد و گفت: حسین نگاه کن به این نخلها. نگاه کردم. بیشترشان بر اثر اصابت گلوله‌های دشمن سوخته و یا شکسته بودند. گفتم: بله همه سوخته اند. گفت: به این کاری ندارم تو خود نخلها را درست ببین. دوباره نگاهی انداختم و گفتم: خب همه خشک شده اند. گفت: نه این منظورم نیست. گفتم: راستش نمی‌فهمم منظورت چیه؟ خب واضح‌تر صحبت کن. گفت: ببین! همه‌ی نخلها ایستاده می‌میرند. تازه فهمیدم که چه می‌خواهد بگوید. دوباره نگاهی به اطراف انداختم. درست بود. همه نخل‌های اطراف جاده، سوخته و خشکیده، هنوز پا برجا بودند. آن روز باز هم به طور دقیق عمق مطلب را دریافتم اما بعد از شهادت آقا حسین وقتی خوب نشستم و آخرین لحظاته‌ش را مرور کردم، دیدم واقعاً او خود نیز تا آخر ایستاد و سوخت.^۱

شگفتی‌های حسین^۲

یکی از دوستان شهید محمدحسین یوسف الهی می‌گوید: حسین به من گفته بود در کنار اروند بمان و جذر و مد آب را که روی میله ثبت می‌شود بنویس. بعد هم خودش برای مأموریت دیگری حرکت کرد. نیمه‌های شب خوابم برد. آن هم فقط ۲۵ دقیقه. بعداً برای این فاصله زمانی، از پیش خودم عددهایی را نوشتم. وقتی حسین و دوستش برگشتند، بی‌مقدمه به من خیره شد و گفت: تو شهید نمی‌شوی. با تعجب به او نگاه کردم! مکثی کرد و گفت: چرا آن ۲۵ دقیقه را از پیش خودت نوشتی؟ اگر می‌نوشتی که خوابم برد، بهتر از دروغ نوشتن بود. در آن شب و در آنجا هیچ کس جز خدا همراه من نبود! مادرش می‌گوید، با مجروح شدن پسر محمدحسین برای ملاقاتش به بیمارستان رفته بودیم، نمی‌دانستم در کدام اتاق هست. در حال عبور از سالن بودم که یک دفعه صدایم کرد: مادر! بیا اینجا.

۱. نخل سوخته، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.
۲. این مرد پایان ندارد، ص ۸۹ - ۹۱.



وارد اتاق شدم. خودش بود؛ محمدحسین من! اما به خاطر مجروح شدن هر دو چشمش بسته بود! بعد از کمی صحبت گفتم: مادر! چه طور مرا دیدی؟! مگر چشمانت ... اما هر چه اصرار کردم، بحث را عوض کرد ...

برادر حسین هم روایت می‌کند که پنجمین بار که مجروح و شیمیایی شد سال ۶۲ بود. او را به بیمارستان شهید لُبافی نژاد تهران آوردند. من و برادر دیگرم با اتوبوس راهی تهران شدیم. ساعت ۱۰ شب به بیمارستان رسیدیم. با اصرار وارد ساختمان بیمارستان شدیم. نمی‌دانستیم کجا برویم.

جوانی جلو آمد و گفت: شما برادران محمدحسین یوسف الهی هستید؟ با تعجب گفتیم: بله!

جوان ادامه داد: حسین گفت: برادران من الآن وارد بیمارستان شدند. برو آنها را بیاور اینجا! وارد اتاق که شدیم، دیدیم بدن حسین سوخته ولی می‌تواند صحبت کند. اولین سؤال ما این بود: از کجا دانستی که ما آمدیم؟

لبخندی زد و گفت: چیزی نپرسید؛ من از همان لحظه که از کرمان راه افتادید، شما را می‌دیدم!

محمدحسین حتی رنگ ماشین و ساعت حرکت ما را گفت!^۱

سیره عملی شهدای جبهه‌ی حق این گونه بود که امام خمینی علیه السلام در مورد تربت پاک آنها فرمود:

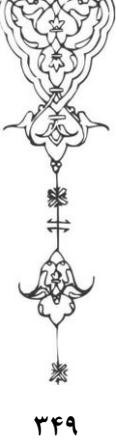
همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت، مزار عاشقان و عارفان و دل سوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سر باختند! خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند.^۲

اهمیت اخلاص

قبل از عملیات خیبر امام جمعه‌ی زرنده به مقر لشکر در دشت عباس آمده بودند. از خصوصیات معنوی و عرفانی ایشان زیاد تعریف می‌کردند. بعد از نماز با حسین تصمیم

۱. روایت از کتاب نخل سوخته، مهدی فراهانی، ص ۵۵.

۲. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹.



گرفتیم برویم ایشان را از نزدیک ببینیم. موقع نماز من اورکت روی دوشم بود، یعنی در واقع دستم را توی آستین‌هایش نکرده بودم. زمانی که می‌خواستیم به ملاقات امام جمعه زرن برویم، من اورکت را درست پوشیدم و سر و وضعم را مرتب کردم. حسین که این صحنه را دید ایستاد و گفت: «این کار تو خالصانه نیست برگردیم.»
گفتم: چرا. گفت: «به خاطر اینکه تو وقتی نماز می‌خواندی اورکت روی دوشت بود اما حالا که می‌خواهی به ملاقات آقای شوشتری بروی آن را می‌پوشی و خودت را مرتب می‌کنی.»
وقتی این حرف را زد برگشت و دیگر به ملاقات نرفتیم.^{۲،۱}

دنیا برای اهل دنیا

در سفر خارج از کشور که حسین برای درمان رفته بود با یکی از دوستان دوران تحصیل در مدرسه‌ی شریعتی برخورد می‌کند. آن دوست طی یک هفته اقامت حسین به دنبالش می‌رود و سعی می‌کند تا او را راهنمایی کند. شهر را نشانش دهد و هر جا که نیازی بود به عنوان مترجم کمک کند.

او را به خوبی می‌شناخت. از هوش و استعدادش باخبر بود و سابقه موفقیت‌های درسی‌اش را می‌دانست. به همین خاطر زمانی که حسین می‌خواهد به ایران برگردد پیشنهاد عجیبی به او می‌دهد.

می‌گوید: تو به اندازه‌ی کافی جنگیده‌ای، دو بار تا به حال مجروح شده‌ای و وظیفه‌ات را هر چه که بوده است به طور کامل انجام داده‌ای، دیگر کجا می‌خواهی بروی. همین جا بمان. اینجا می‌توانی درس بخوانی و آینده‌ی درخشانی داشته باشی. من آشنایان زیادی دارم قول می‌دهم که هر امکاناتی بخواهی برایت فراهم کنم.

حسین تشکر می‌کند و در جواب می‌گوید: اینجا برای شما خوب است و دشت‌های باغ جبهه‌های جنوب ایران برای من. دنیا و مافیها همه برای اهل دنیا است. اما حسین پسر غلامحسین آفریده شده برای جنگ و تا جنگ هست و من زنده‌ام توی جبهه‌ها می‌مانم. و خداحافظی می‌کند و راه می‌افتد.^{۴،۳}

۱. تاجعلی آقا مولایی.
۲. نخل سوخته، ص ۷۲.
۳. مهدی شفا زند، محمدعلی یوسف الهی، محمدهادی یوسف الهی.
۴. نخل سوخته، ص ۶۵ - ۶۶.



ظاهرسازی هرگز

آقای تاجعلی آقا مولایی از هم‌زمان شهید حسین یوسف الهی می‌گوید:
یک بار او را دیدم که می‌خواست به جلسه برود. چند کالک و نقشه در دست داشت. و بجای کفش یا پوتین یک جفت دمپایی لنگه به لنگه و کوچک و بزرگ پایش بود.
گفتم: حسین کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم جلسه. گفتم: با همین دمپایی‌ها؟ گفت: مگر چه اشکالی دارد.
گفتم: آخر هر کسی می‌خواهد جلسه برود سر و وضعش را مرتب می‌کند و لباس درست و حسابی می‌پوشد، نه مثل تو با این دمپایی‌های لنگه به لنگه و جور واجور.
خندید و گفت: چی کار کنم. من همینطوری وضو گرفتم و رفتم مسجد، با همین دمپایی‌ها، حالا چه لزومی دارد که برای جلسه رفتن طور دیگری لباس بپوشم. به حال من فرقی نمی‌کند.
و راستی هم به حال او فرقی نمی‌کرد. چون اصلاً اهل ظاهرسازی نبود آنچه که اهمیت داشت خداوند و رضایت الهی بود.^۱

شهید احمد کاظمی

یادگار همه‌ی دلبستگی‌ها

من باورم این بود که وقتی خبر شهادت حاج احمد (کاظمی) گفته می‌شود، حداقل تیتیر همه‌ی روزنامه‌های ما این جمله باشد که: «فاتح خرمشهر شهید شد.» همان طوری که بزرگی از ما در ادبیات، در هنر، در هر چیزی از بین می‌رود یا فوت می‌کند، ما بلافاصله برای او تیتیری داریم. مثلاً پدر علم ریاضی ایران از دنیا رفت. فکر می‌کنم حقی که احمد به گردن ملت ایران دارد، با حقی که دیگر اندیشمندانی که مورد تجلیل هستند و به حق هم مورد تجلیل بودند، کمتر نباشد و شاید در ابعادی بیشتر باشد.
ما با احمد خیلی رفیق بودیم. البته من نمی‌دانم احمد بیشتر من را دوست داشت یا من بیشتر او را دوست داشتم. همیشه در ذهنم این بود که‌ای کاش می‌شد من یک طوری به احمد ثابت کنم که من چقدر دوستش دارم. فکر می‌کردم بهترین چیزی که

۱. نخل سوخته، ص ۷۳.



می‌تواند این را ثابت کند، این باشد که مثلاً من یک کلیه بدهم به احمد. از هر چیزی که دو تا دارم، یکی‌اش را به احمد بدهم.

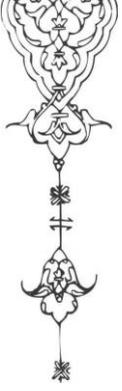
وقتی احمد در جمع ما بود، تداعی همه زندگی‌مان را می‌کرد؛ هر چیزی که در زندگی به آن خوش بودیم. چهره‌ی باکری را در احمد می‌دیدیم. خرازی را در احمد می‌دیدیم. زین الدین را در احمد می‌دیدیم. همت را در احمد می‌دیدیم. خیلی از شهدا را ما در احمد خلاصه می‌دیدیم. شما وقتی یک کسی یادگار همه‌ی یادگاری‌هایت است، یادگار همه‌ی دلبستگی‌هایت است، یادگار همه‌ی بهترین دوران عمرت است، این را از دست می‌دهی، این یک از دست دادن معمولی نیست. احمد با رفتن خودش، همه‌ی ما را آتش زد.

مدتها از زمان جنگ گذشته بود. دلخوشی‌مان به هم بود. نه این‌که پشتوانه‌ی خاصی برای همدیگر باشیم، قوت قلب معنوی برای هم بودیم، در بیان کردن موضوعات، نصیحت کردن هم و سطوح مختلف دیگر با هم رودربایستی نداشتیم.

وقتی ما بچه‌های جنگ جلسه‌ای می‌گرفتیم، اولین موضوعی که احمد به همه تذکر می‌داد، این بود که آیا این جلسه برای خدا است؟ و بعد پیرامون این حرف می‌زد؛ لذا نقش احمد در ما خیلی نقش برجسته‌ای بود. رفتن احمد برای همه‌ی ما سنگین بود و فراموش نشدنی هم هست.

من همیشه به احمد می‌گفتم: «الهی دردت بخوره توی سرم.» اصطلاح من بود نسبت به احمد. می‌گفتم: «دورت بگردم.» آن‌چه که مکنونات قلبی‌ام است، از خدا می‌خواهم، خدا هر چه سریع‌تر مرا به او ملحق بکند و خود مرا مستحق این عنایت خدا می‌دانم و به او اگر بنویسم این را خواهم نوشت: «مرا ببر. ما را تنها نگذار.» این را خواهم گفت.

خدا رحمت کند، شهیدی داشتیم همیشه ورد زبانش این بود: «یاران همه رفتند افسوس که جامانده منم/ حسرتا این گل خارا همه جا رانده منم/ پیر ره آمد و طریق رفتن آموخت/ آن که نارفته و جامانده منم» فکر می‌کنم مصداق این شعر، من هستم. باور کنید به احمد حسودی‌ام می‌شود دلم می‌خواهد همه‌ی عمرم را بدهم، فقط یک بار دیگر صدای احمد را بشنوم.



وقتی که جنگ تمام شد تا روزی که شهید شد، هیچ روزی، هیچ لحظه‌ای، هیچ ساعتی نبود که ما با هم باشیم و او با حسرت پشت دستش نزند و نگوید ما ضرر کردیم و شهدا برد کردند. نه تنها برای شهید شدن آن قدر بی‌تاب بود که از زنده ماندن خودش ناراحت بود و ضمن این‌که آرزویش شهادت بود، یک آرزوی دیگرش زودتر رفتن بود.^۱

خلاصه‌ای از امام

امام راحل هم در تربیتی که در جامعه ما انجام داد مثل آن سلول‌های بنیادی بود که تحول ایجاد کرد و این تحول هم در جاهایی که تأثیر گذاشت به عنوان آدم‌هایی که به نحوی خلاصه امام بودند ظاهر شد. البته کسانی که به معنای واقعی در ابعاد مختلف رفتار امام، شخصیت امام، خلاصه امام راحل باشند کمتر پیدا می‌شود. در جنگ هم امام راحل تأثیراتی گذاشتند و یک خلاصه‌هایی به وجود آورد. احمد یکی از آن خلاصه‌ها بود که این هم به این دلیل نبود که احمد با امام مراد داشت بلکه به دلیل عشق وافر به امام بود. حالا من خصوصیاتش را می‌گویم که تأثیر احمد در زیرمجموعه در جنگ چگونه بود که باعث می‌شود بگوییم که بخشی از شخصیت وجودی امام راحل در فردی مثل احمد کاظمی^۲ متبلور بود.

۱. ذوالفقار، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲. ۱۹ دیماه سال ۸۴ بود که یک خبرنگار همه را شوکه کرد. هواپیمای حامل فرمانده نیروی زمینی سپاه به همراه جمع دیگری از فرماندهان این نیرو در نزدیکی ارومیه سقوط کرد و تمامی سرنشینان آن به شهادت رسیدند. تا آن زمان شاید کمتر کسی سردار احمد کاظمی فرمانده نیروی زمینی سپاه را می‌شناخت. اما احمد کاظمی نامی شناخته شده در بین فرماندهان دفاع مقدس و نیروهای مسلح بود.

سردار کاظمی در دوران دفاع مقدس و پس از آن یکی از فرماندهان مهم و تأثیرگذار در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود و حضور در مسئولیت‌هایی مانند فرماندهی لشکرهای ۸ نجف اشرف و ۱۴ امام حسین علیه السلام فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا و فرماندهی نیروهای هوایی و زمینی سپاه، نشانگر توان بالای فرماندهی وی بود.

شهید کاظمی در سال ۱۳۳۷ در نجف آباد اصفهان به دنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانی خود را در همین شهر گذراند. در سن ۱۷ سالگی برای دفاع از مردم فلسطین و برای گذراندن دوره‌های نظامی عازم سوریه شد و در یکی از مقرهای گروه فتح دوره‌های جنگ نامنظم را گذراند.

انقلاب آنها را تنبیه کرده است

با آغاز مبارزات ملت ایران در برابر رژیم شاهنشاهی، احمد هم مبارزات خود علیه شاه را آغاز می‌کند و یک بار هم توسط ساواک دستگیر می‌شود. محسن رضایی درباره مبارزات احمد کاظمی پیش از انقلاب می‌گوید: «در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در تظاهرات و راهپیمایی و پخش اعلامیه و شعارنویسی فعال بود. در آخرین محرم قبل از پیروزی انقلاب، مأمورین ساواک او را در میان دسته‌ی عزاداری شناسایی و بازداشت می‌کنند. چند ماهی در زندان ساواک بود که به شدت او را شکنجه کرده بودند، پاسبانی با چکمه به دهان احمد کوبیده بود که تا یک ماه پس از آزادی خونریزی بینی داشت. پس از پیروزی انقلاب، مسئولین قضایی نجف آباد از ایشان می‌خواهند که شکنجه‌گزارش را معرفی کند تا آن‌ها را محاکمه کنند، او زیر بار نمی‌رود و می‌گوید انقلاب، آنها را تنبیه کرده است. جالب است که یکی از همین افراد، چند سال قبل از شهادت احمد، برای انتقال فرزندش از دانشگاه آزاد یک شهر به شهر دیگر از احمد کاظمی طلب کمک کرده بود و او هم به دانشگاه آزاد توصیه کرده بود که مشکل ایشان را حل کنید.

احمد همه را به هم می‌ریخت!

بعد از جنگ دو مشخصه احمد که او را خیلی رشد دادند، یکی ادب احمد بود و دیگری راز نگهداری او بود. من خیلی کم در جمع‌ها می‌دیدم که کسی چنین خصلت‌هایی داشته باشد. برای فرمانده نظامی چنین خصلتی سخت است و این که می‌گویم احمد خلاصه‌ای از امام بود واقعاً این طوری بود.

شما نگاه بکنید اگر حسین خرازی پیراهنش روی شلوار بود، ۹۹ درصد از لشکر امام حسین (علیه السلام) پیراهن‌شان روی شلوارشان بود. تن صدای حسین، ذکر حسین، راه رفتن حسین را تقلید می‌کردند، احمد هم همین طور. از اینها تقلید می‌کردند. واقعاً الگو و نمونه بودند و تأثیر زیادی بر دیگران داشتند.

ادب احمد فوق‌العاده بود، این ادب احمد به نظر من شاه کلید همه چیز بود و به خیلی چیزها رشد داد. نمونه‌ای از تواضع احمد این بود که در مراسم‌های مختلف مثلاً در هفته جنگ که فرماندهان را به جلسه‌ای دعوت می‌کنند، ترتیب چیدن صندلی‌ها به نسبت درجه و رتبه و جایگاه است و هر کس جای مشخصی دارد. یکی از علت‌هایی که من امتناع داشتم از شرکت در مراسم‌ها به خاطر اخلاق و برخورد متواضعانه احمد بود، یک معرکه‌ای داشتیم در جایگاه، احمد همه را به هم می‌ریخت و جا به جا می‌کرد تا خودش آخربایستد، امکان نداشت که این جوری نباشد. یک روز به آقا رحیم گفتم که شما فکر می‌کنید که ما به احمد خط می‌دهیم؟ احمد را ما نمی‌شناسیم؟ احمدی که در جنگ وقتی تصمیم می‌گرفت که بگوید نه، همه می‌گفتند حریف احمد نمی‌شویم آن وقت این ادب احمد است؛ مسافرت می‌خواستیم برویم اگر سه تا ماشین بودیم، اینقدر می‌ایستاد تا ماشین‌ها جلو بروند و او آخرین ماشین باشد. حتی در تردد، ادب او فوق‌العاده بود، شما بگردید در بین دوستان احمد، کسی را پیدا نمی‌کنید که احمد بد او را بگوید و غیبت کسی را بکند. اگر مخالفت داشت کوتاه یک چیزی می‌گفت و زیاد به این موضوع نمی‌پرداخت. همه را بر خودش ترجیح می‌داد. البته ممکن است کسی احمد کاظمی را در جنگ دیده باشد و از نزدیک با او آشنا نباشد و بگوید احمد یک آدم لجبازی است، اما او اینجوری نبود و این قضاوت صحیحی نیست.

چند نفر می‌دانند احمد بنیانگذار لشکر نجف بود!

و اما درباره راز نگهداری احمد. چند نفر ما می‌دانیم که در لشکر نجف که بنیانگذارش احمد کاظمی بود آمدند سخنرانی کردند، گفتند احمد کاظمی این است، احمد کاظمی آن است، چند نفرمان اینها را می‌دانیم؟ چند نفرمان می‌دانیم احمد به خاطر دفاع از ولایت همه سرمایه‌هایش را دچار مشکل کرد. چند نفرمان این را می‌دانیم؟ چند جا این را گفت؟ و خیلی اتفاق‌های دیگر.

یک بار نیامد بگوید که مجروح شدم

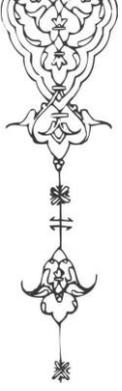
ما تا این روزی که احمد شهید شد، نمی‌دانستیم که احمد این قدر مجروح شده، والله یک بار احمد نگفت که ترکش به سرم خورده، به صورتم خورده، یک بار نیامد بگوید که مجروح شدم. من که نزدیک‌ترین فرد به احمد بودم، نمی‌دانستیم احمد این قدر زخمی شده، هیچ وقت نگفت، خدا شاهد است هیچ وقت بر زبان جاری نکرد. احمد خیلی خصلت‌ها داشت، همیشه از بریدگی از دنیا می‌گفت. واقعاً انسان عجیبی بود یعنی هر چه آدم از او فاصله می‌گیرد، احساس می‌کند که احمد یک قله بود، متفاوت بود، خیلی فضیلت داشت، برای همین می‌گویم احمد واقعاً خلاصه‌ای از شخصیت امام خمینی (علیه السلام) بود در ابعاد مختلف. احمد در همه عملیات‌ها نقشی داشت که روی تمام محورهای دیگر تأثیر مثبت می‌گذاشت و این لطف خداست که شامل بعضی‌ها می‌شود.

این دو نفر فاتح خرمشهر بود

به هر حال عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر تاریخی است که در ذهن مردم تا ابد می‌ماند. ممکن است فتح المبین از ذهن‌شان برود، شکست حصر آبادان برود، حتی فتح فاو، حتی والفجر ۱۰، ولی خرمشهر فراموش شدنی نیست. اما این چطور بود که ما قرعه هم نزدیک بین این بیست نفر فرمانده لشکر، ولی اوضاع کل عملیات در آخر این طور رقم خورد که حسین و احمد رفتند در شهر، یعنی در حقیقت کلید فتح این شهر را خدا به احمد و حسین داد و این دو فاتح خرمشهر بودند. یعنی ما دو نفر فرمانده لشکر داشتیم که رفتند در خرمشهر و آن هم همین دو نفر بودند. حالا چطور شد این وضعیت عملیات که در پایان عملیات این دو فرمانده باید بروند در این شهر تا ابد خواهند ماند که این دو بزرگوار فاتح خرمشهر بودند یکی احمد یکی حسین. تا زمانی که حسین زنده بود هرگز نگفت و تا زمانی که احمد هم زنده بود هرگز بیان نکرد. هیچ وقت دیگران که از او تعریف کردند ما نشنیدیم و خودش هم هیچ وقت چیزی از خودش نگفت. مثلاً بگوید در خرمشهر من بودم که این کار را کردم! هرگز!

در سریلانکا چه گذشت؟

محمد باقری می‌گوید که در سریلانکا در سال ۱۳۷۰ یک هیأتی بودیم که احمد هم بود. (محمد رئیس هیأت بوده) می‌گویند که من به فرماندهان و مسئولین سریلانکا ایشان را معرفی کردم و گفتم، احمد، فاتح خرمشهر بوده است. می‌گفت تمام شد، در این چهار پنج روز تمام کاروان دور احمد جمع بودند و احمد برایشان یک فرمانده مقتدری بود که فاتح خرمشهر است و هر چه می‌گفت تند تند می‌نوشتند. فکر می‌کنید ما هر ۲۰۰ سال یک کسی مثل احمد را می‌توانیم داشته باشیم؟ امکان ندارد که شما فکر کنید دانشگاه‌های ما، دانشکده‌های ما بتوانند چنین افرادی را تحویل جامعه بدهند، نه! احمد عصاره یک شخص بود و آن شخص هم هر چند قرن یک بار می‌آید، او آمد و یک چنین دستاوری داشت، تمام شد و رفت.



احمد از همه ما برجسته تر بود

احمد کاظمی چند مشخصه اصلی داشت که همه این‌ها را از امام گرفت و این درست است که همه این‌ها از مکتب اسلام است اما امام به عنوان یک الگوی مجسم بود و ما وقتی به لشکر نجف نگاه می‌کنیم هیچ چیز در ذهن ما غیر از احمد نمی‌آید. شما وقتی مثلاً می‌گویید فلان لشکر، یک عقبه‌ای هم در ذهن‌تان می‌آید ولی به لشکر نجف که نگاه می‌کنید غیر از احمد هیچ چیز در ذهن‌تان نمی‌آید.

این خیلی هنر بود که یک فرد بیاید از درون یک شهرستان یک لشکر درست کند که آن لشکر با لشکرهایی که عقبه‌های طولانی داشتند با امکانات وسیع خصوصاً در کادر، نه تنها برابری می‌کند بلکه شاه کلید جنگ بشود. نقش احمد محوری بود، لذا همه چیز در او خلاصه شده بود، یعنی همه ابتکارات و موضوعات گوناگون.

۱۹ سال به یاد شهید خرازی بود

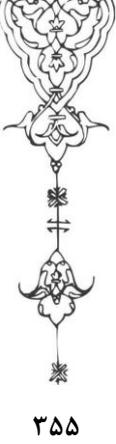
کسی هر وقت یک عزیزی را از دست می‌دهد، یک سال، دو سال یا چهل روز به یادش هست، اسم او را می‌برد. کمتر اتفاق می‌افتد یک مدت طولانی آدم درگیر کسی بشود که او را از دست داده است. ۱۹ سال احمد کاظمی به یاد شهید خرازی، حسین حسین می‌کرد. هیچ جلسه‌ای، هیچ خلوتی، جلسه رسمی، جلسه دوستانه، جلسه خانوادگی، مسافرتی وجود نداشت که او یاد باکری و خرازی و همت را نکند.

هیچ نمازی ندیدم، که احمد بخواند و در قنوت یا در پایان گریه نکند. پیوسته این ذکر «یا رب الشهداء، یا رب الحسین، یا رب المهدی» ورد زبان احمد بود و بعد گریه می‌کرد.^{۲۱}

نوای آسمانی

شهید [مهدی] باکری و شهید [احمد] کاظمی صمیمیت عجیبی با هم داشتند. در عملیات بدر مهدی رفت در غرب رودخانه دجله، آن جا در کنار یک گروهان ماند. همه‌ی ما باید این نوار صدای شهید باکری را بشنویم. همه‌ی ملت ایران باید بشنوند این

۱. خاطرات حاج قاسم سلیمانی از شهید احمد کاظمی.
۲. برادر قاسم، ص ۱۸۶ - ۱۹۴ (نقل به اختصار).



نوار را. این صدا را با این آرامش، در حالی که مجروح است و کمتر از بیست دقیقه بعدش هم شهید شد، محاصره کامل هم بود. یک فرد در محاصره، بدون نیرو در غرب رودخانه دجله. این صدا و این طمأنینه و این آرامش، شنیدنی است؛ واقعاً شنیدنی است. مهدی عادی نبود. او در گودال نشست. در گودالی در کنار جاده‌ی عماره. این صدایش ضبط است که خطاب به شهید احمد کاظمی که تا آخر تا زمان شهادتش از این درد به خود می‌پیچید. صدا و حرف این نوار این است: «احمد، بیا این جا، این جا من چیزی می‌بینم که اگر تو بیایی و ما با هم باشیم، تا ابد از هم جدا نخواهیم شد.» و بعد باکری با آن شکلی که داستان مفصلی دارد و تا حالا هم مفقودالآثر است، به شهادت رسید.

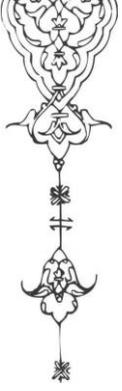
وقتی که منطقه‌ی عملیاتی بدر تخلیه شده بود و همه داشتند می‌رفتند عقب، شهید کاظمی حاضر نبود بیاید. دیگر هیچ نیرویی در آن زمین باقی نمانده بود. سه چهار نفر دیگر مانده بودند و اصرارشان بر این بود که شهید کاظمی را که به دلیل غم شهید باکری نمی‌توانست خودش را از سرزمین بدر جدا بکند عقب بیاورند.^۱

همراه با قرآن

یکی از دوستان صمیمی و باوفای شهید سلیمانی، سرتیپ پاسدار حسین پورجعفری است. او حدود ۴۰ سال در جبهه‌های مختلف در کنار سردار بود و بارها تا پای شهادت پیش رفت و سرانجام همراه با سردار و مهندس ابومهدی توسط آمریکای تروریست به شهادت رسید.

این جانب (حسن ملک محمدی) در سال ۱۳۹۷ که به عنوان روحانی کاروان حج به زیارت مکه مکرمه مشرف شدم، توفیق داشتم که در خدمت سردار پورجعفری باشم. این شهید عزیز در بسیاری از سفرهای داخلی و خارجی به ویژه سفرهای سوریه و عراق، شهید سلیمانی را همراهی می‌کرد.

او محبت و علاقه خاصی به سردار داشت، در سفر حج به بنده می‌فرمود: نمی‌دانم چگونه روزهای سفر حج را با دور شدن از سردار سلیمانی تحمل کنم.



در آن سال شهید پورجعفری به عنوان زائر نمونه، از سوی بعثه مقام معظم رهبری مورد تشویق قرار گرفت. او بیش‌ترین ختم قرآن را در مکه و مدینه داشت و توانست در این سفر روحانی ۱۲ بار قرآن کریم را ختم کند.

علاوه بر این، سجایای اخلاقی فراوانی در اعمال و رفتار آن شهید عزیز مشهود بود. او در ایام حج همواره سعی داشت گمنام بماند و تا آن جا که ممکن است کسی او را نشناسد. در انجام اعمال و مناسک حج دقت فراوان داشت و در خدمت به زائران خانه‌ی خدا از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد.

زمانی که سردار سلیمانی و سردار پورجعفری به شهادت رسیدند، هر دو قرآن به همراه داشتند و این، نشان پیوند ناگسستنی و شدت علاقه و انس آنان با قرآن بود.^۱

دوست وفادار و مطمئن

سردار پورجعفری خیلی مسئولیت پذیر و امین بود. از اول انقلاب هم با حاج قاسم بودند. مهم‌ترین ویژگی ایشان را امانتداری و مورد اطمینان بودن می‌توان عنوان کرد. یک جا هم حاج قاسم گفته بود که اگر دو نفر مرا ببخشند، من در این دنیا آمرزیده می‌شوم؛ یکی همسرم به خاطر این که بار زندگی گردن ایشان بود و یکی هم سردار پورجعفری که همیشه همراه من است.^۲

یوسف افضلی، از دوستان سردار سلیمانی و معاون فرهنگی ستاد بازسازی عتبات

نامه عاشقانه سردار سلیمانی به یار وفادارش شهید پورجعفری

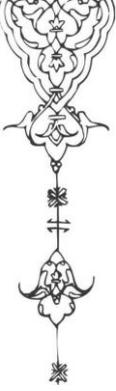
بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز برادرم حسین! پس از سی سال خصوصاً در این بیست سال که نفس تو پیوسته تنفسم بود، اولین سفر را بدون تو در حال انجام هستم. در طول سفر بارها بر حسب عادت صدایت کردم. همه تعجب کردند، در هواپیما، ماشین و... بارها نگاه کردم، جاییت خالی بود، معلوم شد خیلی دوستت داشته‌ام.

حسین عزیز! تو نسبتی با من داشتی که حتماً فرزندان با شما (نداشتند) و شما با

۱. سردار آسمانی، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۲. پرتو، ش ۹۷۷، ص ۶.



فرزندانت نداشته‌ای و فرزندانم هم با من نداشته‌اند. همیشه نه تنها از جسمم مراقبت می‌کردی، بلکه مراقب روحم هم بودی. اصرار (تو به من برای) به استراحت، اصرار به خوردن، خوابیدن و . . . بیش از احساس یک فرزند به پدرش بود. بیست سال اخیر پیوسته مراقبت کردی که تمام وقت من صرف اسلام و جهاد شود و اجازه ندادی وقت من بیهوده هدر رود.

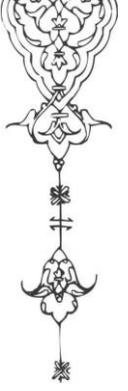
حسین عزیز! خوشحالم از من جدا شدی، خیلی خوشحالم. اگر چه مدتی از لحاظ روحی گمشده‌ای دارم، اما از جدا شدن تو خوشحالم، چون طاقت نداشتم تو را از دست بدهم. من همه عزیزانم را از دست داده‌ام و عزادار ابدی آن‌ها هستم، لحظه‌ای نمی‌توانم بدون آن‌ها شاد باشم. هر وقت خواستم زندگی کنم و آرامش داشته باشم، یک صف طولانی از دوستان شهیدم که همراهم بودند، مثل پروانه دورم می‌چرخیدند و جلو چشمم هستند.

حسین! بارها که با هم به خطوط مقدم می‌رفتیم، من سعی می‌کردم تو با من نیایی و تو را عقب نگهدارم. اگر چه هرگز بر زبان جاری نکردم و می‌نویسم برای آینده‌ی پس از خودم که خدا می‌داند با هریک از آنها که از دست داده‌ام چه بر من گذشت و حتی بادپا، جمالی، علی دادی را از دست دادم و نگران بودم که تو را هم از دست بدهم. همیشه جلو که می‌رفتم نگران پشت سرم بودم که نکند گلوله‌ای بخورد و تو شهید شوی. به این دلیل خوشحال هستم که از من جدا شدی، حداقل من دیگر داغدار تو نمی‌شوم و تو زنده از من جدا شدی که خداوند را سپاسگزارم.

حسین جان! شهادت می‌دهم که سی سال با اخلاص و پاکی و سلامت و صداقت زندگی را فدای اسلام کردی. تو بی‌نظیری در وفا، صداقت، اخلاص و کتمان سر.

حسین! پسر، عزیزم، برادرم، دوستم! از خداوند می‌خواهم عمری با برکت داشته باشی و حسین پورجعفری را همان گونه که بود، با همان خصوصیت تا آخر حفظ کنی. حسینی که برای هر مجاهدی اعم از عراقی، سوری، لبنانی، افغانی و یمنی، آشنا بود. او نشانه و نشانی من بود. چه زیبا بود در این چند روز سراغت را از من می‌گرفتند و کسی باور نمی‌کرد همراهم نباشی.

حسین عزیز! فقط قیامت است که حقیقت ارزش اعمال معلوم می‌شود و چه زیباست آن وقتی که همه حیران و متحیرند و تو خوشحال و خندانی.



اجر این خستگی‌ها را آن وقت دریافت خواهی کرد، آن وقت که خانواده و وابستگان به تو نیازمندند و به تو توسل می‌جویند، خداوند اجر جهاد تو برادر خوبم را اجر شهید قرار دهد. به تو قول می‌دهم که اگر رفته‌م و آبرو داشتم، بدون تو وارد بهشت نشوم.

حسین عزیزم! سعی کن پیوسته‌تر و تازه بودن جهادی را در هر حالتی در خودت حفظ کنی، اجازه نده روزمره‌گی روزانه و دنیا، یاد دوستان شهیدت را از یادت ببرد. یاد حسین اسدی، یاد حسین نصراللهی، یاد احمد سلیمانی، یاد حسین بادپا، یاد که را بگویم و چند نفر را بگویم؟ چرا که فراموشی آن‌ها حتماً فراموشی خداوند سبحان، است. حسین جان! عمر انسان در دنیا به سرعت سپری می‌شود، ما همه به سرعت از هم پراکنده می‌شویم و بین ما و عزیزانمان فاصله می‌افتد. ما را غریبانه در گودال و حفره وحشت که می‌گذارند، در این حالت هیچ فریادرسی جز اعمال انسان نیست. چون فقط «چراغ اعمال مقبول» است که امکان روشنایی در آن خاموشی و ظلمت مطلق را دارد.

حسین عزیز! اجازه نده در هر شرایطی هیچ محبتی بر محبت خداوند سبحان و هیچ رضایتی بر رضایت خداوند سبحان غلبه کند.

برادر خوبم! اگر می‌خواهی دردمند نشوی، دردمند شو!
دردی که گرمای وجودت، در سرمای جانگناه باشد، عزیز برادرم! همه دردها، درد نیستند و همه بلاها، بلا نمی‌باشند. چه بسیار دردهایی که دوا می‌درند.

حسین! می‌دانی چه وضعی دارم و آگاهی بر غم و اندوه درونم. می‌دانی چقدر به دعایت نیازمندم. خوب می‌دانی چقدر هراسناکم و ترس همه وجودم را فراگرفته است و لحظه‌ای رهایم نمی‌کند. اما نه ترس از دشمن و نه ترس از نداشتن، نه ترس از مقام و مکان. تو می‌دانی! چون پاره‌ای از وجودم بودی، ترس من از چگونه رفتن است، تو آگاهی به همه اسرارم! دعایم کن و در دعایت رهایم نکن.

ان شاءالله تو و خانواده‌ی مجاهد و صبورت همیشه موفق و مؤید باشید. خداحافظ
برادر خوب و عزیزم، دوست و یار باوفا و مهربان و صادق سی ساله ام.

خداحافظ، برادرت قاسم سلیمانی

سفر حلب ۸/۱۰/۱۳۹۵



شهید کاظمی و یاد هم‌زمان

شهید حاج قاسم سلیمانی می‌گوید: کسی که هر وقت یکی عزیزی را از دست می‌دهد، یک سال، دو سال یا چهل روز به یادش هست، ازش اسم می‌برد، کمتر اتفاق می‌افتد یک مدت طولانی آدم درگیر کسی بشود که از دست می‌دهد، ۱۹ سال احمد (شهید احمد کاظمی)، حسین حسین می‌کرد به یاد شهید خرازی. هیچ جلسه‌ای، هیچ خلوتی، جلسه رسمی، جلسه دوستانه، جلسه خانوادگی، مسافرتی وجود نداشت که او یاد باکری و خرازی و همت و این شهدا را نکند.^۱

شهید میرحسینی

مالک اشتر لشکر ثارالله

(شهید) «قاسم» (میرحسینی)^۲ بزرگ لشکر ۴۱ ثارالله بود که واقعاً من امروز در هر مأموریتی جای خالی او را می‌بینم. شهید «میرحسینی» در بُعد خودش، در تمام صحنه‌ی جنگ، تک بود. در مورد شهید میرحسینی هر چه بگویم، احساس می‌کنم، اصلاً نمی‌توانم حق او را ادا کنم. خیلی روح بزرگی داشت. یک مالک اشتر به تمام معنا بود. من نمی‌دانم مالک هم توی صحنه سخت محاصره جنگ، مثل شهید میرحسینی بوده یا نبوده؟ شهید میرحسینی فرمانده‌ای بود که همه ابعاد یک فرمانده اسلامی را با تعاریف اصیل آقا امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) دارا بود. با معنویت‌ترین شخصیت لشکر ثارالله بود. صدای دلنشین آوای قرآن شهید میرحسینی را هر کس می‌شنید، از خود بی‌خود می‌شد. او یک سخنور بود و وقتی شروع به صحبت می‌کرد، به قول بچه‌ها جادو می‌کرد. تمام حرف‌های خودش را با استناد به آیات و روایات نقل می‌کرد. من واقعاً احساس می‌کردم هیچ روحانی‌ای توی سنّ و سال خودش به پای ایشان نمی‌رسید. در بُعد فرماندهی، ایشان همیشه صائب‌ترین نظرات را می‌داد. بهترین نظر، نظر شهید میرحسینی بود و در میدان عمل هم همان‌ها به وقوع می‌پیوست.

۱. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۱۱.

۲. قاسم میرحسینی قائم مقام لشکر ۴۱ ثارالله بود. او طی عملیات کربلای ۵ - ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی شلمچه به فیض شهادت نائل آمد. مزار شهید میرحسینی در روستای محل ولادتش، صفدر میربیگ از توابع بخش جزینک شهرستان زهک در منطقه‌ی سیستان است (این مرد پایان ندارد، ص ۱۱۴).



خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ وقت در چهره شهید میرحسینی در سخت‌ترین شرایط، من هراسی ندیدم. انگار در وجود این مرد چیزی به عنوان ترس، هراس، دلهره و تردید وجود نداشت. اگر در محاصره بود، همان طور صحبت می‌کرد که در اردوگاه صحبت می‌کرد. در حالی که رگبار گلوله از همه طرف می‌بارید و همه خودشان را در پناهگاه‌ها پنهان می‌کردند، مانند پشت سنگری یا تپه خاکی که تیر نخورند، اما این شهید عالی قدر می‌ایستاد و ما همه مات و مبهوت حرکات او می‌شدیم. نگاه می‌کردم ایشان را، مثل کسانی که در جنگ‌های قدیمی جلو دشمن رجز می‌خواندند، بچه‌ها را بسیج می‌کرد، حرکت می‌داد و در آن صحنه شوخی می‌کرد. من واقعاً این را می‌گویم که در عملیات‌های مختلف هیچ کس را مانند ایشان ندیدم.

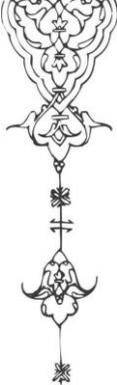
از زمانی که من در خدمت ایشان بودم، هیچ وقت ندیدم که نافله شبش ترک بشود. یا هیچ نافله شبی ندیدم که از شهید میرحسینی بدون گریه تمام شود و خدا شاهد است ما با گریه این شهید بزرگوار بیدار می‌شدیم. یک آدم عجیبی بود. دنیای بی‌کران معرفت بود.

می‌دیدم وقتی گردان دور ایشان حلقه می‌زد و ایشان می‌خواست سخنرانی کند، از لحظه‌ای که بسم الله می‌گفت تا انتهای صحبتش، واقعاً مثل جوجه‌هایی که مادرشان غذا را در دهن‌شان می‌گذارد، همه حواس‌شان متوجه دهان مادر است، همه گردان مسحور ایشان می‌شد، محو ایشان می‌شد.

او ناجی همه عملیات‌ها بود. در صحنه جنگ وقتی عراقی‌ها پاتک می‌کردند و فشار می‌آمد، همین قدر که در جبهه می‌پیچید که میرحسینی آمد، والله قسم، انگار یک لشکر می‌آمد. این قدر در کلّ جبهه تأثیر داشت.

در عملیات بدر یادم هست که وقتی عراقی‌ها پاتک کردند، شهید میرحسینی رفت توی پاتک، در اوج سختی، آن لحظه‌ای که همه به فکر برگشتن بودند، شهید میرحسینی رفت و آخرین نفر برگشت. من قطعاً شهید میرحسینی را ناجی همه عملیات‌ها می‌دانم. نقش شهید میرحسینی در یک کفه ترازو و نقش مابقی گردان‌ها در کفه دیگر.

در عملیات کربلای ۴، بچه‌ها خیلی نگران ایشان بودند. هیچ عملیاتی شهید



میرحسینی بدون زخم از صحنه خارج نشد. از تمام عملیات‌ها زخمی بر بدن داشت. به بچه‌ها گفته بود توی عملیات کربلای ۴ نترسید که من شهید نمی‌شوم. قبل از عملیات کربلای ۵، شبی داخل سنگر نشسته بودیم و با هم صحبت می‌کردیم. گفت: «تیر به این جای من خواهد خورد.» و انگشتش را روی پیشانی‌اش گذاشت و همین‌طور هم شد و بی‌سیم‌های لشکر ثارالله تا پایان جنگ دیگر صدای دلنشین و ارزشمند و پرمعرفت میرحسینی را نشنیدند. آن صدایی که برای همه بچه‌ها چه کرمانی، چه رفسنجانی، چه زرنندی، چه سیرجانی، چه هرمزگانی و چه بلوچستانی، امیدبخش بود، دلنواز بود و دوست داشتنی، آن صدا خاموش شد. البته من نمی‌توانستم باور کنم. در مقطع اول هم بچه‌ها به من نگفتند و این خبر را خیلی با احتیاط به من دادند. هیچ وقت خبر شهادت ایشان را از یاد نمی‌برم.

من در دو سه عملیات واقعاً از خدا می‌خواستم که پایان عمر من همین مقطع باشد. یکی همین عملیات کربلای ۵ بود. خصوصاً وقتی خبر شهادت شهید میرحسینی را شنیدم. احساس کردم که واقعاً لشکر ثارالله منهدم و منحل شد و از همه مهم‌تر، فکر می‌کردم شهادت ایشان تأثیر بسیار عمیقی بر عدم موفقیت ما در عملیات کربلای ۵ بگذارد. هیچ خبری مانند این خبر در لشکر ثارالله نمی‌توانست غم ایجاد کند. تا آن مقطع هیچ حادثه‌ای به اندازه خبر شهادت میرحسینی برای بچه‌های لشکر ثارالله سخت نبود. حتی آن کسی که در عملیات حضور داشت و برادرش را یا پسرش را از دست داده بود، عزادار شهید میرحسینی بود.^۱

شهید زین الدین

چهره‌ی دیدنی شهید «مهدی زین الدین»^۲

در عملیات خیبر روی شهید «زین الدین» و بچه‌های لشکر [۱۷] «علی ابن ابیطالب» خیلی فشار بود. چون توی ضلع مرکزی جزیره‌ی جنوبی [مجنون] بودند. آن موقع خاکریزی هم نبود، پناهگاهی هم نبود، سیل بندی هم نبود، سنگری هم نبود،

۱. ذوالفقار، ص ۱۰۵ - ۱۰۷ (سخنان سردار سلیمانی درباره شهید میرحسینی).
 ۲. ویژه برنامه‌ی عملیات خیبر، ساخت گروه «روایت فتح».



مباران‌های دشمن، آتش‌های شدید دشمن مجال سنگر درست کردن نمی‌داد. بچه‌ها توی گل و آب غوطه‌ور بودند، دفاع می‌کردند. باور کنید خون و گل با هم توی این کانال‌ها قاطی بود و جاری می‌شد. پشت سر، نه پلی بود، نه جاده‌ای بود، نه ماشینی می‌توانست بیاید، همه با بلم، با قایق، آن هم با آن امکانات ابتدایی که وجود داشت، خودشان را رسانده بودند به این هدف. آنجا سنگری بود که شاید در طول تاریخ هم نمونه نداشته باشد. پایین همین تأسیسات نفتی عراقی‌ها در جزیره‌ی جنوبی [مجنون]، یک سنگر کوچکی بود شاید به اندازه‌ای کمتر از ۱/۵ در ۲. داخل این سنگر چهار پنج تا فرمانده وجود داشت. از جمله شهید «زین الدین»، شهید «همت»، شهید «باکری»، و یکی دو سه نفر دیگر که زنده هستند. آتش به قدری شدید بود که آنجا هر کس بیرون بود، شهید می‌شد، زخمی می‌شد. سنگرها هم همین طور فرو می‌ریختند روی بچه‌ها یکی یکی و شهیدشان می‌کردند. واقعاً هم در طول جنگ که ما جنگیدیم و عملیات کردیم، جزیره‌ی جنوبی [مجنون] و مقاومتی که در آن انجام گرفت، جزو برجسته‌های مقاومت در جنگ ما محسوب می‌شد. من آنجا چهره‌ی زین الدین را دیدم. چهره‌ای که تمام گردن و صورت سیاه شده بود، از دود باروت. یعنی اگر ناخن می‌کشیدی روی صورت یا روی پیشانی یا روی گردن شهید زین الدین، دستت از دود باروت سیاه می‌شد [در اثر] آن آتش‌ها و وضعیتی که وجود داشت. اما توی همین وضعیت، آن چیزی که مایه‌ی تعجب خود من بود، روحیه‌ی ایشان بود، با همه‌ی این مشکلاتی که وجود داشت.^۱

وقتی این حرف را زد، تکان خوردم

من آخرین لحظه‌ای که شهید همدانی را دیدم، تقریباً چند ساعت قبل از شهادتش بود. یک حالت جوانی در او دیدم. شهید همدانی انسان کتوم و صبوری بود، به تعبیر ما خیلی اهل شلوغ کاری و خودنمایی در جامعه نبود، شخصیت خاصی داشت. تا کسی نزدیک او نمی‌شد، پی به شخصیت او نمی‌برد. من در دوران دفاع مقدس بدلیل اینکه در آن زمان در یگان‌های متفاوتی عمل می‌کردیم، خیلی این معرفت را نسبت به شهید

۱. حاج قاسم، ص ۴۳.

همدانی پیدا نکردم. در دوره اخیر در سوریه توفیقی شد که با این چهره ارزشمند آشنا بشوم.

من در آن لحظه آخر که شهید همدانی را دیدم، یک لحظه تکان خوردم. بعداً فهمیدم که این شهید را قبل از شهادتش مطلع بوده است. بعداً که با خانواده‌اش گفتگو کردم، فهمیدم که او از چند روز قبل مطلع بوده و همه کارها و اقداماتی که انجام داده بود به خانواده‌اش این پیام را داده بود که در حال رفتن است. با حالت خنده و با صورت بشاش و خندان به من گفت بیا با هم یه عکسی بگیریم شاید این آخرین عکس من و تو باشد. خیلی اهل این کارها نبود که به چیزی اصرار کند و بخواهد با کسی عکس بگیرد. وقتی این حرف را زد، من تکان خوردم. خواستم بگویم که شما نروید. از همان جایی که می‌خواست برود، من داشتم برمی‌گشتم ولی حسی به من گفت که خُب چیزی نیست. من هم چیزی به او نگفتم.

وقتی که این حالت را در شهید همدانی دیدم این شعر در ذهنم آمد:

رقص و جولان بر سر میدان کنند رقص اندر خون خود مردان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند چون جهند از نقص خود رقصی کنند

این حالت، خیلی حالت زیبایی است. قطره‌ای که به دریا متصل می‌شود، دیگر قطره نیست، دریاست. من این دست و رقص را، این حالت پرواز، عروج و اشتیاق را در او دیدم.^۱

شهید عماد مغنیه از دیدگاه شهید سلیمانی

اسطوره‌ای مثل عماد نمی‌شناسم

حقیقتاً من در مجموعه کسانی که شهید شدند و یا در معرض شهادت‌اند اسطوره‌ای مثل عماد^۲ نمی‌شناسم، کسی که شهادتش بُهت بزرگی در عالم اسلامی به وجود آورد.

۱. برادر قاسم، ص ۲۶۳ - ۲۶۴ (سخنان شهید حاج قاسم سلیمانی در مراسم شهادت سردار شهید همدانی).
۲. شهید «عماد مغنیه» معروف به «حاج رضوان» که بیشترین تعداد عملیات علیه رژیم صهیونیستی را در جهان به نام خود ثبت کرده است، در ماه جولای سال ۱۹۶۲ میلادی در شهر صور دیده به جهان گشود.
خانواده شهید مغنیه که متشکل از پدرش، آیت الله شیخ «جواد مغنیه» از علمای برجسته شیعه لبنان، مادر و «جهاد» و «فؤاد» دو برادر وی بود که بعدها به شهادت رسیدند، پس از مدتی از صوره ضاحیه جنوبی بیروت نقل مکان کردند و در این منطقه بود که شهید مغنیه، تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را گذراند و پس از آن در جوانی، وارد دانشگاه آمریکایی بیروت (AUB) شد.
شهید مغنیه در اوایل دهه هشتاد میلادی به «نیروی ۱۷» شاخه نظامی جنبش آزادی بخش فلسطین پیوست که نیرویی ویژه بود



من بعد از ارتحال امام علیه السلام در بین شخصیت‌های غیر روحانی، شخصیتی مثل عماد ندیدم که با شهادتش در عالم اسلامی، اندوه بزرگی به وجود آورد.

برای وی صدها مقاله، بیان و خطاب نوشته شده است. هیچ کس نتوانسته او را هجو کند. حتی دشمنان او با بیان‌شان عماد را مدح کرده‌اند و این حالت را فقط در امام خمینی علیه السلام دیده‌ام که در زمان ارتحالش، دشمنانش چیزی جز تقدیس و مدح نمی‌توانستند انجام دهند. لذا همه کسانی که عماد را در بیرون نقد کرده‌اند او را با عبارتهای بلندی مدح کرده‌اند.

هیچ تعلق خاطری، حتی علاقه به فرزند هم نتوانست در مسیر حرکت شهید عماد

که برای حفاظت از مبارزاتی مانند ابوعمار، ابوجهاد و ابو ایاد تشکیل شده بود. او از همان زمان، در عملیات انتقال سلاح از جنبش آزادی بخش فلسطین برای مقاومت اسلامی لبنان که در حزب الله و جنبش امل نمود دارد نقش اساسی داشت اما در پی اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ میلادی از سوی رژیم صهیونیستی، مبارزان جنبش آزادی بخش فلسطین مجبور به ترک لبنان شدند.

محاصره بیروت، سه ماه به طول انجامید و با خروج مبارزان فلسطینی و سازمان آزادی بخش از لبنان، عماد مغنیه نیز به صفوف رزمندگان افواج مقاومت اسلامی (جنبش امل) پیوست که از سوی امام موسی صدر و شهید مصطفی چمران تأسیس شده بود اما شهید مغنیه در ادامه و همزمان با انتقال سید حسن نصرالله از امل، به حزب تازه تأسیس حزب الله پیوست.

شهید مغنیه پس از اجرای موفقیت آمیز چند عملیات به عنوان فرمانده گارد حفاظت مقامات بلندپایه حزب الله منصوب شد و پس از آن به عنوان مسئول عملیات ویژه حزب الله انتخاب شد.

رژیم صهیونیستی همچنین مدعی شد عملیات ربودن دو تن از نظامیان اسرائیلی در تابستان دو سال پیش که به آغاز جنگ این رژیم علیه لبنان انجامید، از سوی عماد مغنیه هدایت شده است.

روزنامه انگلیسی «ساندی تلگراف» درباره شهید مغنیه نوشت: او یک انقلابی مجاهد است که با امام خمینی علیه السلام بیعت کرده که در راه انقلاب اسلامی از جان خویشتن نیز بگذرد.

تصاویری که تاکنون از شهید «عماد مغنیه» منتشر شده است بسیار اندک است به گونه‌ای که پلیس فدرال آمریکا (اف.بی.آی) مدعی شد دو بار اقدام به جراحی پلاستیک بر روی صورت خود کرده است تا شناسایی نشود.

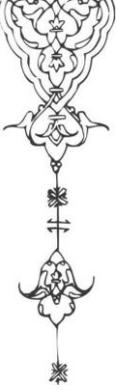
شهید عماد مغنیه که به دوری از رسانه‌ها شهرت داشت به «مرد سایه» در مقاومت اسلامی شهرت داشت و بسیاری او را مغز متفکر حزب الله قلمداد می‌کنند.

«عماد مغنیه» به خاطر ادامه مقاومت و جهاد از بیست سال پیش از سوی حداقل ۴۲ سازمان امنیتی جهان تحت تعقیب بود. جامعه اطلاعاتی آمریکا و رژیم صهیونیستی ایشان را به اجرای عملیات‌های مختلف ضد صهیونیستی متهم کرده‌اند. این مجاهد نستوه در طول حیات پرپرکت خود هرگز دوست نداشت که در مقابل رسانه‌های گروهی ظاهر شود. ایشان را با نام‌ها و کنیه‌های مختلفی می‌شناسند. سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله به ایشان «حاج عماد» می‌گفت. صهیونیست‌ها او را «بن لادن شیعی» و آمریکایی‌ها مغنیه را «بزرگ‌ترین قاتل» می‌خواندند.

در سال ۱۹۸۲ م. عماد مغنیه فرماندهی سه عملیات را به عهده گرفت و همین مسئله باعث شد تا آمریکا و فرانسه وی را در رأس افراد تحت تعقیب قرار دهند. این عملیات‌ها عبارت بودند از: بمب گذاری در سفارت آمریکا در بیروت در آوریل ۱۹۸۳ م. که به کشته شدن ۶۳ آمریکایی منجر شد. بمب گذاری در مقر تفنگداران آمریکایی «مارینز» در بیروت که بر اثر آن ۲۴۱ آمریکایی کشته شدند و بمب گذاری در اردوگاه نظامیان فرانسوی در منطقه «البقاع» که مرگ ۵۸ فرانسوی را به همراه داشت. ایشان به خاطر مهارت‌های خارق العاده که در زمینه برنامه ریزی و فرماندهی عملیات‌های نظامی در اختیار داشتند، مسئول عملیات‌های ویژه حزب الله شناخته شدند.

آمریکا برای سر عماد مغنیه ۲۵ میلیون دلار جایزه تعیین کرد و ۴۲ کشور جهان برای بازداشت و قتل وی بی‌وقفه در تلاش بودند. مغنیه پیش از شهادت از چندین عملیات تروریستی نجات یافته بود. وی پس از آن که سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله شد برای مدتی در عرصه سیاسی فعالیت کرد تا این که در نهایت فرماندهی شاخه نظامی حزب الله را به عهده گرفت.

شهید عماد مغنیه ۲۳ بهمن ۸۶ در پی انفجار در خودروی بمب گذاری شده در دمشق به شهادت رسید.



مغنیه خللی ایجاد کند، هر چند شهدا عاطفی‌ترین مردم هستند اما تعلق خاطر سنگین تری داشتند که این عواطف را زمین گیر می‌کرد و اگر این طور نباشد نمی‌توانند هر فریادی را از هر مظلومی بشنوند و بنابراین مشغول امور بی‌ارزش خواهند شد. او در جنگ چریکی متخصص بود اما آنچه دشمن را در مقابلش شکست می‌داد، تعلق خاطر عماد به چیزی بالاتر بود که اگر خبر شهادت به او بدهند، لبخند می‌زد. رمز استقامت در میدان نبرد به همین فلسفه تعلق برمی‌گردد و موضوعی که عماد مغنیه را از بقیه برجسته‌تر می‌کرد و مانند خورشیدی می‌درخشید، تفاوت او در آرزوها و تعلق خاطرهایش بود چراکه او آرزویی ماورای خاک داشت و هیچ موضوع زمینی او را مشغول به خود نمی‌کرد و این یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عماد مغنیه است که کمتر راجع به آن صحبت شده است.^۱

عماد مغنیه، سردار بزرگ حزب الله

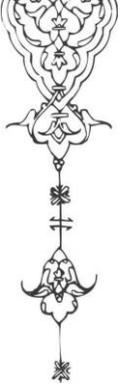
شخصیتی بی‌بدیل در تاریخ جهان

«عماد مغنیه»^۲ شخصیتی بود که ممکن بود وقتی با شما نشست و برخاست داشته باشد، بخورد، بیاشامد و زندگی عادی داشته باشد ولی هیچ یک از مادیات محور تعلق او نبود. کسی که شهادتش بهت بزرگی در عالم اسلامی به وجود آورد. من بعد از ارتحال امام، در بین شخصیت‌های غیر روحانی، ندیدم شخصیتی مثل عماد که اندوهی با شهادتش در عالم اسلام به وجود آورد.

عماد در بدترین اوضاع که دشمن غالب بود و ناامیدی محض از سوی دشمن ایجاد می‌شد، تولید فرصت می‌کرد. او با ابتکار عمل خود، طومار رژیم صهیونیستی را در اوج ناامیدی درهم پیچید و با منفجر کردن پایگاه افسران صهیونیستی، بیروت را نجات داد. اسرائیل آمده بود که حکومت ایجاد کند و آن را ایجاد کرده بود، اما او این حکومت و سیطره را با اقدام خود و فرصت‌آشنایی خود، نقش بر آب کرد.

نیروهای لحدی، بخشی از ارتش لبنان بودند که به رژیم صهیونیستی پیوستند و

۱. برادر قاسم، ص ۲۲۱ - ۲۲۲ (سخنان شهید قاسم سلیمانی در یادواره سالگرد شهادت شهید مغنیه).
 ۲. عماد مغنیه، معروف به «حاج رضوان» متولد ۱۳۴۱ شمسی در روستای طبر از توابع صور لبنان، فرمانده عملیات سازمان حزب الله لبنان بود که در بیست و سوم بهمن ۱۳۸۶ در سوریه به شهادت رسید.



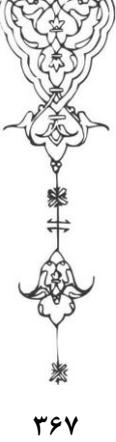
لبنان را به کنترل خود درآوردند و موضوع خیلی خطرناکی بود. خیلی موضوع بزرگی بود که قدرت دیگری آن هم قدرت لبنانی به قدرت صهیونیستی اضافه شده بود. عماد این نگرانی را به فرصت تبدیل کرد و با درهم پیچیدن طومار نیروهای لحدی و شکست مزدوران، نه تنها این نیرو را به سوی اضمحلال و فروپاشی برد، بلکه رژیم را وادار به فرار از جنوب لبنان کرد. آن روز او بدون اعتنا به ملاحظات امنیتی، آن چنان دشمن را تعقیب کرد که دشمن در فرار، عمده امکانات خود را جا گذاشت.

عماد شخصیتی بود که همه‌ی سرویس‌های جاسوسی غرب و بعضاً عرب و رژیم صهیونیستی مشترکاً او را تعقیب می‌کردند و بیست و پنج سال، پیوسته همه اقدامات آن‌ها را نقش بر آب کرد. از او شناخت دقیقی داشتند. لذا از او با عبارتهای بلندی یاد کردند. با وجود اشرافی که داشت، تا نقطه مرکزی دشمن می‌آمد تا جایی که تمام تجهیزات آن‌ها را نابود کند. وقتی می‌گفت من رضوان نیستم که عماد مغنیه هستم. در همه جاهایی که خیلی‌ها با گردان، نیروهای بسیار و حمایت‌های سنگین می‌رفتند، او تنها رفت و آمد می‌کرد، گفت و گو می‌کرد و خارج می‌شد. لقبی که به او دادند، دقیق است که مثل شمشیر فرود می‌آمد و مثل یک شبح ناپدید می‌شد.

نخستین کسی که توانست پهبادهای دشمن را کشف و با آن نقشه دشمن را در جنوب لبنان خنثی کند، عماد بود. عملیات انصاریه بزرگ‌ترین شکست دشمن، برگرفته از همین خصوصیت عماد مغنیه بود.

اسرائیل در همه جای جنگ‌های گذشته خود، راه‌های بیروت به جنوب لبنان را قطع می‌کرد تا دشمن بتواند سریع‌تر بر منطقه سیطره یابد. در جنگ سی و سه روزه مفاجئه جدید عماد رخ داد و دشمن را غافلگیر کرد. نیروی دریایی رژیم صهیونیستی در حال تسلط بر منطقه بود که سید حسن نصرالله بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و گفت الان می‌بینید. در لحظه‌ی بیان این دو کلمه، موشک‌های حزب الله شلیک شد و نیروی دریایی اسرائیل را به طور کامل از صحنه جنگ خارج کرد.

او در جنگ چریکی متخصص بود، اما آن‌چه دشمن را در مقابلش شکست می‌داد، تعلق خاطر به چیزی بالاتر بود که اگر خبر شهادت به او بدهند، لبخند می‌زد. رمز استقامت در میدان بر همین فلسفه‌ی تعلق برمی‌گردد و موضوعی که عماد مغنیه را از



بقیه برجسته تر می کرد و مانند خورشیدی می درخشید، تفاوت او در آرزوها و تعلق خاطرهایشان بود. چراکه او آرزویی ماورای خاک داشت و هیچ موضوع زمینی او را مشغول به خود نمی کرد. آرزو و تعلق او، ماورای مادیات بود. هیچ لحظه و صحنه دنیوی عماد مغنیه را متعلق به خود نکرد. او علم و عقل و شجاعتش را در کنترل ایمان قرار داده بود.

از حالات روحی او این بود که شدیدالبکاء بود و بسیار گریه می کرد. بارها شاهد گریه های شدید او بودم. من در جلسه ای با او بودم، تلویزیون فیلم امام رضا (صلوات الله علیه) را نشان می داد. عماد آخر فیلم، زمانی که هارون به امام سم می نوشاند، به تلویزیون دقت کرد و از این واقعه، به شدت گریست. به گونه ای که جلسه منقلب شد. من در همه حالات روحی عماد دیدم که شکرش همراه گریه بود و اگر چیزی از یک عملیات موفق می شنید، با گریه از خدا تشکر می کرد.

از حالات روحی دیگر او تواضع بود. حاج رضوان قبل از تأسیس حزب الله یک گروهی با همین نام تأسیس کرد و وقتی که لبنانی ها شخصیت هایشان ترور می شد، عماد مغنیه نوزده ساله به فکر حفاظت از شخصیت های لبنان افتاد. روزی که کورانی و علامه فضل الله ترور شدند، کسی که چشم فتنه را کور و بعضی ها را اخراج کرد، مغنیه بود؛ اما در همه ی سال هایی که با هم طی کردیم، یک بار ندیدم در صحبت هایش از خودش تعریف کند؛ در حالی که او خالق بسیاری از پیروزی ها بود. او با وجود این که عملیات های موفق انجام داده بود، هیچ گاه نگفت این کار را من کرده ام. یک مرتبه که در جنوب لبنان جلسه ای برگزار کرده بودیم، هر چند همه نام او را می دانستند، اما او را نمی شناختند. یک بار یکی از اعضا اعتراض کرد و گفت: «تو که هستی که هر روز به این جلسه می آیی و می روی؟ باید ظرف ها را هم بشویی!» او قبول کرد و کار را انجام داد. بعداً فهمیدند که او حاج رضوان است.

حاج رضوان مرد غافلگیری بود و همواره برای دشمن شگفتی های جدید می آفرید. کسی که هواپیمای بدون سرنشین دشمن را می گرفت و اطلاعات آن را به صورت آنلاین می فهمید، عماد مغنیه بود. در گذشته نیز عملیات انصاریه برگرفته از فکر حاج رضوان به وقوع پیوست. کسی که گروه های فلسطینی را با مرکز مقاومت اتصال داد و یاسر عرفات



را برای اولین بار به ایران آورد، عماد مغنیه بود. او حماس را قدرت داد و جبهه خلق برای آزادی فلسطین را فعال کرد و این تفکر توانست غزه را به یک دژ تسخیرناپذیر تبدیل کند. امروز غزه و لبنان، نقاط تولید اضطراب دائم برای اسرائیل است و هر موشکی که از فلسطین شلیک می‌شود، می‌توان اثر انگشت عماد مغنیه را در آن دید.

او در عراق هم فعال بود و امروز حتی دشمن از او با مدح یاد می‌کند و من این حالت را تنها در امام دیده بودم. عماد مغنیه بیست و پنج سال، تمام نقشه‌های دشمن را ناکام گذاشت. خیلی‌ها برای دستگیری او فعالیت کردند. یک بار مرا به اتاق عملیاتش برد و پنجره‌ای را نشانم داد و گفت: «یک تیم همواره من را رصد می‌کند.» او دشمن را با خود می‌کشاند، اما در نهایت شکستشان می‌داد. او علی‌رغم این خصوصیات تبعیت عجیبی از آیت الله نصرالله داشت. من می‌گویم آیت الله، چون او اغلب نشانه‌های خدا را به همراه دارد. او آیت ایستاده خدا است و عماد مثل نصرالله روحی فداه بود و گاهی که نظری مخالف نظر سید داشت، به حرف او عمل می‌کرد و این را برای خود به صورت یک الزام درآورده بود. محال بود رهبری حرفی بزند و عماد به آن عمل نکند. گاهی که سید حسن از نگرانی نمی‌خوابید، عماد مغنیه تا او را آرام نمی‌کرد، از خانه نمی‌رفت. زیرا معتقد بود نصرالله لبنان را سرفراز کرده است.

دشمن می‌داند، اما باید با جدیت بداند که قصاص خون عماد مغنیه، شلیک موشک و کشتن یک نفر نیست. قصاص این خون‌ها، نابودی رژیم صهیونیستی است و دشمن می‌داند که این، یک امر حتمی است. این وعده الهی است که حتماً تحقق پیدا خواهد کرد.^۱

مجاهد بزرگ ابومهدی المهندس

ابومهدی المهندس از جمله فرماندهان و سیاستمداران شجاع و مبارز عراقی به شمار می‌آمد که در کنار حاج قاسم سلیمانی توانستند با سرنگونی داعش، امنیت و آرامش در منطقه خاورمیانه برقرار سازند و سرانجام به همراه یکدیگر به مقام والای شهادت نایل آمدند. او پس از فتوای آیت الله العظمی سیستانی مبنی بر لزوم مبارزه مردمی با داعش، با

۱. ذوالفقار، ص ۱۲۸-۱۳۲ (سخنان سردار شهید سلیمانی).

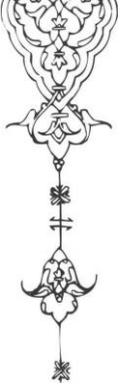
سازماندهی مردم فرمانده نیروهای حشد شعبی (گروه مبارزه مردمی علیه داعش) شد. در آن زمان آمریکا شهید ابومهدی المهندس را در فهرست تروریستی خود گنجانده بود. جمال جعفر ابراهیم ملقب به ابومهدی المهندس، متولد ۱۹۵۴ میلادی در بصره از پدری عراقی و مادری ایرانی بود که تحصیلات خود را در رشته مهندسی در ۱۹۷۷ میلادی به پایان رساند و پس از سپری کردن دوران خدمت سربازی وارد مؤسسه عمومی آهن و فولاد بصره شد و به عنوان مهندس عمران به کار اشتغال یافت و سپس در رشته کارشناسی ارشد علوم سیاسی فارغ التحصیل شد.

او در اوایل دهه هفتاد میلادی به حزب دعوت اسلامی پیوسته و مقدمات فقه حوزه را در دفتر آیت الله سید محسن حکیم در بصره فرا گرفت. حزب دعوت اسلامی، سازمان سیاسی اسلام گرای شیعه در عراق است که در ۱۹۵۷ میلادی به وسیله سید مرتضی عسکری و شاگردان و پیروان محمدباقر صدر تأسیس شد. این حزب ابتدا در قامت یک جنبش مذهبی به وجود آمد که به ترویج ارزش‌های اسلامی و مقابله با سکولاریسم می‌پرداخت.

در دهه ۱۹۷۰ میلادی با افزایش نفوذ این حزب در میان جوانان و شخصیت‌های مذهبی و سرکوب آن از طرف رژیم حزب بعث، الدعوه به جریانی انقلابی تبدیل شد که به مقاومت در برابر حکومت می‌پرداخت. دشمنی حزب الدعوه و دولت صدام پس از قتل محمدباقر صدر رهبر معنوی این جنبش در ۱۹۸۰ میلادی به اوج خود رسید. با به قدرت رسیدن صدام حسین در عراق در ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۹، روند سرکوب حزب شدت گرفت.

رژیم صدام، اعضای حزب را دستگیر و صدها تن از آنان را پس از محاکمه‌های فرمایشی اعدام کرد. در این هنگام ابومهدی المهندس مجبور شد در ۱۹۸۰ میلادی عراق را ترک کند و از کویت وارد ایران شد. او در ۱۹۸۵ میلادی در حالی که در ایران بود، عضو شورای مجلس اعلاي اسلامی شد.

شهید ابومهدی المهندس با فروپاشی رژیم بعث، بار دیگر در عراق وارد کار سیاسی شد، جایی که در تشکیل اتحاد ملی موحد هم نقش مهمی را ایفا کرد. وی از پایه گذاران فراکسیون ائتلاف وطنی عراق و سپس ائتلاف وطنی کنونی است. پس از تشکیل الحشد الشعبی، المهندس به عنوان جانشین فرمانده انتخاب شد و دائم در همه جبهه‌های نبرد شرکت می‌کرد. بسیج مردمی عراق با حشدالشعبی به نیروهای مردمی



عراق گفته می‌شود که در کنار ارتش این کشور قرار دارند و با هدف مبارزه علیه داعش سازماندهی شده‌اند.

این نیرو از حدود ۴۰ گروه مختلف تشکیل شده است که بیش تر گروه‌ها شیعه هستند، اما گروه‌های سنی، مسیحی و ایزدی هم در آن حضور دارند. بسیاری از این گروه‌های شیعه به طور مستقل در عراق و به ویژه علیه نیروهای ائتلاف فعالیت داشته‌اند. در ۲۶ نوامبر ۲۰۱۶ با اکثریت آرای مجلس عراق به عنوان یک سپاه جدا از ارتش رسمیت پیدا کرد.

حیدر عبادی، فرمانده کل بسیج مردمی است و ابومهدی المهندس معاون بسیج مردمی عراق و فرمانده میدانی این نیرو بود. او که پیشتر در زمان حضور نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، علیه این نیروها فعالیت نظامی داشت به وسیله آمریکا در فهرست تروریست‌های خطرناک جهان قرار داده شد. ابومهدی پس از آن به اتهام عملیات نظامی علیه نیروهای آمریکایی از منصب خود در پارلمان انصراف داد.

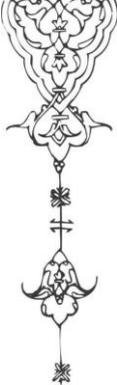
شهید ابومهدی المهندس در برنامه ریزی و اجرای عملیات نابودی گروه تروریستی داعش در عراق نقش برجسته‌ای داشت و تلاش‌های او به همراه شهید سردار سلیمانی در کنار ولایت‌مداری مدافعان حرم، رمز پیروزی بر داعش عنوان می‌شود. سرانجام در حمله موشکی بالگردهای آمریکایی به دو خودرو در اطراف فرودگاه بغداد، سردار قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس و ابومهدی المهندس معاون حشدالشعبی و چند تن از اعضای حشدالشعبی در این حمله هدف قرار گرفتند و به شهادت رسیدند. پنتاگون در اطلاعیه‌ای مسئولیت این ترور را بر عهده گرفت و تأیید کرد این ترور را به دستور دونالد ترامپ رئیس جمهوری آمریکا انجام داده است.^۱

حاج قاسم و مهندس ابومهدی

دو برادر

رهبر عظیم‌القدر انقلاب اسلامی خطاب به یکی از ارکان‌های نظامی عراق می‌فرماید، «من هر شب شما را به اسم دعا می‌کنم» و او کسی نیست جز «ابومهدی المهندس».

۱. اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹.



همان بت شکن زمانه و سرباز امام زمان (عج). او که می‌گفت: «وقتی پیش حاج قاسم هستم احساس آرامش می‌کنم، چون او سیمش به آقا وصل است.»

آن دو، برادر بودند و سال‌ها همراهی و همدلی، شباهت درونیشان را به شباهت ظاهری نیز بدل کرد و سلوک و گفتار و نگاهشان به هستی را هماهنگ ساخت. شهادتشان نیز شبیه به هم رقم خورد و شاید از همین روی بود که وقتی حاج قاسم به عنوان مهدی یاور سال انتخاب و به وعده گاه منتظران دعوت شد، ابومهدی را راهی این مراسم کرد؛ زیرا که دیگر من و تو به ما تبدیل شده بود و او هم حق برادری را چه نیکو به جای آورد، وقتی که در نهایت تواضع و ادب گفت:

«من کوچک‌تر از این هستم که عنوان «مهدی یآوری» را حاج آقا رحیمیان^۱ و دوستان عزیزمان به ما تقدیم کردند. اولاً ما از مقام ولایت عظمی حضرت آیت الله العظمی السید الخامنه‌ای [یاد می‌کنیم] ایشان از ما پشتیبانی و حمایت کردند. با همت مردم عراق و با پشتوانه شما مردم عزیز جمهوری اسلامی، با شهید دادن، حضور در صحنه، فرماندهی فرمانده عزیزمان، برادر بزرگوار حاج قاسم سلیمانی توانستیم امروز کل خاک عراق را آزاد کنیم و عراق یکپارچه ماند.»^۲

سربازی ابومهدی تا پای جان

حاج قاسم تنها نبود، رفیقش با او بود، رفیق آدم را تنها نمی‌گذارد، چه خوشبخت‌اند آن‌هایی که رفقایبی دارند که تنهایشان نمی‌گذارند، حتی تا لحظه آخر. رفیقش مهندس بود؛ از دانشگاه صنعتی مدرک مهندسی را گرفته بود تا بسازد و رفت که بسازد، دنیای بهتر از آن چیزی که هست. او ابومهدی مهندس است؛ همان که رفیقش را پیدا کرده بود و تا پای جان با او بود تا خودش با آن لهجه شیرین بگوید: «سرباز حاج قاسم» است و به این سرباز بودن افتخار می‌کند اما این را باید گذاشت به پای ادبش ... چه با ادب بود این مهندس. این ادب را از همان زمان داشت که پشت سر امام خمینی علیه السلام در نجف در زمان تبعید امام نماز می‌گزارد.

۱. حجت الاسلام محمدحسن رحیمیان، تولیت مسجد مقدس جمکران.
 ۲. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵ و ۴۵۶، ص ۲۴.



مهندس همه جا کنار حاج قاسم بود؛ آن زمان که در لشکر بدر علیه صدام می‌جنگید، آن زمان که علیه داعش می‌جنگید، او کنار حاج قاسم می‌جنگید. دختر ابومهدی تعبیر زیبایی دارد؛ او می‌گوید: «همیشه فکر می‌کردم که اگر این دو با هم شهید نشوند، چقدر زندگی برایشان سخت می‌شود و امیدوار بودم که بابا زودتر از حاج قاسم شهید شود چون بدون حاج قاسم زندگی برایش سخت بود.»

مهندس رفیق ما بود و برادر همه ما، یادمان نرفته که وقتی سیل آمد و جنوب را آب گرفت، او از خیلی‌ها زودتر به کمک آمد. آن جا هم کنار حاج قاسم جنگید؛ جنگی برای آبادانی. او رفیقش را هیچ جا تنها نمی‌گذاشت ... خوش به حال فرماندهی که چنین سربازی دارد. خوش به حال هر کسی که چنین رفیقی دارد. مهندس درباره حاج قاسم گفته بود: «حاج قاسم وقتی خطر را تشخیص می‌دهد، به دل خطر می‌ورد و از دور نمی‌جنگد!» همین تعریف شاید خود او را هم شامل می‌شد تا همان لحظه آخر ... تا لحظه تحقق آرزوهای هر دو ...^۱

شهید بادپا^۲

همین آقای حسین بادپا^۳ زمان جنگ هم رزم من بود و خیلی دوستش داشتم. الان هم وی مفقودالاثراست. وی همشهری من بود، برای این‌که بیاید این جا خانمش را واسطه کرد و این خیلی مهم است که زن انسان به واسطه شوهرش بیاید و التماس کند و بگوید که تو قبول کن که شوهر من به جبهه بیاید و شهید شود.

۱. مثلث، ش ۴۲۳، ص ۱۵.

۲. برادر قاسم، ص ۲۵۸ - ۲۶۲.

۳. حسین بادپا در سال ۱۳۴۸ و در خانواده‌ای مذهبی اهل شهر رفسنجان از توابع استان کرمان به دنیا آمد. وی در ۱۵ سالگی عازم جبهه‌های نبرد با نیروهای بعثی شد، حسین بادپا از آن به بعد مدت ۴ سال تمام را در جبهه‌ها گذراند و در این مدت به عنوان مسئول محور شناسایی و در مقاطعی هم در مقام فرمانده گروهان یا معاون گردان انجام وظیفه کرد. این شهید در دوران دفاع مقدس بارها مجروح شد و در نهایت با از دست دادن یکی از چشمانش به عنوان جانباز ۷۰ درصد دفاع مقدس شناخته شد ولی با این وجود پس از جنگ هم از پا ننشست و در مأموریت‌های جنوب شرق لشکر ۴۱ ثارالله در مبارزه با عناصر ضد انقلاب و اشراق در سال ۷۰ پیشتاز نبرد بود.

با آغاز درگیری‌های بین نیروهای مقاومت و تکفیری‌ها در سوریه حاج حسین هم به عنوان نیروی مستشاری و به صورت داوطلبانه عازم شامات شد اما به خاطر روحیه‌ای که داشت هیچگاه از درگیری‌ها فاصله نگرفت و در این مسیر بارها هم با مجروحیت به ایران بازگشت اما هر بار بدون این‌که منتظر بهبودی کامل بماند به سوریه برگشت تا کار ناتمامش را تمام کند. حسین بادپا دوست قدیمی برادر قاسم سلیمانی، در تاریخ ۳۰ فروردین سال ۹۵ به همراه هم‌رزم خود شهید هادی کجیاف در عملیاتی در منطقه بصری الحریر استان درعا در سوریه شهید شهادت نوشید و هنوز پیکر مطهرش به ایران اسلامی باز نگشته است.

این خیلی حرف مهمی است. نشان می‌دهد که هدف خیلی باارزش است. من خیلی دوستش داشتم. حسین بادپا بار اول زنش واسطه شد. بار دوم آمد، برای بار چهارم نمی‌گذاشتم بیاید، مجدداً خانمش را واسطه کرد و گفت تو پیش فلانی آبرو داری برو واسطه شو تا بگذارد من بروم. در ایام فاطمیه سال قبل که به این جا آمد و شهید شد.^۱

سردار شهید حسین بادپا با اصرار، خود را به قافله شهدا رساند و چه بسا از قافله جلو زد و نه تنها توانست آن کلام غیبی^۲ حسین یوسف الهی را در پیشگاه خداوند تبدیل به

۱. سخنان حاج قاسم در دیدار با مدافعین حرم در سوریه.

۲. یکی از مسائلی که در عملیات والفجر هشت دارای اهمیت بود، جزر و مد آب دریا بود که روی رود اروند نیز تأثیر داشت. بچه‌ها برای این که میزان جزر و مد را در ساعات و روزهای مختلف دقیقاً اندازه‌گیری کنند یک میله را نشانه‌گذاری کرده و کنار ساحل، داخل آب فرو کرده بودند. این میله یک نگهبان داشت که وظیفه‌اش ثبت اندازه جزر و مد بر حسب درجات نشانه‌گذاری شده بود. اهمیت این مساله در این بود که باید زمان عبور غواصان از اروند طوری تنظیم شود که با زمان جزر آب تلاقی نکنند. چون در آن صورت آب، همه غواصان را به دریا می‌برد. از طرفی در زمان مد چون آب بر خلاف جهت رودخانه از سمت دریا حرکت می‌کرد، موجب می‌شد تا دو نیروی رودخانه و مد دریا مقابل هم قرار بگیرند و آب حالت راکد پیدا کند و این زمان برای عبور از اروند بسیار مناسب بود. اما این که این اتفاق هر شب در چه ساعتی رخ می‌دهد و چه مدت طول می‌کشد مطلبی بود که می‌بایست محاسبه شود و قابل پیش بینی باشد. بچه‌های اطلاعات برای حل این مساله راهی پیدا کردند. میله‌ای را نشانه‌گذاری کرده و کنار ساحل داخل آب فرو بردند. این میله سه نگهبان داشت که اندازه‌های مختلف را در لحظه‌های متفاوت ثبت می‌کردند. حسین بادپا یکی از این نگهبان‌ها بود. خود حسین بادپا اینطور تعریف می‌کرد که: «دفترچه‌ای به ما داده بودند که هر ۱۵ دقیقه درجه روی میله را می‌خواندیم و با تاریخ و ساعت در آن ثبت می‌کردیم. مدت دو ماه کار ما سه نفر فقط همین بود. آن شب خیلی خسته بودم، خوابم می‌آمد. در آن نیمه‌های شب نوبت پست من بود. نگهبان قبل، بالای سرم آمد و بیدارم کرد. گفت: حسین بلند شو نوبت نگهبانی توست.

همانطور خواب آلود گفتم: فهمیدم تو برو بخواب من الان بلند می‌شوم.

نگهبان سر جای خودش رفت و خوابید، به این امید که من بیدار شده‌ام و الان به سر پستم خواهم رفت اما با خوابیدن او من هم خوابم برد. چند لحظه بعد یک دفعه از جا پریدم. به ساعت نگاه کردم. ۲۵ دقیقه گذشته بود. با عجله بلند شدم. نگاهی به بچه‌ها انداختم. همه خواب بودند. حسین یوسف الهی و محمدرضا کاظمی هم که اهواز بودند. با خودم فکر کردم خب الحمدلله مثل این که کسی متوجه نشده است. از سنگر بچه‌ها تا میله، فاصله چندانی نبود.

حسین تو شهید نمی‌شوی!

سریع به سر پستم رفتم. دفترچه را برداشتم و با توجه به تجربیات قبل و با یادداشت‌های درون دفترچه ۲۵ دقیقه‌ای را که خواب مانده بودم از خودم نوشتم. روز بعد داخل محوطه قرارگاه بودم که دیدم محمدرضا کاظمی با ماشین وارد شد و سریع و بدون توقف یک راست آمد طرف من. از ماشین پیاده شده و مرا صدا کرد. گفت: حسین بیا این جا. جلو رفتم.

بی مقدمه گفت: حسین تو شهید نمی‌شوی!

رنگم پرید. فهمیدم که قضیه از چه قرار است؟ ولی این که او از کجا فهمیده بود، مهم بود.

گفتم: چرا؟ حرف دیگری نبود بزنی؟

گفت: همین که دارم به تو می‌گویم.

گفتم: خب دلیلش را بگو.

گفت: خودت می‌دانی.

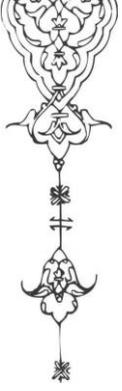
گفتم: من نمی‌دانم تو بگو.

گفت: تو دیشب نگهبان میله بودی؟ درست است؟

گفتم: خب بله.

گفت: ۲۵ دقیقه خواب ماندی و از خودت دفترچه را نوشتی. آدمی که می‌خواهد شهید شود، باید شهامت و مردانگی‌اش بیش از این‌ها باشد. حشش بود جای آن ۲۵ دقیقه را خالی می‌گذاشتی و می‌نوشتی که خواب بودم»

گفتم: کی گفته؟ اصلاً چنین خبری نیست.



گفت: دیگر صحبت نکن. حالا دروغ هم می‌گویی، پس یقین داشته باش که دیگر اصلا شهید نمی‌شوی. محمدرضا به حسینب گو تو شهید نمی‌شوی

با ناراحتی سوار ماشین شد و به سراغ کار خودش رفت. با این کارش حسابی مرا برد توی فکر، آخر چطور فهمیده بود. آن شب که همه خواب بودند و تازه اگر هم کسی متوجه من شده بود که نمی‌توانست به محمدرضا کاظمی چیزی بگوید. چون او اهواز بود و به محض ورود با کسی حرف نزد و یک راست آمد سراغ من. و از همه این‌ها مهم‌تر چطور این قدر دقیق می‌دانست که من ۲۵ دقیقه خواب بوده‌ام. تا چند روز ذهنم درگیر این مساله بود. هر چه فکر می‌کردم که او از کجا ممکن است قضیه را فهمیده باشد راه به جایی نمی‌بردم. بالاخره یک روز محمدرضا کاظمی را صدا زدم و گفتم: چند دقیقه بیا کارت دارم. گفت: چیه؟

گفتم: راجع به مطلب آن روز می‌خواستم صحبت کنم.

گفت: چی می‌خواهی بگویی؟

گفتم: حقیقتش را بخواهی، تو آن روز درست می‌گفتی، من خواب مانده بودم ولی باور کن عمدی نبود. نگاهبان بیدارم کرد ولی چون خیلی خسته بودم خودم هم نفهمیدم که چطور شد خوابم برد. گفت: تو که آن روز گفستی خواب نمانده بودی، می‌خواستی مرا به شک بیندازی؟ گفتم: آن روز می‌خواستم کتمان کنم ولی وقتی دیدم تو آن قدر محکم و با اطمینان حرف می‌زنی فهمیدم که باید حتما خبری باشد.

گفت: خب حالا چه می‌خواهی بگویی.

گفتم: هیچی، من فقط می‌خواهم بدانم تو از کجا فهمیده ای.

گفت: دیگر کاری به این کارها نداشته باش، فقط بدان که شهید نمی‌شوی.

گفتم: تو را به خدا به من بگو. باور کن چند روزی است که این مطلب ذهنم را به خود مشغول کرده است.

گفت: چرا قسم می‌دهی؟ نمی‌شود بگویم.

گفتم: حالا که قسم داده‌ام تو را به خدا بگو. مکثی کرد و با تردید گفت: خیلی خوب حالا که این قدر اصرار می‌کنی می‌گویم ولی باید قول بدهی که زود نروی و به همه بگویی. لاقل تا موقعی که ما زنده ایم.

گفتم: هر چه تو بگویی.

گفت: من و حسین یوسف الهی توی قرارگاه شهید کازرونی اهواز داخل سنگر خواب بودیم. نصف شب حسین مرا از خواب بیدار کرد و گفت: محمدرضا! حسین الان سر پست خوابش برده و کسی نیست که جزر و مد آب را اندازه بگیرد. همین الا بلند شو برو سراغش. من هم چون مطمئن بودم حسین دروغ نمی‌گوید و بی حساب حرف نمی‌زند بلند شدم که ببایم این‌جا. وقتی که خواستم راه بیفتم دوباره آمد و گفت: محمدرضا به حسین بگو تو شهید نمی‌شوی. حالا فهمیدی که چرا این قدر با اطمینان صحبت می‌کردم؟ وقتی اسم حسین یوسف الهی را شنیدم دیگر همه چیز دستگیرم شد. او را خوب می‌شناختم. باور کردم که دیگر شهید نمی‌شوم.»

حاج قاسم گفت یک نفر باید دعا کند

عید نوروز با حاج حسین رفتیم خدمت حاج قاسم سلیمانی. حاج قاسم رو به حسین گفت: من نگرانم که شهید بشوی. یکی از رزمندگان لشکر ۴۱ ثارالله که نمی‌شناختمش، گفت: حاج حسین شهید نمیشه، این رو شهید یوسف الهی گفته.

حاج قاسم گفت: نه! اگه اون کسی که باید برایش دعا کند، شهید می‌شود.

به محض این‌که حاج قاسم این جمله را گفت، حسین بادپا خشکش زد. رو به من گفت: ابراهیم! حاج قاسم چی گفت؟

جمله حاج قاسم را تکرار کردم و گفتم حاجی گفت اگه اون کسی که باید برایش دعا کند، دعا کند، شهید می‌شود. آن شب زمانی که به خانه حاج حسین برگشتیم حاجی دوباره از من پرسید حاج قاسم چی گفت؟ دوباره جمله سردار سلیمانی را تکرار کردم. بعد از آن حدود چهار یا پنج بار حاج حسین این را از من پرسید.

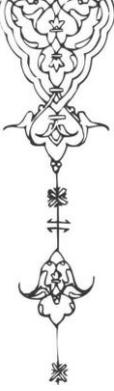
بعد از مدتی حاج حسین بادپا رو به من گفت ابراهیم حاج قاسم از غیب خبر داره. گفتم یعنی چی از غیب خبرداره؟

حاج حسین گفت: آخه من یه خوابی دیده بودم که این خواب را تا به حال برای کسی تعریف نکردم.

پرسیدم چه خوابی؟

حاج حسین گفت: چندی قبل خواب شهید محمدرضا کاظمی را - همان کسی که پیغام شهید یوسف الهی را برابم آورد و گفت تو شهید نمی‌شوی - دیدم. در خواب به شهید کاظمی گفتم یک دعا کن من هم بیام پیش شما و خدا مرا به شما برسونه، ولی شهید کاظمی دعا نکرد.

من یک دعا کردم و به شهید کاظمی گفتم یک آمین بگو تا خدا منو هم به شهدا برسونه، باز هم شهید کاظمی آمین نگفت و فقط شهید کاظمی به صورتم نگاه کرد و خندید.



اراده‌ی دیگری از خدا کند، چه بسا از شهید (حسین) یوسف الهی هم پیشی گرفت.^۱

شهید شهبازی

ما افتخار می‌کنیم شهبازی مال ما کرمانی‌ها بود

دانشگاه ثارالله افتخار می‌کند استادان عارف و سرداران سربرداری همچون شهبازی^۲

حاج قاسم از کجا فهمیده که گفت اگر آن کسی که باید برایت دعا کند، دعا کند، شهید می‌شوی؟» سردار حسین بادپا بعد از این خواب به روایت فیلمی که در آیین یادبود این شهید والامقام در کرمان پخش شد، درست کمتر از یک ماه قبل از شهادتش به مزار شهید محمدرضا کاظمی می‌رود و آنجا با پدر و مادر این شهید دیدار می‌کند. حاج حسین آنجا از مادر شهید کاظمی می‌خواهد برای عاقبت بخیر شدنش دعا کند و مادر شهید کاظمی در حالی که دست‌هایش را رو به آسمان می‌گیرد از خدا عاقبت بخیری حاج حسین را می‌خواهد و دعا می‌کند. و اینگونه اثر می‌کند دعای شهید کاظمی از زبان مادرش در حق شهید بادپا و ماجرای شیرینی که آغازش از اول رجب، ماه رحمت و عافیت آغاز شد ... حجت الاسلام شیرازی درباره شهید حسین بادپا می‌گوید: حسین ۳۰ سال امتحان وابدیده و حلاجی می‌شود تا روشن شود چقدر پای آرمان‌ها و آرزوی خود که شهادت است، ایستاده است؛ سال ۸۰ تصمیم می‌گیرد یک حج برای شهید یوسف الهی انجام دهد تا این ارتباط عمیق تر شود؛ باز راضی نمی‌شود.

یک سال هر روز قبل از اذان صبح مرتب سر مزار شهید یوسف الهی التماس کرد تا این که راه باز شد و به سوریه رفت.

۱. سخنان شهید حاج قاسم سلیمانی در اولین سالگرد شهادت حسین بادپا.
۲. عملیات بدر در منطقه جبهه جنوبی هورالهوریه که با رمز «یا فاطمه الزهرا(ع)» در ۲۰ اسفندماه ۱۳۶۳ اجرا شد، رزمندگان اسلام با ۶ روز مقاومت و ایستادگی توانستند بزرگراه العماره - بصره را به تصرف خود درآورند و به تثبیت مواضع جدید در هورالعظیم بسنده کنند.

شادی بعثی‌ها تحت الشعاع این حرکت قرار گرفت

این عملیات با اهدای شهدای بزرگی همچون مهدی باکری فرماند لشکر ۳۱ عاشورا؛ عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) و ابراهیم جعفرزاده فرمانده تیپ ۱۸ الغدیر برگی زرین بر افتخارات جنگ گذاشت. اما در خط مقدم این عملیات حماسه‌ای دیگر در حال وقوع بود؛ زمانی که تعدادی از رزمندگان ایرانی در شرق رودخانه دجله به اسارت نیروهای بعثی درآمدند و رسانه‌های خارجی برای انعکاس شادی بعثی‌ها و شکست رزمندگان ایرانی حضور یافته بودند؛ اتفاقی بی‌ظنیر، نگاه رسانه‌های غربی را به شجاعت و دلیری رزمندگان ایرانی متوجه ساخت.

ایرانیانی که پای تلویزیون نشستند و دیدند که یک جوان آزادهای فریاد می‌زند، نه اسمی از او مطرح بود و کسی او را می‌شناخت اما وجود ملت ایران غرق تعظیم و تجلیل از این جوان آزاده شد. در حالی که توسط یک سرباز بعثی در حال انتقال به مکانی دیگر بود جلوی دوربین‌ها بلند فریاد می‌زد «مرگ بر صدام ضد اسلام» غرور و روحیه شجاعت سراسر ایران را فرا گرفت.

«آزاده شهید سردار محمد شهبازی» در سوم اسفند ۱۳۳۴ در روستای شیخ آباد کهنوج به دنیا آمد؛ وی تا سال ششم نظام قدیم ادامه تحصیل داد و به دلیل نبود مدرسه در کهنوج، از ادامه تحصیل باز ماند. او که در سه سالگی پدر خود را از دست داده بود، از این پس برای تأمین مخارج خانواده به جزیره کیش رفت و بعد از سه سال به کهنوج بازگشت و در راه سازی بین کهنوج و جیرفت به کارگری مشغول شد.

با شروع جنگ تحمیلی، محمد به جبهه رفت که حضورش در جنگ با آغاز «عملیات بیت المقدس» مصادف شد. محمد شهبازی در ۲۲ اسفند ماه ۶۳ طی عملیات بدر، در شرق رودخانه دجله به اسارت نیروهای بعثی در آمد. در این مقطع حساس و دردناک از زندگی دنیایی محمد بود که غیرت علوی اش، حماسه بی‌ظنیری را در تاریخ ملت ایران به نام او ثبت کرد.

می‌خواهم با دست خودم از مادر محمد پذیرایی کنم

ساعاتی پس از به اسارت درآمدن به دست متجاوزین بعثی، هنگامی که محمد شهبازی را برای اعزام به عقبه، به سمت خودروهایی عراقی می‌بردند، او با مشاهده ده‌ها خبرنگار دوربین به دست که اطرافش را گرفته بودند، احساس کرد رژیم صدام تدارک مفصلی را برای بهره برداری از عدم الفتح ایران در عملیات بدر دیده است.

در این جا بود که ناگهان چندین بار فریاد زد «مرگ بر صدام، ضد اسلام»، همان شب از تلویزیون‌های سراسر جهان پخش شد و روحی تازه در میان مسلمانان آزاده‌ای که زیر تبلیغات سنگین صدام و متحدانش درباره «عدم الفتح» ایران در عملیات بدر رنجیده بودند، دمید.



وقتی حضرت امام متوجه حرکت محمد هنگام اسارت شده و آن صحنه را در تلویزیون می‌بینند، می‌فرمایند؛ می‌خواهم خانواده محمد را ببینم.

مادر محمد در رابطه با این ملاقات می‌گوید: دو ماه از اسارت محمد بیشتر نگذشته بود، هنوز به سختی‌ها عادت نکرده بودیم، درست زمانی که به مرهم نیاز داشتیم، خدا قسمت کرد دست بوس امام رفتیم. امام با آن عظمتش لیوان شربت را از دست خادم گرفت و گفت: می‌خواهم با دست خودم از مادر محمد پذیرایی کنم. امام می‌فرمود: این مادران شیعه هستند که چنین دلاورانی را تربیت می‌کنند.

من حتی به دشمن هم دروغ نمی‌گویم

ارشد اردوگاه محل اسارت محمد شهسواری با نقل خاطره‌ای از عظمت روح آن انسان نجیب سخن می‌گوید: به خاطر فریاد «مرگ بر صدام» محمد در بدو اسارت، نگرانش بودیم. تلاش می‌کردیم هر چه زودتر آزاد شود. روزی که مأموران صلیب سرخ آمدند، تشنج محمد را بهانه کردم، وضعیت مزاجی او را برایشان توضیح دادم. به آنها گفتم: «با حال و روز محمد، مشکلی برایشان به وجود می‌آید، برای دیگر اسرا نیز مشکل ساز می‌شود.» آنها متقاعد شدند در مبادله معلولین و افراد واجد شرایط، او آزاد شود. حتی عناصر درمانی صلیب سرخ هم تأیید کردند، ولی محمد در جواب نهایی پزشکان صلیب سرخ گفته بود: «علت تشنجم، ضربه قبل از اسارت به سرم بوده که با شکنجه عراقی‌ها تشدید شده است.» آنها که دنبال بهانه‌ای بودند از آزادی‌اش منصرف شدند. ناراحت شدیم چرا اینگونه صحبت کرده است. محمد شهسواری در میان بهت و حیرت همه اسرا گفت: «من به دشمن هم دروغ نمی‌گویم حتی به قیمت آزاد شدن از اسارت. من برای کسی به اسارت درآمده‌ام و مرگ بر صدام گفته‌ام که اگر بخواهد می‌تواند آزادم کند. خدایی که با نقض یک مویرگ این درد را برای من فراهم کرده است، می‌تواند دردم را از من بگیرد.»

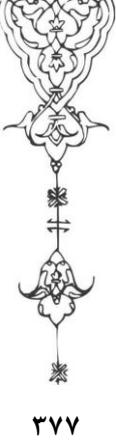
شهادتین را بر لب جاری کردم

محمد شهسواری پیرامون آن حرکت حماسی خود گفته است: «خون سلحشوری در رگ‌هایم جریان داشت و شور و شوق رسیدن به کربلا از خود بی‌خودم کرده بود. ما شیعه فریادگر نینواییم، ما شاگرد خون و شرف کربلاییم. روح ابدان پاره پاره شهادایی که نظاره‌گروشان بودم، مرا به قیامی دیگر و ادای تکلیفی دیگر دعوت می‌کرد. وقت آن رسیده بود که در محضر شهیدان و منظر دشمنان، فیلمبرداران و اسرا، بر ستمگران بشورم و به آنان بفهمانم همونا با مولایمان حسینی ام، «هیئات منا الذله»، می‌دانستم به حق ملحق خواهم شد. بگذار آخرین فریاد را بر مغزهای تپه‌ی دون صفتان فرود آورم و نظاره‌گران تاریخ را به نقش ایمان در جنگ مبہوت نمایم. شهادت راه ما و راه بزرگان دین ما بوده و کشته شدن در راه انجام وظیفه الهی تحت فرمان رهبری الهی در کام ما شیرین‌تر از هر شیرینی است. فکر می‌کردم فیلمبردارانی که روی دژ ایستاده‌اند، عراقی هستند. تعدادی شعار در ذهنم آماده کرده بودم و تصمیم داشتم در یک لحظه حساس خروشی سخت برآورم که لرزه بر اندام دشمن زبون اندازم. «مرگ بر صدام ضد اسلام، تا خون در رگ ماست خمینی رهبر ماست، مرگ بر امریکا، مرگ بر منافقین» شعارهایی بودند که مرتب زیر لب زمزمه و تکرار می‌کردم. لحظه‌ها بسرعت می‌گذشت. احساس می‌کردم لحظه شیرین وصال می‌رسد و تا دقایقی دیگر جنازه‌ام در کنار پیکرهای مطهر شهدا آرام می‌گیرد. غوطه‌ور در این افکار، تصمیم قطعی را گرفتم. دل به دریای شهادت زدم. شهادتین را بر لب جاری کردم و از اعماق جانم فریاد زدم: «مرگ بر صدام ضد اسلام.»

دو نفر درجه دار پشت سرم ایستاده بودند، یکی گلنگدن کشید و دیگری با قنداق ضربه‌ای محکم پشت گردنم کوبید و زدن شروع شد. فکر برگشت به وطن را از سرم بیرون کرده بودم. در آن لحظه هیچ وحشتی از دشمن نداشتم. به اندازه پشه‌ای برای آنها ارزش قائل نبودم. خبرنگاران خودشان را به صحنه رساندند. نزدیک که آمدند متوجه شدم عراقی نیستند. سربازان عراقی مرا با ضرباتی پیاپی در میان جنازه شهدا خواباندند. بار دیگر شهادت به وحدانیت خدا و ایمان به رسالت پیامبر و ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام را بر زبان جاری کردم. برای چکاندن ماشه تفنگ لحظه شماری می‌کردم. شاید به خاطر فیلمبرداری بود که از کشتن من صرفنظر کردند. «شهسواری در سال ۶۹ به همراه سایر اسرا به کشور بازگشت و پس از بازگشت از دست ریاست جمهوری وقت مدال شجاعت دریافت کرد. وی باقی سال‌های عمر خود را به سرایداری یک مدرسه‌گذاران و سرانجام در ۲۰ مرداد ماه ۷۵ در حالی که عازم مأموریت محوله از سوی لشکر ۴۱ ثارالله علیهم‌السلام بود، در مسیر زاهدان به فیض شهادت نایل آمد.

همه وجود ما غرق تعظیم و تجلیل از این جوان آزاده شد

رهبر معظم انقلاب اسلامی در سال ۸۴ در سفری که به جیرفت داشتند، درباره محمد شهسواری فرمودند: «یکی مثل شهید محمد شهسواری - آزاده سرفراز جیرفتی - به یک چهره ماندگار در کشور تبدیل می‌شود؛ نه به خاطر این که وابسته به یک قشر برتر است؛ نه! او یک رعیت زاده و یک جوان برخاسته از قشرهای پایین اجتماع است؛ اما آگاهی و شجاعت، او را در چشم مردم ایران عزیز می‌کند. آن روزی که ماها پای تلویزیون نشستیم بودیم و دیدیم این جوان در چنگ دژخیمان رژیم بعثی صدام و زیر شلاق و تازیانه آنها فریاد می‌زند «مرگ بر صدام، ضد اسلام» نمی‌دانستیم ایشان جیرفتی است؛ نه اسمی از او شنیده بودیم و نه خصوصیتی از او می‌دانستیم؛ اما همه وجود ما غرق تعظیم و تجلیل از این جوان آزاده شد. بعد هم بحمدالله به میان مردم و کشور ما برگشت.»



دارد که فریاد در اسارت اش، نماد همیشگی آزادی تاریخ ایران شد که با تأسی به فرزندان اهل بیت سیدالشهدا (علیهم السلام) در محاصره دشمن، با صدای رسا و با دستان بسته و دهها اسلحه به سوی او نشانه رفته، فریاد زد «مرگ بر صدام، ضداسلام» کلمات کوتاهی که لرزه بر اندام دشمن انداخت؛ فریادی که تا ابد با همان رسایی باقی ماند.^۱

ما افتخار می‌کنیم شهسواری، مال ما (کرمانی‌ها) بود، «شهسواری» ای که به آزادگی یک ارزش فوق العاده‌ای بخشید و با دست‌های بسته با یک صلابتی و به تنهایی و غریبانه در محاصره دشمن فریاد زد: مرگ بر صدام، ضد اسلام. این خیلی قیمت دارد. ارزش این کار او در کلام ما، در جمع ما و در این دنیای مادی قابل قیمت گذاری نیست، ارزش این کار او در فردای قیامت، در روز محشر که انبیای الهی حاضرند، بر همه عالم نمایان خواهد شد.^۲

به کرمانی بودنم افتخار می‌کنم. از داشتن گوهرهایی هم چون «شهسواری» که فریاد «مرگ بر صدام، ضد اسلام» را در چنگال دشمن سرد داد و نشان داد به خوبی درس خود را از مکتب امام سجاد (علیهم السلام) آموخته است.^{۳، ۴}

شهید مهدی زندی

به من ظلم کردی^۵

برادری داشتیم به نام «زندی»، مهندس مکانیک بود، مسئول ادوات ما بود. در بحبوحه‌ی عملیات والفجر ۸، من شنیدم پسرش روز قبل تصادف کرده و کشته شده. این بچه را نگه داشتند تا پدر بیاید، هم برای راننده‌ای که به او زده تعیین تکلیف کند، هم بچه را دفن کنند. من فکر کردم چطوری آن برادرمان را قانع کنم، بدون این‌که متوجه بشود، برگردد. خبر مصیبت فرزند بود.

او آمد. من فکر کردم چطور او را قانع کنم. آمد پیش من. گفتم: «آقا مهدی!» گفت: «بله.» وقتی آمد پیش من، دیدم خیلی خندان است، شاداب است. جنگ خیلی

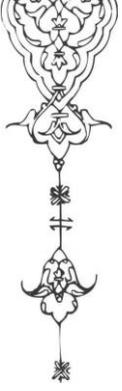
۱. بخشی از مقدمه حاج قاسم سلیمانی بر کتاب «اطلس لشکر ۴۱ ثارالله».

۲. سخنان حاج قاسم در جشنواره هنری کرمان در برج میلاد.

۳. بخشی از نامه شهید قاسم سلیمانی به احمد یوسف زاده نویسنده کتاب «آن بیست و سه نفر».

۴. برادر قاسم، ص ۱۱۹ - ۱۲۲.

۵. سخنرانی در یادواره شهدای روستای «حاجی کلا» اسفند ۱۳۹۰.

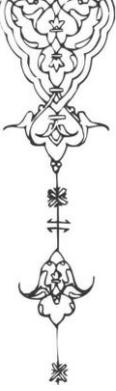


مشکلات داشت، تنگناها داشت، سختی‌ها داشت. من دیدم او خیلی سرحال است، حیفم آمد نگرانش کنم. گفتم: «آقا مهدی، این جنگ طولانی است، پاتک‌های دشمن متوالی است، تو برو عقب، برو منزل تان را یاد کن، جانشینت باشد، بعد او برمی‌گردد، تو برو جای او. تو برگرد، او برود مرخصی.» یک نگاه کرد به من، خندید و گفت: «می‌دانی چه می‌گویی؟» گفتم: «بله». گفت: «تو به من می‌گویی وسط پاتک دشمن بروم مرخصی؟! من می‌دانم تو برای چه این رابه من می‌گویی. به خاطر بچه‌ام می‌گویی؟ او یک امانت بود، خدا به من داده بود. من پیغام دادم بچه را دفن کنید، راننده را هم آزاد کنید.»

همین برادر را - که در عملیات کربلای ۵ شهید شد - روز پاسدار من جمع کردم پاسداران لشکر ثارالله را. توی ذهنم بود از این برادر پاسدار «مهدی زندی» تجلیل کنم، و چند پاسدار دیگر. روز پاسدار هم بود. خیلی کار عبثی بود، بد بود، تا حالا خجالت آن کار را دارم.

نگاه کردم آخر مجلس، دیدم مهدی همان آخر، دم در نشسته، یک چفیه سفیدی دور سرش پیچیده بود، این دستش زیر چانه‌اش بود و حرف‌های من را گوش می‌داد. وقتی گفتیم می‌خواهیم پاسدار نمونه را معرفی کنیم، همه بغض کردند که چه کسی پاسدار نمونه است. او هم گوش می‌داد. نمی‌دانست چه خبر است. وقتی که آن بالا [نامش را به عنوان پاسدار نمونه بردم و] گفتم «مهدی زندی»، من احساس کردم او دارد در زمین ذوب می‌شود؛ ذوب می‌شود! مثل ابر بهار گریه می‌کرد. زیر شانه‌هایش را گرفتم، آمد بالا روی سکو به سمت من. وقتی می‌خواست آن سکه [ای تجلیل از خودش] را بگیرد، نگاه کرد به صورت من، در حالی که اشک می‌ریخت، گفت: «به من ظلم کردی.» من این نگاه را هرگز فراموش نمی‌کنم در عمرم. شرمم هیچ وقت و در هیچ گناهی به این اندازه نبود.

در دفاع مقدس همه چیز با نام ائمه اطهار علیهم‌السلام گره خورده بود و این در نظام جنگی دنیا مرسوم نیست. بسیاری از رفتارها که در جبهه‌ها عیب بود، امروز برای ما رسم شده است. در طول دفاع مقدس نشنیده ایم که کسی را تشویق کرده باشند. جنگ صدها هزار رزمنده و ده‌ها عملیات داشت، ولی تاکنون به گوش کسی نخورده که امام راحل به



کسی مدال و درجه داده باشند. چنین عملی در دوران جگ و دفاع مقدس، خرد کردن یک فرد و توهین محسوب می‌شد. من یک بار این عمل را انجام دادم و تا آخر عمر، شرمنده‌ی این عمل خود هستم و این تنها به دلیل نگاه و جمله‌ی یک شهید بود که من او را تشویق کردم. زمانی که من به آن رزمنده که بعدها شهید شد، لوح تشویق و سکه دادم، این شهید به من گفت که: «تو با این کارت مرا شکستی.»^۱ و^۲

سید حمید میرافضلی

انگار با خدا دعوا داشت

تو جزیره مجنون نشسته بودم توی سنگر. سید حمید میرافضلی^۳ هم آنجا بود. داشتیم بچه‌های گردان‌های لشگر را برای عملیات هدایت می‌کردیم. یک لحظه احساس کردم

۱. سخنرانی در مراسم یادواره سرداران و ۹۲ شهید تیپ مالک اشتر شهرستان آمل.

۲. حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)، ص ۸۵ - ۸۷.

۳. سید حمید میرافضلی در عملیات خیبر آمد پیش ما. من بودم و رضا عباس زاده و احمد امینی و علی عابدینی و محمد قنبری که همه بعدها شهید شدند و چند نفر دیگر. همه یا فرمانده گردان بودند یا جانشین یا مسئول جایی. حدود ساعت چهار آمد همه‌مان را صدا کرد و گفت بچه‌ها بیایید بنشینید من با همه‌تان حرف دارم، رفتیم. گفت به جدم این بار دیگر بار آخری است که همدیگر را می‌بینیم. من دیگر پیش شما نمی‌مانم. این آخرین عملیات من است. آن شب خیلی درد دل کرد؛ عجیب هم احساس سبکی می‌کرد.

گفت: من از خدا دو چیز می‌خواستم یکی این‌که با پای خودم بروم کربلا که رفتم، هم حرم امامم را رفتم هم حرم برادر امامم را؛ دو بار هم رفتم.

از برق چشم هاش و آهنگ صداش معلوم بود که به وجد آمده گفت بعدی هم شهادت است که آن هم ...

تو چشم همه‌مان نگاه کرد و گفت دعا کنید ... بیشتر نگاه‌مان کرد و گفت دیگر طاقت ماندن ندارم همه رفتند من هم باید بروم. سر به سرش گذاشتیم و خندانیمش و گفتیم که از کربلا رفتنش بگوید.

گفت: آنجا یک سرهنگ عراقی بود که باهاش آشنا شدیم پول بهش می‌دادیم و او ما را منطقه می‌برد و می‌گرداند، ما هم فیلمبرداری می‌کردیم و عکس می‌گرفتیم و شناسایی‌ها را تکمیل می‌کردیم یک روز از آنها پرسیدیم می‌شود ما یک سر برویم کربلا و برگردیم.

سرهنگ گفت نه خیلی مشکل است چون می‌بایست از دژیانی بصره بگذریم، فکرش که از سرمان در نیامد. هر روز می‌رفتیم تو جزیره و توی کپه‌های خودمان و کارمان را ادامه می‌دادیم.

سرهنگ یک روز آمد و گفت به آرزوتان رسیدید من رفتم تمام کارهای را انجام دادم می‌برمتان کربلا.

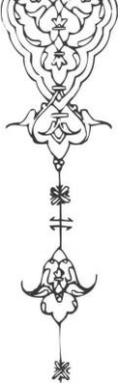
باور نکردیم. پول ایرانی خواست، دادیم که برود تبدیل کند و برگردد. با یک ماشین عراقی رفتیم و شب را تو خانه سرهنگ خوابیدیم روز بعد حرکت کردیم و رفتیم کربلا.

سرهنگ گفت وقتی داخل شهر شدید و رفتید تو حرم حق ندارید گریه کنید سرتان را می‌اندازید پایین می‌روید تو، لباس‌های عربی هم که برایتان هست.

رفتیم؛ وقتی چشمم به این گلدسته‌ها افتاد، یادم افتاد که سرهنگ گفته اگر گریه کنید، می‌آیند همه‌تان را می‌گیرند و می‌برند جلوی خودم را گرفتیم و رفتم تو حرم یک روز بیشتر آنجا نبودیم. یک روز هم برگشتیم در کل ما دو روز تو حرم بودیم.

یک دو ماه که از این رفتن گذشت، ما باز تقاضا کردیم که سرهنگ بردمان. گفت باشد، این دفعه یک هفته آنجا بودیم؛ کربلا و نجف. به اندازه همه‌تان من آنجا زیارت کردم.

بعد نگاه‌مان کرد و گفت من خیلی در حق‌تان دعا کردم شما هم نامردی نکنید و دعا کنید من دیگر نمانم.



سید نیست. یعنی رفته بیرون. رفتنش خیلی طول کشید. پیش خودم گفتم: نکند این آتش سنگین ...

نمی خواستم فکر دیگری بکنم، ولی آخر آن خمپاره‌ها سید و غیر سید نمی شناختند. ترس از زخم و ترکش و رفتن سید داشتم. بلند شدم و رفتم بیرون نگاه کردم دیدم سید رفته یک سنگر آن طرف تر نشسته و دارد با یکی حرف می‌زند. آرام رفتم نزدیک. دیدم کسی نیست. سرش رو به بالاست. طرف آسمان. داشت با خدا حرف می‌زد. می‌گفت: من دیگر باید کجا را درست کنم آخر؟ چه راهی هست بروم تا به تو برسم؟

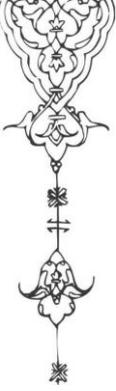
انگار با خدا دعوا داشت. نه مثل دو تا دشمن. مثل دو تا دوست. می‌گفت: به من سید پابره‌نه^۱ بگو باید چی کار کنم، کدام راه را باید بروم که از این جا راحت شوم؟ من دیگر تحملش را ندارم. خودت خوب می‌دانی که. ندارم ... پس راحتم کن!^۲

شهید شاطری

تأثیرات شهید شاطری از نگاه حاج قاسم

من در زمان جنگ می‌دیدم، جمعیت وسیعی که در بین آنها معلم بود، استاد دانشگاه بود، دانشجو بود، دانش آموز بود، کارگر بود، استاد بنا بود که از تن صدای شهید خرازی، نوع ذکر او، لباس او، کلاه سر او را تقلید می‌کردند. ما از مرجع تقلیدمان حکم می‌گیریم و حکم را عمل می‌کنیم. شما اگر نگاه بکنید، می‌بینید مقدس‌ترین افراد در درون جامعه ما و ماندگارترین چهره‌ها، چهره‌های شهید ما هستند. سراسری هم هست، با این عکس و با این نام و با این سیره عشق می‌ورزند. این بالاترین نقش را در صدور انقلاب ما داشت و بالاترین نقش را در تطهیر جامعه ما و سوق دادن جامعه ما به سمت مذهب و انقلابی‌گری داشت. این دو عنصر مهم یک نیروی انقلابی بود؛ روح مبارزه طلبی و روح مذهبی. شهید شاطری از این جنس بود. یک مدل بود؛ مدل رفتاری، مدل اخلاقی، یک الگو

۱. سید حمید میرافضلی را در جبهه سید پابره‌نه می‌نامیدند. سید حمید در سرما و گرما در جبهه‌های نبرد پابره‌نه بود. هر بار که از او پرسیده می‌شد که چرا پابره‌نه هستی، پاسخی نمی‌داد تا این که یک بار گفت: «پابره‌نه‌ام برای این‌که بر روی این زمین‌ها خون‌های بسیاری برای دفاع از میهن اسلامی ریخته شده است.»
۲. برادر قاسم، ص ۱۸۴ - ۱۸۵.



بود. لذا وقتی با این فکر در لبنان رفت، آنچنان این چهره غم گرفته در اثر این خرابه‌های وسیع را با رفتار خودش عوض کرد که من فکر نمی‌کنم هیچ کسی به این اندازه توانسته باشد تبلیغ مذهب کند. شما به شاطری یک مدال نمی‌توانید بدهید، بگوییم مرحبا شاطری این تپه را گرفت. بزرگ‌تر از گرفتن یک تپه بود. بزرگ‌تر از گرفتن یک جبهه یا یک منطقه بود. او با حقیقت عمل خودش و اخلاق خودش دل‌ها را گرفت، دل‌ها را تصرف کرد. لذا بزرگی‌اش وقتی نمایان شد که رفت. آن وقت شما باید می‌رفتید جنوب لبنان و می‌دیدید. مسیحی‌ها برای کمتر شهیدی در کلیساهای خودشان و مناطق خودشان می‌آیند مجلس بگیرند.

تمام مذاهب و ادیانی که در جنوب وجود داشتند، برای شهید شاطری مراسم گرفتند. صدور اخلاق کرد، صدور رفتار کرد، این ماندگار شد. در جای دیگری هم من او را دیدم. مردم آن جا که حکومت داشتند، نظامی داشتند، نظام داشتند، ولی برای او دست تکان می‌دادند. در مشکلاتشان به او رجوع می‌کردند. این نمونه‌ها یک فرد نیستند، یک شهر نیستند، بزرگ‌تر از یک شهر هستند. بعضی وقت‌ها انسان یک فرد را از دست می‌دهد و برای از دست دادن یک فرد متأثر میشود که آن فرد عزیز باشد. بعضی وقت‌ها یک فرد به اندازه یک شهر است، به اندازه یک استان است. بعضی وقت‌ها بزرگ‌تر از یک استان است. به اندازه یک کشور است، نماد یک مذهب است. آدم افتخار می‌کند. لذت می‌برد؛ شیعه یعنی این! کدام قلب وجود دارد که تسلیم این نشود؟ ایران یعنی این! انقلاب اسلامی یعنی این! همه را تسلیم خودش می‌کند ...^۱

شهید زنگی آبادی

سخت‌ترین لحظه‌ها

سخت‌ترین لحظه‌ها برای کسانی که مسئولیتی در جنگ داشتند، لحظه‌ای بود که هم رزمان یا دوستان آنان به شهادت می‌رسیدند و این امر وقتی شدت بیشتری می‌یافت که آن شهید به عنوان پایه و ستونی برای جنگ مطرح بود. بعضی مواقع، شهادت یکی از

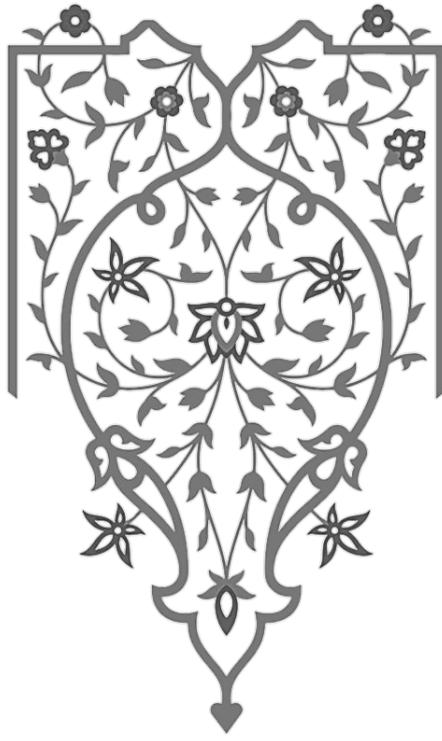
۱. نخستین سالگرد سردار شهید شاطری، بهمن ۹۲.

۲. سردار دل‌ها، ص ۵۲ - ۵۴.



فرماندهان به اندازه شهادت یک گردان در من اثر می گذاشت. شهید حاج یونس زنگی آبادی از این گونه افراد بود که امید لشکر ثارالله محسوب می شد. او همیشه مشتاق سخت ترین کارها در جبهه بود.^۱

۱. سردار آسمانی، ص ۱۶.



پرواز تا ملکوت

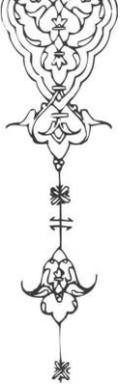
پیام مقام معظم رهبری

ملت عزیز ایران

پیام تسلیت رهبر انقلاب در پی شهادت سردار شهید سپهبد قاسم سلیمانی و شهدای همراه او سردار بزرگ و پرافتخار اسلام آسمانی شد. دیشب ارواح طیبه‌ی شهیدان، روح مطهر قاسم سلیمانی را در آغوش گرفتند. سال‌ها مجاهدت مخلصانه و شجاعانه در میدان‌های مبارزه با شیاطین و اشرار عالم و سال‌ها آرزوی شهادت در راه خدا، سرانجام سلیمانی عزیز را به این مقام والا رسانید و خون پاک او به دست شقی‌ترین آحاد بشر بر زمین ریخت. این شهادت بزرگ را به پیشگاه حضرت بقیت‌الله ارواحنا فداه و به روح مطهر خود او تبریک و به ملت ایران تسلیت عرض می‌کنم. او نمونه‌ی برجسته‌ای از تربیت شدگان اسلام و مکتب امام خمینی بود، او همه‌ی عمر خود را به جهاد در راه خدا گذراند. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود، با رفتن او به حول و قوه‌ی الهی کار او و راه او متوقف و بسته نخواهد شد، ولی انتقام سختی در انتظار جنایتکارانی است که دست پلید خود را به خون او و دیگر شهدای حادثه‌ی دیشب آلودند. شهید سلیمانی چهره‌ی بین‌المللی مقاومت است و همه‌ی دلبستگان مقاومت خونخواه اویند. همه‌ی دوستان و نیز همه‌ی دشمنان بدانند خط جهاد مقاومت با انگیزه‌ی مضاعف ادامه خواهد یافت و پیروزی قطعی در انتظار مجاهدان این راه مبارک است. فقدان سردار فداکار و عزیز ما تلخ است ولی ادامه‌ی مبارزه و دست یافتن به پیروزی نهایی کام قاتلان و جنایتکاران را تلخ‌تر خواهد کرد.

ملت ایران یاد و نام شهید عالی مقام سردار سپهبد قاسم سلیمانی و شهدای همراه او به ویژه مجاهد بزرگ اسلام جناب آقای ابومهدی المهندس را بزرگ خواهد داشت و اینجانب سه روز عزای عمومی در کشور اعلام می‌کنم و به همسر گرامی و فرزندان عزیز و دیگر بستگان ایشان تبریک و تسلیت می‌گویم.^۱

سید علی خامنه‌ای
۱۳ دی ماه ۱۳۹۸



حاج قاسم در جستجوی شهادت

استمداد

خدایا! به آن تپش قلب‌ها قسمت می‌دهیم! خدایا! به آن نمازهایی که در کنار این نهرها خوانده شد! خدایا! به آن جوان‌های عاشقی که توی این سنگرها و کنار این نهرها شهید شدند! به آن جنازه‌هایی که از «اروند» برنگشتند! خدایا! به اضطراب قلب ما و به اشتیاق قلب آنها قسمت می‌دهیم! خدایا! آخرت ما را ختم به شهادت کن! خدایا به این آبی که بچه‌ها در آن حرکت کردند قسمت می‌دهیم! جز شهادت برای ما نخواه ...^۱

قسمتی از سخنان حاج قاسم

ذکاوت

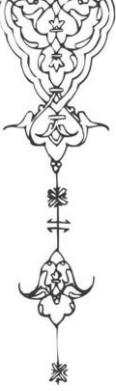
بعضی وقت‌ها ذکاوت‌مان در راه‌های غلط می‌رود. هیچ ارزشی هم ندارد ما ذکاوت کنیم. برای ثروتمند شدن ذکاوت کنیم، برای پول دار شدن ذکاوت کنیم، برای کلاه گذاری ذکاوت کنیم یا برای چیز دیگری، هیچ ارزشی ندارد، هیچ طعمی ندارد، هیچ شیرینی‌ای ندارد، هیچ ماندگاری‌ای ندارد. این ذکاوت است که یک آدم بیست سال در کمین می‌نشیند، خودش را حفظ می‌کند، به زور خودش را سوار اتوبوس شهادت می‌کند. این ذکاوت خیلی مهم‌تر از آن ذکاوت است که کسی بیست سال، بیست و پنج سال در کمین بنشیند و اصرار کند. خیلی مهم است که کسی خسته سر یک راه بنشیند و بتواند خودش را اتصال بدهد. این بُرد است، این پیروزی است، این معنای حقیقی آن جمله‌ی امیرالمومنین است؛ «فزت برب الکعبه» رستگار شدم، پیروز شدم، من رسیدم، من بُردم.^۲

از سخنان سردار سلیمانی

نامزد گلوله‌ها

محبوبیت کمی نداشت. خیلی‌ها می‌گفتند پای کار بیاید حتما رأی می‌آورد. به زبان هم به حاجی گفته بودند: «محبوبیت شما اقتضا می‌کند کاندیدای ریاست جمهوری بشوید.»

۱. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۲ دی.
۲. دو فصلنامه فرهنگی و هنری کسرا، بهار ۱۳۹۹، ص ۱۷۳.



حاجی نه گذاشت و نه برداشت، جواب داد: «من نامزد گلوله‌ها و نامزد شهادت هستم. سال هاست توی جبهه‌ها دنبال قاتل خودم می‌گردم، اما پیدایش نمی‌کنم.»^۱
حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حاج علی اکبری
امام جمعه موقت تهران - به نقل از هم‌زمان شهید

هزار و دویست

در گلزار شهدای کرمان بودیم که ایشان آرزو کردند ان شاءالله هزار و دوازدهمین شهید کرمان باشم و این چنین هم شد. شهادت طلبی اوج باور به معاد است که استقبال از تکلیف‌های سنگین را به دنبال دارد؛ اولین ویژگی سردار سلیمانی در ابعاد رفتاری و اجتماعی، ولایت مداری و روحیه شهادت طلبی بود.^۲

پرونده

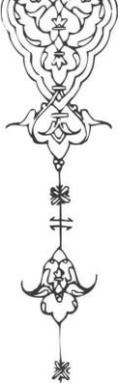
بنیادشهید است و رسیدگی به مقدار زیادی پرونده. آخرین باری که ایشان را دیدم، گفت: «آقای شهیدی پرونده من چه وضعیتی دارد؟ حاضر است؟» به شوخی گرفتم و گفتم: «حاج قاسم آقا! شما ناراحت نباش، پرونده ات همیشه آماده است.» گفت: «کم کم باید پرونده من را بیاوری بالا.»

فکرش را هم نمی‌کردم این قدر زود! پنج ماه بعد پرونده شهید سلیمانی آمد بالا.^۳
راوی: حجت الاسلام سید محمدرضا شهیدی، رئیس بنیادشهید و امور ایثارگران

ارزش آرمان‌های دینی

اگر میلیون‌ها نفر در راه آرمان‌هایی مانند مذهب، دین، پیامبر و راه امام حسین (علیه السلام) که هر کدام به تنهایی افتخار شهادت دارد، شهید شوند، ارزشمند است. امام (علیه السلام) در وصیت نامه خود فرمودند: ملت ایران که جانم فدایشان باد ... حال، جان من به عنوان سربازی کوچک، چه ارزشی دارد که دشمن تهدید به ترور می‌کند، با این تهدیدات، رعب بر ما حاکم نمی‌شود. این تهدید نیست، کمک به شوقی است برای فرزندی که از مادر دور افتاده است. خداوند! شهادت در راه خودت را به دست دشمنان دینت نصیب من بگردان!^۴

۱. سلیمانی عزیز، ص ۱۵۷.
۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۴ خرداد.
۳. سلیمانی عزیز، ص ۲۱۱.
۴. برادر قاسم، ص ۱۰۳ (سخنان حاج قاسم سلیمانی در اجتماع ۵۰ هزار نفری بسیجیان کرمان).



شوق شهادت

از نظر او برای شهید شدن باید سه اتفاق در انسان بیفتد:

یکی اصلاح جدی رابطه فرد با خدا از طریق ترک گناه و انجام مداوم و توأم با توجه مستحبات، انس با قرآن، خواندن ادعیه و زیارت. او اینها را راه اصلاح رابطه بنده با خداوند متعال می‌دانست.

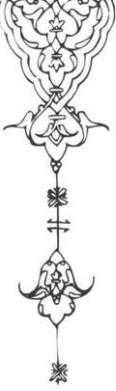
اتفاق دوم اصلاح رابطه انسان با خود است. او این را از طریق «جهاد دائمی» و «تلاش شبانه روزی» در مسیر انجام وظایف محوله می‌دانست و معتقد بود فرد برای اینکه لیاقت شهادت پیدا کند، باید به جایی برسد که حتی لحظه‌ای را هم به غفلت و بیکاری نگذراند. از این رو ساعت کار شهید همواره پس از فریضه صبح شروع می‌شد و تا ساعتی پس از فریضه عشاء استمرار پیدا می‌کرد و در کل این ساعات به جز زمانی که برای فریضه ظهر و عصر و ناهار صرف می‌شد، به کار می‌پرداخت و با روحیه‌ای جهادی امور محول به خود را پی‌گیری می‌کرد.

اتفاق سوم اصلاح رابطه انسان با مردم است. از منظر شهید هیچ چیزی به اندازه خاکساری در برابر مردم گرفتار و انجام کار برای آنان خداوند متعال را خشنود نمی‌کند و هیچ چیز به اندازه بی‌توجهی به وضع گرفتاران، خداوند را به غضب نمی‌آورد. از این رو او در طول دوره مسئولیت نظامی خود از آنچه در جامعه می‌گذشت، باخبر و همواره در میدان عمل حاضر بود و با آنکه تمکن مالی چندانی نداشت، اما هر چه را که داشت نثار مردم می‌کرد.^۱

در راه رفتن

حضرت آیت الله سبحانی، از مراجع عظام تقلید، به مناسبت شهادت سردار رشید اسلام، حاج قاسم سلیمانی، به ذکر خاطره‌ای از آن شهید خونین بال پرداخته و گفت: او می‌دانست که شهادت در کنارش است و روزی کفنش را آورد من امضا کردم، هر چند به او گفتم که شما فوق این امضا هستید اما کفن ایشان را امضا کردم، معلوم می‌شود او در راه رفتن بود و این مسأله را احساس کرده بود و خدا او را با شهدای کربلا محشور

۱. پاسدار اسلام، ش ۴۵۵ و ۴۵۶، ص ۱۷ (مقاله مکتب جهانی سلیمانی، دکتر سعدالله زارعی)



کند. ایشان همیشه در صحنه بوده و در کارزارها فداکاری می‌کرد. حتی گاهی اوقات خود را در وسط میدان جنگ قرار می‌داد و خطر همیشه در کنار او بود اما چون فداکاری برایش هدف بزرگی بود به این مسائل اعتنا نمی‌کرد.^۱

دعا کن

سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی در سال ۱۳۸۶ در نامه‌ای به کم سن و سال‌ترین هم‌رزم قدیمی خود در لشکر ۴۱ ثارالله شهادتی را طلب می‌کند که ۱۲ سال بعد به آن دست می‌یابد. حسین معروفی فرمانده سپاه استان گلستان در کتاب «بچه‌های حاج قاسم» نامه‌ای از سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی منتشر کرده است. متن این نامه بدین شرح است:

برادر عزیز و خوبم و یادگار بهترین‌های عمرم، جناب آقای معروفی، سلام علیکم
از نامه ابراز محبتت، خصوصاً دو قطعه عکسی که در ساعت سختی و گرفتاری به من آرامش داد صمیمانه تشکر می‌کنم.

عزیز برادر! هیچ وقت سخاوت شما در جان دادن در راه خدا [را] نمی‌توانم فراموش کنم و درود می‌فرستم بر معروفی که آن روز دیدیم و برای حسین امروز. از خدا عاقبت به خیری طلب دارم. معروفی عزیز شما در جایی معروفید که ماها در خاکسترهای آن‌ها هم جایی نداریم.

دوست عزیزم! همیشه در خدمت شما هستم. هر وقت شما فکر کنید نزدیک‌ترین دوستی که در خدمتتان خواهد بود، ان‌شاءالله من هستم.

برادر عزیز! سعی کن همیشه بوی معروفی آن زمان را بدهی و همه این احساس را بنمایند. برادرم! به خانواده و بچه‌ها سلام برسان و مرا دعا کن چون به شدت محتاجم. دعا کن تا سال دیگر در راه او پاره پاره شده باشم.^۲

برادر کوچکت قاسم ۱۳۸۶/۶/۷

ساعت هشت صبح میلاد با سعادت منجی عالم بشریت

۱. سرباز ولایت، ص ۳۳.
۲. پرتو (هفته نامه)، ص ۵، ش ۹۷۶.



پیام حاجی

حاج قاسم از نظر اعتقادی مشتاق شهادت بود و گفته بود، جگرم از حلقم بیرون می آید، نمی دانم چرا شهید نمی شوم؟

سپهبد شهید سردار سلیمانی نامه ای به شهید بادپا نوشته بود و در آن نامه گفته بود: حسین اگر شهید شدی به حسین یوسف الهی، یونس و میرحسینی و غیره سلام مرا برسان و بگو بامعرفت‌ها، معرفت هم حدی دارد. چرا به فکر من نیستید؟^۱

اخلاص ستودنی

حضرت آیت الله مکارم شیرازی ضمن تجلیل از شخصیت کم نظیر سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، تصریح کرد: مردم معمولاً از شجاعت او صحبت می کنند، من می خواهم یک جمله از اخلاص او بگویم.

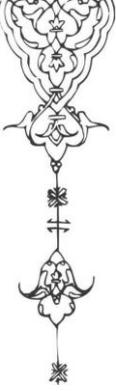
سردار سلیمانی دو سه سال قبل به دیدار ما آمده بود؛ بعد از اتمام صحبت از آقایان خواستند که بیرون منتظر بمانند؛ وقتی همراهان بیرون رفتند، کفن خود را بیرون آورد و گفت این کفن را امضا کنید.

ایشان اضافه کرد: این نشان می دهد که اولاً شهید سلیمانی از همان زمان به فکر رفتن بود و ثانیاً نمی خواست مردم بفهمند که او این کفن را آورده است، این اخلاص، واقعاً قابل ملاحظه و ستودنی است.^۲

آخرین دست نوشته

آخرین دست نوشته سردار دل‌ها ساعاتی قبل از شهادت متن ذیل توسط شهید سردار سپهبد قاسم سلیمانی، کمی قبل از پرواز از دمشق به بغداد در روز پنجشنبه ۱۲ دی ماه نوشته شده و ایشان این متن را کنار آینه محل اقامت خود قرار داده و قلم را روی آن گذاشته بود.
در دست نوشته آمده است:

۱. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۰ خرداد.
۲. پرتو، ش ۹۷۶، ۱۰/۲۵/۱۳۹۸.



«الهی لا تکلنی

خداوندا مرا بپذیر

خداوندا عاشق دیدارتم

همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود

خداوندا مرا پاکیزه بپذیر

الحمد لله رب العالمین

خداوندا مرا پاکیزه بپذیر»^۱

در دشت‌ها و کوه‌ها

در مصاحبه کوتاه سردار قاسم سلیمانی با پایگاه خبری «الوقت» لبنان در پاسخ به سوالی پیرامون شایعات مطرح شده در باب شهادتش در آذر ۹۴، سردار بیان کرد: شهادت چیزی است که دشت‌ها و کوه‌هایی را برای پیدا کردنش پیموده‌ام.^۲

به دنبال گمشده

همسر سردار قاسم سلیمانی در واکنش به شهادت ایشان گفت: چگونه باور کنم رفتنت را؟! آنقدر در کوه‌ها و بیابان‌ها به دنبال شهادت گشتی تا آخر شهادت تو را در آغوش گرفتم.

تو شهید زنده بودی و حالا یارانت دورت را گرفته‌اند. قسم به حرمت حضرت مادر! برای هر قطره خونت باید هزینه بدهند.^۳

طرح ترور

پس از تکرار بسیار نام «قاسم سلیمانی» در رسانه‌های جهان، خبرگزاری فرانسه خبری را منتشر کرد که از احتمال ترور او به وسیله‌ی دولت آمریکا پرده برمی‌داشت. بر اساس این خبر جک کین، فرمانده سابق نیروی زمینی ارتش آمریکا که در نشست استماع

۱. ویژه نامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۶۱.
۲. سردار دل‌ها (سالنامه چند رسانه‌ای ۱۳۹۹)، ص ۲۸ بهمن.
۳. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت)، ص ۵۹.



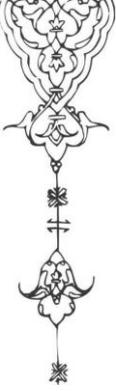
کنگره آمریکا حضور داشت با اشاره به طرح ترور مقامات ایرانی به ویژه مقامات ارشد سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران، گفت: «چرا آن‌ها را به قتل نرسانیم؟ آن‌ها قریب به هزار آمریکایی را کشته‌اند، چرا ما عامدانه آن‌ها را ترور نکنیم؟ نمی‌گوییم که اقدام نظامی انجام دهیم. من پیشنهاد می‌دهم عملیات محرمانه انجام بدهیم. باید فشارهای شدیدی روی آن‌ها اعمال کنیم.»^۱

روایتی از ترور سردار سلیمانی در بغداد

«ان.بی.سی. نیوز» (NBC News) آمریکا جزئیاتی از ترور سردار قاسم سلیمانی و به شهادت رسیدن او در عملیات تروریستی نیروهای آمریکایی در عراق منتشر کرد. در این گزارش آمده است که عملیات از دمشق آغاز شده، جایی که اطلاعات آمریکا حاکی از حرکت سردار سلیمانی از فرودگاه دمشق به فرودگاه بغداد بوده است و آمریکایی‌ها در انتظار او بوده اند.

پس از فرود آمدن هواپیمای خطوط «أجنحة الشام» (ایرباس A۳۲۰) در فرودگاه بغداد، جاسوسان سازمان سیای آمریکا در فرودگاه بغداد حاضر بوده‌اند. بعد از این سه پهباد آمریکایی که هر کدام به چهار موشک «هل فایر» مجهز بوده، به آسمان برخاسته‌اند بدون آنکه مشکلی برای پرواز در آسمان عراق داشته باشند. ان.بی.سی. نیوز گفته، این روایت را از دو منبع مطلع آمریکایی به علاوه مسئولان آمریکایی دیگری که از این موضوع مطلع بوده‌اند، کسب کرده و در حالی که پهبادهای آمریکایی برای عملیات آماده می‌شدند، مسئولان آمریکایی در حال مشاهده صحنه در صفحات نمایش بزرگی بوده و شاهد آمدن مسئول الحشد الشعبی عراق (ابومهدی المهندس) برای استقبال از سردار قاسم سلیمانی بوده‌اند که ساعت یک بامداد اتفاق افتاده است. در این گزارش آمده که صفحه نمایش، جزئیات چهره افراد را به دلیل آنکه از اشعه مادون قرمز (فرو سرخ) استفاده می‌کرده، نمایش نمی‌داده است. اما روشن شد که ابومهدی المهندس نایب رئیس الحشد الشعبی که از نظر آمریکا متهم به انفجار سفارت آمریکا و فرانسه در کویت در سال ۱۹۸۳ بوده، آنجاست.

۱. ویژه نامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص داخل جلد.



اتاق عملیات ترور «سنتکام» در قطر

از طرف دیگر خانم جینا هاسپل رئیس سازمان سیا در مقری در شهر لانگلی در ایالت ویرجینا و مارک اسپر وزیر دفاع آمریکا از مکانی دیگر در حال پیگیری عملیات ترور بوده‌اند. همچنین عملیات در کاخ سفید نیز در حال پخش بوده اما دونالد ترامپ آن زمان در فلوریدا حضور داشته است. صفحات نمایش بزرگ نشان می‌دهد که دو مسئول بلندپایه وارد خودرو سدانی شده و به راه افتاده‌اند و سایر افراد همراه در خودرو [استیشن] دیگری بودند که خود را سریع به آنان رساندند.

بنا بر این گزارش، پهبادهای آمریکا تعقیب خودروها را از خروجی فرودگاه آغاز کرده و خودرو همراهان به جلو خودرو دو فرمانده منتقل شده است. پس از تأیید میدانی [عوامل نفوذی]، ناظران اتاق عملیات که در مقرر فرماندهی نیروهای مرکزی آمریکا «سنتکام» در دوحه پایتخت قطر حضور داشتند دستور شلیک چهار موشک به خودروها را دادند و هیچکس از افراد هدف، زنده نماند.

مسئولان آمریکایی گفته‌اند که پهباداها هیچ کدام «بی صدا» نبوده اما در محیطی شهری مثل بغداد، سخت می‌شود صدای آن را تشخیص داد. مردان حاضر در خودرو هم اطلاع نداشته‌اند که هدف قرار خواهند گرفت. منابع آمریکایی گفته‌اند که دولت آمریکا تحرکات سردار سلیمانی را در همه جای منطقه برای چند روز زیر نظر داشته است. طبق این گزارش، آنتونی کوردسمن کارشناس نظامی آمریکایی می‌گوید که چنین حملاتی که با آن سردار سلیمانی ترور شده، تغییری اساسی در جنگ ایجاد می‌کند. این کار نیازمند تلاش اطلاعاتی، نظارتی و جمع‌آوری سنگین اطلاعات و خیلی پرهزینه است که به زمان و تجربه زیادی نیاز دارد.

بنا بر این گزارش، مسئولان عراقی هم اکنون در حال بررسی نقش جاسوسان آمریکایی هستند که در خلال عملیات در فرودگاه بغداد حاضر بوده‌اند. همچنین اطلاعات سوریه نیز در حال تحقیقات در خصوص کارمندان هواپیمایی «أجنحة الشام» هستند.

بامداد روز جمعه سیزدهم دی ماه (سوم ژانویه) ساعتی پس از انتشار اخباری از انفجار و اصابت موشک به دو خودرو در نزدیکی فرودگاه بغداد، الحشد الشعبی عراق از



شهادت سردار سپهبد قاسم سلیمانی و «ابومهدی المهندس» معاون سازمان الحشد الشعبی عراق در حمله هوایی آمریکا خبر داد؛ خبری که ساعتی بعد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آن را تأیید کرد.

در پی این خبر، وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) مسئولیت ترور شهید سلیمانی و ابومهدی المهندس را بر عهده گرفت و در بیانیه‌ای اذعان کرد که این ترور به دستور رئیس جمهور آمریکا صورت گرفته است.^۱

آخرین روز زندگی حاج قاسم

پنج شنبه (۱۳۹۸/۱۰/۱۲) دمشق

ساعت ۷ صبح

با خودرویی که دنبال آمده عازم جلسه می‌شوم. هوا ابری است و نسیم سردی می‌وزد.

ساعت ۷:۴۵ صبح

به مکان جلسه رسیدم.

مثل همه‌ی جلسات، تمامی مسئولین گروه‌های مقاومت در سوریه حاضرند.

ساعت ۸ صبح

همه با هم صحبت می‌کنند ... درب باز می‌شود و فرمانده بزرگ جبهه مقاومت وارد می‌شود.

با همان لبخند همیشگی با یکایک افراد احوالپرسی می‌کند دقایقی به گفتگوی خودمانی سپری می‌شود تا این که حاج قاسم جلسه را رسماً آغاز می‌کند ...

هنوز در مقدمات بحث است که می‌گوید: همه بنویسن، هر چه می‌گوییم را بنویسید!

همیشه نکات را می‌نوشتیم ولی این بار حاجی تأکید بر نوشتن کل مطالب داشت.

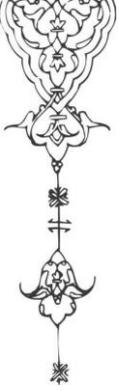
گفت و گفت ... از منشور پنج سال آینده ... از برنامه‌ی تک تک گروه‌های مقاومت در

پنج سال بعد ... از شیوه‌ی تعامل با یکدیگر ... از ... کاغذها پر می‌شود و کاغذ بعدی ...

سابقه نداشت این حجم مطالب برای یک جلسه.

آن‌هایی که با حاجی کار کردند می‌دانند که در وقت کار و جلسات بسیار جدی است

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۳۵.



و اجازه‌ی قطع کردن صحبت‌هایش را نمی‌دهد، اما پنجشنبه این گونه نبود ... بارها صحبتش قطع شد ولی با آرامش گفت: عجله نکنید. بگذارید حرف من تمام بشود...

ساعت ۱۱:۴۰ ظهر

زمان اذان ظهر رسید

با دستور حاجی نماز و نهار سریع انجام شد و دوباره جلسه ادامه پیدا کرد!

ساعت ۳ عصر

حدود هفت ساعت! حاجی هر آن چه در دل داشت را گفت و نوشتیم.

پایان جلسه ...

مثل همه‌ی جلسات، دورش را گرفتیم و صحبت کنان تا درب خروج همراهیش کردیم.

خودرویی بیرون منتظر حاجی بود.

حاج قاسم عازم بیروت شد تا سید حسن نصرالله را ببیند ...

ساعت حدود ۹ شب

حاجی از بیروت به دمشق برگشت.

شخص همراهش می‌گفت که حاجی فقط ساعتی با سید حسن دیدار کرد و

خداحافظی کردند.

حاجی اعلام کرد عازم عراق است و هماهنگی کنند.

سکوت شد ...

یکی گفت: حاجی اوضاع عراق خوب نیست، فعلا نروید!

حاج قاسم با لبخند گفت: می‌ترسید شهید بشوم!

باب صحبت باز شد و هر کسی حرفی زد:

- شهادت که افتخار است، رفتن شما برای ما فاجعه است!

- حاجی هنوز با شما خیلی کار داریم!

حاجی رو به ما کرد و دوباره سکوت شد، خیلی آرام و شمرده شمرده گفت:

- میوه وقتی می‌رسد باغبان باید آن را بچیند، میوه‌ی رسیده اگر روی درخت بماند

پوسیده می‌شود و خودش میفتد!

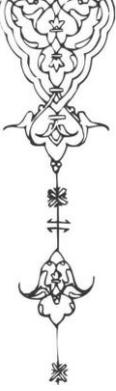


بعد نگاهش را بین افراد چرخاند و با انگشت به بعضی‌ها اشاره کرد: اینم رسیده ست،
اینم رسیده ست...
ساعت ۱۲ شب
هوایما پرواز کرد.
ساعت ۲ صبح جمعه
خبر شهادت حاجی رسید.^۱

پیام خانواده شهید سلیمانی به رهبر انقلاب حضرت امام خامنه‌ای دامت برکاته

اشک‌های شما از خون شهید ما جانگدازتر است
خانواده سردار سپهبد شهید قاسم سلیمانی در پیامی به محضر رهبر معظم انقلاب
اسلامی، از حماسه آفرینی کم نظیر مردم ایران و عراق در آیین‌های تشییع و
گرامیداشت این سردار سربلند قدردانی کردند.
در پیام خانواده سپهبد شهید قاسم سلیمانی آمده است:
مشیت حضرت باری تعالی بر این امر مقدر شد که حاج قاسم، بزرگ ایل سلیمانی
در آغازین ساعات روز جمعه ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ به دیدار معبود بشتابد. اینک ما خانواده
آن شهید سعید با قلب‌هایی مالا مال از درد فراق، سجده شکر گزارده، سر بر آستان
کبریاییش می‌ساییم و راضی به رضایت مدبر کل امور، آرزو داریم این قربانی ملت بزرگ
ایران و امت اسلامی را به مدد رحمت بی‌کرانش قبول فرماید.
بدین وسیله بر خود فرض می‌دانیم خاضعانه و در کمال ادب، از الطاف کریمانه
حضرت عالی که همچون گذشته، شامل حال این خاندان گردیده، سپاسگزاری نماییم.
پیام محبت آمیز و اطمینان بخش آن رهبر حکیم، دیدار و دلجویی از بیت محزون حاج
قاسم و اقامه نماز شکوهمندان بر پیکر مطهر شهیدان، مرهمی بود بر این اندوه جانفزا.
جا دارد از آحاد ملت که در غم ما شریک شدند و حماسه‌ای کم نظیر را آفریدند،
صمیمانه و از عمق جان قدردانی نماییم.
در بخش دیگری از این پیام آمده است:

۱. حاج قاسم (شکوریان فرد)، ص ۹۳ - ۹۶.



حضرت آقا! اشک‌های شما از خون شهید ما جانگدازتر است. شما ولیّ حاج قاسم و ولیّ همه ما هستید و به این ولایت با تمام وجود افتخار می‌کنیم و گوش جان به فرمان داریم.^۱

نامه دختر شهید طهرانی مقدم به دختر سردار سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام خواهرم، می‌دانم در چه حالی هستی، روزهای طولانی و به ظاهر سختی که حتی نفس کشیدن را برایت مشکل می‌کند. آنقدر که دوست داری مکانی خلوت پیدا کنی تا بتوانی با جای خالی پدرت کنار بیایی و به آن فکر کنی. یادم می‌آید وقتی در چنین شرایطی بودم، یکی از علما که خود فرزند شهید بود به من گفت سال‌های بعد که به این روزها نگاه کنی متوجه می‌شوی که نزدیک‌ترین روزها را به خدا داشته‌ای. ما هر دو زینبیم، هر دو همسایه قدیمی و هر دو عاشق پدرهایمان.

گاهی می‌شد همدیگر را در مدرسه و یا مسجد ببینیم و هر دو می‌دیدیم گاهی شب‌ها پدرانمان ساعت‌ها در شهرک در حال قدم زدن و صحبت کردن هستند، اما نمی‌دانستیم سال‌های بعد از این، این حرف‌ها چه تأثیرات شگرفی بر جهان خواهد داشت، ولی امروز برای دوست و دشمن روشن است، قدرت معنوی فرزندان روح الله و الآن هم پدرانمان در کنار حاج احمد کاظمی باز سه نفره به هم رسیدند و همچنان تلاششان برای اعتلای اسلام و نابودی کفر ادامه دارد. خواهرم به خوبی یادت هست آن ساعتی را که خبر آسمانی شدن پدرم را شنیدم و مبهوت بودم و تو چگونه خواهرانه کنارم همچون آشنایی چندین ساله بودی و حتماً این را هم از پدر بزرگوارت آموخته بودی.

دوست داشتم الآن من هم در کنار تو و خانواده عزیزت بودم، ولی برای ادامه راه پدرانمان مدتی از تهران دور هستیم؛ اما نمی‌دانی در دلم چه آشوبی است و شبانه روز را چگونه به سر می‌برم و شاید هیچ کس مانند دختران شهدا نتوانند همدیگر را تسلی دهند، آن هم برای ما که فقط یک پدر را از دست نداده ایم، بلکه در یک لحظه شاید ظاهراً همه چیزمان را از دست داده ایم؛ اما این را بدان که از الآن، دیگر او همیشه کنار توست.

۱. پرتو، ش ۹۷۶، ۱۰/۲۵، ۹۸/۱۰



من اگر با پدرم کاری داشتم، در زمان حیات ظاهری اش باید ساعت‌ها یا روزها منتظر می‌ماندم و چندین واسطه را می‌گذراندم تا می‌توانستم مدتی با او صحبت کنم، ولی الآن کافی است وضو بگیرم و روبه‌روی عکسش بنشینم و باز همان چشم‌ها و لبخند همیشگی اش منتظر هستند. مطمئنم که روزی باز آن‌ها را می‌بینیم و از خداوند می‌خواهم در آن دنیا هم مانند این دنیا لیاقت حضور در کنار آنان به ما روزی نماید.

زینب عزیزم! یادم هست بابا همیشه از پدرت به بزرگی یاد می‌کرد و می‌گفت اگر روزی نگذارند کارم را در موشکی ادامه دهم، حتماً خدمت حاج قاسم می‌روم و سرباز ژنرال قاسم می‌شوم و امروز که قدرت موشکی و منطقه‌ای ایران الحمدلله به برکت خون‌های پاک شهدای عزیزمان و اقتدار رهبر فرزانه‌مان مثل خورشید عیان شده، این طلعه‌ای برای انتقامی سخت و فتح جهانی اسلام خواهد بود. پس، از این پس به صبر زینبی ات ادامه بده تا ان‌شاءالله با حضور حضرت منجی(عج) پدرانمان را بار دیگر در نبرد نهایی حق علیه باطل ملاقات کنیم.

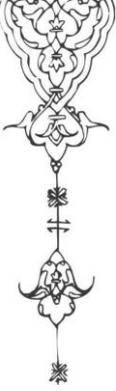
خواهر داغدارت زینب طهرانی مقدم

۱۵ دی ۹۸

دل‌م برای امام رضا علیه السلام تنگ شده

علیرضا رزم حسینی، می‌گوید: روز دوشنبه ۹ دی ماه ساعت ۸:۳۰ دقیقه شب با حاج قاسم تماس گرفتم. از سر و صدایی که از منزل ایشان می‌آمد متوجه شدم که در حال بازی با نوه‌هایشان هستند، بعد از احوالپرسی‌های معمولی که بین ما وجود داشت، حاجی فرمود: فردا (سه شنبه دهم دی ماه) به ماموریت می‌روم و ایران نیستم. هفته آینده به مشهد می‌آیم، هم دل‌م برای امام رضا تنگ شده و هم اینکه می‌خواهم در جوار مضجع شریف و ملکوتی امام رضا علیه السلام خستگی از تن بیرون کنم. این جمله ایشان شد قرار ما برای هفته‌ی آینده.

یکشنبه ۱۵ دی ماه یعنی دو روز پس از شهادتش به مشهد آمد، وفای به عهد کرد، ما هم برای بدرقه‌اش به فرودگاه رفتیم، اما اینقدر خیل جمعیت در خیابان‌ها گسترده



شده بودند که نیمی از راه را مجبور شدیم با موتور سیکلت طی کنیم، بعد پیکر مطهر این شهید عزیز کنار مردم آمد و جمعیتی خودجوش و چندمیلیونی پیکر فرمانده را تشییع و بدرقه کردند به سمت مولای او که امام مهربانی‌هاست.^۱

علمدار خوش آمد

(یکشنبه ۱۵ دیماه ۹۸)، تماشای دو تصویر تکان دهنده، نقش آفرین بود: یکی عکس دستِ سردار، با انگشترش! «انگشت سلیمانی» و دیگری، صحنه‌ی نوحه سرایی میلیونی در مشهد. مردم در استقبال از پیکر شهیدی، یکصدا نوائی را سر دادند که مختص رثای حضرت ابالفصل در عاشورا است: ای اهل حرم، میر علمدار خوش آمد / سردار حسین سید و سالار خوش آمد / علمدار خوش آمد ... و چه هنرمندانه، به تناسب موضع و موقع، ترجیع «علمدار نیامد» را به «علمدار خوش آمد» برگردانیدند! و به آهنگ ادبیاتِ خاص عاشورایی موضوعیتِ روز بخشیدند. پرتپین و پرتپش! این قال‌ها ترجمان حال‌هاست و حال‌ها با اسطوره‌های یک ملت در گفت و شنودند. گوئی بار دیگر تاریخ یک سرزمین با مردمانش سخن می‌گوید و همه‌ی علمداران و شهیدان و قهرمانانش را صدا می‌زند.^۲

احمد جلالی

جوانانی از صد ملیت جهان

مراسم تشییع پیکر شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در قم مملو از حضور مردمی از ملیت‌های گوناگون در کنار مردم ولایی و انقلابی ایران زمین بود تا انزجار خود را از استکبار جهانی نشان دهند.

یکی از نکات جالب این مراسم حضور گسترده طلاب غیر ایرانی و جوانانی از ۱۰۰ ملیت جهان با ۱۰۰ پرچم از کشورهای مستقل جهان است که امروز در این مراسم شرکت کرده‌اند.^۳

۱. ویژه نامه روزنامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۴.

۲. همان، ص ۳.

۳. سرباز ولایت، ص ۲۹ - ۳۰.



تفکر

مردم برای بدرقه کسی که همیشه و همه جا منتقم بود و انتقام می‌گرفت، خواستار ادامه راه او بودند ... این را می‌شد از همه ایران دانست، از کوچه‌ها، از خیابان‌ها، از عکس‌هایی که مغازه‌ها برای فریاد حرف دلشان به پشت شیشه زده بودند، از ماشین‌هایی که با خط درشت قرمز نوشته بودند: «انتقام سخت، ما همه قاسم سلیمانی هستیم»، از موتورهایی که عکس حاج قاسم را در خیابان‌های شهر پخش می‌کردند. از کودکانی که برعکس سردار بوسه می‌زدند، از ۷۶ درصد پسرانی که از روز جمعه تا سه شنبه به دنیا آمدند و نام‌هایی چون قاسم، محمدقاسم، امیرقاسم و... گرفتند، از شهرهایی که سیاه پوشیدند، از پرچم‌هایی که رنگ قرمز داشت، از جمله‌هایی که بر زبان مردم بود و از اشک‌هایی که بر چشم داشتند؛ بله، حاج قاسم تنها نبود، تفکر او تنها نبود، راهی که او در پیش گرفته بود، راه مقاومت بود ... حاج قاسم یک تفکر بود.^۱

حضور ۲۵ میلیونی

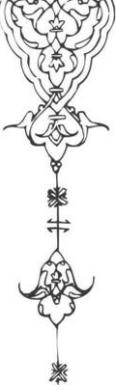
به گفته‌ی سخنگوی سپاه، در پنج شهر اهواز، مشهد، تهران، قم، کرمان، ۲۵ میلیون نفر در مراسم تشییع سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی شرکت کردند. این تعداد غیر از تعداد افرادی است که در مراسم و تجمعات و راهپیمایی‌ها در شهرستان‌های دیگر برای تجلیل از این شهدا حضور یافته‌اند.^۲

مراسم تشییع و خاکسپاری

مراسم تشییع سردار دل‌ها صبح شنبه از منطقه‌ی کاظمین آغاز و سپس در شهرهای کربلا و نجف و بغداد با حضور هزاران تن از مردم قدرشناس عراق برگزار شد. در ایران نیز تشییع پیکر سردار رشید اسلام حاج قاسم سلیمانی در شهرهای اهواز، مشهد مقدس، تهران، قم و سپس در کرمان، زادگاه آن شهید عزیز برگزار شد. پیکر پاکش بامداد روز چهارشنبه ۱۸ دی ۱۳۹۸ در گلزار شهدای کرمان به خاک سپرده شد. خاک

۱. مثلث، ش ۴۲۳، ص ۲۱.

۲. نشریه خبری، تحلیلی عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۳.



سپاری پس از عملیات انتقام جویانه‌ی سپاه پاسداران و در حالی انجام شد که پایگاه عین الاسد، محل استقرار نیروها و پهبادهای آمریکایی، درست در همان ساعتی که آن شهید بزرگوار مورد ترور واقع شده بود، مورد هدف‌های موشک‌های سپاه پاسداران قرار گرفت و خسارت سنگینی به این پایگاه نظامی وارد آمد. نام این عملیات، عملیات شهید سلیمانی و رمز آن یازهر ع بود.^۱

در حقیقت، این عملیات تیر خلاص بود بر هیمنه‌ی ابرقدرت مستکبر آمریکا، دلاورمردان قهرمان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ابهت شیطان بزرگ را در هم کوبیدند و به افسانه‌ی شکست ناپذیری این غول ساختگی از جنگ جهانی دوم تا کنون پایان دادند.

دخترهای حاجی

مشتاق می‌رفت در دل مردم. با همه دمخور می‌شد. احوال این را می‌پرسید، گره کار آن را باز می‌کرد. با یکی سلفی می‌گرفت به یکی هدیه می‌داد. نه به تیپ و قیافه نگاه می‌کرد نه به گرایش سیاسی طرف. گلایه داشت. از آن‌هایی که خط کش می‌گذارند و مردم را دسته بندی می‌کنند. صریح و بی‌پرده درد دلش را گفت: «اینکه در جامعه مدام بگوییم این بی‌حجاب است، این با حجاب است، این چپ است، این راست است، این اصلاح طلب است، این اصول گراست. چه کسی را می‌خواهید حفظ کنید؟ آقا همه این‌ها مردم ما هستند. آیا همه‌ی بچه‌های شما متدینند؟ همه نماز شب خوان هستند؟ نه. هر کسی ادعا بکند همه یکی هستند، اشتباه می‌کند. پدر خانواده در این جور مواقع چه کار می‌کند؟ پدر همه این‌ها را جذب می‌کند...»

یک جایی دیگر هم گفته بود: «همان دختر کم حجاب دختر من است، دختر ما و شماست. نه دختر خاص من و شما، اما جامعه ماست...»

بعد از شهادتش دخترهای حاجی آمده بودند برای تشییع؛ همه دخترهایش، با حجاب و کم حجاب. بغض در گلویشان، نم چشم‌هایشان حرف‌ها داشتند. می‌گفتند:

۱. مجموعه‌ی شناسنامه‌ی شهید، دفتر ۳۴، ص ۱۴-۱۵.



«انگار که پدرمان را از دست دادیم.» عکس سردار را گرفته بودند توی دستشان. می‌گفتند: «به عشق این مرد آمدیم. به عشق سردار دل‌ها، به عشق حاجی که امنیتمان را مدیونش هستیم.»^۱

وحشت ترامپ

«مک کافری» ژنرال بازنشسته و چهار ستاره ارتش آمریکا گفت: حضور دریای عزاداران ایرانی و مشارکت میلیون‌ها نفر در مراسم تشییع پیکر سردار «قاسم سلیمانی» فرمانده شهید نیروی قدس سپاه، «ترامپ» را تا حد مرگ ترسانده است.^۲

تأثر رهبری

حجت الاسلام سید محمد دعایی در مورد نمازی که مقام معظم رهبری بر پیکر سردار شهید سلیمانی خواندند، می‌گوید:

در جریان اقامه نماز برای ایشان تأثری که آقا داشتند دل همه را آب کرد. یعنی قلبی نبود که نلرزد و چشمی نبود که گریان نشود. ما همیشه در آقا یک نوع مقاومت و پذیرش درد و مصیبت را سراغ داشتیم. یعنی با یک صلابت و استقامت و تحمل فوق‌العاده و غیر قابل پیش بینی می‌دیدیم که ایشان نسبت به حوادث بسیار سهمگین مقاومت می‌کنند. در دو جا ایشان نتوانستند صبوری خودشان را نگه دارند؛ یکی وقتی که وصیت نامه امام علیه السلام را در مجلس می‌خواندند. یکی هم در نمازی که بر پیکر پاک حاج قاسم خواندند و اشک ریختند.^۳

آیا من خوب آدمی بودم

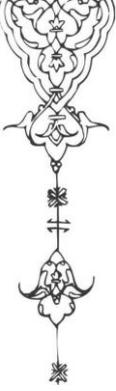
حاج قاسم سلیمانی مدتی قبل از شهادت، در یکی از جلسات خطاب به یاران و همکارانش گفت:

آن چیزی که من برای بعضی از دوستان شهیدم موفق شدم کنار قبر اقرار بگیرم و

۱. سلیمانی عزیز، ص ۲۲۳.

۲. نشریه خبری تحلیلی عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۳.

۳. ویژه نامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۳۶.



سؤال کردم از خیلی‌ها، فلانی چطور آدمی بود، آن‌ها گفتند آدم خوبی بود و این اقرار به دلیل حرمتی که مؤمن دارد و شما مؤمنید و در جمع‌تان مخلصین زیادی وجود دارند آن چیزی که بیش از این لطفی که کردید برای من ارزش دارد این اقرار که آیا من در ذهن شما آدم خوبی هستم این را می‌خواهم جواب بدهید. از شما سؤال می‌کنم آیا من در ذهن شما آدم خوبی هستم؟

حضار که اول از این درخواست غافلگیر شدند با تکرار گفته‌ی حاج قاسم می‌گویند: آری شما آدم خوبی هستید.

من از خداوند سبحان طلب می‌کنم همان طوری که اَلَمْ يَعْلَمِ بِاَنَّ اللّٰهَ بَرِيٌّ و او می‌بیند و مکتوب می‌کند و در روزی که: *يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ اُسْتَاتًا لِّرِوَا اَعْمَالِهِمْ* بر ملا می‌کند، این شهادت شما را بپذیرد و امیدوارم روزی در کنار جنازه‌ی من هم این شهادت را بدهید به همراه دیگران.

اکنون در میعادگاه نماز جمعه، با حضور بی‌سابقه‌ترین جمعیت در طول تاریخ جهان، امام خامنه‌ای، اشک ریزان، بر شهیدان جبهه‌ی مقاومت، حاج قاسم، ابومهدی و دیگر شهیدان نماز می‌خوانند:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَوْلَاءِ الْمُسَجِّوْنَ قُدَّامَنَا عِبَادَكَ وَاِبْنُ عِبَادِكَ وَاِبْنُ اُمَّائِكَ نَزَلُوْا بِكَ وَاَنْتَ خَيْرٌ مِّنْزُوْلٍ بِهٖ.

خداوندا این کفن شدگان که در پیش پای ما قرار دارند، بندگان تواند و فرزند بندگان تو و فرزند کنیزان تواند. نزد تو فرود آمده و تو بهترین کسی هستی که نزد او فرود می‌آیند.

اَللّٰهُمَّ اَنَّهُمْ مُّحْتَاوْنَ اِلَى رَحْمَتِكَ وَاَنْتَ غَنِيٌّ عَنِ تَعْذِيْبِ عِبَادِكَ.

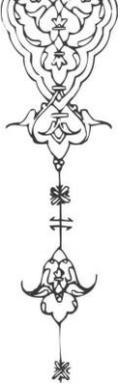
خداوندا آن‌ها، محتاج رحمت تواند و تو از عذاب بندگان بی‌نیاز هستی.

اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانُوْا مُّحْسِنِيْنَ فَرِّدْ فِيْ اِحْسَانِهِمْ وَاِنْ كَانُوْا مُّسِيْئِيْنَ فَتَجَاوَزْ عَنْهُمْ.

خداوندا اگر اینان، نیکوکار بودند، بر نیکوکاریشان بیفزای و اگر گناهکار بودند، از گناهشان درگذر.

۱. سوره علق، آیه ۱۴ «آیا (انسان) ندانست که خداوند (همه اعمالش را) می‌بیند».

۲. سوره زلزال، آیه ۱۶ «در آن روز مردم در صورت گروه‌های گوناگون از قبرها بیرون می‌آیند تا حساب اعمالشان به آنها نشان داده شود».



اللَّهُمَّ إِنَّا لَنَعْلَمُ مِنْهُمْ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِمْ مَنَّا.

خداوندا ما جز نیکی از آن‌ها چیزی نمی‌دانیم و تو نسبت به آن‌ها داناتری.
اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَوْفِيْتُهُمْ مُتَلَطِّخِينَ بِدِمَائِهِمْ فِي سَبِيلِ رِضَاكَ مُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مُخْلِصِينَ فِي ذَلِكَ لَوَجْهِكَ الْكَرِيمِ.

خداوندا تو در حالی آن‌ها را قبض روح کردی که در راه رضایت تو در خون خود غلتیده بودند و در برابر تو به شهادت رسیده و برای تو ای پروردگار کریم، در این راه با اخلاص بودند.

اللَّهُمَّ فَاعِلِ دَرَجَاتِهِمْ وَاحْشُرْهُمْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْحَقْنَا بِهِمْ وَرَزَقْنَا الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ يَا مَوْلَايَ.

خداوندا پس بر درجات آن‌ها بیفز و آن‌ها را با محمد و خاندان پاک و مطهرش محشور کن و ما را به آن‌ها ملحق کن و شهادت در راهت را ای مولای من (پروردگار من) روزی ما گردان.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أكرمَ الْمُسْتَشْهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقْنَا الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِهِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقْنَا الْجَهَادَ فِي سَبِيلِ الْإِسْلَامِ.

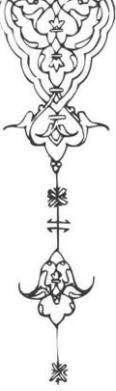
سپاس خداوندی را که شهیدان در راهش را کرامت نهاد؛ سپاس خداوندی را که شهادت در راهش را روزی ما گرداند و سپاس خداوندی را که جهاد در راه اسلام را روزی ما کرد.^۱

داغ شهید سلیمانی

داغ شهید سلیمانی داغ سنگینی بود و تکان دهنده بود. یعنی تا اعماق وجود افراد سوخت. ما در این چهل سال که زندگی کردیم، پدر از دست دادیم، برادر از دست دادیم، ولی یادمان نمی‌آید یا به خاطر نداریم که این میزان در واقع به لحاظ درونی و به لحاظ باطنی با یک شخصیتی درگیر شده باشیم. داغ شهید سلیمانی داغ سنگینی بود. آن وقت آن‌هایی که با شهید بیشتر مأنوس بودند و حقیقت شهید سلیمانی را بیشتر

۱. نماز بر پیکر پاک شهید قاسم سلیمانی و یاران ایشان توسط امام خامنه ای، دانشگاه تهران، ۱۶/۱۰/۱۳۹۸.

۲. این مرد پایان ندارد، ص ۲۴۲ - ۲۴۵.



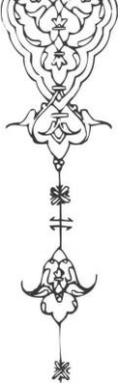
می دانستند؛ برای آن‌ها سوزنده‌تر بود. شما در آن نماز دیدید که رهبر صبوری کرده بود ولی دیگر او هم در آن ذکر بغض‌شان شکست و بغض جمعیت هم شکست. روضه یا مرثیه نشان عجز نیست؛ اصلاً حماسه از دل روضه و مرثیه در می‌آید و بدون روضه و مرثیه، حماسه شکل نمی‌گیرد. آنچه که محل اشکال است این است که روضه و مرثیه چی باشد؟ حضرت زینب (علیها السلام) آن جا یک بیانی در توصیف سنگینی داغ برادر دارند که می‌فرمایند امروز جدم، پدرم و مادرم و برادرم را با هم از دست دادم؛ یعنی حسین برای من همه‌ی هستی بود. آن وقت نسبت ما با شهید سلیمانی این شکلی بود، یعنی در واقع از دست دادن شهید سلیمانی انگار ما شهید بابایی را از دست دادیم، انگار شهید بهشتی را از دست دادیم، انگار شهید باکری را از دست دادیم، انگار شهید همت را از دست دادیم، انگار شهید تهرانی مقدم را از دست دادیم، انگار شهید صیاد شیرازی را از دست دادیم. به نظر می‌رسید داغی بود که همه‌ی داغ‌های دیگر را زنده کرد.^۱

راز مقبره سردار

سردار سلیمانی با حسین یوسف الهی در لشکر ۴۱ ثارالله هم‌رمز بود و وقتی یوسف الهی شهید و در گلزار شهدای کرمان دفن شد، خیلی به آن جا می‌رفت و دوست داشت کنارش دفن شود. یک روز که در گلزاری شهدای کرمان بودیم، شنیدم که از آقای حسنی مسؤؤل بنیادشهید در گلزار شهدا درخواست داشت که کنار شهید یوسف الهی دفن شود. آن موقع فکر می‌کردم که با این قد و قامت چگونه چنین درخواستی دارد که کنار شهید یوسف الهی جا شود؟ چون در کنار قبر شهید یوسف الهی جای خیلی کوچکی خالی بود. حالا که سردار سلیمانی به شهادت رسیده و تکه‌ای از پیکرش باقی مانده است، متوجه می‌شویم که این درخواست او چه معنایی داشته است. حتی در زمان‌های مختلف بارها از سردار سلیمانی سوال کرده بودند که چگونه فکر می‌کنی این جا جا شوی که او گفته بود: «از من گفتن بود».^۲

یوسف افضلی، از دوستان سردار سلیمانی
و معاون فرهنگی ستاد بازسازی عتبات

۱. سروش (ویژه نامه اربعین شهادت شهید حاج قاسم سلیمانی)، ص ۱۶۸۵.
۲. پرتو، ش ۹۷۷، ص ۶.



از زبان وصیّ حاجی

آقای حاج محمود خالقی، دوست و هم‌رزم سردار شهید سلیمانی می‌گوید: حاج قاسم در وصیتنامه‌شان بنده را به عنوان وصی معرفی کرده‌اند، ایشان همچنین وصیت کرده بود که انگشتی که نمازهای شب را با آن خوانده است، داخل قبر و در کنارشان گذاشته شود.

زمانی که پیکر مطهر ایشان را می‌خواستیم به خاک بسپاریم، عباى رهبر معظم انقلاب را کف قبر پهن کردیم و همراه کفن این سردار بزرگ؛ نامه‌ای از یک دختر شهید به همراه انگشتشان قرار دادیم.

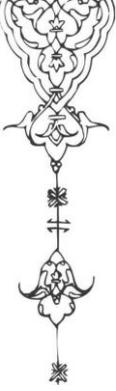
از طرفی رسم است که هنگام خواندن تلقین، سر میت را باید به سمت قبله قرار دهند، اما در پیکر مطهر سردار شهید حاج قاسم سلیمانی سری وجود نداشت و همین موجب شده بود در آن لحظات دشوار منقلب و اندوهگین شوم.^۱

نامه دختر شهید

از بعد دیدن حاجی حرف‌های نگفته‌اش از این همه سال سختی و تنهایی را روی کاغذ آورد. پدرش را در جنگ از دست داده بود و از همان وقت، لحظه لحظه زندگی‌اش از نشاط و شادی خالی شده بود. دورتادور خودش را حصار کشیده بود، شده بود تنهای تنها. آن روز با آمدن حاجی این حصار تنهایی برای همیشه شکست. محبت پدر دوباره برایش زنده شد. انگار که بابا برگشته و دارد برایش حرف می‌زند. چند روز بعد از آن دیدار برای حاج قاسم نوشت:

«... من بعد از ۳۵ سال با آمدن شما به خانه‌مان غم شهادت پدرم را از یاد بردم. آن قدر احساس نشاط و خوشحالی داشتم که این غم از دل من رفت ...»

حاج قاسم، جواب نامه پرمحبت دختر شهید را پدران‌ه داد. بعد هم نوشت: «من وصیت می‌کنم که این نامه را در کفنم بگذارند.» شاید حاجی می‌خواست در تاریکی قبر این نامه شفیعش باشد.



نه فقط برای آن دختر که برای همه فرزندان شهدا حکم پدر را داشت. بعد از شهادت حاجی انگار دوباره غم از دست دادن پدر روی قلبشان سنگینی کرد. بغض فرو می‌دادند و اشک می‌ریختند.

وقتی فهمیدند علما پارچه سفیدی را امضا کرده‌اند و شهادت داده‌اند: «انا لا نعلم منه الاخیرا» رفتند دم در خانه حاجی. جمعیتشان کم نبود. تک به تک پارچه را امضا کردند. ۴۰ - ۴۵ دقیقه بعد از نماز صبح پیکر حاجی را دفن کردم. خودش بارها این را از من خواسته بود. با چه حالی در قبر گذاشتمش. طبق وصیتش، نامه دختر شهید و پارچه امضای علما و فرزندان شهدا را هم داخل کفن گذاشتم؛ همراه انگشتری که مدت‌ها با آن نماز شب خوانده بود و عبایی که سال‌ها روی شانه‌های حضرت آقا هر سحر شاهد خلوت‌های پای سجاده‌اش بود.^۱

راوی: حاج محمود خالقی

هدیه‌ی مقدس

امام خامنه‌ای عبای نماز شب خود را دادند تا حاج قاسم را با آن دفن کنند. آقا با این عبا ۱۴ سال نماز شب خوانده‌اند. این دومین عبای نماز شب آقااست که شهیدی با آن دفن می‌شود؛ اولین بار شهادت حاج احمد کاظمی بود.^۲

اِرباً اِرباً

سردار باقرزاده در مورد وضعیت پیکر شهید قاسم سلیمانی و دیگر شهدا در محضر مقام معظم رهبری گفتند: دیشب که خواستیم شهدا را کفن کنیم کربلا را دیدیم، همه بدن‌ها اربا اربا (پاره پاره) بود، حاج قاسم پنج تکه شده بود، سر در بدن نداشت. بخشی از کتف و دست راست و امعاء و احشاء و پای راست از مچ به پایین. ابومهدی مهندس هم فقط ۴ الی ۵ کیلو بود ...

با اینکه برای کفن کردن همه وسایل را داشتیم، پارچه داشتیم، پنبه داشتیم، پلاستیک و دیگر لوازم را داشتیم اما نمی‌توانستیم این پیکرها را خوب جمع و جور کنیم

۱. سلیمانی عزیز، ص ۲۲۸.
۲. عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۲، ص ۳.



و به سختی تیمم داده و کفن کردیم. نمی‌دانم امام زین العابدین (علیه السلام) در کربلا چطور جنازه سیدالشهدا (علیه السلام) را با بوری جمع کردند؟^۱

زیارتگاه اهل دل

۴۰۸

گلزار شهدای کرمان که از چهل سال پیش بر دامنه کوه‌های مسجد صاحب الزمان (عج) آرمیده است، اکنون به قطعه‌ای از بهشت بدل شده که هر روز توسط مردم قدرشناس کرمان گلباران می‌شود و عطر گل‌های نرگسی که دمامد سنگ مزار حاج قاسم را می‌پوشاند در فضای این بهشت زمینی، پراکنده می‌شود و دل‌های دردمند کرمانیان را برای مبارزه با جنایتکاران شرور آمریکا آماده می‌سازد. مردمی که در هوای سرد کویری، صبورانه در صف‌های طولانی می‌ایستند، مویه می‌کنند، اشک می‌ریزند و هنگامی که نوبت معاشقه فرا می‌رسد، گونه بر سنگ مزارش می‌سایند؛ چفیه، روسری، تکه‌های پارچه، کیسه شکلات و شیرینی‌های خود را متبرک کرده و به خانه‌هایشان می‌برند تا نسل انتقام بزرگ را در آغوش مادران شیردل این دیار پرورش دهند.

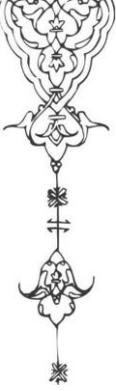
اینجانب رجا واثق دارم که آرامگاه حاج قاسم به یکی از زیارتگاه‌هایی بدل می‌شود که اهل دل را از سراسر دنیا به خود جذب می‌کند و صدها سال فرزندان جهان درباره سیره مبارکش خواهند نوشت و زلال شخصیت این فرزانه دوران را به تحلیل خواهند نشست و فرماندهان جهان به جستجوی شیوه‌های نبردهای جوانمردانه او در دانشکده‌های نظامی به بحث خواهند نشست.^۲

یحیی فتح نجات

یک انقلاب دیگر

یکی از یاران حاج قاسم می‌نویسد: حالا که شهید شده و خاطراتم را مرور می‌کنم ذهنم می‌رود به عملیات کربلای ۵، به غرب کانال ماهی در هفت کیلومتری بصره. بعضی‌ها همه توانشان را گذاشته بودند روی همین نقطه. با قدرت تمام منطقه را می‌کوبیدند. ما سه لشکر بودیم و آن طرف دشمن پنجاه تیپ و لشکر داشت. بیست و دو روز مقاومت

۱. عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۲، ص ۳.
۲. ویژه نامه اطلاعات، ش ۲۷۴۹۹، ص ۳۹.



کردیم. همه‌ی این مدت یک وعده غذای درست و حسابی نداشتیم که بخوریم. مجبور بودیم نمازمان را با لباس خونی بخوانیم؛ حتی پوتین‌هایمان را از پا در نیاوردیم. حاج قاسم آنجا هزار بار باید شهید می‌شد. صدام فقط دوازده موشک اسکاد را خرج سنگر من و قاسم سلیمانی کرد ولی اراده خدا چیز دیگری بود. حاجی حیف بود در بستر بمیرد یا مثلاً تصادف کند یا اصلاً با تیر چهارداعشی شلخته شهید شود. شان حاجی همین بود؛ همین که با رفتنش یک انقلاب دیگر برپا کند.^۱

تحقیر

عراقی‌ها یک ملت شجاع هستند، یک ملت غیور هستند که سال‌هاست آمریکایی‌ها آن‌ها را تحقیر کردند. یک تصویر از رهبران و شیوخ عشایر بغداد در این چند روز (پس از شهادت سردار سلیمانی) در فضای مجازی دست به دست می‌شود؛ آنجایی که این رهبر عشیره پا به زمین می‌کوبد و می‌گوید شما مهمان ما را کشتید! این را باید حتماً در یک مفهوم عربی تحلیل کنیم که چقدر نشانه‌ی تحقیر شدن است. سیادت عراق امروز زیر پا رفته و عراقی‌ها امروز به پا خواستند که سیادت ملی خودشان را بازگردانند.^۲

دکتر حسین روزه، کارشناس روابط بین الملل

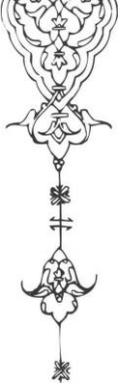
مهمان کشی

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای (دامت برکاته) خطاب به مصطفی‌الکاظمی، نخست وزیر عراق فرمودند:

آمریکایی‌ها میهمان شما را در خانه شما کشتند و صریحاً به این جنایت اعتراف کردند که این موضوع کوچکی نیست. جمهوری اسلامی ایران قطعاً ضربه متقابل را به آمریکایی‌ها خواهد زد.^۳

۱۳۹۹/۵/۱

۱. سلیمانی عزیز، ص ۲۲۹.
 ۲. سروش (ویژه نامه اربعین شهادت شهید سلیمانی)، ش ۱۶۸۵، ص ۸۸.
 ۳. کیهان، ۱۳۹۹/۵/۱، ش ۲۲۵۲۰.



مسئولیت ما

ما یک شرمندگی بزرگ در مقابل حاج قاسم داریم، او وعده داد تا سه ماه دیگر داعش را از صفحه روزگار محو می‌کند و به این وعده‌اش عمل کرد ولی ما به اندازه عروسی بچه‌مان شادی نکردیم. ما به اندازه خوشحالی برنده شدن در بانک، شیرینی ندادیم. ما به اندازه خوشحالی نمره بیست گرفتن بچه‌هایمان شعفمان را بروز ندادیم؛ حاج قاسم شرمنده‌ات هستیم. ولی امروز روزی است که باید پاسخ همه محبت‌های حاج قاسم را با همدلی خودمان، با حضور منسجم و حراست از انقلابمان بدهیم.^۱

جنایت جنگی

رابرت «دیوید استیل» جاسوس سابق سیاه می‌گوید: اگر ایران بخواهد واکنشی به این حمله تروریستی نشان دهد، پاسخ عادلانه‌اش به ترور سرلشکر سلیمانی، حمله به نیروهای آمریکایی در منطقه خواهد بود، بلکه ترور «مارک اسپر» - وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا - در داخل خاک آمریکا خواهد بود. آمریکا با این اقدامش، استقلال عراق را نقض کرد به گونه‌ای که مستحق محاکمه شدن در دادگاه بین‌المللی جنایی است.^۲

گفتنی است که: سید حسن نصرالله، رهبر حزب الله لبنان پس از شهادت سپهبد سلیمانی گفت: اگر بخواهیم از آمریکا انتقام بگیریم چه کسی را باید بکشیم؟ ترامپ را؟ او سپس افزود: کفش سردار سلیمانی از سر ترامپ با ارزش‌تر است.

با ترور حاج قاسم دنیا در شوک فرو رفت

ترور سردار ایرانی در عراق دنیا را در شوک عظیمی فرو برد، این که چه خواهد شد؟ صف آرای منطقه‌ای به کدام سو کشیده می‌شود؟ و آیا جنگ منطقه‌ای یا فرمانطقه‌ای در راه است؟ این را کسی نمی‌داند! چون جهان در شوک است.

شهادت سردار قاسم سلیمانی دنیا را در بهت فرو برد. سی ان ان می‌گوید: ضامن

۱. حلقه‌ی وصل، ش ۷۷، ص ۱۳.

۲. کیهان، ش ۲۲۳۷۴، ۱۶/۱۰/۱۳۹۸.

نارنجک خاورمیانه کشیده شده است. نشریه آمریکایی پالتیکو از یک قمار خطرناک صحبت می‌کند و وارن زون می‌گوید نفس دنیا در سینه حبس شد. به واقع نفس‌ها در سینه حبس است. کسی نمی‌داند فردا روز، رخ صفحه شطرنج به کدام سو می‌رود و کدام هدف را نشانه می‌گیرد؟

تبعاتی از جنس جنگ، خاورمیانه را تهدید می‌کند. گویی سیاستمداران و رهبران جهان مانند مرغ بال بسته، سردرگم در پی راهی برای جلوگیری از تبعات این ترور هستند. جمهوریخواهان ترامپ را مقدس شمردند و دموکرات‌ها او را یک احمق! در واقع در سال ۲۰۲۰ پیش بینی می‌شد که سال جدید با بحران‌های عظیم آغاز شود. برخی ناظران معتقد بودند که درگیری‌ها میان ایران و اسرائیل شدت بیشتری خواهد گرفت و این تنش منجر به جنگی عظیم در خاورمیانه خواهد شد. اما اینکه این نظریه تا چه اندازه صحت داشته باشد و فرضیه‌ای منطقی تلقی شود، آینده و گذر زمان مشخص خواهد کرد. اینکه جمهوری اسلامی به این اقدام جنایتکارانه چه پاسخی دهد هنوز معلوم نیست اما با توجه به واکنش گروه‌های مقاومت در منطقه احتمالاً صف آراییی جدیدی در عراق رخ دهد.

این حادثه عظیم جهان را دچار تشویش و ترسی عجیب کرده که چه خواهد شد؟ این از واکنش پلوسی کاملاً مشخص است!

اولین مقام آمریکایی بعد از فرمانده کل قوای ایالات متحده، خانم نانسی پلوسی رئیس مجلس نمایندگان آمریکا در واکنش به این اقدام سریعاً موضع گرفت و اعلام کرد کنگره هیچ مجوزی برای این حمله نداده است.

واکنش پلوسی به این معناست که ترامپ سرخود این تصمیم را گرفته است چراکه براساس قانون اساسی آمریکا اعلان جنگ و صلح دست رئیس جمهور که فرمانده کل قوا محسوب می‌شود است اما این دستور منوط به تایید کنگره است.

واکنش پلوسی حاکی از یک ترس عمیق از تبعات ترور سردار است. همچنین فرانسه نیز گفته است که از چیزی که می‌ترسیدیم اتفاق افتاد. اقدامات خودسرانه ترامپ بار دیگر منطقه را به آتش خواهد کشید.^۱



دستاوردهای شهادت سردار

اسطوره ملی ایران بزرگ و هم‌زمانش به جوان ایرانی آموختند که با تکیه بر میراث فرهنگی و تمدنی خویش قادر به ساختن ایران است و می‌تواند استقلال و عزت و عظمت ایران را حفظ کند.

- نسل جدید جوان ایرانی در روند مبارزه با افراطی‌گرایی دینی در سوریه و عراق به فرماندهی شهید سپهبد قاسم سلیمانی، میراث تجربی و علمی سرداران دوره دفاع مقدس را برای دفاع از منافع ملی ایران در دوره پسادفاع مقدس در مقابل آمریکا فرا گرفت.

- خودباوری را در نسل جوان در روند مبارزات انقلابی علیه سلطه آمریکا در منطقه ایجاد کردند.

- ابرمرد شهیدان جهان اسلام با شکست دشمن در سوریه و عراق - با توجه به برتری تکنولوژیک و روش اقتصادی آنها - به نسل جوان آموخت که با تدبیر، تخصص بومی و ایمان به قدرت لایزال الهی می‌توان بر ارتش فرعون زمان پیروز شد.

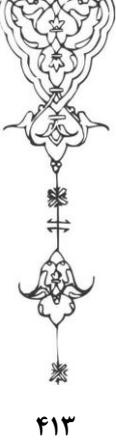
- راهبردها و تاکتیک‌های جنگی در مقابل بزرگ‌ترین ارتش کلاسیک تاریخ جهان را بومی کردند.

- این نکته مهم را اثبات کردند که راه تأمین امنیت ملی ایران در ورای مرزهای کشور است و چنانچه جنگ سردار ملی ایران و هم‌زمان دلاورش در سوریه و عراق با نیروهای آمریکا و شکست آنها نمی‌بود، خاک مقدس ایران سال‌ها قبل مورد حمله دشمنان واقع شده بود.

- پس از حکومت ساسانیان، برای نخستین بار پرچم ایران در سواحل مدیترانه با عزت به اهتزاز در آمد و دمشق و بغداد، پایتخت دو خلافت اموی و عباسی را وامدار کمک‌های خویش کرد. مبارزات سردار شهید سپهبد سلیمانی و هم‌زمانش پایتخت دو خلافت عربی را از اسارت داعش رهایی بخشید.

- غرور ملی ایرانیان از طریق مبارزات اسطوره ملی کشور تقویت شد.

- در این برهه از تاریخ، ملت ایران نیازمند یک قهرمان ملی بود و سردار شهید سپهبد سلیمانی با مبارزات خویش، برای ملت بزرگ ایران - فارغ از گرایش‌های مذهبی و سیاسی - قهرمانی اسطوره‌ای شد.



با منش و شهادت سپهبد سلیمانی، وحدت ملی ایرانیان برجسته‌تر شد و کشور بزرگ ایران بار دیگر با خون مقدس شهیدی از تبار امام حسین (علیه السلام) امام عاشقان بیمه شد. همزمانی شهادت سرداران قهرمان ایرانی و عراقی موجب عمیق‌تر شدن وحدت نیروهای انقلابی ایران و عراق شد.

-شهادت خونین این اسطوره‌های قرن موجبات همبستگی بیشتر مجاهدان لبنان، سوریه، پاکستان و افغانستان با مجاهدان ایران و عراق و هم پوشانی سایر مبارزات یکدیگر علیه سیاست‌های سلطه جویانه هیولای قرن را فراهم آورد.^۱

ویژگی‌های شهادت حاج قاسم

* حاج قاسم سلیمانی در سرزمینی شهید شد که مشهد اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است. حاج قاسم در عراق و در فاصله چند ساعته با حرم سیدالشهدا (علیه السلام) به شهادت رسید. او در حال تلاش شبانه روزی و بی‌وقفه برای آماده سازی قیام منتقمان اباعبدالله الحسین و زمینه سازی ظهور مهدی موعود (علیه السلام) شهید شد. مدافع ولایت بود و در ایام فاطمیه به شهادت رسید. حاج قاسم توانست چشمان خسته‌اش را پس از چهل سال روی هم بگذارد و شاید امروز در کنار ارواح شهیدانی که به استقبالش آمدند آرام می‌خندد و فکر چهره کودکان، همسران، مادران و پدران شهدای مدافع حرمی که دائما به آنها سرکشی می‌کرد، دیگر او را اذیت نمی‌کند.

حاج قاسم سلیمانی ساعات ابتدایی سیزدهم دی به شهادت رسید و مزد سال‌ها مجاهدت مخلصانه و شجاعانه در میدان‌های مبارزه با شیاطین را در این دنیا دریافت کرد؛ اما در کنار این شهادت حرف‌های دیگری هم هست که می‌توان به آنها فکر کرد:

۱. حاج قاسم در ساعات ابتدایی روز جمعه شهید شد. شب جمعه بر طبق روایات، به شب زیارتی امام حسین مشهور است، پس حاج قاسم در شب زیارتی امام حسین (علیه السلام) شهید شد.

۲. حاج قاسم در سرزمینی شهید شد که مشهد اباعبدالله الحسین است. حاج قاسم در عراق و در فاصله چند ساعته با حرم سیدالشهدا (علیه السلام) به شهادت رسید.

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ص ۱۷۱.



۳. حاج قاسم در ساعاتی شهید شد که زمان ورود به سحرگاه جمعه را نشان می‌دهد. جمعه در بین شیعیان روز ظهور و انتظار برای پایان غیبت حضرت حجت است. پس حاج قاسم در روز منتظران ظهور شهید شد.

۴. حاج قاسم در حال تلاش شبانه روزی و بی‌وقفه برای آماده سازی قیام منتقمان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و زمینه سازی ظهور مهدی موعود (علیه السلام) شهید شد.

۵. عکس‌ها نشان می‌دهد که حاج قاسم مثل خود ارباب و علمدارش ابوالفضل العباس (علیه السلام) از دنیا رفته و احتمال زیاد این حاجت او از خدا بوده که مستجاب شد.

۶. حاج قاسم در حکم مالک اشتر بود. در وصف مالک گفته‌اند در غیبت مولا همان کاری را می‌کرد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌خواست. بلا تشبیه نگاه آقا هم به حاج قاسم همین بود، پیام تسلیت آقا به خوبی گویای این موضوع است.

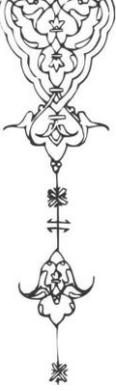
۷. آقا پیام تبریک و تسلیت شهادت حاج قاسم را خطاب به یک ملت صادر کرد. «ملت عزیز ایران! سردار بزرگ و پرافتخار اسلام آسمانی شد». یعنی حاج قاسم متعلق به یک ملت بود و یک شخصیت ملی بود.

۸. حاج قاسم مدافع ولایت بود و در ایام فاطمیه به شهادت رسید. اولین مدافع ولایت هم فاطمه زهرا (علیها السلام) بود، پس حاج قاسم نتیجه اقتدایش به صدیقه طاهره را دریافت کرد.

۹. شاید حاج قاسم رزق شهادت را دو روز پیش و در شب میلاد عقيله بنی هاشم از زینب کبری گرفته و یا به عبارت بهتر زمانش را جلوتر انداخته است، چراکه «شهید زنده» بود.

۱۰. حاج قاسم را مزدوران داعشی نکشتند؛ یعنی نتوانستند بکشند. خود آمریکا برای حذف فیزیکی او دست به کار شد و چه افتخاری برای حاج قاسم بالاتر از اینکه پس از انجام موفقیت آمیز هزاران ماموریت سخت و در نظر غیر ممکن، شقی‌ترین انسان‌ها تو را راهی بهشت کنند و دروازه جهنم را به روی خودشان باز کنند.

۱۱. حاج قاسم در زمان حیات دنیوی‌اش تا توانست برای نابودی شرّ تمامی مستکبران از جان مایه گذاشت. اما شهادتش راه را برای دوستانش گشود که با خیال راحت و به سرعت شر اسرئیل و آمریکا را کم کنند.



۱۲. حاج قاسم از شب شهادتش روحش آزادتر شد و دیگر بدون آن قید و بند دنیوی جبهه مقاومت را کمک می‌کند؛ اما شاید روز شهادت، حاج قاسم توانست چشمان خسته‌اش را پس از چهل سال روی هم بگذارد و شاید آن روز در کنار ارواح شهیدانی که به استقبالش آمدند آرام می‌خندد و فکر چهره کودکان، همسران، مادران و پدران شهدای مدافع حرمی که دائماً به آنها سرکشی می‌کرد، دیگر او را اذیت نمی‌کند.

۱۳. حاج قاسم به زودی به این دنیا باز خواهد گشت. این بار همراه با حجت بن الحسن (علیه السلام) و تمامی آن رفقا و شهدایی که در لحظه شهادتش از او استقبال کردند.^۱

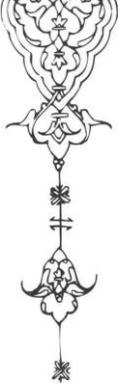
جوشش خون سردار

در جریان شهادت سردار عزیز حاج قاسم سلیمانی، گرچه گوهری بی‌نظیر و گرانبها از نظام اسلامی و مردم گرفته شد، اما جوشش خون مظلومانه‌ی آن شهید بزرگوار، برکات بسیار مهمی را نیز به دنبال داشت که برای به دست آوردن برخی از آنها سال‌ها صبر و خون دل و میلیاردها هزینه لازم بود. به فهرستی از این برکات توجه کنیم:

در حوزه داخلی:

- نمایش اقتدار و قدرت دفاعی جمهوری اسلامی با اقدام به موقع موشکی در پایگاه‌های اشغالی آمریکایی‌ها.
- حضور بی‌نظیر و چندین میلیونی ملت ایران در صحنه و نمایش قدرت و اتحاد و اقتدار ایران به جهان و ایجاد پشتوانه‌ی داخلی برای مسئولان در جهت ایستادگی در مقابل دشمن و حل مشکلات داخلی.
- تقویت مفاهیم ارزشی همچون: ولایتمداری، استکبارستیزی، شهادت طلبی و وطن دوستی در ایران.
- ایجاد همبستگی ملی در تمام اقشار مردم ایران در اوج توطئه‌ی دشمن و در آستانه‌ی چهل و یکمین سال پیروزی انقلاب اسلامی.
- محو شدن فتنه و اغتشاش بزرگ آبان ۹۸.
- مجبور شدن دولت به خروج عملی از بگرام بدفرجام و آغاز فعالیت‌های هسته‌ای.

۱. سالنامه مکتب حاج قاسم، ۱۳۹۹، ص ۵.



- مصوبه‌ی سه فوریتی مجلس و تروریست دانستن همه‌ی سربازهای آمریکایی و تخصیص ۲۰۰ میلیون یورو به سپاه قدس.
- مشخص شدن چهره‌ی نفاق داخلی و حامیان سازش و مذاکره و بزک کنندگان آمریکا.
- پایان توطئه‌ی مذاکره با آمریکا که از سوی برخی دولتمردان با رفت و آمد به ژاپن و اروپا و... در حال اجرایی شدن بود.
- به انزوا رفتن فشارهای دولتی به نهادهای نظام، برای پذیرش معاهدات خفت بار و استعماری FATE.
- تبیین حقانیت حضور ایران در منطقه و اثبات لزوم قدرت نظامی و موشکی در بالاترین حد ممکن و اتکا به توانمندی‌های داخلی.
- در حوزه بین الملل:
 - ارتقای جایگاه منطقه‌ای و دفاعی جمهوری اسلامی در میان ملت‌ها.
 - ایجاد همدلی در میان ملت‌های منطقه و جهان اسلام، مخصوصاً جبهه‌ی مقاومت.
 - پایان فتنه‌ی بزرگ آمریکایی در عراق و لبنان و اتحاد مردم عراق و شکست توطئه‌ی ایران ستیزی و بازگشت امنیت به عتبات عالیات و وحدت دو ملت ایران و عراق.
 - مصوبه‌ی مهم مجلس عراق در خروج از پیمان نامه‌ی امنیتی با آمریکا و اعلام لزوم اخراج نیروهای آمریکایی از عراق.
 - شفاف شدن جبهه‌ی حق و باطل و اثبات مظلومیت جمهوری اسلامی و خوی وحشی‌گری آمریکایی‌ها به جهانیان.
 - ناامن ساختن کل منطقه و جبهه‌ی مقاومت برای آمریکا (با توجه به استقرار نیروهای آمریکایی و تلاش برخی کشورهای منطقه برای تثبیت حضور بیشتر آمریکا در منطقه).
 - آماده شدن نیروهای مقاومت برای محو اسرائیل و پایان دادن به سلطه‌ی آمریکا در منطقه.
 - حاکم شدن وحشت شدید بر نیروهای آمریکایی و اسراییل و متحدان عرب آنان.
 - آمادگی مقاومت جهانی برای انتقام از آمریکایی‌ها و هم پیمانان آن‌ها.



و این است تفسیر سخن تاریخی سردار شهید سلیمانی که در جواب تهدید ترامپ گفت: من به تنهایی برای مقابله با تو کافی هستم... (البته حفظ یکایک این دستاوردهای بزرگ و پاسداشت از آنها و تقویت مستمر جبهه‌ی مقاومت و انقلاب، بر عهده‌ی همه ما و دیگر مسئولان و نخبگان منطقه و جهان اسلام است تا به لطف الهی با فضای مطلوب موجود، زمینه برای تقویت نهضت جهانی اسلام و ظهور حضرت بقیت‌الله (علیه السلام) فراهم شود. ان شاءالله).^۱

راهبرد دشمن

یکی از نکاتی که در مورد اهمیت شهید سلیمانی به عنوان نماد مقاومت و شرف امت اسلامی می‌توان گفت این است که: پمپئو - وزیر خارجه آمریکا - به صراحت اعلام کرد که ترور وی بخشی از راهبرد علیه ایران اسلامی بوده است و بدین سان آمریکا، مسئولیت آن را آشکارا بر عهده گرفت.^۲

بهای خون

آقای حسن نوری (از نیروهای شهید حاج قاسم سلیمانی در زمان جنگ) می‌گوید: حاج قاسم یک جایی خطاب به ترامپ صحبت کرد، گفت من یک نفر تو را کافی‌ام. آن موقع نفهمیدیم یعنی چی! حالا فهمیدیم. شهید آوینی می‌گوید در عالم رازی است که جز به بهای خون فاش نمی‌شود و امروز شما فهمیدید بهای خون را خون حاج قاسم چه کرد؟ آمریکا را مجبور به ترک عراق کرد. مردم عراق را متحد کرد. عتبات را دوباره بیمه کرد.^۳

ترس‌های آمریکایی از غرب آسیای نوین

پژوهشگر روابط بین الملل، خانم ثمانه اکوان در مقاله‌ای پس از شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی می‌نویسد:

۱. عبرت‌های عاشورا، ش ۳۸۲، ص ۴، ۹۸/۱۰/۲۰.
 ۲. کیهان فرهنگی، ش ۳۹۶ - ۳۹۷، ص ۵۰.
 ۳. حلقه وصل، ش ۷۷، ص ۱۳.



روز سیزدهم دی ماه سال جاری نه تنها برای ما ایرانیان، بلکه برای آمریکایی‌ها نیز روزی سرشار از شگفتی بود. رییس جمهور آمریکا که به همراه تیم جنگ طلبش به یکباره تصمیم به ترور سپهبد سلیمانی در فرودگاه بغداد گرفته بودند، این ایده را بدون مشورت گرفتن از کنگره و یا مشاوران امنیتی سازمان‌های اطلاعاتی مهم آمریکا به اجرا گذاشته و یک مقام مسئول نظامی ایران را در سفر رسمی به عراق به شهادت رساندند. این مسئله نه تنها در ایران، بلکه در کل جهان و به خصوص در واشنگتن موجی از شگفتی و در عین حال هراس را به راه انداخت. از روز بعد، اندیشکده‌های آمریکایی و رسانه‌های این کشور به بررسی ابعاد این اتفاق پرداخته و به تحلیل این مسئله پرداختند که در صورتی که ایران بخواهد انتقام سردار سلیمانی را از آمریکا بگیرد، چه گزینه‌هایی در اختیار خواهد داشت. نکته محوری در تمام بحث‌های رسانه‌ای و تحلیل‌های کارشناسی در آن زمان این بود که اولاً دلایل ترامپ برای این کار عجولانه و غیر منطقی چه بوده و ثانیاً، در آینده این اقدام تبعاتی برای آمریکا و متحدانش در منطقه خواهد داشت.

البته هیچ کدام از رسانه‌ها و اندیشکده‌های آمریکایی و یا حتی مسئولان مخالف و منتقد دولت ترامپ اصل مسئله ترور این شهید به وسیله دولت آمریکا را با سؤال جدی روبه‌رو نکرده و اصلی‌ترین سوالشان این بود که چرا این مسئله در شرایط فعلی و زمان حاضر صورت گرفته است. نکته دیگر اما این بود که گسترده بودن حوزه نفوذ ایران در منطقه و کل جهان آنها را با این ترس روبه‌رو ساخت و همچنان نیز این ترس برای آنها وجود دارد که اقدامات تلافی جویانه ایران می‌تواند شامل هر آمریکایی در هر نقطه از جهان باشد و این مسئله چشم انداز منفی و همراه با ترسی را برای آمریکایی‌ها ترسیم کرد.

آنها در این خصوص ترس‌هایی نیز داشتند. هدف قرار دادن پایگاه‌های نظامی آمریکا در عراق، سوریه و افغانستان، هدف قرار دادن منافع و پایگاه‌های آمریکا در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، هدف قرار دادن ناوهای آمریکایی در خلیج فارس و دریای عمان، فراتر بودن میزان واکنش‌ها و تهدیدات امنیتی و حمله تروریستی به مراکز در داخل آمریکا و گروهان گرفتن شهروندان و یا نظامیان آمریکایی و ربودن آنها از جمله ترس‌های آمریکایی‌ها در مواجهه با تصمیمات ایران در خصوص انتقام سخت در مقابل ترور سردار سلیمانی بود.



حمله سایبری به پایگاه‌های مهم آمریکا، استفاده از گروه‌های نیابتی مانند حزب الله لبنان و یا حشد الشعبی در عراق و همچنین حماس در غزه برای هدف قرار دادن منافع آمریکا در کشورهای مختلف جهان و حملات تروریستی در اروپا به اهداف و شهروندان آمریکایی و در نهایت خارج شدن از برجام و به تبع آن خارج شدن از NPT در بعد دیپلماتیک از دیگر اقداماتی بود که رسانه‌های آمریکایی می‌ترسیدند ایران برای تلافی این اقدام آمریکا از آنها استفاده کند.

اندیشکده آمریکایی بروکینگز که ارتباط نزدیکی با دموکرات‌ها دارد بر این عقیده بود که مسئله اصلی در ترور سپهبد سلیمانی، نه غیر قانونی بودن آن، بلکه چگونگی تصمیم‌گیری در مورد این مسئله در کاخ سفید بوده است. به باور تحلیلگر موسسه بروکینگز، ترور سردار سلیمانی اقدامی بسیار آشفته بود که به درستی مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفته است زیرا وی نماینده رسمی نیروهای مسلح یک کشور بود؛ ایران حمله را اقدامی جنگی می‌داند و به نوعی آن را تلافی خواهد کرد.

«دانیل بیمن» تحلیلگر ارشد مرکز سیاست خاورمیانه نیز بر این باور بود که حمله به فرمانده پرسابقه نیروی سپاه قدس ایران حفره‌ای را در روابط واشنگتن با عراق و ایران نمودار ساخت که به طور کلی بر موقعیت آمریکا در خاورمیانه تأثیر خواهد داشت. بازتاب‌های این اقدام، بسیار سهمگین و بزرگ خواهد بود و به نحو چشمگیری به میزان آمادگی ایالات متحده برای رویارویی با پاسخ ایران و نیروهای نزدیک به تهران در خاورمیانه بستگی دارد.

«سوزان مالونی» معاون برنامه سیاست خارجی و تحلیلگر ارشد موسسه بروکینگز هم بر این باور است که شواهد اندکی وجود دارد که دولت ترامپ راهبردی را برای مدیریت این رویارویی غیرمترقبه با ایران داشته باشد. این حمله در کنار دیگر اقدامات آمریکا در عراق ممکن است پیامدهای ناگواری را برای حضور آمریکا در این کشور داشته باشد. این حمله هوایی، آن هم در کشوری که ماه‌هاست درگیر اعتراضات داخلی است، عراق را در وضعیت بدی قرار می‌دهد. این پرسش مطرح است که آیا طرحی برای مدیریت اوضاع پیچیده عراق وجود دارد و فراتر از این آشفتگی، آیا راهی برای ایالات متحده جهت فرار از عراق هست؟



اندیشکده رند در تحلیلی جالب به قلم «برایان مایکل جنکینز» نوشته است که اقدام دولت ترامپ در هدف قرار دادن ژنرال سلیمانی یکی دیگر از اقدامات دولت آمریکا در به راه انداختن جنگ در سطح پایین است که برای سال‌ها یکی از سیاست‌های ایالات متحده در قبال ایران بوده است. او بر این عقیده است که این جنگ در طول چهار سال گذشته، همواره بین ایران و آمریکا در سطوح و اندازه‌های مختلف وجود داشته و احتمال می‌رود که برای آینده هم همچنان ادامه داشته باشد. او با اشاره به اینکه برخی گمان می‌کنند که اتفاقات اخیر باعث شکل‌گیری جنگی تمام‌عیار در منطقه شده و یا اینکه آن را اتفاقی غیر قابل اجتناب برای پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی در ایران می‌دانند، این اتفاقات را در ادامه همان کمپین فشار حداکثری می‌داند و معتقد است که ایالات متحده باید منتظر «پاسخ قطعی» ایران و انتقام به سبک ایرانی‌ها باشد.

او در مطلبی در فاکس نیوز نوشته است: تهران می‌تواند در دسرهای نظامی زیادی برای آمریکا در منطقه ایجاد کند و باعث شود هر روز بر تعداد نیروهای آمریکایی و هزینه حضور آنها در منطقه اضافه شود.

ایران در عین حال می‌تواند برای متحدان اندک باقی مانده آمریکا در منطقه نیز مشکلاتی ایجاد کند. ایران می‌تواند این متحدان که شامل اسرائیل، عربستان و تعداد دیگری از کشورهای حاشیه خلیج فارس هستند را وادار سازد که در روابط خود و وابستگی امنیتی‌شان به آمریکا تجدید نظر کنند. در عین حال ایران می‌تواند سرعت فعالیت‌های هسته‌ای خود را نیز در جهت رسیدن به بمب هسته‌ای افزایش دهد.

جنکینز که این یادداشت خود را در شبکه خبری فاکس نیوز نیز منتشر ساخته است، بیان کرده است: اگر ایران تاکنون نیز این اقدام را انجام نداده باشد، آمریکا بهانه خوبی به دست او داده است که با سرعت بیشتری به سمت تولید سلاح هسته‌ای به عنوان عامل بازدارندگی گام بردارد. از طرف دیگر ایران با قدرت خود در کشورهایمانند عراق می‌تواند باعث شکل‌گرفتن اعتراضات دیگر و حمله کردن این افراد به سفارت خانه‌های آمریکا شود و هر حمله‌ای خاصیت تبدیل شدن به یک بنگازی دیگر را دارد.

«وندی شرمین» مذاکره‌کننده ارشد آمریکا در مذاکرات هسته‌ای با ایران در دوره «باراک اوباما» رئیس‌جمهور پیشین آمریکا نیز تأکید کرد که این اقدام واشنگتن قطعاً

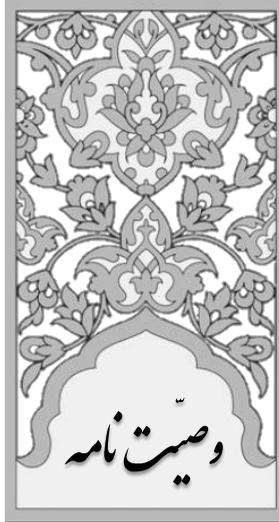
منجر به انتقامی سخت و وحشتناک از جانب ایران و متحدان منطقه‌ای این کشور به ویژه در محور مقاومت خواهد شد. وی همچنین هشدار داد که این انتقام ممکن است در هر کجای جهان و حتی خارج از منطقه غرب آسیا نیز به وقوع بپیوندد.

ویلیام وشلر مدیر مرکز رفیق حریری و همچنین مدیر برنامه‌های خاورمیانه در شورای آتلانتیک معتقد است که کشتن سردار سلیمانی از سوی متحدان آمریکا در منطقه به عنوان یک کار احمقانه و خطرناک ارزیابی می‌شود. در ادامه این تحلیل آمده است: آمریکا باید این آمادگی را داشته باشد که ایران در کل مناطق تحت نفوذش دست به اقدام و عملیات نظامی علیه آمریکا بزند. در عین حال ما باید انتظار داشته باشیم که اهداف ایران نه تنها سربازان آمریکایی در پایگاه‌های نظامی این کشور در منطقه، بلکه غیرنظامیان در منطقه و همچنین کشورهای متحد آمریکا باشد. این اقدامات حتی ممکن است در داخل خاک آمریکا نیز انجام شود. وشلر در نهایت پیشنهاد کرده است که آمریکا باید میزان همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی خود را با کشورهای متحد خود در منطقه مانند اسرائیل، عربستان و امارات و همچنین بحرین بالا ببرد تا بلکه بتواند جلوی تهدیدات ایران را بگیرد. باربارا اسلاوین مدیر مرکز «ابتکار آینده ایران» در شورای آتلانتیک نیز در این خصوص نوشته است: «اقدام دولت آمریکا به شدت خطرناک بود. این مسئله آینده مذاکرات با ایران را کاملاً روشن نساخته و آن را برای مدت نامعلومی با مرگ روبه‌رو ساخته است. در عین حال قرارداد هسته‌ای ایران با غرب در سال ۲۰۱۵ نیز به یکی دیگر از قربانیان این اقدام تبدیل خواهد شد.

جدای از رسانه‌ها و اندیشکده‌های آمریکایی تعدادی از نامزدهای انتخاباتی در حزب دموکرات نیز مخالفت خود با اقدام ترامپ در ترور سردار سلیمانی را نشان دادند. «برنی سندرز» سناتور آمریکایی از دستور رئیس جمهور آمریکا برای ترور سردار قاسم سلیمانی انتقاد کرد و آن را خلاف وعده او برای پایان دادن به جنگ‌های بی‌پایان خواند. سندرز در پیامی توییتی نوشت: گسترش خطرناک تنش‌ها از سوی ترامپ، ما را به جنگ فاجعه بار دیگری در خاورمیانه نزدیک می‌کند که ممکن است به قیمت جان [باختگی]‌های بیشمار و تریلیون‌ها دلار پول تمام شود. سندرز همچنین گفت: ترامپ وعده داده بود که جنگ‌های بی‌پایان را پایان ببخشد، اما این اقدام ما را در راه [جنگ] دیگری قرار می‌دهد.



وی در زمان حمله به پایگاه آمریکایی در عراق نیز بیان کرد که اگر درگیر جنگ با ایران شویم احتمال قوی آن است که این جنگ از جنگ با عراق بدتر است. سناتور الیزابت وارن (دموکرات) از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ نیز گفت شما تهدید به ارتکاب جنایات جنگی می‌کنید. ما با ایران در جنگ نیستیم. مردم آمریکا جنگ با ایران را نمی‌خواهند. این یک دموکراسی است. شما نیازی به شروع جنگ با ایران ندارید و تهدیدهای شما سربازان و دیپلمات‌های ما را بیشتر در معرض خطر قرار می‌دهد.^۱



سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

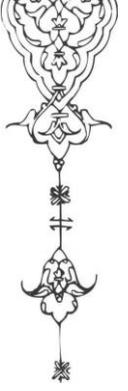
شهادت می‌دهم به اصول دین^۱

اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله و اشهد أن اميرالمؤمنين على بن ابی طالب و اولاده المعصومين اثني عشر ائمتنا و معصومينا حجج الله. شهادت می‌دهم که قیامت حق است، قرآن حق است، بهشت و جهنم حق است، سؤال و جواب حق است، معاد، عدل، امامت، نبوت حق است.

خدایا! تو را سپاس می‌گویم به خاطر نعمتهایت.

خداوندا! تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از صلبی به صلبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود دادی که امکان درک یکی از برجسته‌ترین اولیاءت را که قرین و قریب معصومین است، عبد صالحت خمینی کبیر را درک کنم و سرباز رکاب او شوم. اگر توفیق صحابه رسول اعظمت محمد مصطفی را نداشتم و اگر بی‌بهره بودم از دوره مظلومیت علی بن ابیطالب و فرزندان معصوم و مظلومش، مرا در همان راهی قرار دادی که آنها در همان مسیر، جان خود را که جان جهان و خلقت بود، تقدیم کردند.

۱. عناوین میانی از متن وصیت نامه نیست و صرفاً برای دسته بندی موضوعی نوشته شده است.



خداوندا! تو را شکرگزارم که پس از عبد صالحت خمینی عزیز، مرا در مسیر عبد صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلام است، خامنه‌ای عزیز - که جانم فدای جان او باد - قرار دادی.

پروردگارا! تو را سپاس که مرا با بهترین بندگان در هم آمیختی و درک بوسه بر گونه‌های بهشتی آنان و استشمام بوی عطر الهی آنان را - یعنی مجاهدین و شهدای این راه - به من ارزانی داشتی.

خداوندا! ای قادر عزیز وای رحمان رزاق، پیشانی شکر شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیع، عطر حقیقی اسلام، قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابیطالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی؛ چه نعمت عظمایی که بالاترین و ارزشمندترین نعمتهایت است؛ نعمتی که در آن نور است، معنویت، بیقراری که در درون خود بالاترین قرارها را دارد، غمی که آرامش و معنویت دارد.

خداوندا، تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدین و عاشق اهل بیت و پیوسته در مسیر پاکی بهره‌مند نمودی. از تو عاجزانه می‌خواهم آنها را در بهشتت و با اولیائت قرین کنی و مرا در عالم آخرت از درک محضرشان بهره‌مند فرما.

خدا یا! به عفو تو امید دارم.

ای خدای عزیز وای خالق حکیم بی‌همتا! دستم خالی است و کوله پشتی سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به امید ضیافت عفو و کرم تو می‌آیم. من توشه‌ای برنگرفته‌ام؛ چون فقیر [را] در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟! سارق، چارقم پر است از امید به تو و فضل و کرم تو؛ همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصور مظلوم در چنگ ظالم.

خداوندا! در دستان من چیزی نیست؛ نه برای عرضه [چیزی دارند] و نه قدرت دفاع دارند، اما در دستانم چیزی را ذخیره کرده‌ام که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن



پیوسته به سمت تو است. وقتی آنها را به سمت بلند کردم، وقتی آنها را برای تو زمین و زانو گذاردم، وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم؛ اینها ثروت دست من است که امید دارم قبول کرده باشی. خداوندا! پاهایم سست است، رمق ندارد. جرأت عبور از پلی که از جهنم عبور می‌کند، ندارد. من در پل عادی هم پاهایم می‌لرزد، وای بر من و صراط تو که از مو نازک‌تر است و از شمشیر بُرنده تر؛ اما یک امیدی به من نوید می‌دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم. من با این پاها در حرمت پا گذارده‌ام دور خانه ات چرخیده‌ام و در حرم اولیاءت در بین الحرمین حسین و عباس است آنها را برهنه دواندم و این پاها را در سنگرهای طولانی، خمیده جمع کردم و در دفاع از دینت دویدم، جهیدم، خزیدم، گریستم، خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم؛ افتادم و بلند شدم. امید دارم آن جهیدن‌ها و خزیدن‌ها و به حرمت آن حریم‌ها، آنها را ببخشی. خداوندا! سر من، عقل من، لب من، گوش من، قلب من، همه اعضا و جوارح در همین امید به سر می‌برند؛ یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله!

خدایا! از کاروان دوستانم جا مانده‌ام.

خداوند، ای عزیز! من سال‌ها است از کاروانی به جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به سوی آن روانه می‌کنم، اما خود جا مانده‌ام، اما تو خود می‌دانی هرگز نتوانستم آنها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آنها، نام آنها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند.

عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی که چهل سال بر درت ایستاده است را نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

عزیزم! من از بی‌قراری و رسوایی جا ماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام؛ من به امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به کرم دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوست دارم. خوب می‌دانی جز تو را نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن.



خدایا وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رسوایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آنها را خدشه دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به سویت آمدند، متصل کن.

معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، اما آن چنان که شایسته تو باشم.

خطاب به برادران و خواهران مجاهدم ...

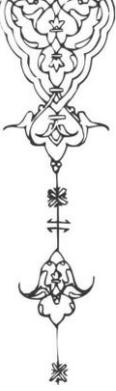
خواهران و برادران مجاهدم در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق بازی به سوق فروش آمده اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است.

امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی ﷺ.

برادران و خواهرانم! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است؛ رهبری متصل و منصوب شرعی و فقهی به معصوم. خوب می‌دانید منزه‌ترین عالم دین که جهان را تکان داد اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما به عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به دور از هرگونه اختلاف، برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید. خیمه، خیمه رسول الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است، دور آن بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی‌ماند؛ قرآن آسیب می‌بیند.

خطاب به برادران و خواهران ایرانی ...

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پرافتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد، کما اینکه شما صدها هزار جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از



اصول مراقبت کنید، اصول یعنی ولیّ فقیه، خصوصاً این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را جان خود بدانید، حرمت او را مقدسات بدانید.

برادران و خواهران، پدران و مادران، عزیزان من!

جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد، دشمن به پیامبر شما چه نگاهی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند، چه اتهاماتی به او زدند، چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟ مذمت دشمنان و شماتت آنها و فشار آنها، شما را دچار تفرقه نکند. بدانید که می‌دانید مهمترین هنر خمینی عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می‌کرد، اما هنرامام این بود که اسلام را پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به پشتوانه این ملت آورد، انقلاب‌هایی در انقلاب ایجاد کرد، به این دلیل در هر دوره هزاران فداکار جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نموده‌اند و بزرگترین قدرت‌های مادی را ذلیل خود نموده‌اند. عزیزانم، در اصول اختلاف نکنید.

شهدا، محور عزّت و کرامت همه ما هستند؛ نه برای امروز، بلکه همیشه اینها به دریای واسعه خداوند سبحان اتصال یافته‌اند. آنها را در چشم، دل و زبان خود بزرگ ببینید، همان گونه که هستند. فرزندانان را با نام آنها و تصاویر آنها آشنا کنید. به فرزندان شهدا که یتیمان همه شما هستند، به چشم ادب و احترام بنگرید. به همسران و پدران و مادران آنان احترام کنید، همان گونه که از فرزندان خود با اغماض می‌گذرید، آنها را در نبود پدران، مادران، همسران و فرزندان خود توجه خاص کنید.

نیروهای مسلّح خود را که امروز ولیّ فقیه فرمانده آنان است، برای دفاع از خودتان، مذهبتان، اسلام و کشور احترام کنید و نیروهای مسلح می‌بایست همانند دفاع از خانه خود، از ملت و نوامیس و ارضی آن حفاظت و حمایت و ادب و احترام کنند و نسبت به ملت همان گونه که امیرالمؤمنین مولای متقیان فرمود، نیروهای مسلح می‌بایست منشأ عزت ملت باشد و قلعه و پناهگاه مستضعفین و مردم باشد و زینت کشور باشد.



خطاب به مردم عزیز کرمان ...

نکته‌ای هم خطاب به مردم عزیز کرمان دارم؛ مردمی که دوست داشتنی‌اند و در طول ۸ سال دفاع مقدس بالاترین فداکاری‌ها را انجام دادند و سرداران و مجاهدین بسیار والامقامی را تقدیم اسلام نمودند. من همیشه شرمنده آنها هستم. هشت سال به خاطر اسلام به من اعتماد کردند؛ فرزندان خود را در قتلگاه‌ها و جنگ‌های شدیدی چون کربلای ۵، والفجر ۸، طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس و... روانه کردند و لشکری بزرگ و ارزشمند را به نام و به عشق امام مظلوم حسین بن علی به نام ثارالله، بنیانگذاری کردند. این لشکر همچون شمشیری برنده، بارها قلب ملت‌مان و مسلمان‌ها را شاد نمود و غم را از چهره آنها زدود. عزیزان! من بنا به تقدیر الهی امروز از میان شما رفته‌ام. من شما را از پدر و مادرم و فرزندان و خواهران و برادران خود بیشتر دوست دارم، چون با شما بیشتر از آنها بودم؛ ضمن اینکه من پاره تن آنها بودم و آنها پاره وجود من، اما آنها هم قبول کردند من وجودم را نذر وجود شما و ملت ایران کنم.

دوست دارم کرمان همیشه و تا آخر با ولایت بماند. این ولایت، ولایت علی بن ابی طالب است و خیمه او خیمه حسین فاطمه است، دور آن بگردید. با همه شما هستم. می‌دانید در زندگی به انسانیت و عاطفه‌ها و فطرت‌ها بیشتر از رنگ‌های سیاسی توجه کردم. خطاب من به همه شما است که مرا از خود می‌دانید، برادر خود و فرزند خود می‌دانید.

وصیت می‌کنم اسلام را در این برهه که تداعی یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است، تنها نگذارید. دفاع از اسلام نیازمند هوشمندی و توجه خاص است. در مسائل سیاسی آنجا که بحث اسلام، جمهوری اسلامی، مقدسات و ولایت فقیه مطرح می‌شود، اینها رنگ خدا هستند؛ رنگ خدا را بر هر رنگی ترجیح دهید.

خطاب به خانواده شهدا ...

فرزندانم، دختران و پسرانم، فرزندان شهدا، پدران و مادران باقی مانده از شهدا، ای چراغ‌های فروزان کشور ما، خواهران و برادران و همسران وفادار و متدینه شهدا! در این عالم، صوتی که روزانه من می‌شنیدم و مأنوس با آن بودم و همچون صوت قرآن به من آرامش می‌داد و بزرگترین پشتوانه معنوی خود می‌دانستم، صدای فرزندان شهدا بود که

بعضاً روزانه با آن مأنوس بودم؛ صدای پدر و مادر شهدا بود که وجود مادر و پدرم را در وجودشان احساس می‌کردم.

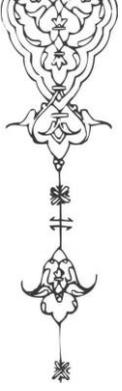
عزیزانم! تا پیشکسوتان این ملتید، قدر خودتان را بدانید. شهیدتان را در خودتان جلوه گر کنید، به طوری که هر کس شما را می‌بیند، پدر شهید یا فرزند شهید را، بعینه خود شهید را احساس کند، با همان معنویت، صلابت و خصوصیت.

خواهش می‌کنم مرا حلال کنید و عفو نمایید. من نتوانستم حق لازم را پیرامون خیلی از شماها و حتی فرزندان شهیدتان ادا کنم، هم استغفار می‌کنم و هم طلب عفو دارم. دوست دارم جنازه‌ام را فرزندان شهدا بر دوش گیرند، شاید به برکت اصابت دستان پاک آنها بر جسمم، خداوند مرا مورد عنایت قرار دهد.

خطاب به سیاسیون کشور ...

نکته‌ای کوتاه خطاب به سیاسیون کشور دارم: چه آنهایی [که] اصلاح طلب خود را می‌نامند و چه آنهایی که اصولگرا. آنچه پیوسته در رنج بودم این‌که عموماً ما در دو مقطع، خدا و قرآن و ارزش‌ها را فراموش می‌کنیم، بلکه فدا می‌کنیم. عزیزان، هر رقابتی با هم می‌کنید و هر جدلی با هم دارید، اما اگر عمل شما و کلام شما یا مناظره‌هایتان به نحوی تضعیف‌کننده دین و انقلاب بود، بدانید شما مغضوب نبی مکرم اسلام و شهدای این راه هستید؛ مرزها را تفکیک کنید. اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط با هم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است. اصول، مطوّل و مفصّل نیست. اصول عبارت از چند اصل مهم است:

اول آنها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است؛ یعنی این‌که نصیحت او را بشنوید، با جان و دل به توصیه و تذکرات او به عنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید. کسی که در جمهوری اسلامی می‌خواهد مسئولیتی را احراز کند، شرط اساسی آن [این است که] اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه داشته باشد. من نه می‌گویم ولایت تنوری و نه می‌گویم ولایت قانونی؛ هیچ یک از این دو، مشکل وحدت را حل نمی‌کند؛ ولایت قانونی، خاصّ عامه مردم اعم از مسلم و غیر مسلمان است، اما ولایت عملی مخصوص مسئولین است که می‌خواهند بار مهم کشور را بر دوش بگیرند، آن هم کشور اسلامی با این همه شهید!



اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و آنچه مبنای آن بوده است؛ از اخلاق و ارزش‌ها تا مسئولیت‌ها؛ چه مسئولیت در قبال ملت و چه در قبال اسلام. به کارگیری افراد پاکدست و معتقد و خدمتگزاری به ملت، نه افرادی که حتی اگر به میز یک دهستان هم برسند خاطره خان‌های سابق را تداعی می‌کنند. مقابله با فساد و دوری از فساد و تجملات را شیوه خود قرار دهند. در دوره حکومت و حاکمیت خود در هر مسئولیتی، احترام به مردم و خدمت به آنان را عبادت بدانند و خود خدمتگزار واقعی، توسعه‌گر ارزش‌ها باشند، نه با توجهات واهی، ارزش‌ها را بایکوت کنند.

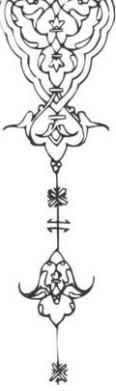
مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پیرامون تربیت و حراست از جامعه توجه کنند، نه با بی‌مبالاتی و به خاطر احساسات و جلب برخی از آرای احساسی زودگذر، از اخلاقیاتی حمایت کنند که طلاق و فساد را در جامعه توسعه دهد و خانواده‌ها را از هم بپاشاند. حکومت‌ها عامل اصلی در استحکام خانواده و از طرف دیگر عامل مهم از هم پاشیدن خانواده هستند. اگر به اصول عمل شد، آن وقت همه در مسیر رهبر و انقلاب و جمهوری اسلامی هستند و یک رقابت صحیح بر پایه همین اصول برای انتخاب اصلح صورت می‌گیرد.

خطاب به برادران سپاهی و ارتشی ...

کلامی کوتاه خطاب به برادران سپاهی عزیز و فداکار و ارتشی‌های سپاهی دارم: ملاک مسئولیت‌ها را برای انتخاب فرماندهان، شجاعت و قدرت اداره بحران قرار دهید. طبیعی است به ولایت اشاره نمی‌کنم، چون ولایت در نیروهای مسلح جزء نیست، بلکه اساس بقای نیروهای مسلح است، این شرط خلل ناپذیر می‌باشد. نکته دیگر، شناخت بموقع از دشمن و اهداف و سیاست‌های او و اخذ تصمیم بموقع و عمل بموقع؛ هر یک از اینها اگر در غیر وقت خود صورت گیرد، بر پیروزی شما اثر جدی دارد.

خطاب به علما و مراجع معظم ...

سخنی کوتاه از یک سرباز ۴۰ ساله در میدان، به علمای عظیم الشان و مراجع گران قدر که موجب روشنایی جامعه و سبب زدودن تاریکی‌ها هستند. خصوصاً مراجع عظام



تقلید؛ سربازتان از یک برج دیده بانی دید که اگر این نظام آسیب ببیند، دین و آنچه از ارزش‌های آن [که] شما در حوزه‌ها استخوان خُرد کرده اید و زحمت کشیده اید، از بین می‌رود.

این دوره با همه دوره‌ها متفاوت است، این بار اگر مسلط شدند، از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند. راه صحیح، حمایت بدون هرگونه ملاحظه از انقلاب، جمهوری اسلامی و ولی فقیه است.

نباید در حوادث، دیگران شما را که امید اسلام هستید به ملاحظه بیندازند. همه شما امام را دوست داشتید و معتقد به راه او بودید. راه امام مبارزه با آمریکا و حمایت از جمهوری اسلامی و مسلمانان تحت ستم استکبار، تحت پرچم ولی فقیه است. من با عقل ناقص خود می‌دیدم برخی خناسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علمای مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق به جانبی به سکوت و ملاحظه بکشانند. حق واضح است؛ جمهوری اسلامی و ارزش‌ها و ولایت فقیه میراث امام خمینی هستند و می‌بایست مورد حمایت جدی قرار گیرند. من حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای را خیلی مظلوم و تنها می‌بینم. او نیازمند همراهی و کمک شماست و شما حضرات با بیانتان و دیدارهایتان و حمایت هایتان با ایشان می‌بایست جامعه را جهت دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود.

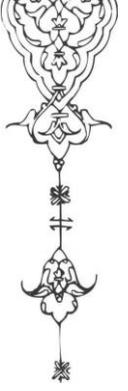
دست مبارکتان را می‌بوسم و عذرخواهی می‌کنم از این بیان، اما دوست داشتم در شرفیابی‌های حضوری به محضرتان عرض کنم که توفیق حاصل نشد.

سربازتان و دست بوستان

از همه طلب عفو دارم

از همسایگانم و دوستانم و همکارانم طلب بخشش و عفو دارم. از رزمندگان لشکر ثارالله و نیروی باعظمت قدس که خار چشم دشمن و سدّ راه او است، طلب بخشش و عفو دارم؛ خصوصاً از کسانی که برادرانه به من کمک کردند.

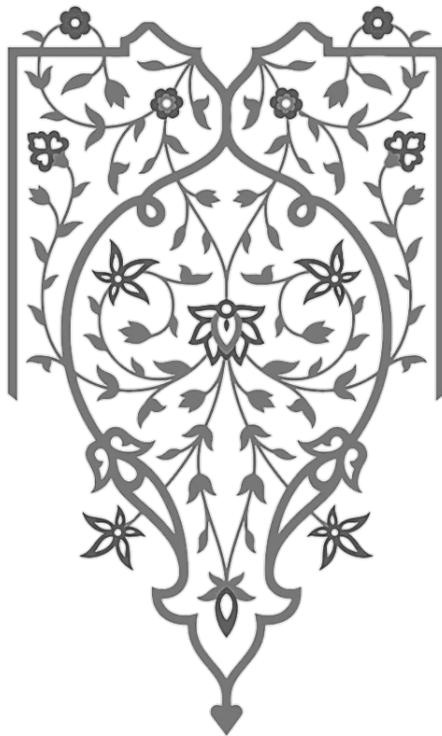
نمی‌توانم از حسین پور جعفری نام نبرم که خیرخواهانه و برادرانه مرا مثل فرزندگی کمک می‌کرد و مثل برادرانم دوستش داشتم. از خانواده ایشان و همه برادران رزمنده و



مجاهدم که به زحمت انداختمشان عذرخواهی می‌کنم. البته همه برادران نیروی قدس
به من محبت برادرانه داشته و کمک کردند و دوست عزیزم سردار قانانی که با صبر و
متانت مرا تحمل کردند.^۱

قاسم سلیمانی

۱. سلیمانی عزیز، ص ۲۳۱ - ۲۴۶؛ میثاق نامه مکتب حاج قاسم (وصیت نامه الهی سیاسی شهید سپهبد قاسم سلیمانی، ص ۴ - ۳۵).



سپید شهید حاج قاسم سلیمانز
در آئینه‌ی شعر و ادب

قبله نما

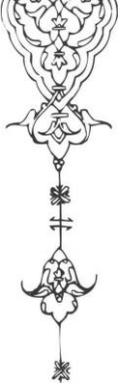
سرمان بند عزا بود، امید آوردند
قبله همراه خودش قبله‌نما را آورد
بین آغوش علمدار، علمدار آمد
شده تابوت ضریح و همه زائر شده‌ایم
عکس انگشتر سردار، تمام روضه‌ست
عطر تربت به مشام آمده؛ بوی وطن است
دست بر سر زده ماست، که سر می‌شکند
کشته دادیم، ولی جنگ نکردیم هنوز!
به معاویه بگویید، علی در راه است
به معاویه بگویید، علی تنها نیست
بهمینیم؛ اینقدر از برف، نترسان ما را
مرد جنگیم؛ پس از جنگ، نترسان ما را
آی، فرعون زمان! از نفس نیل بترس
انتقام است فقط حرف سلیمانی‌ها
رضا قاسمی

باز، از معرکه سربند شهید آوردند
باد، از کرب و بلا تربت اعلا آورد
سر به راهش بسپارید، که سردار آمد
تا حرم فاصله‌ای نیست، مجاور شده‌ایم
چشم‌مان خیره به انگشت امام روضه‌ست
این چه عطری‌ست، که پیچیده میان کفن است؟
گرچه تابوت علمدار، کمر می‌شکند
داغداریم، ولی مرد نبردیم هنوز
رجز آخرمان اول بسم‌الله است
حرف کافی‌ست، که گوش شنوا در ما نیست
گوش‌مان پر شده از حرف، نترسان ما را
صخره‌ایم؛ از غضب سنگ، نترسان ما را
لشکر ابرهه! از خشم ابابیل بترس
بشنوید از طرف لشکر ایرانی‌ها

مالک!

آماده جنگیم، محور را به ما بسپار
مالک خیالت تخت، حیدر را به ما بسپار
تاوان اشک و آه رهبر را به ما بسپار

سردار خونین‌بال، سنگر را به ما بسپار
پشت علی با رفتنت خالی نخواهد شد
هرچند شانه‌های او لرزید در سوگت



افتاده‌ای بی‌سر، بدون دست، غرق در خون
 شکرِ خدا انگشترت غارت نشد بعدش
 آتش گرفته مثل زهرا کلِ اعضایت
 داغِ تو را با فاطمیه مشترک داریم
 سر را به درگاه ولایت هدیه دادی تو
 ای مرهم دلواپسی‌های دل عباس
 تاریخ صهیون در سراشیب سقوط افتاد
 این راه پایانش فقط فتح تلاویو است
 اقلیم داعش زیر پوتینت مجاله شد
 نه این اراضی، که جهان هم خون‌بهایت نیست
 کعبه شبیه قدس در اشغال شیطان است
 باید سعودی‌ها غذای کوسه‌ها گردند
 در فکر یک مرقد برای مجتبی (علیه السلام) هستیم
 معماری یک گنبد ناب طلایی‌رنگ
 احداث صحن «حاج قاسم» در بقیعِ نو
 نقشه بدون نقش اسرائیل دلچسب است

تشییع عزتمندِ پیکر را به ما بسپار
 گریه برای دست و خنجر را به ما بسپار
 همدردی با یاس پرپر را به ما بسپار
 روضه برای سوگ مادر را به ما بسپار
 در راه زینب دادنِ سر را به ما بسپار
 حفظ حریم پاک خواهر را به ما بسپار
 چیزی نمانده، ممت آخر را به ما بسپار
 تو پاکسازی‌های معبر را به ما بسپار
 حیفا و تل آویو کافر را به ما بسپار
 خونخواهی از این فراتر را به ما بسپار
 در هر دو تا تأسیس دفتر را به ما بسپار
 اجرای این احکام و کیفر را به ما بسپار
 تزئین ایوان مطهر را به ما بسپار
 بر روی قبر سبط اکبر را به ما بسپار
 با وسعتی چندین برابر را به ما بسپار
 تدوین این طرح مصور را به ما بسپار
 محمدمهدی امیری

محشر کبری

آتش داغی به جان مؤمنین افتاده است
 شانه‌های مرتضی لرزید از این داغ سترگ
 عطر جنت در فضا پیچیده از هر سو مگر
 چارسوی این کبوترهای پرپر را ببین
 دست بر دامان شاه تشنه‌کامان یافتند
 زوزه کفتارها از هر طرف برخاسته است

گوییا از اسب، کوهی بر زمین افتاده است
 مالک اشتر مگر از روی زین افتاده است
 کاروان مشک در میدان مین افتاده است؟
 آیه‌های روشن زیتون و تین افتاده است
 دست‌هایش را که دور از آستین افتاده است
 شک ندارم این که شیری در کمین افتاده است



ماه زیر خنجر شمر لعین افتاده است
در رگان شهر شور اربعین افتاده است
لرزه بر اندام کاخ ظالمین افتاده است
خاتم ملک سلیمان بی‌نگین افتاده است
سعید بیابانکی

اصلاً اگر شهید نمی‌شد عجیب بود
پرواز کرد و رفت، دلش بی‌شکیب بود
کارش دعا و گریه و أمن یجیب بود
لبخند او طراوت یک باغ سیب بود
در چشم او بشارت فتحی قریب بود
از نعمت شهید شدن بی‌نصیب بود
تاریخ، بعد تو بنویسد: «غریب بود»
امیرحسن بزرگی متین

کربلا در کربلا تکرار شد بار دگر
محشر کبراست در کرمان و در تهران و قم
کوه آهن بر زمین افتاده یاران کاین چنین
سر جدا پیکر جدا این سرنوشت لاله‌هاست

حبیب

در کربلای عشق همیشه حبیب بود
اهل زمین نبود، هوایی یار بود
سجاده شاهد است، برای شهادتش
با دشمنان چو صخره و با دوستان چو گل
با یک نگاه روشنش آرام می‌شدیم
هرگز نمی‌شود که شهیدانه زیست و
ما پیرو توایم و اجازه نمی‌دهیم

روح صداقت

«که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی»
جهان غرق است در خودبینی و تزویر و نادانی
تویی از اهل بیت عشق‌ای خورشید پیشانی
تو حتی می‌توانی قدسیان را هم بگریانی
که روحانیت تو آبرو داده به روحانی
به روی خاتم انگشترت با خط دیوانی
که اسماعیل جان را می‌کند هر روز قربانی
سرت را صرف کن در کوی صرافان ربانی

مرا یاد است سطری بی‌بدیل از شعر خاقانی:
الا روح صداقت، معنی ایثار و آگاهی
تویی از عاشقان سر به زیر و سر بلند ماه
دمی که با شهیدان خدایی راز می‌گویی
چه رازی خفته در جان توای آینه ایمان
نوشتی دیو نفست را ببر اول به قربانگاه
خلیل خود شکن کم دیده‌ام چونان تو در میدان
به بازار قلندرها قلندروار پا بگذار



برآز این شب سنگین چو مولانا و شمس‌الدین
الا پیر خراسانی مریدی این چنین داری
سلام ما به این ظلمت شکن ماه بلند اختر
صدای پارسایان از عراق و شام می‌آید
یهودایند این از گرگ بدتر این برادرها!
الای قاسم فتح درخشان فتح دیگر کن
در این میدان فراوان مدعی دیدم مگر آخر

بخوان آی ای مسلمانان مسلمانی مسلمانی
سبق برده ست از رستم مگر این گرد کرمانی
درود ما به آن خورشید، آن پیر خراسانی
مگر ایران برون آرد جهان را از پریشانی
نیفتی در درون چاه کنعان، یوسف ثانی
که خصلت‌های قاسم داری و خوی سلیمانی
نگین قدس را از دست اهریمن تو بستانی
علیرضا قزوه

تحقیر محال است

پر گشایید مبادا که زمینگیر شویم
وعدۀ نصر من الله، امید دل ماست
و بدانند که دوران بزن در رو نیست
پسر فاطمه یا سیدنا الخامنه‌ای
کاش در راه خدا مثل سلیمانی‌ها

جنگ سختی‌ست که باید همه درگیر شویم
پس محال است در این معرکه تحقیر شویم
روزی از خون شیاطین زمان سیر شویم
اذن میدان بده در دست تو شمشیر شویم
پای اسلام عزیز شهدا پیر شویم
نوید نیری

مرز ما

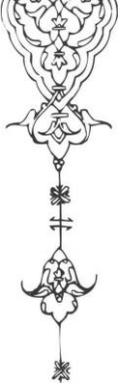
کوه باشی، سیل یا باران... چه فرقی می‌کند
مرزها سهم زمینند و تو اهل آسمان
قفل باید بشکنند باید قفس را بشکنیم
مرز ما عشق است هر جا اوست آن جا خاک ماست
هر که را صبح شهادت نیست شام مرگ هست
شعله در شعله تن ققنوس می‌سوزد ولی

سرو باشی، باد یا طوفان... چه فرقی می‌کند؟
آسمان شام با ایران چه فرقی می‌کند؟
حصر «الزهرا» و «آبادان» چه فرقی می‌کند؟
سامرا، غزه، حلب، تهران چه فرقی می‌کند؟
بی شهادت مرگ با خسران چه فرقی می‌کند؟
لحظه آغاز با پایان چه فرقی می‌کند؟
سید محمد مهدی شفیعی

تاج عزت

به نام خدا قادر ذوالمنن
«بیا ای قلم نغمه ای ساز کن»
حسین نور حق اسوه‌ی روزگار
ز نامش بلرزد بنای ستم
ز شمس فروزنده‌ی کربلا
که طوفان بپا هم‌چو دریا کند
بین این زمان قهرمان سترگ
جهانی بر این شیر ایران زمین
به سوریه بعد از نجات حرم
خدایش چنان داد عزّ و وقار
چو بنیاد داعش از او کنده شد
به لبنان چنان کرد رزم استوار
چو اندر عراق رزم جانانه کرد
شدند دشمنان عاجز از جنگ او
تنش قطعه قطعه شد از ظلم و کین
زعیم بزرگ، رهبر انقلاب
سه روز امر فرمود بهر عزا
نه سوریه تنها چو ایران گریست
نه ماتم سرا شد فقط آسیا
که این مرد اخلاص آن با وفاست
هزاران درود و هزاران سلام

به یاد شهیدان گلگون کفن
به یاد حسین، گفتن آغاز کن
شهیدان را می‌رو و آموزگار
حماسه از او قد نماید غلم
به هر جا شود سرو قدّی به پا
به رزم عدو شور و غوغا کند
سلیمانی آن شیر مرد بزرگ
بگفتند هزاران هزار آفرین
خدایش نمود تاج عزّت کرم
که دشمن ز نامش نمودی فرار
دل جبهه‌ی حق همه زنده شد
یهودان صهیون شدند خوار و زار
به یاری حق خصم دیوانه کرد
شب هنگام نمودند آهنگ او
از این ماجرا شور ماتم بین
ببارید از دیدگان چون سحاب
شد از شور ماتم قیامت به پا
عراق و فلسطین و لبنان گریست
برآمد ز هر سوی عالم نوا
هنوز فضل بی‌حد نزد خداست
ز ما بر شهیدان والا مقام



پس از تو

بریده باد دو دستی که کرده‌ات گلچین
بدل شدیم به یک قاسم سلیمانی
که در رکابت اجل می‌دوید پیش از پیش
خدا برای همین آفرید پیش از پیش
به حلق تشنه ما آب زهر ریخته‌اند
خزیده در پس دیوار مرگ بی‌تردید
درون سینه ما بمب منفجر شده‌است
جز از نگاه ولایت عسل نمی‌گیریم
دگر به خانه نشستن برای ما ننگ است
میان معرکه‌شان با کدام آهنگ است
بدا به حال شمایی که بالتان لنگ است
که موقع حرکت سخت پایشان سنگ است
بدل شدیم به یک قاسم سلیمانی
سید حکیم بینش

شکسته‌باد دوپایی که رفت پاورچین
پس از تو ما همگی آی نخل کرمانی!
مبارک است تو را ای شهید پیش از پیش
بیا بنوش گوارایت، آب کوثر را
تمام عقده خود را به نهر ریخته‌اند
دوباره سایه به قصد مصاف با خورشید
رسیده است غم از راه و مقتدر شده‌است
شکسته‌ایم ولی غم بغل نمی‌گیریم
مجال گریه نداریم وقت ما تنگ است
«علی» بگویدم امروز رقص شمشیرم
عقاب‌های ستیغ و بلند پروازیم
مباد وقت بیفتد به دست آنانی
پس از تو ما همگی آی نخل کرمانی!

سپاه رجز خوان

ولی برای شما مرگ، خط پایان است
شهید کن که شهید از ازل همه جان است
که سرو، مست همین قطره‌های باران است
که نام یک‌یک سربازها سلیمان است
خوشا که بر سر خوان حسین مهمان است
به خون خویش ابوالفضل‌وار غلطان است
شبیبه یار شدن آرزوی یاران است

شهید کن که شهادت حیات مردان است
شهید کن که شهیدان بریده از جسمند
ببار تیر بلا لحظه‌لحظه بر سر ما
به مورها برسانید از سپاه علی
شهید قاسم ما زنده‌تر شد و امشب
خوشا به او که پس از این همه جهاد و جنون
به خون تپیده و بر خاک قطعه‌قطعه شده



ولی بین که سپاه علی رجزخوان است
سپاه عشق کماکان میان میدان است
که «انتم الاعلون» از اصول قرآن است
که خشم حیدری شیعه سخت و سوزان است
به یا علی مددی کاخ ظلم ویران است
کنار مهدی ما لشگر شهیدان است
سعید تاج محمدی

ز کوچ مالک اگر خون نشسته در دل ما
به دیده‌ تر ما رنگ یأس و رخوت نیست
نه... حزن و سستی از این داغ‌ها به ما نرسد
حرام می‌شود از این به بعد خواب شما
که امر رهبر ما گر رسد همین فردا
در انتظار ظهوریم و خوب می‌دانیم

قدم اول

روضه‌خوان گریه‌کنان مقتل خود را برداشت
کشتی راه خدا مشعل خود را برداشت
که در این آمد و شد، صیقل خود را برداشت
کربلا ماضی و مستقبل خود را برداشت
یک نظر چارقد مخمل خود را برداشت
گام دوم، قدم اول خود را برداشت
مهدی جهاندار

بال پرسوختگان تاول خود را برداشت
شهر می‌رفت که در ظلمت خود غرق شود
خوش به حال لب شمشیر شهادت‌طلبی
کربلا قصه‌ امروز من و توست رفیق
نوعروسی است شهادت که شب حجله فقط
حاج قاسم به رفیقان شهیدش پیوست

ذوالفقار

مالک اشتر! شهادت را تو باور داشتی
شد محقق آرزوهایی که در سر داشتی
عاشقی را از حسین (علیه السلام) و کوچه و در داشتی
تو برات خویش از پهلوی مادر داشتی
چون نشان ذوالفقار از دست رهبر داشتی
در سرت سردار دل! سودای کشور داشتی
مسلم رنجبر

پر کشیدی در نگاهت شور حیدر داشتی
بامداد جمعه‌ای تاریک، روشن شد سپهر
در ره سرخ شهادت شرط، عاشق بودن است
هر که را فیض شهادت نیست، کام مرگ هست
نام سرباز ولایت تا همیشه زنده است
حاج قاسم‌ها نمی‌میرند! این فریاد ماست



سر آغاز قیام

این حادثه سرآغاز قیام است در معرکه‌ها سرخ ولی گام‌به‌گام است در فصل شهادت فقط ایام به کام است در سایه خورشید، پر از شور مدام است هستیم بر آن عهد که در جان کلام است دوران بزن درویشان نیز تمام است زیرا که علمدار، نگاهش سوی شام است می‌آید از آن دور، یقین حسن ختام است محمد مهدی عبداللهی

از فتنه پاییز در این باغ، پیام است سبز است قیامی که در این چله عزت هرچند که تلخ است به دل داغ شهیدان این نهضت امید چهل‌ساله شد امروز سرخیم در این باغ پر از خون سپیدار بی‌شبهه عدو نقشه کشیده‌ست چهل سال غم نیست که سردار سلیمانی ما رفت خونخواه شهیدان سفر کرده می‌آید

خنده‌ی بی‌دوام

بی‌دوام است ولی خنده شیطانی‌ها کم نبودند در این خاک سلیمانی‌ها کی جهان دیده از این‌گونه فراوانی‌ها؟ رفت پیوست به حاج احمد و تهرانی‌ها کم مباد از سرشان سایه نادانی‌ها ثمری نیست در این دست پشیمانی‌ها گره بر چکمه و سریند به پیشانی‌ها وای از مشت گره‌کرده ایرانی‌ها این خبر را برسانید به سفیانی‌ها نفیسه‌سادات موسوی

دستشان باز شد آلوده به خون جانی‌ها کم علمدار ندادیم در این کرب و بلا جای هر قطره خون صد گل از این باغ شکفت آرزو داشت به یاران شهیدش برسد شعله شد خشم فروخورده ما از این داغ برسانید به آن‌ها که پشیمان نشوند غیرت است این که همه پیر و جوان می‌بندند انتقامش به خدا از حججی سخت‌تر است راهی قدس شده لشکر آزادی قدس

امتیاز ما

شمع‌ها در عمق شب، تابنده تر خواهند شد دم به دم با مرگ ما بازنده تر خواهند شد ما زبان‌هامان از این بُرنده‌تر خواهند شد

سینه‌ها با سوختن، ارزنده‌تر خواهند شد امتیاز ماست مُردن! می‌کشند و غافلند سنگ اگر هم صحبت آیین‌های ما شود



بعد از این از صخره‌ها کوبنده‌تر خواهند شد
منتظر باشند! در آینده، تر خواهند شد!
عاشقان با مرگ اما زنده‌تر خواهند شد
تحفه‌ها، تزیین شده، زینده‌تر خواهند شد
«بی تفاوت‌ها» فقط شرمنده‌تر خواهند شد!
محمدحسین ملکیان

چون جواب صخره تکراری‌ست، پرسش‌های موج
چشم‌هایی که پی میراث ما افتاده‌اند
اهل دنیا را خیال مرگ حتی می‌کشد
ای شهادت! دست خونین بر سر و رومان بکش!
رزق اگر باشد شهادت، شام با تهران یکی‌ست

نگهبان حرم

مرحبا قاسم سلیمانی
با خروشی همیشه طوفانی
عزت شیعه در مسلمانی
یاور سید خراسانی
تا کند جان خویش قربانی
کاظمی، باکری و تهرانی
با نگاهی دقیق و چمرانی
مقصدش جلوه‌گاه انسانی
در نگاهش غرور ایرانی
شیعیان سپاه افغانی
تا کند از حرم نگهبانی
هم‌قطارش بلند پیشانی
در هراس‌اند و در پریشانی
دائماً نقشه‌های شیطانی
چون پلنگان بیشه پنهانی
رد پای اوست نورانی
این چنین است و آن چه می‌دانی

مرحبا شیر مرد کرمانی
مردی از نسل ذوالفقار علی
مالک اشتر است بی‌تردید
مثل عمار مانده در میدان
شیرمردی همیشه آماده
مردی از جنس همت و صیاد
مردی از نسل پاک خرازی
سوریه یا عراق یا لبنان
پهلوانی همیشه توفنده
در رکابش چه خوب می‌جنگند
مثل عباس می‌رود محکم
هم‌رکابش مدافعان حرم
از همین رو، سپاه تکفیری
داعش اما برای او دارد
او ولی در سکوت می‌رزمند
از حلب تا دیاله و کرکوک
این یل قهرمان و رزمنده

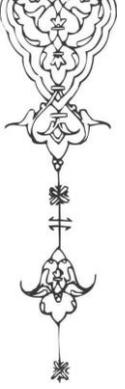


در فراق سردار

این طرف قاسم سلیمانی، آن طرف قاسم سلیمانی
خطبه خط شعر، موج موج شعور، صف به صف قاسم سلیمانی
عزمها جزم و چشمها بیدار، تا رسیدن به حضرت دلدار
به تجلی است از در و دیوار؛ هر طرف قاسم سلیمانی
خواب ماندیم و باز طوفان بود، نیمه شب بود و ماه حیران بود
از تفنگی که دست شیطان بود و هدف قاسم سلیمانی
آخرین دست خط او باقی ست آرزویی که زود اجابت شد
و شهیدی که پر کشید به عرش جان به کف قاسم سلیمانی
در خروشد باز پیر و جوان مرد و زن نوحه خوان و مویه کنان
یک صدا در مسیر کرب و بلا تا نجف قاسم سلیمانی
قم و اهواز و مشهد و تهران، و چه بی تاب مردم کرمان
همه ماتم گرفته، در این بین پر شعف قاسم سلیمانی
مثل دست بریده عباس مشت تاریخ را گشود این دست
«دستش آری حکایتی دارد» الاسف قاسم سلیمانی
مظهر افتخار ایرانست نام او تا همیشه جاویدان
«همت»ش گوهری است در «دوران» چون صدف قاسم سلیمانی
ماه و خورشید و آسمان و زمین شعر باران شدند و می بارند
در هوای فراق سردار باشرف قاسم سلیمانی



۱. قرآن - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم، دفتر مطالعات و معارف اسلامی، قم ۱۳۷۳.
۲. از خاک تا افلاک (سردار تدبیر و شجاعت) - فرزانه حبیبی، محمد امین، قم ۱۳۹۸.
۳. این مرد پایان ندارد - سید علی بنی لوحی، راه بهشت، اصفهان ۱۳۹۸.
۴. بحار الانوار - علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت.
۵. برداشتهایی از سیره امام خمینی علیه السلام - غلامعلی رجایی، عروج، ۱۳۷۹.
۶. حاج قاسم - نرجس شکوریان فرد، عهد مانا، تهران ۱۳۹۸.
۷. حاج قاسم سلام - مجید سانکهن، روایت فتح، تهران ۱۳۹۸.
۸. حاج قاسم، ج ۱، (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی) - علی اکبری مزدآبادی، یا زهرا علیها السلام، تهران ۱۳۹۴.
۹. حاج قاسم، ج ۲، (خاطراتی از شهید حاج قاسم سلیمانی) - علی اکبری مزدآبادی، یا زهرا علیها السلام، تهران ۱۳۹۸.
۱۰. حسین پسر غلامحسین، مهری پورمنعمی، مبشر، کرمان، ۱۳۹۸.
۱۱. خاتم سلیمانی - انتشارات انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۹۸.
۱۲. دیوان حافظ - شمس الدین محمد حافظ، الف، مشهد ۱۳۸۷.



۱۳. ذوالفقار - علی اکبر مزد آبادی، یا زهرالعقده، تهران ۱۳۹۸.
۱۴. روایتی متفاوت از منطق حضور ایران در سوریه - محمد خلیل پور، تولی، قم ۱۳۹۵.
۱۵. سالنامه مکتب سلیمانی، ۱۳۹۹، محمد علی نژاد، آوای منجی.
۱۶. سرباز ولایت حاج قاسم سلیمانی - مرتضی کرامتی مشکینی، قاف اندیشه، قم ۱۳۹۸.
۱۷. سربازان سردار - مرتضی مشکینی، سه نقطه، قم ۱۳۹۵.
۱۸. سردار آسمانی شهید حاج قاسم سلیمانی - حسن ملک محمدی، حرم، قم ۱۳۹۸.
۱۹. سردار دل‌ها (سالنامه ۱۳۹۹)، روایت فتح، تهران.
۲۰. سلوک در مکتب سلیمانی، محمد جواد رودگر، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۹۹.
۲۱. سلیمانی آسمانی (ویژه نامه شهادت سردار سپهید حاج قاسم سلیمانی)، مؤسسه پژوهش فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۹۸.
۲۲. سیمای اباعبدالله الحسین (علیه السلام) حسن ملک محمدی، حرم، قم، ۱۳۹۷.
۲۳. شناسنامه شهید قاسم سلیمانی (مجموعه شناسنامه شهدا) دفتر ۳۴ - ناهید رحیمی، کتابک، قم ۱۳۹۸.
۲۴. شیرمرد کرمان - سرباز اسلام - واحد تحقیقات و پژوهش نسیم حیات، نسیم حیات، قم ۱۳۹۸.
۲۵. فرماندهان ورود ممنوع - رحیم مخدومی، یاران شاهد، تهران ۱۳۹۳.
۲۶. لغت نامه علی اکبر دهخدا - امیر کبیر، تهران.
۲۷. من قاسم سلیمانی هستم، ناصر کاوه، نو آوران سینا، ۱۳۹۸.
۲۸. میثاق نامه مکتب حاج قاسم (وصیت نامه الهی سیاسی شهید سپهبد قاسم سلیمانی)، مؤسسه‌ی مکتب حاج قاسم.
۲۹. نبرد سید جابر - اردیبهشت تا تیر ۱۳۶۱ - عباس میرزایی، یا زهرالعقده، تهران ۱۳۹۵.



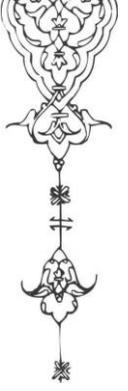
۳۰. نهج البلاغه - سید شریف رضی، نشر انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۳.
۳۱. هجوم به تهاجم - عباس میرزایی، یا زهرا علیچک، تهران ۱۳۹۵.
۳۲. یاران شاهد، معبد نور - تهران ۱۳۹۳.

مطبوعات

۳۳. اطلاعات
۳۴. اقتصاد آینده
۳۵. آوای جام جم
۳۶. پاسدار اسلام
۳۷. پرتو
۳۸. پیام تجارت
۳۹. پیام قم
۴۰. جوان
۴۱. حلقه وصل
۴۲. سروش
۴۳. عبرت‌های عاشورا
۴۴. کسرا
۴۵. کیمیای وطن
۴۶. کیهان فرهنگی
۴۷. گویه
۴۸. وطن امروز

منابع اینترنتی

۴۹. پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی
سید علی خامنه‌ای www.khamenei.ir
۵۰. خبرگزاری تسنیم www.tasnimnews.com
۵۱. پایگاه اطلاع رسانی معاونت فرهنگی و دانشجویی وزارت بهداشت،
درمان و آموزش پزشکی www.mefda.ir



۵۲. خبرگزاری میزان www.mizanonline.ir
۵۳. خبرگزاری فارس www.farsnewsagency
۵۴. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران - ایرنا www.irna.ir
۵۵. باشگاه خبرنگاران جوان www.YIC.ir
۵۶. سایت خبری دنیای اقتصاد www.donya-e-eqtasad
۵۷. سایت خبری تابناک www.tabnak.ir
۵۸. پایگاه خبری رکنا www.rokna.net
۵۹. پایگاه خبری مشرق www.mashreghnews.ir
۶۰. پایگاه خبری تحلیلی الف www.alef.ir